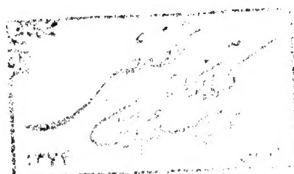
م . ر . آرونوا ـ ک . ز . اشرافیان

دولت نادرشاه افشار

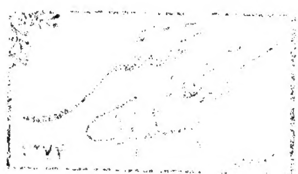


دولت نادرشاه افشار



م . ر . آرونوا ـ ک . ز . اشرافیان

دولت نادر شاه افشار



ترجمه : حمید امین

انتشارات دانشگاهی

چاپ اول : دانشکده علوم اجتماعی

چاپ دوم : انتشارات شبگیر

دولت نادرشاه افشار
نوشته‌ی / م . ر . آرونوا / ک . ز . اشرافیان
ترجمه : حمید امین
چاپ دوم : دی‌ماه ۲۵۳۶
چاپ افست ، چاپخانه فاروس ایران
انتشارات شبگیر ، شاهرضا ، خیابان فروردین

فهرست مندرجات

سرسخن مترجم

کتاب حاضر، تاریخ مختصر اجتماعی ـ اقتصادی ایران در دهه‌های چهارم و پنجم قرن هیژدهم میلادی، یعنی دورهٔ حکومت نادرشاه است. دربارهٔ نادر و ایران دورهٔ نادر، کتابهای بسیاری، چه به‌زبان فارسی و چه به‌زبانهای دیگر، نوشته‌شده (منظور کتابهایی است که به زبان فارسی ترجمه‌شده‌اند). بیشتر این کتاب‌ها باعلم تاریخ بیگانه‌اند و در واقع، نه حتی راه وقایع نگاری، بلکه راه افسانه سرایی را پیموده‌اند. دگرگونی ناگهانیی که‌پس از حکومت طولانی خاندان صفوی رخ داد و جنگ‌های میهنی مردم‌ایران‌علیه تجاوزکاران ترك و افغان،وکسب پیروزی‌های بزرگ پس از شکست‌های حقارت‌بار آخرین شاهان‌صفوی،بسیاری از تاریخ نویسان یا بهتر بگوییم وقایع‌نگاران بی‌مایه رادچارسردرگمی کرده، آنها را ازدرك ریشه‌های اجتماعی ـ اقتصادی این وقایع ناتوان ساخته و به افسانه‌سرایی واداشته‌است.

این دسته از تاریخ نگاران، به‌جای اینکه وقایع این دوره‌را جزئی از حرکت تاریخی جامعه بدانند و به‌منشأ، جریان و انجام آن بیندیشند، قانونمندی آن را بیابند، به‌ریشه‌های اجتماعی هرواقعه برسند و سرانجام، نتایج را جمع‌بندی کنندو کلیاتی علمی بدست دهند، به‌قصه‌پردازی‌در مورد شخصیت‌نادرپرداخته‌اند.شاید علت این است که شخصیت نیرومند نادر و نیز لیاقت و استعداد نظامی او بسیاری از این تاریخ‌نگاران را تحت تأثیر قرار داده و آنان را از این نکته غافل کرده که چنین شخصیتی فقط در نتیجهٔ نیازهای جامعه است که می‌تواند به‌وجودآید، رشد کند و نیز روبیاید. آنچه مقدم است، حرکت جامعه است و نیازهای آن‌و قانون‌

مندی هایش. در خلاف جهت مسیر کلی حرکت جامعه ، هیچ شخصیتی و بطور-کلی هیچ پدیده‌ای اجتماعی نمی‌تواند به‌وجود بیاید و در جهت این‌مسیر نیزهرچه به‌وجود آید ، عللی علمی دارد که قابل تحلیل و بررسی است. بررسی وتشخیص این علل وظیفهٔ اساسی تاریخ نگار را تشکیل می‌دهد . درصورتی که، تقریباً هیچ-یک از نویسندگان آثار موجود درمورد نادر، به‌چنین کاری‌دست‌نزده‌اند. البته گاهی درکتاب‌های تاریخ، مطالب درخورتوجهی در بارهٔنادر وایران‌دورهٔنادرمی‌توان‌یافت ولی‌هیچگونه‌اثرعلمی مستقلی در این‌باره،در زبان‌فارسی،وجود ندارد. وبه طور کلی می‌توان گفت ، اکثریت نزدیک به تمام آثار مربوط به نادر ، در زبان فارسی ، دارای یک وجه مشترک‌ کند. این وجه مشترك غیر علمی بودن آنهاست:

« سر مورتیمر دوراند... می گوید... اگرنادرشاه پس از فتح هندوستان و بخارا و خیوه‌مرده بود ، تاابدقهرمان ملی‌ایران‌باقی می‌ماند،بدبختانه‌او زنده ماند تا مورد تنفر ملتی که آنان را از تجزیه نجات داده بود واقع گردد[1]» . دوراند با این اظهار نظر خود در واقع ارزش تاریخ را تا حد یک رمان پلیسی پایین می‌آورد : بخاطرحادثه‌ای ، به تصورش نامعقول ، افسوس می‌خوردومی‌پندارد که‌اگرخودش نویسندهٔ رمان بود ، حوادث را خیلی‌بهتر می‌پروراند. اما به‌راستی‌وقتی آقای‌دوراند می گوید: «بدبختانه»،از چه‌چیز سال های پایان کار نادر تأسف‌می‌خورد؟ از اینکه خلق‌درمانده بهای گزاف جنگ‌های کشورگشایانه را می‌پرداخته ؟ از اینکه فشار بهره - مالیاتها روستاییان‌رافراری کوه و دشت می‌کرده؟ یا از اینکه قهرمان داستان مورد توجه‌اش‌تاآخرخوب‌نیامده؟ در این صورت، کلمهٔ«بدبختانهٔ» آقای‌دوراند، در واقع آه حسرت‌باری‌است که‌معمولاً خوانندهٔ گان ساده‌دل رمان‌های پلیسی، بخاطر کشته شدن‌یا عدم موفقیت‌قهرمان داستان،ازدل بر می‌آورند.

آ. دوکلوستر می گوید : «عده‌ای وی را [نادر را - م.] سویسی ، برخی

۱- ژنرال سرپرسی سایکس ، تاریخ ایران ، تهران ۱۳۳۰ ، ص ۴۲۸.

هلندی ، بعضی انگلیسی و عده‌ای فرانسوی و حتی یک کشیش مرتد می‌دانند . روایتی در دست است که به‌موجب آن‌موطن وی‌تیرلمن (Tirlemont) واقع دربرابان (Braban) می‌باشد و یکی از خواهران وی با دو بچه‌اش درآنجا زندگی می‌کند[1]» . ظاهراً دو کلوستر هم از آن دسته تاریخ نگاران اروپائی است که خود و تمدنشان را مرکز ثقل جهان می‌پندارند و هرمسألهٔ تاریخی را با دید « اروپا مرکزبینی » (اروپا سانترالیزم)بررسی می‌کنند. اینان نمی‌توانند بپذیرند که از ملتی یا فردی غیر اروپائی کار کمابیش بزرگی سربزند .

در واقع، آقای دوکلوستر ، براساس همین زمینهٔ فکری تصور کرده است که لابد نادرهم اروپائی است. ذکر این پندار بی‌پایه ، از جانب یک تاریخ نگار ، گذشته از اینکه ناشی از تعصب ملی و قومی او وخوار پنداشتن ملت‌های دیگر ، بویژه ملت‌های شرق است، اساساً مربوط به‌بی‌اطلاعی ونادانی‌او در مورد تاریخ و علوم اجتماعی است .

ژنرال سرپرسی سایکس می‌گوید : « ... [نادر] به‌خواب دید که حضرت علی (ع) یک شمشیر به کمر او بسته و وی را برای نجات ایران روانه می‌کند و به او وعدهٔ تخت‌ایران‌رامی‌دهد[2]» .

مؤلف دیگری می‌گوید: « [او] چون با احساسات عالی‌تر از وضع خود و باجاه‌طلبی ... به دنیا آمده بود ، به‌زودی چوبدستی شبانی را ترک گفت‌و[3] ...» . خلاصه ، این گونه گفته‌ها ، در کتاب‌های مربوط به‌نادر ، آنقدر زیادند که نمی‌توان تمام آنها را در اینجا نقل کرد، و آنقدر تهی وبی‌ارزشند که لزومی هم‌به‌ذکر تمامی آنها نیست .

۱- آ. دوکلوستر ، تاریخ نادرشاه، تبریز ۱۳۴۶، ص ۴ .

۲- ژنرال سرپرسی‌سایکس، پیشین، ص ۳۸۸ .

۳- آ. دوکلوستر ، پیشین .

امروز دیگر ، تاریخ به‌عنوان یک علم‌تلقی می‌شود و هریک ازوقایع‌تاریخی با روش علمی مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد : علل پدید آورندهٔ آن کشف می‌گردد و عواقب آن نیز معلوم‌می‌شود، ولی هنوز تمام‌تاریخ نگاران‌وپژوهندگان مسائل تاریخی ، از قوانین علم تاریخ باخبر نیستند وطرزتحلیل پدیده‌های‌تاریخی را بطورعلمی نمی‌دانند. هنوز ما مجبور به خواندن قصه‌هایی به‌نام تاریخ هستیم که اگر در شمار رمان‌های ماجرایی چاپ می‌شد ، هرگز آن‌ها را نمی‌خواندیم . هنوز ما باید سخن دوکلوستر را که می‌گوید : « عده‌ای نادر را سویسی ، برخی هلندی ، بعضی انگلیسی...[1]» نه به‌عنوان مطالعهٔ تنگ‌نظری‌های یک‌تاریخ نگار « اروپا مرکز بین » ، بلکه به‌عنوان تاریخ کشورمان بخوانیم . هنوز باید کودک دبستانی نام و نشان تمام «اشک» ها را حفظ کند و امتحان بدهد ، بدون اینکه حتی‌بداند ، در زمان آن‌ها مردم چگونه تولیدمی کرده‌اند ؟ در چنین صورتی سخن گفتن از معنی‌تاریخ زیاد هم پرت نیست‌و گویا هنوز لازم است که اصول ابتدایی و نکات بدیهی علم تاریخ یادآوری‌شودو گفته‌های غیر علمی با آن‌سنجیده گردد .

بهرحال ، در میان‌آثار مربوط به نادر دونکتهٔ اساسی به چشم می‌خورد : یکی اینکه ، اکثر مؤلفان ، رهایی ایران را از چنگال ترکان و افغانان در اواخردوران حکومت صفویان و نیز پس از سقوط این خاندان ، ناشی از لیاقت و شخصیت نادر دانسته‌اند و یکی دیگر اینکه ، توجه این تاریخ‌نگاران ، اکثراً به‌شرح جنگ‌ها و فتوحات نظامی معطوف بوده‌است، بدون اینکه علل اجتماعی ـ اقتصادی این‌جنگها و نیز عواقب اجتماعی ـ اقتصادی این جنگ‌ها را در نظر بگیرند.

درمورد نکته‌ی اول ، یعنی پربها دادن تاریخ نگاران به تأثیر فردیت نادردر

۱ـ همان‌جا ، ص ۰

تاریخ ایران ، نمونه‌های بسیاری هست که ما چندتای آنها را در اینجامی‌آوریم : سایکس می‌گوید : «بدین‌ترتیب ،چوپان افشار که در کمال شکوه و جلال بر اثر نبوغ نظامی‌خود ایران را از دست افغانها ، ترکان و سایر مهاجمین آزاد ساخته‌بود ... بر تخت کورش ، انوشیروان و شاه‌عباس جلوس‌نمود[1]» . همو درجای دیگری می‌گوید : « وی هیکلی باشکوه داشت... و نیز پیشوا و فرماندهی‌مادرزادبود[2]» .

کسروی تاریخ‌نگار ایرانی درمقدمهٔ «تاریخ مشروطهٔ ایران» ، اشاره‌ای نیز به نادر دارد . او می‌گوید : «می‌دانیم که‌چون نادرکشته گردید، آن بزرگی‌که با کوشش‌های خود برای ایران پدیدآورده بود ازمیان‌رفت[3]» .

شکی نیست که نادر گذشته از شخصیتی نیرومند ، دارای نبوغ نظامی و فرماندهی نیز بوده ، اما آیا سجایای شخصی قهرمانان‌است‌که سیر تاریخ را تعیین می‌کند ، یا «حرکات‌کند ولی بزرگ شرایط اقتصادی»و نظام‌اجتماعی؟ «مونود» به‌درستی می‌گوید : «برای تاریخ‌نگاران زیادعادت شده که‌مخصوصاًخودراباظواهر درخشان و غیرمترقب و در عین‌حال گذرندهٔ فعالیت انسانی و با وقایع بزرگ و مردان بزرگ مشغول نمایند . در صورتی‌که‌به‌جای آن بایستی به‌حرکات‌کند ولی بزرگ شرایط اقتصادی و سازمان‌های‌اجتماعی‌توجه‌نمود . همان حرکاتی که‌قسمت پیوسته و درحقیقت قابل توجه تکامل بشری را تشکیل می‌دهند ، همان حرکاتی که با دقت قابل تجزیه و تحلیل بوده و... » . این سخن مونود به‌دقت درمورد تاریخ‌نگاران دورهٔ نادر صدق می‌کند . سجایای شخصی نادر و وقایع بزرگ زمان او درواقع همان « ظواهر درخشان ، غیر مترقب و درعین حال گذرندهٔ فعالیت انسانی »است که بیشتر نگارندگان تاریخ‌این دوره را فریفته و به‌خودجلب کرده .

۱- ژنرال سرپرسی سایکس ، پیشین ، ص ۲۹۶ .

۲- همان ، ص ٤۲٦ .

۳- احمد کسروی ، تاریخ مشروطه‌ایران، تهران ۱۳٤٦، ص ۷ .

بیشتر این تاریخ‌نگاران به تأثیر فردیت نادر در تاریخ ایران بهایی بیش از حد می‌دهندوحتی آن راتعیین کننده نیز می‌دانند. در جواب اینان باید بگوییم که علم تاریخ حدود تأثیرات فرد را در تاریخ چنین تعیین کرده است:

۱- فرد می‌تواند در شکل وقایع و حتی‌در بود و نبود آن‌ها تأثیر قاطع داشته باشد، ولی بهیچوجه نمی‌تواند مسیر تاریخ را عوض کند.

۲- فرد فقط می‌تواند نقش تند کننده‌و کند کننده‌درسیر تاریخ راداشته باشد.

۳- امکان و شرایط تأثیر فرد درجریان تاریخ را جامعه ونظام اجتماعی‌حاکم برآن به‌وجود می‌آورد.

۴- بروز هرگونه استعدادی، ناشی از شرایط معین اجتماعی است، درنتیجه ظهور و روآمدن افراد بزرگ و نخبه هم ناشی ازعلل‌مشخص‌اجتماعی‌است.

البته هنوز بسیارند کسانی که تاریخ را کارنامهٔ مردان بزرگ می‌پندارند، ولی از نظر علم تاریخ پندار آنان به‌کلی‌بی‌پایه و نادراست. مردان بزرگ - چنان که گفتیم - می‌توانند درچگونگی و حتی بود و نبود واقعه‌ای یا واقعه‌هایی‌نقش تعیین کننده داشته‌باشند، چگونگی و بود و نبود وقایع هم به سهم خود می‌تواند شکستگی‌های زیگزاگ‌مانندی در مسیر تاریخ ایجاد کند، اما بهیچوجه‌نمی‌تواند، تاریخ را ازمسیراصلی‌خود خارج‌سازد. مثلا اگرنادربه هندوستان‌لشکرکشی‌نمی‌کرد، ما اکنون‌تاریخ هندوستان‌را که‌ورق‌می‌زدیم، باوقایع دیگری‌روبروبودیم، ولی‌آیاتکامل تاریخی‌هندوستان هم‌به‌گونه‌ای‌دیگر بود؟ آیا در این‌صورت، درهندوستان، نظام اجتماعی‌فئودالیزم به‌زندگی‌ رانجام‌پوسیدگی نمی‌رسید؟ و آیاسرمایه‌داری‌درهندوستان به‌وجودنمی‌آمد؟ البته‌ممکن‌بود که وقایعی دیگر،سیرتکامل تاریخی‌جامعهٔ هندوستان راکندیاتندکند، ولی دگرگونه کردن‌مسیرکلی‌تاریخ از هیچکس ساخته نیست. چگونه‌ممکن است که فردی هرقدر هم که نابغه‌باشد، بتواند مثلا فرانسهٔ امروزی را به دوران فئودالیزم باز گرداند. تازه تأثیر فرد درشکل و بود و نبود وقایع تاریخی نیز حدی دارد و هرگزفردنمی‌تواندعامل کاملاً‌خودانگیختهٔ وقایع‌تاریخی

باشد . اگر نادر لشکر کشی به هندوستان‌را به دلخواه شخص خودش انتخاب می‌کند ، درست است که سجایای شخصی او در این انتخاب ونیز در انجام این عمل مؤثرند ، اما اولاً این نظام اجتماعی زمان او و اصول وقوانین خاص این نظام است که به او چنین حقی را می‌دهد ، یعنی در واقع نظام اجتماعی است که اجازه می‌دهد فردی در واقعه‌ای مؤثرباشد وتاچه اندازه مؤثرباشد وثانیاًشرایطاقتصادی و اجتماعی آن زمان است که او را به فکر لشگرکشی به هندوستان می‌اندازد . تازه پیروزی نادر در این جنگ، خوددارای‌علل زیادو پیچیده‌ای‌است که سجایای‌شخصی نادر یکی از آن علت‌ها است . اگر فئودال‌ها و سران نظامی حکومت نادر با این لشگرکشی مخالف‌بودندو آن را دقیقاًمخالف‌منافع‌طبقاتی‌خویش تشخیص‌می‌دادند، اگر دهقانان در حال شورش و طغیان بودند ، اگر نادر مخارج این لشکرکشی را نمی‌توانست تأمین کند ، و خلاصه اگر حکومت هندوستان پایه‌های اقتصادی و اجتماعیش سست نمی‌بود و از قدرت مالی و نظامی برخوردار بود، آیا باز هم نادر می‌توانست به هندوستان لشکرکشی کند و یا اگر می‌کرد ، این لشگرکشی بازهم به‌سودش پایان می‌یافت؟

اماسجایای شخصی نادر از کجاناشی شده؟ شکی‌نیست که عوامل طبیعی و بیولوژیک می‌توانسته‌اند در چگونگی سجایای شخصی نادر تأثیر داشته باشند ؟ ولی آیا علوم طبیعی و بیولوژی می‌توانندتبیین کنندهٔ شخصیت فرد باشند ؟ و آیا گوناگونی انواع شخصیت‌ها در جامعه‌های‌مختلف‌و درطول تاریخ ،ناشی‌ازاختلافات فیزیولوژیک بین افراد است ؟ یا برعکس ، عوامل اجتماعی است که در ساختن شخصیت فرد نقش تعیین کننده دارد؟ واقعیت این است که اختلافات‌فیزیولوژیکی بین افراد ، که ممکن است ناشی از عوامل طبیعی هم‌باشد ، فقط می‌تواندزمینه‌ای برای تأثیر تعیین کنندهٔ عوامل اجتماعی ایجاد نماید. پس در واقع،روابط اجتماعی بین انسان‌ها است که خالق شخصیت فرداست. بنابراین، هر شرایطاجتماعی‌معینی اولا شخصیت‌هایی خاص خود به‌وجودمی‌آورد و ثانیاً هرشخصیت‌را درجای‌مناسب

خویش قرار می‌دهد. بدین ترتیب، مثلا هنگامی که در جامعه‌ای، شرایط اجتماعی، صلح و آرامشی نسبتاً پایدار را ایجاب می‌کند، اولا شخصیت‌هایی که دارای روحیهٔ نظامی هستند به‌وجود نمی‌آیند، ثانیاً اگر چنین شخصیت‌هایی به‌وجود آیند، مجال ظهور و بروز استعدادهای خود را نمی‌یابند و در نتیجه، استعدادها و توانایی‌های بالقوه‌شان به فعل در نمی‌آید و همانطور بی‌مصرف می‌ماند. مثلا در چنین جوامعی، اولا ناپلئون نمی‌تواند به‌وجود بیاید و در ثانی اگر به‌وجود بیاید، نمی‌تواند خود را به امپراتوری برساند و در نتیجه، او در شغلی کوچک باقی خواهد ماند و از استعدادهایش بابردی محدود و کم تأثیر استفاده خواهد کرد، یا اصلا استفاده نخواهد کرد. اوضاع اجتماعی ایران در عهد شاه‌سلطان حسین صفوی و پسرش طهماسب نیز علل اساسی پیدایش نادر بود، زیرا سلطهٔ بیگانگان، ضعف و ناتوانی حکومت و تباهی خاندان سلطنت از طرفی و تضاد منافع اشراف فئودال محلی با بیگانگان، تصمیم آنها به مبارزه، آمادگی خلق برای طغیان علیه اشغالگران و نیز آغاز طغیان از طرف دیگر، وجود فرمانده کارآمدی را الزام‌آور می‌کرد. در چنین شرایطی، نادر مجال یافت که استعدادهای خود را بروز دهد و خود را به فرماندهی مبارزات ضد اجنبی خلق‌های ایران و نیز اشراف فئودال محلی برساند. پس از بیرون راندن بیگانگان، دیگر جامعه به وجود چنین شخصی نیاز نداشت، دیگر پایان کار نادر فرا رسیده بود و طبیعی‌تر این بود که کنار گذاشته‌شود. مردم علیه او قیام می‌کردند وفئودال‌ها پرچم استقلال برمی‌افراشتند. نادر نیز به ناچار خشونت می‌کرد، می‌کشت، قتل عام می‌کرد، اموال فئودال‌ها را مصادره می‌نمود، اعدامشان می‌کرد و به‌قول محمد‌کاظم، «چون گوسفند پوست از تن» آنان در می‌آورد، با راه انداختن جنگ‌های کشورگشایانه، فئودال‌ها را به‌طمع غنایم می‌انداخت و خلاصه بدین گونه خودش را برجامعه تحمیل می‌کرد، اما از نظر تاریخ کار او دیگر تمام شده‌بود ومی‌بایست کنار برود و یانقش خودرا عوض کند. تلاش‌های او ـ اگرچه خردمندانه ومدبرانه‌

فقط می‌توانست نابودیش را کمی به‌تأخیر بیندازد.

چنانکه گفتیم، دومین نکته‌ای که در میان آثار مربوط به نادر، به چشم می‌خورد، پرداختن تاریخ نگاران به شرح مفصل جنگ‌ها و فتوحات نظامی است، بدون اینکه به علل و نیز عواقب این جنگ‌ها توجهی داشته باشند. شرح پرآب و تاب جنگ‌ها و لشگرکشی‌ها کار آسانی است. هم اسناد و مدارك بیشتری دربارهٔ آنها وجود دارد و هم به‌قول مونود، این وقایع ظواهری درخشان دارند. از طرفی هم با شرح پرآب‌وتاب قضایا، هیچ مسأله‌ای مطرح نمی‌شود که تاریخ‌نگار برای پاسخ گفتن به آن نیاز به تلاشی ذهنی داشته‌باشد. کار راحت و بی‌دردسری است و می‌توان از این طریق کتاب‌های قطوری به‌وجود آورد. پس تعجبی‌ندارد، اگر به گمان برخی، «تاریخ» همان «داستان جنگ‌ها باشد». البته برای‌تاریخ علمی نیز مسألهٔ جنگ‌ها و لشگرکشی‌ها اهمیتی خاص دارد، ولی تاریخ علمی اولاعلل اجتماعی ـ اقتصادی این‌جنگ‌ها و ثانیاً عواقب‌آن‌ها‌رابررسی‌می‌کندوبه شرح بی‌ثمر وقایع نمی‌پردازد.

* * *

آنچه گفتیم، در واقع، در توجیه این ترجمه بود. یعنی نبودن یک اثر علمی مستقل، در مورد تاریخ ایران دورهٔ نادر، به زبان فارسی، مترجم را بر آن داشت، که کتاب حاضر را به فارسی ترجمه کند. این کتاب را دو تن از دانشمندان شوروی نوشته‌اند، که در پایان مقدمه، آن‌ها و آثارشان را معرفی خواهیم کرد. کتاب حاضر دارای یک پیشگفتار و شش فصل است. دو فصل اول و دوم درحکم مقدمهٔ کتاب است: فصل اول به بررسی منابع تاریخ این دوره اختصاص دارد و فصل دوم به شرح مختصر تاریخ دورهٔ صفوی وزمینهٔ اجتماعی پیدایش نادر. درفصل های چهاگانهٔ بعد، مسایل اقتصادی، اجتماعی وسیاسی ایران در دهه های‌دوم وسوم قرن دوازدهم هجری‌خورشیدی‌موردبررسی قرارگرفته.

این کتاب یک اثر تحقیقی در زمینهٔ تاریخ اجتماعی ـ اقتصادی است وطبعاً

تنها برای کسانی قابل استفاده خواهد بود که نظام های اجتماعی رابشناسندولااقل سابقه‌ای در مطالعهٔ تاریخ اجتماعی داشته باشند. روشن است که این امر تعداد استفاده کنندگان از کتاب‌را خیلی محدود خواهدساخت. برای اینکه‌این محدودیت تقلیل یابد و کتاب‌سورداستفادهٔوسیعتری قرار گیرد و حتی دانش‌آموزانی که‌علاقمند به تاریخ کشورسان هستند، بتوانند از آن استفاده کنند، در زیر مختصری در بارهٔ نظام اجتماعی فئودالیزم شرح خواهیم داد.

نظام اجتماعی[1] فئودالیزم[2]

بر اساس قوانین علم تاریخ، جامعهٔ‌بشری قانونمندانه تکامل می‌یابد و در

۱ـ نظام اجتماعی عبارت است از مجموعهٔ تمام نیروهای تولیدی (انسان و تجربیات تولیدی‌او + وسائل تولید، که‌آن‌نیز عبارت‌است‌از ابزار تولید + مواد اولیه‌وزمین‌وساختمان) وروابط‌تولیدی(اشکال‌مالکیت+پایگاه‌طبقاتی گروههای اجتماعی+چگونگی‌توزیع‌فرآورده‌های مادی) هر جامعه، باضافهٔ نهادهای اجتماعی، زندگی‌اقتصادی، سیاسی و فرهنگی‌آن‌جامعه در یک مرحلهٔ معین‌تاریخی که به آن شکل‌بندی اجتماعی (به‌لاتین ← Formatio) یاشکل اجتماعی نیز می گویند.

۲ـ فئودال(Feodalis) یک کلمهٔ لاتین‌میانه‌است که‌خوداز کلمهٔ‌فئودوم (Feodum یا Feudum) گرفته‌شده. کلمهٔ فئودوم نیز لاتین‌میانه‌است که‌تباریونان‌باستانی‌دارد (فی‌هواود Fihoud). در زبان یونان‌باستانی، کلمهٔ فی‌هو (Fihu) یا فه‌هو (Fehud) به معنی دارایی، از ملک گرفته تادام‌وپول‌است‌و پسوند «اود» (od)، دراین زبان، تملک را میرساند، مانند پسوند «مند» در زبان فارسی امروز.

در زبان لاتین میانه، فئود به معنی زمینی بود که واسال (تابع) ازسینیور (بزرگتر) خود در ازای باج و خراج سالیانه و نیز خدمتی مشخص دریافت می کرد. معادل‌های‌تقریبی فئود در زبان فارسی، تیول و اقتطاع و چند واژهٔ دیگر است که مفهوم هر یک دارای ویژگی‌هایی است.

جریان تکامل خود ، همواره از یک نظام اجتماعی به سوی نظام اجتماعی نو تر ، گذرمی کند.

تمام جوامع بشری از نظام های اجتماعی معینی می گذرند ـ مگر در مواردی که یک جامعه ، در اثر عوامل خارجی، راه میان بر طی کند و یک یاحتی چندنظام اجتماعی را از سرنگذارند (مانند قبایل بومی آمریکا ، که یکباره از نظام اجتماعی نخسین ، به نظام سرمایه‌داری رسیده‌اند). هر نظام اجتماعی که خود نیز مرحلهٔ معینی از تاریخ یک جامعه است ، قوانین خاصی برای پیدایش ، تکامل واگذاربه نظام اجتماعی عالی‌تر از خوددارد. فئودالیزم نیز یک‌نظام اجتماعی‌است که تقریباً تمام جوامع موجود درمراحلی‌ازتاریخ خود، به‌آن‌رسیده‌اند. این نظام اجتماعی، بطور کلی، از درون نظام برده داری سر برآورد، از مرزهای جوامع گذشت ، جامعه های قبل از برده‌داری را نیز به‌زیر یوغ خوددر آورد، درکشورهای مختلف‌مراحل رشدو تکامل خود را طی کرد و سرانجام ، برای نخستین بار در انگلستان و فرانسه ، جای خود را به نظام بعدی (سرمایه‌داری) داد. فئودالیزم نظامی اجتماعی است که مبتنی بر تولید دستی (تولید با کار مستقیم انسان و حیوان) کشاورزی و دامداری و نیز مختصری صنایع کوچک دستی‌است و طبقات اصلی آن یکی طبقهٔ رعیت (سرف Serf) است که تولید کنندهٔ مستقیم اصلی جامعه می‌باشد و بر ابزار تولید (بیل ، داس ، خیش وغیره) و تا حدودی دام ها مالکیت دارد ، یکی هم‌طبقهٔ فئودال است که بر زمین و آب مالکیت کامل وبر زندگی‌و دارایی رعیت مالکیت ناقص‌دارد و ازطریق بهره‌های سه گانهٔ فئودالی (کاری، جنسی و پولی) رعیت را مورد بهره کشی قرار قرار می‌دهد. این نظام اجتماعی ، تقریباً در تمام کشورهای جهان،البته باویژگی‌های متفاوت، به‌وجود آمده :

در اروپای غربی ، نظام فئودالی ، از زمان سقوط امپراتوری روم (قرن پنجم میلادی) به‌وجود آمد و تا انقلاب بورژوازی در انگلستان (قرن هفدهم میلادی)و در فرانسه(قرن هیژدهم) ادامه یافت. بدین‌ترتیب که ، در قرن‌های نخستین بعد

از میلاد ، نظام برده‌داری در امپراطوری بزرگ روم به آخرین مراحل تکاملی خود رسیده بود و در نتیجه،ادامهٔ روابط تولید برداری ، از رشد نیروهای تولیدی جامعه جلوگیری می کرد: برده‌ها، یعنی نیروی‌اساسی تولیدی جامعهٔ برده‌داری ،به حاصل کارخود علاقمند نبودند ، آنها بدون میل و رغبت خود و بازور مستقیم به کار واداشته می‌شدند و این امر سبب‌می‌شد که‌آنها فقط بتوانندازابزارابتدائی کار استفاده کنند. بدینجهت،ادامهٔ‌روابط‌تولیدبرده‌داری‌در امپراتوری روم ،نمی‌توانست‌با تکامل نیروهای تولیدی جامعه سازگار باشد. اقتصاد برده‌داری دیگر سودآورنبود. از طرفی‌دیگر ، مقاومت برده‌ها پی‌در پی رشد می کرد و قیام‌ها هرچه‌بیشتر گسترش می‌یافت (از جمله ، مهمترین آنها ، قیام تحت رهبری اسپارتاکوس که از سال ۷۳ تا ۷۱ قبل از میلاد طول کشید) . مبارزات رنجبران آزاد (غیربرده) علیه برده‌داران نیزشدیدتر می‌شد. این همه ، برده داران را مجبور می کرد که به شکل نوی از بهره کشی روی‌بیاورند. از طرفی ، از مدتها قبل، در امپراتوری برده‌دار روم، بجز برده‌ها که تولید کنندگان اصلی جامعه‌بودند، کشاورزان کوچکی وجود داشتند که قطعات کوچک زمین را از برده‌داران اجاره می کردند. این کشاورزان آزاد (غیره‌برده) که به‌آنها «کولون[1]» می گفتند، هریک مستقلاً به‌تولید کشاورزی می‌پرداختند و در مقابل زمینی که ارباب برده‌دار به آنها داده بود ، به او اجاره‌بها می‌پرداختند و هفته‌ای‌چند روز برایش «بیگار» (بیگاری) انجام‌می‌دادند. این گونه اجاره‌داری را«کولونات» می گفتند. در آغاز ، تعداد کولون‌ها کم بود وکولونات در اقتصاد جامعهٔ‌برده‌دار روم نقشی فرعی‌داشت. تا اینکه‌در قرن‌اول پیش‌از میلاد ، بحران اقتصادی و اجتماعی برده‌داری ، یعنی رشد مقاومت برده‌ها ، گسترش قیام‌ها و کاهش درآمدبرده‌داران ، آنها را مجبور کرد که به بهره کشی از کولون‌هابیشتر

۱ـ از ریشهٔ لاتین Colonus . این کلمه‌ابتدا به‌معنی کشاورز آزادی‌بود که خودزمین خویش را می کارد.

روی بیاورند . در نتیجه ، در اواسط قرن اول میلادی کولونات‌ها هر چه بیشتر افزایش یافتند. برده‌داران،این شکل ازبهره کشی را بر شکل سابق (برده‌داری) ترجیح داده بودند. کولون ها به زمینداران (که برده‌دار نیزبودند) اجاره‌بهای پولی می‌پرداختند و برایشان بیگار انجام می‌دادند . مقدار «مالیات» و «وظیفه» (بهره و بیگار) پی‌درپی افزایش می‌یافت و در نتیجه، کولون‌ها به‌اشراف برده‌داربدهکارتر می‌شدند.

در قرن دوم، کولون‌ها که امکان پرداخت بدهی پس‌افتادهٔ خود را به کلی از دست داده بودند، عملا دچار وابستگی کامل به زمینداران (همان برده‌داران) شدند. زمینداران‌هم مقرر کردند که کولون‌ها به جای اجارهٔ پولی ، هم‌قسمتی از محصول را به‌آنهابپردازند و هم‌برایشان‌بیگاربیشتری‌انجام دهند. در واقع کولون ها نطفهٔ طبقهٔ‌جدیدی بودند که طبقهٔ رعیت (سرف) نامیده می‌شود. یکی‌ازدانشمندان، کولون‌ها را «پیشینیان رعیت‌های قرون وسطی» می‌نامد. ازطرفی ، اکنون دیگر برده‌داران به برده‌های خود امکان داشتن قطعه‌زمین‌های کوچکی را نیز می‌دادند. بدین ترتیب، اختلاف بین برده‌ها و کولون‌ها روز به روز کمتر می‌شد ، به طوری که در آغاز قرن چهارم بعد از میلاد، تمام تولیدکنندگان مستقیم جامعه (برده‌ها و کولون‌ها) ، به تودهٔ یک‌دست کشاورزان وابسته به ارباب تبدیل شدند. اکنون دیگر ، تمام برده‌ها و کولون‌ها ، بر روی هم طبقهٔ‌واحد کشاورزان‌وابسته به‌فئودال (رعیت یا سرف)را تشکیل می‌دادند. مبارزات انقلابی‌این کشاورزان وابسته، علیه زمینداران بزرگ، در قرن‌های ۵-۳ بعدازمیلاد با هجوم قبایل آلمانی و اسلاو به امپراتوری روم درهم آمیخت و در نتیجهٔ ضربهٔ مشترک خارجی وداخلی ، امپراتوری روم درهم شکست ، نظام برده‌داری کاملاً برافتاد و نظام فئودالی بر جای آن نشست[1] .

۱ـ دانشنامهٔ بزرگ شوری ؛ دانشنامهٔ کوچک شوری.

در روسیه ، نظام فئودالی ، تقریباً از قرن نهم میلادی تشکیل گردید و تا اصلاحات ارضی سال ۱۸۶۱ میلادی عمر کرد[۱] . در چین عمر فئودالیزم از تمام کشورهای دیگر طولانی‌تر بود : در این کشور ، در زمان حکومت خاندان «خان» (۲۰۶ تا ۲۲۰ سال‌قبل از میلاد)، نظام فئودالی تشکیل گردیدوتاقرن‌بیستم ادامه یافت[۲] . در ایران نیز ، می‌توان گفت که از دورهٔ ساسانیان فئودالیزم بر جامعه حاکم‌شد[۳]، وضمن پس روی هایی که‌در اثر تأثیر عوامل‌خارجی (هجوم ها)داشت، مسیر تکاملی خود را پیمود ، تا اینکه در عصر مشروطه ، در نتیجهٔ رشد بورژوازی داخلی و نفوذ بورژوازی خارجی ، ضرباتی خورد ، خاصه اینکه اشکال‌ابتدائی‌ترآن (تیول) از میان رفت و شکل متکامل‌ترآن ، ملکداری (مالکیت بدون‌شرط فئودالی) درکنار وقف و خالصه ، همچنان باقی‌ماند و حتی جای پای خود را محکم کرد .

لازم به یادآوری است که تمام کشورهای جهان از برده‌داری به فئودالیزم نرسیده‌اند . مثلا در کشورهای روسیه، لهستان ، چک ، بلغارستان، سربستان،آلمان، انگلستان و برخی کشورهای دیگر یا اصلا برده‌داری به وجود نیامده یا نطفه های آن در حال تشکیل بوده که فئودالیزم برجامعه‌حا کم شده[۴] .در این گونه کشورها، هنوز نظام‌جماعتی‌نخستین حکمفرما بود که‌دولت‌های‌فئودال جوامع دیگربراین جوامع مسلط شدند وبهره کشی فئودالی از کشاورزان آزادجماعت های‌نخستین‌این کشورها را آغاز نمودندو نظام فئودالی را در این کشورها حکمفرما ساختند[۵] .

۱- همان‌جا

۲- همانجا

۳- م.م. دیاکونوف ،تاریخ ایران باستان ، تهران.

۴- دانشنامهٔ بزرگ ...

۵- کاسمینسکی ، تاریخ قرون وسطی ، تهران ، ۱۳۴۲ودانشنامهٔ کوچک ...

چنانکه یادشد، در نظام فئودالی، اساس اقتصاد، مبتنی بر تولید کشاورزی و دامداری (که خود وابسته به کشاورزی است) رعیت های وابسته به فئودال است. البته صنایع دستی و پیشه‌وری هم درنظام فئودالی وجود دارد، منتها نقش‌شان در اقتصاد جامعه کم است و تازه صنعت و بازرگانی در دوره فئودالیزم بسیار محدود و شکلی مشخص و ویژهٔ این دوره دارد. تولید از نظر فنی با استفاده از ابزار ابتدائی، همراه با کار مستقیم انسان و حیوانات (روش دستی تولید) انجام می گیرد. طبقات اصلی در نظام‌فئودالی عبارت از طبقهٔ فئودال و طبقهٔ رعیت (سرف) است.

طبقهٔ فئودال دارای ساختمان سلسله‌مراتبی خاصی است:

در اروپای غربی، درآغاز دوران‌فئودالیزم، پادشاه یاسینیور بزرگ، زمین های کشور را بین چند نفر از درباریان خود (دوك هاو کنت ها و اسقف ها) تقسیم می کرد و هر کدام از آنها را، هم به عنوان فرمانده نظامی و سیاسی و هم به‌عنوان اداره‌کننده، به قسمتی از سرزمین خود می‌فرستاد. این فرستادگان که واسال (تابع) پادشاه نامیده می‌شدند خود به سرزمینی که به آنها داده شده بود می‌رفتند، بساط حکومت‌خودرا می گستردندو آنها هم مانندیک‌سینیور، سر زمین تحت فرمان‌خودرا بین چندنفرازنزدیکان خود، بازبهمان‌ترتیب تقسیم‌می کردند. یعنی‌درواقع این‌سینیورهای درجهٔ‌دوم هم که‌خود واسال سینیور بزرگ بودند، برای خودواسال می گرفتند. این واسال های‌جدید نیز، هریک‌سرزمین زیر فرمان خود را بین‌چندنفر از نزدیکان خود باز به همان ترتیب تقسیم می کردند، یعنی آنهاهم برای خود واسال می گرفتند. این امر یک سلسله مراتبی به وجودآورده بود که به‌آن «هیرارشی فئودالی» یا «پلکان فئودالی» می گویند. در این سلسله‌مراتب، شاه یامالک‌عالی، سینیور بزرگ بود، سینیورهای درجه دوم (دوك ها و کنت‌ها و اسقف‌ها) ازطرفی واسال پادشاه بودندو از طرف دیگر، درسرزمین خودسینیور به حساب می آمدندوخود واسال‌هابی داشتند و همینطور سینیور درجه سوم و بعد. این سلسله‌مراتب به همین ترتیب ادامه‌می-

یافت تا اینکه سرانجام به رعیت وابسته‌ای ختم می‌شد که سینیور هیچ کسی نبود[1]. هیرارشی فئودالی به هرمی می‌مانست که شاه در رأس آن بود و تابعیت و تقیدفقط ازطریق این سلسله‌مراتب عملی می‌شد. یعنی یک واسال کوچک مستقیماً از سینیور بزرگ اطاعت نمی‌کرد، بلکه از طریق سلسله‌مراتب وابسته و تابع اوبود. قشون فئودالی هم بر اساس همین سلسله‌مراتب بود. دوک ها و کنت‌ها، امرای این ارتش فئودالی بودند و هرواسال در زیر فرمان سینیور خود بود. سرانجام سربازان سادهٔ قشون را دهقانانی تشکیل می‌داد که به‌طرق مختلف از روستاها گردآوری‌شده بودند. «وظیفهٔ» سربازی، خود یک‌نوع خاص «بیگار» فئودالی بود. بهره‌کشی از دهقانان نیز از طریق این سلسله مراتب فئودالی انجام می‌گرفت. بهره و بیگار، به‌وسیلهٔ حکومت‌های محلی گردآوری می‌شدو از طریق همین سلسله‌مراتب سرانجام قسمتی از آن به حکومت‌مرکزی می‌رسید. طبقهٔ فئوال ازطریق سلسله‌مراتب خویش از دهقانان بهره‌کشی می‌کرد.

در ایران نیز این هیرارشی فئودالی وجود داشته. مثلا، بنا بر آنچه که پروفسور پتروشفسکی از کتاب «نزهت‌القلوب» نقل می‌کند[2]، در زمان حکومت خاندان کرت برهرات، طبقهٔ فئودال حاکم بر این ایالت دارای پنج ردیف‌فئودال بوده که به ترتیب سلسله‌مراتب، تابع و متبوع یکدیگر بوده‌اند. این پنج ردیف فئودال که هیرارشی‌فئودالی این ناحیه را تشکیل می‌دادند، به‌ترتیب عبارت بودند از:

۱- ایلخان مغول که سلطان بوده و قدرت نامحدود داشته.

۲- مَلِک هرات از خاندان کرت که تومان ناحیهٔ هرات‌و ولایات‌اطراف‌بوده.

۳- امیران فئودال ازقوم‌های تاجیک و سیستانیان و غوریان و افغانان که واسال‌های مَلِک هرات بوده‌اند.

۱- همان‌جا.

۲- ا. پ. پتروشفسکی، کشاورزی وسناسبات‌ارضی در ایران‌عهد مغول، تهران؛ ۱۳۴۴ جلد ۲، ص ۸۵ و ۸۶.

۴- «زعما» و «اعیان» که واسال‌های امیران پیش گفته بوده‌اند.

۵- سپاهیان اقطاع‌دار که واسال زعما و اعیان بوده‌اند.

طبقهٔ فئودال، زمین و آب را که وسایل اصلی تولید فئودالی بودند و گاهی هم گله‌های بزرگ دام را در مالکیت خود داشت. این مالکیت نیز از طریق «هیرارشی فئودالی» اعمال می‌شد. یعنی، در واقع، مالکیت زمین و آب، سلسله‌مراتبی بود. در آغاز دوران فئودالیزم، هنگامی که سینیور سرزمینی را به واسال خود واگذار می‌کرد، مالکیت واسال بر آن سرزمین، مشروط بر این بود که واسال برای سینیور خدمتی نظامی و اداری انجام دهد و اگر واسال می‌مرد، دوباره سرزمین به سینیور باز می‌گشت و او می‌توانست باز آن را به هرکسی که بخواهد بدهد (اقطاع و تیول غیر ارثی). بعدها، این مالکیت مشروط، ارثی شد، اما همچنان مشروط باقی‌ماند. یعنی پس از مرگ واسال، وارثش به شرطی می‌توانست تیولدار سرزمین یادشده باشد که باز همان وظایف نظامی و اداری را برای سینیور انجام دهد (تیول ارثی). در اواخر دوران فئودالیزم، مالکیت بدون شرط بر زمین به‌وجودآمد (ملکداری) ولی تیول ارثی و حتی غیرارثی در کنار آن تا مدتها همچنان وجود داشت. توسعهٔ مالکیت بدون شرط همزمان بود با توسعهٔ سیستم مواجب. بدین معنی که مواجب پولی وجنسی به مقامات و کارمندان دولت، کم کم جای انواع اقطاع و تیول را گرفت. در این دوره، املاک فئودالی، حتی خرید و فروش هم می‌شد. ملکداری متکامل‌ترین شکل مالکیت فئودالی است. با توسعهٔ شدید ملکداری، بورژوازی هم کم کم شروع به قدرت گرفتن کرد. لازم به یادآوری است که، روحانیان و مؤسسات مذهبی هم، در سلسله مراتب فئودالی جای می‌گرفتند. این رسم در تمام کشورهای فئودال جهان وجود داشت. در ایران، زمین‌هایی را که متعلق به مؤسسات مذهبی و خیریه بود، «موقوفه»[1]

۱- البته لازم به یادآوری است که وقف به‌عنوان یک اصطلاح حقوقی، دارای مفاهیم دیگری نیز هست که در اینجا مورد نظر ما نیست.

می‌نامیدند. اداره کنندگان وقف، روحانیون بودند. گذشته از موقوفات، زمین های دیگری نیز در دست روحانیان بود، که حسابشان از زمین های وقفی جدا بود. وقف[1] از آغاز تا پایان دوران فئودالیزم وجود داشت، منتها در اواخر دوران فئودالیزم که ملکداری رونق گرفت، مقدار زیادی از زمین های وقفی به‌ملک‌شخصی روحانیان تبدیل شد، قسمتی از آن هم زیر نظر دولت قرار گرفت. در دورهٔ رونق ملکداری، گاهی برخی فئودال ها، مقداری از زمین های خود را به مؤسسات مذهبی و خیریه می‌بخشیدند که آنهم جزء موقوفات می‌شد. مالک واقعی موقوفات روحانیان بودند. آنها قشر خاصی از طبقه فئودال را تشکیل می‌دادند.

طبقهٔ رعیت نیز شامل تودهٔ وسیع تولید کنندگان مستقیم کشاورزی و دامداری می گردید که در روستاها، چادرگاهها (اُبه ها) وحواشی شهرهای کوچک می‌زیستند. در زندگی بوم نشینان، کشاورزی تفوق داشت و در زندگی چادرنشینان، دامداری.

رعیت‌ها به دوصورت به تولید کشاورزی می‌پرداختند: یا به‌صورت منفرد، یعنی هریک یا چند خانوار رعیت، قطعه زمینی در دست داشت که مستقلا در آن به تولید کشاورزی می‌پرداخت و به فئودال، بهره - مالیات کاری، جنسی و گاهی هم نقدی می‌پرداخت و یا به‌صورت مشترک، یعنی کشاورزان یک روستا به‌طوردسته‌جمعی و طبق سنتی خاص به تولید کشاورزی می‌پرداختند و بطور دسته‌جمعی نیز به فئودال بهره - مالیات می‌پرداختند که در این صورت آنها را، «جماعت روستایی-تابع فئودال» می‌نامند. در غرب، این جوامع را «مارکا» و در روسیه، «اوبشینا» می گفتند. جماعت های روستایی تابع فئودال، درواقع بقایایی از نظام جماعتی نخستین است که تا عصر فئودالیزم دوام آورده. به عبارت دیگر، «جماعت‌های روستایی تابع فئودال» همان جماعت های آزاد (اشتراکی) نخستین بوده که قبل از اینکه به

۱- در اواخر دوران فئودالیزم، در ایران شکل جدیدی از وقف به‌وجود آمد به‌نام «وقف‌خاص» که بیشتر به‌ملکداری شبیه است تا به‌وقف.

برده‌داری برسند ، به تصرف دولتهای فئودال درآمده‌اند. در طی دوران فئودالیزم، اغلب این جماعت‌های روستایی تابع فئودال از هم متلاشی شده‌اندو بین زمین های خانواده‌های آن مرزبندی به‌وجود آمده و به‌خانواده‌های رعیت تابع فئودال تبدیل شده‌اند، ولی برخی از آنها تا قرن اخیر دوام آورده‌اند. مثلا در ایران ، بقایای این جماعت‌های روستایی تابع فئودال را تا همین اوخر هم‌می‌توانستیم ببینیم.

دامداری نیز به کشاورزی وابسته بود. هرخانوادهٔ رعیت چندسر دام داشت که خانواده، از شیر وپشم و گوشت و کار آن استفاده‌می کرد. صنایع دستی، گلیم‌بافی ،پارچه‌بافی‌وقالی‌بافی‌نیز درخانواده‌های روستایی وجودداشت. اقتصادطبیعی‌بر جامعهٔ‌روستایی‌ها کم‌بود، یعنی هرروستایی‌تمام‌ما یحتاج زندگی‌خودش‌راخودش‌تهیه می کرد. رعیت، هم‌مالک **ابزار تولید** بود[1] و هم چند سر دام داشت. گذشته‌ازاین ها، رعیت، خانه‌ای نیزدر ملک‌ارباب‌داشت، همراه‌بامختصری‌اثاث،امااین‌مالکیت‌هاهمه ظاهری‌بود، زیرا ارباب برجان‌ودارایی رعیت‌تا حدود زیادی تسلط داشت و ازهمین طریق هم ، یعنی از طریق «جبرغیر اقتصادی» او را موردبهره کشی قرار می‌داد، که برای توضیح مفهوم آن ، ابتدا لازم است ، به تشریح انواع بهرهٔ فئودالی درغرب و ایران بپردازیم:

واحد تولید فئودالی ، در اوپای غربی، دونوع بود : یکی واحدهای تولیدی کوچک کشاورزان که در آنها خود کشاورزان تولید را به طور منفرد (کشاوز تابع فئودال) ویا به‌طور دسته‌جمعی (جماعت روستایی تابع فئودال) اداره می کردند و یکی هم واحدهای تولیدی بزرگ فئودال ها که‌به وسیله‌ی بیگار کشاورزان و با

۱ـ در برخی از روستاها که رعیت ها ، دام کاری و حتی ابزارتولید،ازخودنداشتند، دهقانان مرفهی در روستاها بودند که گاوکاری و ابزار تولید لازم را در اختیار رعیت‌ها می‌می‌گذاشتند و در عوض سهمی از محصول را می‌بردند. در سال‌های اخیر، در ایران ، به این دهقانان مرفه « گاوبند » می گفتند.

مدیریت نمایندهٔ‌فئودال اداره‌می‌شد. امادر ایران،واحد های‌تولیدی بزرگ‌فئودال ها تقریباً وجود نداشت وکشاورزان درواحدهای تولیدی کوچک خود (جداگانه یا دسته‌جمعی) به تولید کشاورزی و دامداری می‌پرداختند و در عوض به‌فئودالهابهرهٔ جنسی و گاهی نقدی می‌پرداختند. این امر یکی ازمهمترین ویژگی‌های فئودالیزم ایران است.

یکی از مهمترین وجوه‌مشخصهٔ نظام‌فئودالی شکل بهره کشی‌آن‌است. درنظام فئودالی، سه‌نوع بهره‌وجوددارد: بهرهٔ کاری، بهرهٔ جنسی و بهرهٔ‌پولی.

بهرهٔ کاری یا «بیگار» عبارت ازکار بدون مزدی‌است که رعیت‌برای فئودال انجام می‌دهد. بهرهٔ‌جنسی نیز سهمی از محصول است که رعیت تحت عنوان‌های مختلف، به ارباب و دولت می‌پردازد. بهرهٔ پولی هم اجاره‌بهای نقدی زمین است. در اروپای غربی، در آغاز دوران فئودالیزم، بهرهٔ کاری برسایر اشکال بهره تفوق داشت. یعنی به هر رعیت قطعه زمینی داده شده بود که‌روی‌آن کار می‌کردوبدین وسیله مایحتاج زندگی خود را تاحدودی تآمین می‌کرد. بقیهٔ وقت خود راهم‌صرف کار مجانی و اجباری (بیگار) در مزارع ارباب می‌کرد. این «بیگار» درواقع، بهرهٔ اصلی فئودالی را تشکیل می‌داد. بعداً درمراحل متکامل‌تر فئودالیزم، بهرهٔ جنسی و در پایان، پولی‌رواج یافت. بهرهٔ پولی مخصوص‌دورهٔ تلاشی نظام‌فئودالی است، هنگامی که‌کشاورزان به روابط کالایی - پولی کشیده می‌شوند و محصول خود را در بازار می‌فروشند. در ایران‌نیز هر سه‌نوع بهره وجود داشته، منتها، به‌علت کمبود و حتی نبود مزارعی که با بیگار اداره شود، بهرهٔ کاری اغلب صرف امور تولیدی کشاورزی نمی‌شد ودر نتیجه، نقش فرعی داشت. به‌دیگر سخن، در ایران از همان آغاز، بهرهٔ جنسی تفوق داشت و البته گاهی هم بهرهٔ پولی (بیشتر در روستاهای کنار شهرهای بزرگ، یا راههای کاروان‌رو یا به هنگام جنگ‌هاولشکر-کشی‌ها که دولت به پول نقد نیاز داشت)، به‌صورت فرعی، رواج می‌یافت، ولی

بهرهٔ کاری (بیگار) هیچوقت نقش اساسی نداشت و همیشه به‌صورت فرعی در کنار بهرهٔ جنسی قرار داشت. بهرهٔ کاری در ایران، اغلب برای انجام امور فرعی زندگی ارباب (نه‌تولیدی) و ساختن بناهای دولتی و غیره و سرانجام، برای اجرای خدمات نظامی بوده. زیرا چنانکه یاد شد، در ایران واحدهای بزرگ تولیدی کشاورزی که زیر مدیریت نمایندهٔ فئودال باشد و با بیگار کشاورزان اداره شود، وجود نداشت. رواج بهرهٔ پولی نیز، در طی دوران فئودالیزم در ایران، اندك و گهگاهی بود و آنقدر گسترش نمی‌یافت که بتوان آن را مژده رسان تلاشی نوآغاز نظام فئودالی دانست. مگر در این اواخر که خودموضوع بحثی جداگانه است.

بهرهٔ جنسی به‌صورت سهمی از محصول، به‌عنوان های گوناگونی، از رعیت گرفته می‌شد. قبل از ظهور ملکداری، در ایران، بهرهٔ فئودالی و مالیات از یکدیگر قابل تفکیک نبود، بدین جهت هم هست که آن را بهره ـ مالیات می‌نامند. بهره ـ مالیات هایی را که فئودال‌ها به‌صورت های مختلف از روستائیان می‌گرفتند، نام‌های گوناگونی داشت، مانند مالوجهات، سرشماری، یا ساق کش، چریک، چوپان ـ بگی و ده‌ها نام دیگر. خلاصه، بهره ـ مالیات‌های مختلفی وجود داشت وفئودال‌ها می‌توانستند به‌عنوان های گوناگونی ازروستائیان بهره کشی کنند. بدین صورت، آن‌ها تمام محصول اضافی روستائیان وحتی مقداری هم ازمحصول لازم را (حداقل محصولی را که برای ادامهٔ حیات و ادامهٔ کارشان لازم بود) از آن‌ها می‌گرفتند. مالیات‌بگیران گذشته از آنچه که «طبق دستور» از روستائیان می‌گرفتند، برای خود نیز تامی‌توانستند اخاذی می‌کردند. اگر آذوقهٔ روستایی نمی‌توانست حرص و ولع آن‌ها را فرونشاند، کاچال (اثاث خانه) او و نقدینهٔ ناچیزش را نیز می‌گرفتند. بسیار اتفاق می‌افتاد که روستاییان کودکان خود را برای پرداخت بهره ـ مالیات می‌فروختند. مالیات بگیران، گاهی زنان جوان را هم، به عنوان مالیات قبول می‌کردند. برخی

مواقع اتفاق می‌افتاد که روستاییان یک ناحیه ، به علت شورش و غیره ، جریمه می‌شدند و می‌بایست مثلا زنان و دختران خود را برای استفادهٔ سربازان ، به‌عنوان جریمه ، به مأموران دولتی تحویل دهند[1] .

فشار بهره ـ مالیات‌ها اغلب سبب فرار از روستا و در مراحل حادتر سبب شورش های دهقانی می گردید که بعداً در بارهٔ آن توضیح خواهیم‌داد .

گفتیم که در نظام فئودالی ، فئودال برزمین و آب مالکیت کامل و برجان و دارائی رعیت مالکیت‌ناقص دارد . می‌دانیم که در نظام برده‌داری،برده‌درمالکیت کامل برده‌دار قرار داشت . برده هیچگونه استقلالی از خود نداشت. او مانندابزار جاندار بود. برده‌دار می‌توانست هر جور که می‌خواهد،با او رفتار کند. امادرنظام فئودالی، رعیت دارای خانواده است ،واحد اقتصادی خود را می گرداند و فئودال ، لااقل بطور رسمی،برجان او مالکیت کامل‌ندارد و زن‌ودختر او رانمی‌تواندتصاحب کند و غیره. اما ، با این همه در نظام فئودالی ، فئودال تا حدود زیادی بر جان‌و دارایی رعیت تسلط دارد. رعیت مجبور است در مکان مشخص و برای‌ارباب‌معینی کارکند. یعنی خودش کارکند و به ارباب بهرهٔ مالکانه (کاری ، جنسی، پولی) بپردازد. این اجبار ، «اجبار غیر اقتصادی» است. یعنی فئودال، رعیت را ازطریق جبر غیر اقتصادی مورد بهره کشی قرار می‌دهد. در نظام سرمایه‌داری، کارگربرای اینکه‌گرسنه نماند، مجبور است نیروی کار خودش را بفروشد . این اجبار ، صرفاً اقتصادی است. اما رعیتی که مجبور است به‌ارباب‌خود بهره ـ مالیات جنسی‌یاپولی بدهدو یا به صورت رایگان در زمین او کارکند، این دیگر اجبار اقتصادی‌نیست، بلکه اجباری غیر اقتصادی است. پس می‌توان گفت که اجبار غیر اقتصادی در جامعهٔ سرمایه‌داری ، وجود ندارد ، بلکه اجباری که کارگر را وادار به کار می کند، صرفاً اجبار اقتصادی است. امادر نظام فئودالی چنین نیست . در نظام

۱ـ ر.ك. به‌متن‌کتاب .

فئودالی، بهره کشی از طریق جبر غیراقتصادی انجام می گیرد و رعیت (سرف) وابسته به مکان مشخص و به ارباب معینی است («وابستگی سرواژی»). این مکان مشخص، برای بوم نشینان، روستا یا منطقهٔ روستایی محل سکونتشان است وبرای چادرنشینان، این مکان مشخص، محل کوچ قبیله است. ارباب معین هم، در دوره های مختلف نظام فئودالی دارای اشکال مختلفی است. در دورهٔ تیولداری (مالکیت مشروط) تیولدار همان ارباب معین است. وقتی که یک تیولدار می رود و تیولدار دیگری به جایش می آید، در واقع، وابستگی رعیت همچنان پابرجا است، منتها، طرف دیگر این وابستگی که تیولدار باشد، عوض شده است، ولی روابط دگرگون نشده. در دورهٔ ملکداری، ارباب معین همان ملکدار است که تقریباً تغییر هم نمی کند، مگر در دورهٔ رونق شدید ملکداری که حتی ملک خرید و فروش هم می شود. در این صورت، با فروش ملک، رعیت خود به خود به ارباب جدید وابسته می شود.

شکل و درجهٔ وابستگی رعیت به ارباب، در جاهای مختلف فرق می کرد. شدید-ترین درجهٔ این وابستگی که به بردگی شباهت زیادی داشت عبارت از این بود که رعیت مانند برده، در زمین ارباب به طور رایگان کار می کرد (بیگار) وخود نیز قطعه زمین کوچکی داشت برای تأمین زندگیش. در روسیه و ورای قفقاز، فئودال ها، رعیت ها را، حتی بدون زمین هم خرید و فروش می کردند، درست مانند برده. اما در برخی از کشورها درجهٔ این وابستگی خیلی ضعیف تر بود، بطوری که رعیت فقط مجبور بود مقداری بهره - مالیات بدهد. به طور کلی، مملوکیت رعیت، حداکثر وابستگی سرواژی است و نابرابری حقوقی رعیت با ارباب حداقل آن.

در ایران نیز وابستگی سرواژی، طبعاً وجود داشته. پروفسور ا.پ. پتروشفسکی در مورد شکل این وابستگی می گوید: «... وابستگی روستایی ایرانی به زمین، از لحاظ حقوقی، از وابستگی و تقید روستایی گرجی و یا روسی ماهواً متمایز بوده. روستایی ایرانی وابسته به شخص ارباب نبوده، بلکه به زمین مقیدشده بوده وبالنتیجه،

کسی نمی‌توانست وی را بدون زمین بفروشد و یا به‌دیگران منتقل کند و یا در وصیت‌نامهٔ خویش ببخشد ، مگر اینکه این معاملات با زمین انجام گیرد-یا دقیق‌تر بگوییم - روستایی با ده وبا مزرعه خرید و فروش و منتقل می‌شده[1]» . ولی به‌هرحال وابستگی وجود داشته و باز به قول پتروشفسکی ، «آزادی شخصی روستایی جز جعلی حقوقی چیزی نبوده و این جعل برای دولت ضرورت داشته تا رسماً نص فقه اسلامی رانقض نکرده باشد . و عملا روستایی موجودی بودوابسته‌ومقید و بی‌حق[2]» . یکی از دلیل‌های وجود وابستگی رعیت‌ها در ایران فرار منفرد و دسته‌جمعی آنهاز ازمحل پرداخت مالیات است که در منابع به فراوانی از آن یاد شده .

دلیل این امر که وابستگی رعیت‌های ایران به ارباب ، از برخی ازجاهای دیگر کمتر بوده، به‌نظر پتروشفسکی ، چنین‌است: «چون فئودال‌ها از خود، زراعت بزرگ متکی به بیغار روستاییان نداشتند و شرایط آبیاری واحه‌ای حکمفرما بوده و و قطعات زمین ، کوچک و بسیار خرد، وکم زمینی نسبی‌وجود داشته ودر عین‌حال کشور پرجمعیت بوده ، بنابراین مراتب ، در روستا فقدان و یا کمبود کارگر و مزارعه‌گر احساس نمی‌شده است . . . و مالک می‌توانست همیشه به‌جای زارعی که زمین وی را ترک گفته ، روستایی‌دیگری بنشاند[3]» .

گذشته از طبقهٔ رعیت و طبقهٔ فئودال که طبقات اساسی‌جامعهٔ‌فئودالی‌بودند، طبقهٔ دیگری نیز درجامعهٔ فئودالی وجودداشت (به‌وجودآمد) . این‌طبقه، پیشه‌وران شهرها بودند . آنان به صنایع کارگاهی و نیز بازرگانی می‌پرداختند . پیشه‌وران جامعهٔ فئودالی ، نطفهٔ طبقهٔ جدیدی بودند‌که در نظام اجتماعی بعدی حکومت را در دست‌گرفت . پیشه‌وران درآغاز تحت حمایت و وابسته به فئودال‌ها بودند ولی

۱- ای.پ. پتروشفسکی ، کشاورزی و . . . ، پیشین ، جلد ۲ ، ص ۲۸۱ .

۲- همان‌جا .

۳- همان‌جا ، ص ۱۶۸ .

کم کم خود در مقابل آن‌ها سنگر گرفتند. مبارزهٔ آن‌ها با فئودال‌ها، در کنار شورش های دهقانی همچنان ادامه پیدا کرد تا اینکه، این مبارزات با شورش‌ها دهقانی پیوند یافت و سرانجام در برخی از کشورهای اروپا، نظام فئودالی با رهبری همین پیشه‌وران بر افتاد.

گفتیم که فشار بهره ـ مالیات به رعیت‌ها، گاهی برای آنان مطلقاً غیرقابل تحمل می‌شد. روستاییان به ناچار، خانه و کاشانه را رها میکردند و به کوه‌ودشت می گریختند. منابع تاریخی ملت‌ها پر است از فرار جداگانه و دسته‌جمعی روستاییان به کوه و بیابان، در نتیجهٔ فشار بهره‌های فئودالی. این واکنش منفی در مقابل ستم فئودال‌ها، اگر چه، در طی دوران فئودالیزم زیاد تکرار شد، ولی سرانجام به همان صورت خود باقی نماند، تکامل یافت و به شورش های دهقانی تبدیل گردید. شورش های دهقانی ابتدا پراکنده بود ولی کم کم وحدت می یافت. این شورش‌ها صرفاً خود به خودی بود و هیچ برنامهٔ عملی‌وتئوری راهنمایی نداشت. بدین‌جهت در زیر لوای مذاهب و فرقه های گوناگون‌مذهبی قرار می گرفت. به‌عبارت دیگر، تمام شورش های دهقانی رنگ مذهبی داشت. همین امر سبب شده که بسیاری از محققین تاریخ، علت و انگیزهٔ این شورش ها را اختلافات مذهبی بپندارند. ولی واقعیت این است که مذهب، تابع جنبش‌های اجتماعی است، نه متبوع آن[1]. دهقانان به ناچار برخواست‌های خودشان‌لفافه‌ای از یک‌فرقهٔ مذهبی می‌پوشاندند، چون هیچ لباس دیگری‌نداشتند که به آن بپوشانند. این لفافهٔ مذهبی هم هرگزدر ماهیت جنبش های دهقانی تأثیری نداشت و فقط پس از شکست یا پیروزی نسبی این جنبش ها بود (جنبش ها هرگز کاملا پیروز نمی‌شدند) که آن لفافهٔ مذهبی، ازعلت وجودی خود جدا می‌شد و به صورت‌یک مذهب جدید، مانندهمهٔ‌مذاهب با همان چهره و همان عملکرد در می‌آمد. علم کردن این یاآن مذهب ازجانب‌دهقانان،

۱ـ ای. پ. پتروشفسکی، کشاورزی و...، جلد ۲، ص ۳۲۸.

درواقع بهانه‌ای بود برای مطرح کردن خواست‌های اجتماعی ـ اقتصادی آنان. گاهی اتفاق می‌افتاد که دوشورش دهقانی، در دونقطهٔ مختلف و در زیر لوای دو فرقهٔ مذهبی به‌ظاهر متضاد و دشمن، به همدیگر می‌پیوستند[1] و متحد می شدند. این امر نشان می‌دهد که تأثیر مذهب در جنبش‌ها چقدر بی‌اهمیت و فرعی بوده. وجود شورش‌ها و قیام‌های مترقی‌دوران فئودالیزم را در زیر لوای پرچم یک فرقهٔ مذهبی، نباید دلیل مترقی بودن آن مذهب پنداشت.

معمولا نارضایی و عصیان دردهقانان به‌تدریج انباشته‌می گردیدوهنگامی که کاسهٔ صبرآنان را کاملا لبریز می کرد، به بهانهٔ یک عمل بیرحمانه‌ای که از مأموران حکومتی سرمی‌زد، منفجر می‌شد و سبب شورشی خود به خودی و خشن می گردید، شورش‌های دهقانی نه هدف سنجیده‌ای داشت، نه دارای انضباط مشخصی‌بود و نه یک برنامهٔ عمل معین برای آن تنظیم می‌شد و بدین‌جهت هم نمی‌توانست پیروز شود. البته گاهی به‌طور نسبی‌یک شورش پیروزمی‌شدوحکومت را نیز برای چند مدتی به دست می‌آورد، و موقتاً نظمی نو می‌چید، ولی به‌زودی این نظام نو برچیده می‌شد و دوباره روابط تولید فئودالی، به طور مستقیم و غیر مستقیم زنده می گردید: یا فئودال‌ها حکومت را سرنگون می کردند و یا خود نمایندگان دهقانان که حکومت را در دست داشتند به فئودال تبدیل می‌شدند. ایجاد یک نظم اجتماعی جدید، نیاز به یک شناخت اجتماعی و یک برنامهٔ‌عمل مبتنی بر این شناخت داشت و این شناخت از دهقانان برنمی‌آمد. شورش‌های دهقانی حتماً می‌بایست مورد استفاده و رهبری طبقهٔ آگاه‌تری قرارگیرد.

پراکندگی، بی‌برنامگی و خودبه‌خودی بودن شورش‌های دهقانی و عاری بودن آن‌ها از یک آگاهی اجتماعی علمی، اغلب سبب می‌شد که فئودال‌های کوچک محلی، برای مستقل کردن خود از مرکز و برای تجاوز به همسایگان‌از

۱- ر.ك. متن کتاب.

این شورش‌ها استفاده کنند. دهقانان نیز در اثر ضعف‌های برشمرده، اغلب تسلیم رهبری این فئودال‌های محلی می‌شدند. گاهی آن‌ها باخواهش و تمنااز فئودل‌های محلی دعوت می‌کردند که جنبش را رهبری کنند. پیروزی چنین جنبش‌هایی با شکست آن‌ها تفاوت چندانی نداشت.

گاهی پیشه‌وران‌شهرها هم درجنبش‌های دهقانی شرکت می‌کردند. شرکت آنان در این شورش‌ها، اغلب سبب آگاهانه‌تر کردن جنبش و یکپارچه‌تر کردن آن‌ها می‌شد. این پیشه‌وران بیشتر، رهبری شورش‌ها رادردست‌می‌گرفتند. رهبری آن‌ها برجنبش‌می‌توانست مسایل جدیدی را مطرح کند که به فکر دهقانان نمی‌رسید وظاهراً ربطی به منافع دهقانان هم نداشت. مثلا در یک شورش دهقانی که در دههٔ سوم قرن شانزدهم، در جنوب آلمان و جنوب اتریش به‌وقوع پیوست[1]، شرکت و رهبری شهریان(Bourgeres) در این‌قیام، باعث شد که در برنامهٔ شورشیان خواست‌هایی مانند وحدت سراسرآلمان، برقراری سیستم واحد اوزان و اندازه‌ها، برقراری پول واحد و تضعیف قدرت امیران و اربابان مطرح شود. به‌طور کلی، خواست‌های پیشه‌وران شهر می‌توانست، درجهت‌تضعیف روابط تولید فئودالی باشد. سرانجام هم، سرنگون شدن نظام فئودالی، برای اولین باردرانگلستان، بارهبری همین طبقهٔ‌جدید (پیشه‌وران) انجام گرفت. سرنگون‌شدن نظام فئودالی، سبب بی‌زمین شدن دهقانان و بیکار شدن قسمت اعظم آن‌ها از کارکشاورزی‌وکارگر شدن بیشتر آن‌ها گردید. دربرخی کشورها هم به نحوی دیگر فئودالیزم برافتاد که موضوع بحثی دیگر است.

* * *

در این کتاب، یک دورهٔ کوتاه (دهه‌های‌چهارم‌وپنجم‌قرن هیژدهم) ازدوران

۱ـ کاسمینسکی، تاریخ قرون وسطی، پیشین، ص ۱۹۵.

طولانی فئودالیزم در ایران مورد مطالعه قرارگرفته. در مورد ترجمهٔ آن ذکرچند نکته ضرورت دارد:

۱- در همه‌جای کتاب، «ـن.» به‌جای امضای نویسندگان و «ـم.» به‌جای امضای مترجم است.

۲- مترجم در پیدا کردن شکل و املای اصلی نام‌ها، بیش ازهمه از «نامهٔ‌عالم‌آرای نادری» استفاده کرده، با وجود این، احتمالا باز هم اشتباهاتی رخ داده که این اشتباهات یا در موردنام‌هایی‌است که به‌وسیلهٔ محمدکاظم ودیگران غلط نوشته شده یا در مورد نام‌هایی که مترجم آنهارادرمنابع‌نیافته.

۳- سعی بسیارشده که این‌ترجمه تاحد ممکن دقیق‌باشد، بدین‌جهت گاهی مترجم خود ازناپختگی جمله‌ها ناراضی است. این مطلب بیشتر در مورد ترجمهٔ گزارش‌های مأموران روس، دردهه‌های چهارم و پنجم قرن هیژدهم در ایران، که به‌وسیلهٔ نویسندگان کتاب نقل شده صدق می‌کند. نثر روسی‌این گزارش‌ها با زبان توانای روسی امروزکه میراث‌دار ادبیات قرن نوزدهم روسیه است و پشتوانهٔ علمی قرن بیستم را با خود دارد به‌کلی بیگانه است. اگر من به‌جای نویسندگان کتاب بودم، این گزارش‌ها را به زبان روسی معاصرترجمه می‌کردم. باوجوداین، مبادا که این وسیله‌ای‌باشد، تامترجم‌نادانی وبی‌تجربگی خود را توجیه کند.

٤- در این ترجمه، اگر تجاوزی به دستور زبان‌فارسی‌شده ـ آنچه که‌آگاهانه انجام گرفته ـ به قواعد مدون و متونی آن بوده.

٥- قسمت‌هایی‌از متون فارسی که مورد نقل‌قول مؤلفان‌این کتاب‌قرارگرفته ـ به‌جز یکی دوجمله‌ـ عیناً در ترجمهٔ فارسی آمده.

٦- به‌هرحال، مترجم سخت‌چشم‌به‌راه نکته‌گیری خوانندگان‌است.

۷- در پایان، مترجم از آقای دکتر فیروز توفیق و آقای باقر پرهام، رئیس و معاون مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی که موجبات چاپ‌این کتاب را فراهم

نموده‌اند و همچنین از آقای عیسی هیبتی مسئول انتشارات موسسه‌و از کارکنان چاپخانهٔ دانشگاه ، به‌ویژه آقای ابوالقاسم دیانت ، متصدی حروفچینی و آقایان حروفچینان کتاب حاضر و نیز از آقای غلامرضا امامی مصحح کتاب ، کمال تشکر را دارد .

حمید مؤمنی

دربارهٔ مؤلفان کتاب

این کتاب را دوتن از ایران‌شناسان مشهور شوروی به‌نام‌های ماریانا روبه ـ نوونا آرونووا (Marianna Rubenovna Aroonova) و کلارازارمای روونا اشرفیان (Klara Zarmairovna Ashrafian) مشترکاً نوشته‌اند. کتاب درسال ۱۹۵۸ از طرف آکادمی علوم اتحاد شوروی، پژوهشگاه خاورشناسی، درمسکو به چاپ رسیده. متأسفانه، ازکار و زندگی نویسندگان کتاب اطلاعی در دست ندارم ولی چنانکه از «کتابشناسی ایران[1]» و نیز از حواشی کتاب‌های تاریخی به زبان روسی (آنچه که در دسترس من بوده) برمی‌آید، خانم ماریانا آرونوا و خانم کلارا اشرفیان تا سال ۱۹۶۷ مجموعاً ده اثر درمورد تاریخ ایران به‌وجود آورده‌اند که مشخصات آن‌ها را خواهم‌داد. مسلماً ازسال ۱۹۶۷ به‌بعد نیز آثاری در مورد تاریخ کشورما تألیف کرده‌اند که متأسفانه نتوانستم نام و نشانی از آن‌ها بیابم. از این ده اثر، دواثر را مشترکاً تألیف کرده‌اند و هشت اثر دیگر را هر یک به‌تنهائی:

الف ـ آثار مشترك آن دو درمورد تاریخ ایران:

۱ـ مطالب جدیدی دربارهٔ تاریخ نیمه‌دوم‌قرن هیژدهم، در کتاب«خاورمیانه‌ونزدیک»، مسکو ۱۹۶۲.

۲ـ دولت نادرشاه افشار (کتاب حاضر)، مسکو ۱۹۵۸.

ب ـ آثار خانم آرونوا در مورد تاریخ ایران:

۱ـ فرمان نادرشاه، مجلهٔ خاورشناسی شوروی، ۱۹۵۸، شمارهٔ ۲.

۲ـ فرمان نادرشاه افشار به عنوان یک منبع تاریخی، مسکو، ۱۹۶۰.

۱ـ کتابشناسی ایران، مسکو ۱۹۶۷ (به‌زبان روسی).

۳- تاریخ قیام‌های توده‌ای علیه حکومت تیموریان در قرن پانزدهم ، پژوهشگاه خاورشناسی آکادمی علوم شوروی ، ۱۹٦۰ .

٤- رشدبهره‌کشی فئودالی و مبارزهٔ توده‌های مردم‌ایران‌در دهه‌های چهارم وپنجم قرن هیژدهم ، لنینگراد ، ۱۹٦۰ .

پ - آثار خانم اشرفیان درمورد تاریخ ایران :

۱ - ستایشنامه‌ای‌بر کتاب «لشگرکشی نادرشاه به هندوستان»،مجلهٔ«خلق های آسیا و آفریقا » ، سال ۱۹٦۱ ، شماره ٦ .

۲- سقوط‌حکومت صفویان،در کتاب «مقالاتی در بارهٔتاریخ جدید کشورهای خاور (هندوستان ، افغانستان و ایران)» . لنینگراد، ۱۹٥۱ .

۳- جنبش های ضد فئودالی در امپراتوری نادرشاه ، پژوهشگاه خاورشناسی آکادمی علوم شوروی ، ۱۹٥۳ .

٤- سقوط دولت نادرشاه ، مسکو ، ۱۹٥۰ .

ح . م .

پیشگفتار

چه در کتابهای تاریخ ما[1] و چه در کتاب‌های تاریخ خارجی، آثار ویژه‌ای که مختص بررسی روابط اقتصادی ـ اجتماعی دولت نادرشاه باشد یافت نمی‌شود. با وجود این، برخی از مؤلفان در بارهٔ مسائل بسیاری که با مطالب بررسی‌شده در این کتاب رابطهٔ مستقیم دارد تحقیق کرده‌اند. در این زمینه باید از آثار و. بارتولد (Bartold)، ای. پ. پتروشفسکی (Petrooshefski)، ب. ن. زاخودر (Zakhoder) ای. م. ری سنر (Reisner)، ن. د. میکلوخوماکلای (MiklokhoMaklai)، پ. ت. آروتونیان (Arootoonian)، ب. م. آروتونیان، و. ف. مینورسکی (Minorski)، ل. لوکهارت (Lockhart) و دیگر نویسندگان شوروی و خارجی نام برد[2].

در این میان، آثار پتروشفسکی، به ویژه تحقیق اساسی او: «طرح کلی تاریخ روابط فئودالی در آذربایجان و ارمنستان قرن ۱۶ تا ابتدای قرن ۱۹» حائز اهمیت است. مؤلف مزبور برمبنای مطالعهٔ عمیق در منابع مختلف، روابط اقتصادی ـ اجتماعی آذربایجان، ارمنستان و ایران (در طول زمان ذکرشده) را مورد بررسی و پژوهش علمی قرار می‌دهد. در این تحقیق بیشتر توجه او به ویژگی‌های نظام‌های اجتماعی و تقسیم دورانهای تکاملی این کشورهاست.

در کتاب مزبور، برخی سازمان‌های فئودالی و نیز شکل‌های مختلف زمینداری در ارمنستان، آذربایجان و ایران تشریح شده. نویسنده علل افول اقتصادی دولت صفویه را در پایان قرن ۱۷ و ابتدای قرن ۱۸ آشکار کرده و مسائل سیستم مالیاتی،

۱ـ منظور کتابهای تاریخی اتحاد شوروی است ـ م.

۲ـ به فهرست منابع (کتابنامه) کتاب حاضر مراجعه شود.

وابستگی کشاورزان به زمین و غیره را روشن کرده است. پتروشفسکی در اثر خود، برخی از مسائل سیاسی ارمنستان، آذربایجان و ایران قرن ۱۶ تا ربع اول قرن ۱۹ را که قبلا مورد بررسی کسی واقع نشده بود - مخصوصاً و یا ضمناً - حل می کنند.

اما توجه ما از نظر علمی بیشتر به آثار ن. د. میکلوخوما کلای به‌ویژه به رسالهٔ نامزدی علوم او، «هجوم افغانان به ایران (۳۰-۱۷۲۲ م)»، به‌مقالاتی در بارهٔ کتاب سه جلدی محمد کاظم، یعنی دستنویس «تاریخ عالم‌آرای نادری[3]» وغیره است. ن. د. میکلوخو - ما کلای دربارهٔ تاریخ دولت صفوی در پایان قرن هفدهم وربع اول قرن هیژدهم وهمچنین دربارهٔ تاریخ فرمانروایی افغانان بر ایران (۳۰-۱۷۲۲ م) تحقیق کرده است. خدمت مهم او، یکی بررسی مبارزات رهایی بخش خلق علیه یوغ افغانان و دیگر ارزیابی شخصیت نادر در پایان دههٔ سوم و ابتدای دههٔ چهارم قرن هیژدهم است. زندگینامهٔ محمد کاظم و همچنین شرح علمی کاملی را که در جلد اول کتاب او آمده، ن. د. میکلوخوما کلای نوشته و ضمناً همو روشن کرده که یگانه مؤلف «تاریخ عالم‌آرای نادری»، محمد کاظم است و بس، در صورتی که قبلا رأی بر این بود که پایان این کتاب به‌وسیلهٔ پسرمحمد کاظم نوشته شده، نه خود او.

در سال ۱۹۰۴ م انتشارات آکادمی علوم اتحاد شوروی تک نگاریی (مونو-گرافی[4]) از پ. ت. - آرتونیان بیرون داد که در آن به مبارزات سرسخت و متحد توده‌های ارمنی و دیگر توده‌های ورای قفقاز علیه یوغ فئودالهای ترك و ایرانی توجهی خاص شده بود. در فصل های اول و دوم کتاب مزبور، مؤلف به‌توصیف

۳- هر سه‌جلد کتاب به‌صورت چاپ عکسی در مسکومنتشر شده،البته باعنوان «نامهٔ-عالم‌آرای نادری» و با مقدمهٔ روسی میکلو خوما کلای - م.

۴- اثری علمی که تنها به بررسی یک مسئلهٔ می‌پردازد - م.

زمینداری فئودالی پرداخته و تابلو تلاشی « جماعات روستایی[٥] » ارمنی را ترسیم کرده. همواز خلق بی‌حقوق‌و ازستم اجتماعی شاهای صفوی بر ارمنستان شرقی‌در قرون ۱۷-۱٦ سخن گفته.

از میان آثار مؤلفان خارجی در وهلهٔ اول باید از کتابهای ل. لوکهارت و و. ف ـ مینورسکی استاد دانشگاه کمبریج نام برد.

لوکهارت تاریخ نظامی ـ سیاسی دولت نادرشاه (دهه‌های چهارم و پنجم قرن هیژدهم) را به‌طور مفصل‌ومشروح می‌نویسد. اوبرای این کار از منابع‌مختلف فارسی، ترکی، هندی، ارمنی، گرجی، روسی و اروپای غربی استفاده کرده. درکتاب او واقعیت‌های گوناگون و درعین‌حال منظم و سیستم‌بندی شدهٔ بسیاری وجود دارد.

باوجود این تفسیرهایی که لوکهارت‌از بعضی حوادث‌تایخی می‌کندمورد اعتراض جدی است. مثلا ما نمی‌توانیم در این مورد با او هم‌عقیده‌باشیم که‌علت اساسی سقوط دولت صفویه، تباهی درونی خاندان سلطنت بوده. ادعای‌اینکه‌نادر شاه ایران را از آن«موقعیت پست‌خودتا حد اولین دولت‌آسیا[٦]» ترفیع داد، حاکی ازاین است که راجع به نقش نادرشاه در تاریخ ایران غلوشده. لوکهارت‌حقایقی

٥- «جماعت» به‌جای «اوب‌شینا» (روسی) است که فرهنگ آژگف آن را چنین‌تعریف می‌کند: «تشکیلات خودمختار اهالی یک خطه در زمان قدیم...» این کلمه گویا معادل «Community» انگلیسی است که آقای دکتر آریان‌پور، «اجتماع» را به‌جای آن به‌کار گرفته‌اند (ا. ح. آریان‌پور، زمینهٔ جامعه‌شناسی، چاپ دوم ۱۳٤٥ تهران، ص۲۲۰) ولی «جماعت» با همین معنا در زبان فارسی سابقه دارد و جالب اینکه مؤلفان این کتاب هرجا خواسته‌اند سندی یا متنی فارسی‌بیاورند، در ترجمهٔ آن به‌جای «جماعت»، «اوب‌شینا» گذاشته اند - م.

6- L. Lockhart, Nadir Shah. Critical Study, based mainly upon contemporary. Sources» 1. 1938, P. 1.

راکه با توجه به آنها می‌شد گفت که در زمان‌نادر رکود اقتصادی کشورعمیق‌تر شده نادیده گرفته. مؤلف فقط از اطلاعاتی که‌ازمنابع مختلف در بارهٔ اوضاع داخلی دولت نادرشاه به‌دست‌آورده خبر می‌دهد ، اما عللی را که منجر به انقراض ایـن دولت شده تحلیل نمی‌کند . لوکهارت در حالی که دربارهٔ عصیانهای دههٔ پنجم قرن هیژدهم سخن می‌گوید ، قیامهای‌دهقانی و جنبشهای رهایی بخش توده‌های اسیر را از شورش و بلواهای فئودالی متمایز نمی‌کند . او توضیح می‌دهد که علت شکست این جنبش‌ها فقط این بوده که‌آشوبگران به‌قدرکافی نیروهای جنگی عمده‌در اختیار نداشته‌اند ولی‌از ضعف درونی این جنبشها چیزی نمی‌گوید. لوکهارت ترور بیرحمانه‌ای راکه درسالهای آخرحکومت نادر برکشور حکمفرما شده و نتیجهٔ اختلال حکومت فئودالی وضعف قدرت حاکمهٔ شاه بوده معلول خبط دماغ و بیرحمی دم‌افزون شاه می‌داند.

و.ف. مینورسکی دانشمندمشهور خارجی در اثر خود: «طرحی از تاریخ نادر-شاه[7]» مسائل تاریخ نظامی - سیاسی حکومت‌نادر راروشن‌می‌سازد. برای‌مینورسکی هم مانند لوکهارت ، منابع گرانبهای تاریخ دهه‌های چهارم و پنجم قرن هیژدهم ایران مثل متن کامل اثر محمدکاظم و مدارك آرشیوی در دسترس‌نبوده.

مینورسکی دراثر خود توجه بسیار زیادی به کتاب «تذکرة‌الملوك» داشته که در ربع اول قرن هیژدهم به‌وسیلهٔ نویسنده‌ای ناشناس نوشته شده. اثر تاریخی و تفسیر علمی پروفسور مینورسکی از نظر مطالعهٔ مسائل زمینداری‌فئودالی، سیستم بازرسی وغیره فوق‌العاده گرانبهاست. بدون‌شك این‌اثرتاریخی یکی ازموفقیت‌های علم خاورشناسی درسال‌های اخیر است.

در سال ۱۹۴۰ م در تهران کتابی‌به‌نام «زندگانی نادرشاه ، پسر شمشیر» ازنوراله لارودی به‌چاپ رسید. در این کتاب کارهای نظامی - سیاسی‌نادرشاه تشریح شده.

۷- V. minorsky, Esquisse d, une histoire de Nadirchah, Paris, 1934.

مؤلف در سراسر کتاب به ستایش نادر شاه پرداخته و تا حدود زیادی راجع به نقش او در تاریخ ایران اغراق می کند. نوراله لارودی درحالی که در درجهٔ اول به لشگر کشی های نادر توجه می کند، تازه به تشریح مفصل آن دسته از لشگر کشی ها می پردازد که درآنها پیروزی با نادر بوده ، در صورتی که دربارهٔ شکستهای اوسکوت می کند: مثلا لشگر کشی نا موفق نادر را به داغستان که نزدیک دوسال طول کشید خیلی سرسری بررسی می کند. در کتاب فوق وضع توده ها و مبارزات آنها علیه تشدید جور وستم فئودال ها منعکس نشده. او هم مثل دیگر تاریخ دانان خارجی قیامهای دههٔ پنجم قرن هیژدهم را «اغتشاش» و «بلوا» می نامد . نوراله لارودی از وقایع نامهٔ سه جلدی محمد کاظم، «تاریخ عالم آرای نادری» که یکی ازمنابع اساسی تاریخ ایران وکشورهای همجوار در دههٔ های چهارم وپنجم قرن هیژدهم است ابدا استفاده نکرده .

* * *

القصه، مؤلفان این اثرادعا ندارند که به روشنگری همه جانبهٔ تاریخ دولت نادرشاه پرداخته باشند ، بلکه فقط سعی کرده اندبرخی از مسائل کلی و به ویژه مسایل مربوط به تشدید استثمار فئودالی ، جنبشهای رهایی بخش توده ها (خاصه در دههٔ پنجم قرن هیژدهم) ، طبیعت طبقاتی دولت نادرشاه و علل انحلال آن را توضیح دهند.

مؤلفان این کتاب وظیفهٔ خودمی دانند که از پروفسور پتروشفسکی که نظریه های گرانبهائی در این مورد داده و از دیگر همکاران پژوهشگاه(انستیتو) خاورشناسی که درتألیف حاضر مورد مشاوره بوده اند اظهارحق شناسی کنند.

مؤلفان

فصل اول

نگاهی به منابع کتاب

یکی ازگرانبهاترین منابع تاریخ ایران دردهه های سوم وچهارم قرن هیژدهم کتاب شیخ محمد علی حزین است.

شیخ حزین درسال ۱۶۹۲م در گیلان به دنیا آمد. او از تبار زاهدی ها است که از شیخ های گیلان هستند. (۱) شیخ حزین هم دانشمندی جانورشناس بود و هم جهانگرد. او نوشته های بسیاری از خود به جای نهاده است. مشهورترین و مهمترین اثر او، «زندگی شیخ محمدعلی حزین به قلم خود او» (احتمالا نام اصلی کتاب چنین است: «تذکرة الاحوال شیخ حزین که خود نوشته است». م.) است. متن فارسی وترجمهٔ انگلیسی این کتاب به وسیلهٔ ف.س. بل فور (Belfour) منتشر شده. (۲)

شیخ حزین تمام اخبار مربوط به هجوم افغانان به ایران و اشغال ایران به وسیلهٔ ترکان عثمانی را در دههٔ سوم قرن هیژدهم دراختیار ما می گذارد.

---

۱ - برای اطلاع از شرح حال مفصل او مراجعه شود به کتابهای: «طرح کلی تاریخ روابط فئودالی در آذربایجان و ارمنستان قرن شانزدهم م تا ابتدای قرن نوزدهم م»، لینگراد، ۱۹٤۹ م اثر پتروشفسکی و «هجوم افغانان به ایران»، رسالهٔ نامزدی علوم میکلوخوماکلای، پژوهشگاه (انستیتو) خاورشناسی، شعبهٔ لنینگراد.

2- Sheikh Hasin «The life of Sheikh Mohamad Ali Hasin, written by himself», ed. by F. S. Belfour, persian text with an engelish translation, 1830 - 31.

به هنگام محاصرهٔ اصفهان (پایتخت) به وسیلهٔ افغانان (۱۷۲۳ م) شیخ حزین خود دراین شهر بوده ، چند روزی به تسلیم اصفهان نمانده بوده که او باچند نفر از اهالی سرشناس شهر محرمانه از اصفهان بیرون می‌آید. پس‌از آن تا دهسال به سیاحت اکناف ایران پرداخته و از نهاوند ، دزفول ، شوشتر ، کرمانشاه ، بغداد ، مشهد، کردستان، آذربایجان و گیلان دیدن می کند. شیخ حزین دربعضی ازشهرهاماهها وحتی سالها توقف و زندگی کرد تابلکه بهتر بتواند زندگی و مبارزات قهرمانهٔ خلق را علیه استیلاگران بیگانه ببیند.[۱] هنگامیکه نادرقلی خان شاه‌طهماسب دوم راازسلطنت خلع کرد و پسریکساله‌اش را بعنوان شاه‌عباس سوم اسماً شاه کرد ولی دراصل خود حاکم ایران بود ، حزین از ایران به هندوستان مهاجرت کرد ومدت چهل وچهارسال در آنجا ماند. او درسال ۱۷۷۹ م در بنارس چشم از جهان فروبست.

تک نگاری حزین از این نظر درخور توجه خاصی است که او خود شاهد حوادث نوشته شده ، بوده.

در «زندگی‌نامهٔ» حزین اخبارگرانبهایی دربارهٔ رکود اقتصادی کشور ، که نتیجهٔ استیلای افغانان و ترکان بوده ، یافت می‌شود.[۲] از مدارك بکری که در کتاب حزین وجود دارد چنین استنباط می‌شود که درعنفوان حکومت نادر ، یعنی در ابتدای دههٔ چهارم‌قرن هیژدهم ، جوروستم به کشاورزان و توده‌های اصلی‌شهر به سختی افزایش یافته. درنتیجهٔ مالیاتهای سنگین، پی‌درپی آتش قیام ها شعله‌ور می‌شده ولی‌بلافاصله به وسیلهٔ نادرقلی‌خان بیرحمانه خاموش می گردیده.[۳] حزین خود شاهد برخی از آنها بوده. مثلاً درزمانیکه مردم‌لار علیه اخاذی و زورگویی مأموران حکومت عصیان کرده بوده‌اند اوخود درلار حضور داشته.

---

۱ ـ شیخ حزین ، پیشین ، ص ۱۲۵،۱۲٦،۱۳۸،۱٥۱،۱٤۳،۱٥۳،۱٥٤

۲ ـ همان‌جا ص ۱٥٤،۱٥۲،۱٥٦،۱٦۱،۱۹٤،۱۹٥،۲۰٦،۲۰۷

۳ ـ همان‌جا ص ۲۰٤،۲۲۲،۲۳۱،۲۲۹،۲٤٦،۲٤۷،۲٥۳.

شیخ حزین برخلاف تمام تاریخ نویسان نادر، و همچنین برخلاف بسیاری از تاریخدانان اروپای غربی (معاصر شاه) که نادر را ناجی دانسته و عشق بی حد و حصر خلق (!؟) را به فرمانروای خود تأیید کرده‌اند ولی دربارهٔ استثمار سخت و تضادهای طبقاتی آشتی‌ناپذیر درون جامعه چیزی نگفته‌اند، هرگز نادر را ایده‌آلیزه نمی‌کند.

حزین گرانبهاترین اخبار را دربارهٔ مبارزات کشاورزان روستائی و بینوایان شهری ایران و آذربایجان علیه استیلای افغانان و ترکان در اختیار ما می‌گذارد. او به تفصیل دفاع قهرمانانهٔ هرشهر را جداگانه شرح می‌دهد.[1] چنین مطالبی دربارهٔ مبارزات خلق علیه استیلاگران بیگانه درآثارنویسندگان دیگر یافت نمی‌شود.

باوجوداین، اونیروهای محرك مبارزات خلق رانه میهن پرستی مردم می‌شمارد ونه نفرت آنان به سیستم ظلم و جور اقتصادی و سیاسی، بلکه این همه را نتیجهٔ هوا خواهی آنان از خاندان صفویان می‌داند. مثلاً درحالی که دربارهٔ مبارزات شاه طهماسب با افغانان و فئودالها، به ویژه باملك محمود سیستانی، حاکم مستبد خراسان (ضمناً او نقش نادر را دراین‌وقایع نادیده گرفته) سخن می گوید، این نکته را گوشزد می کند که «مردم نواحی مختلف خراسان که به خاندان صفوی وفاداربودند، شهرهای خود را به او (طهماسب - ن.) تسلیم می کردند و گروه گروه به قشون پادشاه روی می‌آوردند تا برای خدمت وارد آن شوند وخود وزندگی خودرا دراختیار آن بگذارند.»[2]

مؤلف علت شرکت خلق رادرقیام هایی که به‌وسیلهٔ حاکم فارس، محمدخان بلوچ رهبری می‌شده نیز وفاداری توده‌ها به صفویان می‌داند: «مردم واقعاً به سلسلهٔ جلیلهٔ صفویه وفادار بودند و به محض اینکه محمدخان وفاداری خود را به این خاندان

۱- همان‌جا، ص ۱۲۵،۱۲۶،۱۳۸،۱۴۳،۱۵۱،۱۵۳،۱۵٤.

۲- همان‌جا، ص ۱٤۱.

ابراز داشت همه به او ملحق شدند.» (۱) لازم به گفتن نیست که شرکت فعال کشاورزان در این قیام‌ها بیان کنندهٔ اعتراض آنان علیه بهره کشی بیرحمانه بوده. کشاورزان فارس که جنگ مفلسشان کرده‌بود و در معرض غارت و راهزنی استیلا-گران از طرفی و استثمار و چپاول حکومت شاه از طرف دیگر قرار داشتند، طبیعی است که از وضع زندگی خویش ناراضی بوده‌اند. به قول حزین امید اینکه بیرون راندن استیلاگران افغان و ترک، بهبودی در وضع آنان ایجاد خواهد کرد برآورده نشد. بدین جهت بود که کشاورزان فارس طغیان‌های ضدنادری فئودال های محلی را حمایت می کردند.

حزین اثر حود را با توصیف قوریلتای (شورای اشراف) مغان و اعلام شاهی نادر (۱۷۳۶ م) - اگرچند صفحهٔ آخر آن را که تشریح وقایع دهلی و شرح حال برخی از همزمانان مؤلف است نادیده بگیریم - به پایان می‌رساند.

«تذکرة الملوك» شرح نسبتاً مفصلی دربارهٔ دستگاه اداری صفویان است که به دستور امیر محمود افغان قلزای - که درسال ۱۷۲۲ م خود را شاه ایران خواند- و به وسیلهٔ شخصی گمنام نوشته شده. دستنویس این اثر در موزهٔ بریتانیا است. و. ف. مینورسکی آن را درسال ۱۹۴۳ م به چاپ رساند.

تذکرة الملوك از پنج باب و یک «خاتمه» تشکیل شده. باب اول دربارهٔ مقامهای روحانی و دینی است. بات دوم - دربارهٔ امیران بزرگ (امرای عظام) - ذکری است از چهار-ده تن مقامهای پایتخت نشین که عالیجاه نامیده می‌شده‌اند. باب سوم دربارهٔ «مقربین» است که مؤلف آنها را به دودسته تقسیم می کند:

مقرب الخاقان (خواجگان و هشت نفر از صاحبمنصبان عالیرتبهٔ کشوری). مقرب الحضرت (چهار نفر رئیس تشریفات، دربان، هیژده نفر اداره کنندگان دربار، کارکنان و خدمتکاران درباری). باب چهارم دربارهٔ دستگاه اداری مالی و سرانجام باب پنجم دربارهٔ چهارده نفر مقامهای مهم پایتخت و حوزه و میزان مأموریتشان است.

۱- همان‌جا، ص ۲۲۲-۲۲۳

قسمت «خاتمهٔ» کتاب حاوی پرارزشترین مطالب کتاب است که درآن دربارهٔ سیستم پاداش و انعام سی‌تن از مقامهای‌عالی ، سیاههٔ حکام‌ایالات ، صورت مواجب آنها و تعداد قشون زیر فرمانشان وهمچنین بودجهٔ دولت صفویه گفتگو شده.

اخباری که دراین کتاب دربارهٔ حکومت صفویان وجود دارد ازاین‌نظربرای مالازم‌است که می‌توانیم دستگاه اداری، شکل پرداخت حقوق به مقامهای‌عالیرتبه و قشون و همچنین درآمدها را در دولت نادرشاه بادولت صفویه‌مقایسه کنیم.

میرزا محمد مهدی‌خان استرآبادی نیز آثاری دربارهٔ نادرشاه دارد.

اسم کامل میرزا مهدی، نظام الدین محمدحاج‌الحسن الصفوی است. او در استرآباد به دنیاآمد و از اسمش‌پیداست که از خاندان صفویان است. مهدی‌خان بزرگترین دانشمند زبان شناس زمان خویش است. اویکی از نزدیکترین درباریان به نادر بوده که دستورهای مختلف اورا اجرامی کردەومدتهای‌مدید به عنوان‌منشی مخصوص در بسیاری از لشگرکشی‌ها اورا همراهی می کرده. بسیاری ازمکاتبات رسمی‌بین شاه و سلطان ترك ودربار روسیه را مهدی‌خان انجام‌داده. متن فرمان‌های شاه را نیز اوتهیه می کرده. پس‌از بتخت نشستن‌نادر (۱۷۳۶م)، میرزا مهدی خان به سمت تاریخ‌نگار دربار تعیین شد. نمایندگان دیپلماسی روسیه درایران بی‌جهت اورا نخست‌وزیرایران نگفته‌اند. [۱] میرزا مهدی خان درسال ۱۷۳۸ م‌ازنادر لقب خان [۲] گرفت.

ازمیان تمام‌آثار مهدی‌خان، «تاریخ نادری»[۳] بیشتراز همه درشرق ودراروپا موردتوجه واقع‌شده. برخی اخبار راجع‌به ترکمنستان که در این کتاب مندرج‌است درکتاب «مدارکی‌دربارهٔ تاریخ ترکمن و ترکمنستان» [۴] نقل شده. تاریخ نادری

۱- آرشیو سیاست خارجی روسیه ، ذخیرهٔ روابط روسیه با ایران ، ۱۸۳۸ م پروندهٔ ۷ ، برگ ۷۶۸ .

۲- همان‌جا ، ۱۷٤٤ ، ص ١٤ ، برگ ۹۰ .

۳- میرزا مهدی‌خان استرآبادی ، تاریخ نادری ، بمبئی ۱۷٤۹ م (به فارسی-م.) .

٤- «مدارکی دربارهٔ تاریخ ترکمن وترکمنستان» جلد ۲ مسکو- لنینگراد ۱۹۳۸ .

مهدی‌خان به زبانهای فرانسه ، انگلیسی ، آلمانی‌وارد و نیز ترجمه شده. ماازمتن فارسی این‌اثر ، چاپ سنگی بمبئی ، استفاده کرده‌ایم.

کتاب مزبور با زبان پیچیده و قلمبهٔ ادبی‌نوشته شده که پراز اشعار و القاب و تشبیهات ومبالغه‌های پرآب وتاب است. این تک‌نگاری ازنظر مطالعهٔ مسائل تاریخ نظامی ـ سیاسی دوران نادر اهمیت بسیاری دارد.

مؤلف تاریخ‌نادری به خاطر اینکه ولی‌نعمت خودرا ثنا بگوید وتکریم کند، رهائی ایران را از چنگ استیلاگران بیگانه یکسره مرهون او می‌داند. اونقش‌توده های مردم را درمبارزه با افغانان و ترکان نادیده می‌گیرد.

مهدی‌خان موفقیت‌ها و پیروزی‌های جنگی نادر را می‌ستاید ولی از ذکر ناکامی‌های نظامی و شکست‌های او اجتناب‌می‌کند.به ویژه که او می‌کوشداگر چه‌گاهی‌هم بیهوده ـ عواقب گرانبار شکست‌هایی را که در زمان لشکرکشی به داغستان (۴۳-۱۷۴۱م) نصیب قشون نادرشد پرده پوشی‌می‌کند. مهدی‌خان سیاست‌توسعه طلبی‌استیلاگرانهٔ نادررا تبرئه‌می‌کند. اودرحالیکه‌بابرهان‌های‌سیاسی به شرح لشکرکشی‌های نادرشاه به هندوستان می‌پردازد ، تمام‌بار مسئولیت را به دوش‌محمدشاه مغول می‌گذارد. لشکرکشی‌های نادر به آسیای میانه و داغستان‌از نظر مؤلف مزبور اقدامات تدافعی بوده. اوجنگ‌های نادر را با ترکیه (عثمانی) دلیل اشتیاق نادر به استقرار صلح پایدار و ابدی میان شیعیان و سنیان وتمایل به محو دشمنی دیرین ترك و فارس می‌داند.

مهدی‌خان سیاست خارجی نادر را دربست تأیید می‌کند و جنبشهای آزادی بخش توده‌های اسیر را بصورت یک پدیدهٔ غیرقانونی ، یک گستاخی و اهانت‌به حاکمیت شاه مورد بررسی قرار می‌دهد.

درکتاب این تاریخ‌نگار درباری ، زندگی خلق تقریباً منعکس نیست. وضع فلاکت بار توده‌های مردم نتوانسته اورا به جوش‌آورد. مهدی‌خان موقعی‌که به تشریح قیامها وجنبشهای آزادی بخش‌خلق‌می‌پردازد ، دشمنی شدیدش‌به‌توده‌های

مردم ومبارزات آنها از لابلای کلماتش نمایان است. او با کلمات تحقیربار «دزد»، «عوام‌الناس» و «یاغی» از شورشیان یاد می کند وبعضی مواقع هم وقایع راتحریف می کند. مثلاً ، درحالی که به تشریح جریان قیامهای شیروان (۱۷۴۳م)می‌پردازد می گوید که مردم‌تبرساران وشابه‌ران «خواهی نخواهی‌مجبور به متابعت‌بودند». (۱) اما ، درمنابع دیگر مندرج است که مردم این نواحی داوطلبانه به شورشیان می پیوستند.

مهدی خان ، نادرشاه را به‌صورت قهرمانی بزرگ تصویرمی کند که گویا از محبت همگانی مردم و قشون نسبت به خود استفاده کرده. او صفات برجسته‌ای به نادرنسبت می‌دهد. ولی مادراین کتاب مدار لی ارائه خواهیم داد که کاملاً این نظریه‌های مهدی خان را رد می کند.

آخرین‌فصل کتاب «تایخ نادری»درباره سالهای آخرحکومت نادرشاه وتلاشی و سقوط دولت اوست. به احتمال قوی این‌مطلب پس‌از مرگ نادرشاه نوشته‌شده.

دومین اثری از مهدی‌خان که دراین کتاب مورد استفادهٔ ما واقع شده ، « انشاءنامه » است که مجموعه‌ای است از رونوشت‌های مدارك رسمی و مکاتبات دیپلماسی‌بادربارهای روسیه‌وترکیه، نامه‌های‌شاه‌سلطان حسین(۱۷۲۲-۱۷۹۴م)، شاه طهماسب دوم (۱۷۲۲-۱۷۳۲م) و نادرشاه (۱۷۳۶-۱۷۴۷م) ، فرمان‌های برگماری حکام ایالات ، مواجب مقام‌های مختلف رسمی و اداری ، اسناد وقف و غیره (۲).

مطالب اساسی کتاب ما ازاثر سه جلدی‌محمد کاظم ، دستنویس «تاریخ عالم آرای نادری» برداشته شده. (۳)

۱- تأریخ نادری ، پیشین ، ص ۲۵۰.

۲- میرزا مهدی‌خان استرآبادی ، انشاءنامه ، تبریز ۱۹۰۸ (به فارسی - م.).

۳- محمد کاظم،«تاریخ عالم‌آرای‌نادری»، شعبه کتاب‌های‌خطی‌پژوهشگاه خاورشناسی آکادمی علوم اتحادشوروی ، س ۴۳۰ ، جلدهای ۳-۱.

محمدکاظم از اهالی مرو است. پدراو در خدمت نادر بود و درسالهای ۹ ۲-۱۷۲۸ درلشگرکشی او به هرات شرکت جست، اماسپس برای مرمت سزارشهر کایین (۳۳-۱۷۳۲ م) وسدمرو (۳۵-۱۷۳٤م) فرستاده شد. محمد کاظم هم‌مانند پدرش‌ابتدا به خدمت نادردرآمد وپس از آن از نردبان ترقی‌تا وزیری مرو بالا رفت. پس‌ازمرگ نادر، محمد کاظم از کارادارى کناره گرفت وبه فعالیت ادبی‌پرداخت.

محمدکاظم همزمان و شاهد وقایع بسیاری بوده که در کتابش مندرج است. اثر او، نسخهٔ خطی سه جلدی منحصربه فردی‌است که با سفارش خود او تکمیل‌و تنظیم‌شده. این نسخه دربخش دستنویس های شرقی‌پژوهشگاه خاورشناسی‌آکادمی علوم اتحادشوروی در لنیگراد نگهداری می‌شود.

جلدهای دوم (۳۲۷ برگ) وسوم (۲۵۱ برگ) این کتاب درسال ۱۹۱۰ به وسیلهٔ آکادمیسین و. و. بارتولد[۱] که به حق آن را برتر ازاثر یادشدهٔ مهدی خان می‌داند توصیف و معرفی‌شده. جلد اول (۳۳۷ برگ) آن درسال ۱۹٤۰ پیدا شده وشرح‌مفصلی به وسیلهٔ میکلوخوماکلای، کاندیدای علوم تاریخ، برآن‌نوشته شده.[۲] همچنین دو مقاله‌ای را که به این اثراختصاص دارد، همونوشته.[۳] میکلوخوماکلای برمبنای جلد اول دستنویس، زندگی‌نامهٔ محمد کاظم راهم‌تنظیم

۱- ضمیمهٔ صورت‌جلسهٔ دهمین جلسهٔ تفکیک علوم تاریخی و زبان شناسی آکادمی علوم روسیه، ۱۷ سپتامبر ۱۹۱۹ («نشریهٔ آکادمی‌علوم» دربارهٔ تفکیک علوم اجتماعی، قسمت ۲، پتروگراد ۱۹۱۹.) ص ۹۳۰ - ۹۲۷.

۲-ن. د. میکلوخوماکلای. دستنویس «تاریخ عالم‌آرای نادری» («یاداشت‌های علمی پژوهشگاه خاورشناسی آکادمی علوم اتحادشوروی»، ۱۹۵۳، جلد۶).

۳- (مقالات‌ن.د.میکلاخوماکلای:« دربارهٔ جلداول اثرمحمدکاظم»(«خاورشناسی شوروی»۱۹٤۸، جلد٥)، «اثرمحمدکاظم‌واهمیت آن برای‌تاریخ ترکمنستان» («نشریه های بخش ترکمن آکادمی علوم اتحادشوروی» ۱۹٤٥، شماره‌های ٦-٥).

کرده. این زندگی‌نامه به طورقابل ملاحظه‌ای اخبار ل. لوکهارت را دربارهٔ محمد کاظم تکمیل می‌کند. اخبار لو کهارت از جلدهای دوم و سوم دستنویس استخراج شده. چنانکه در بالا یاد شد، خدمت شناساندن محمد کاظم را به عنوان مؤلف، میکلوخوما کلای انجام داده.

مطالبی از اثر محمد کاظم که به تاریخ ترکمنستان مربوط می‌شود، به ترجمهٔ پ. پ. ایوانف در کتاب «مدارکی دربارهٔ تاریخ ترکمن و ترکمنستان» آورده شده. (۱)

محمد کاظم به آن‌قسمت از بورکراسی فئوالی وابسته بود که به‌محض به حکومت رسیدن‌نادر، جانب اورا گرفت. بدین جهت اودر کتاب خود نادر را بالحنی ستایش‌آمیز، «صاحب قران» می‌نامد.

خیلی جالب است که محمد کاظم باآب و تاب به شرح پیروزی‌های نظامی نادر می‌پردازد و اوهم مثل مهدی‌خان دربارهٔ برخی از شکستهای شاه و سرداران او (مثلاً دربارهٔ شکستی که به وسیلهٔ گروه شورشی سام‌میرزا نصیب حاکم‌تبریز، عاشور خان شد و شکستهای دیگر قشون شاه درداغستان) سکوت می‌کند.

باوجوداینکه توجه اصلی محمد کاظم به مسائل تاریخ نظامی - سیاسی است، بازهم درتک نگاری او مطالب بسیار گرانبهایی دربارهٔ تاریخ اقتصادی - اجتماعی ایران، آذربایجان، آسیای میانه و افغانستان نیمهٔ اول قرن هیژدهم یافت‌می‌شود.

طبق اخباری که‌اوداده می‌توان دربارهٔسیاست مالیاتی نادرشاه، تولید کنندگان مستقیم (کشاورزان) مفلس شده و همچنین سردم عادی چادرنشین آن دوره قضاوت کرد. مؤلف این دستنویس، اطلاعاتی دربارهٔ مالیاتهای فوق‌العاده زیاد، جریمه‌ها، دادن اجباری سرباز که همه بفرمان شاه مقرر شده بودند دراختیار ما می‌گذارد. (۲)

۱- مدارکی دربارهٔ تاریخ ترکمن و ... پیشین، جلد ۲.

۲- تاریخ عالم‌آرای نادری، پیشین، جلد ۲، برگ ۱۲۸، جلد ۳، برگ ٤٥ و ۱٦۷ و ۱۹۱.

محمد کاظم که فشارهای توام باجمع آوری مالیات وقیامهای ناشی ازخراج های خانه خراب کن را لمس می کرده ، گاهی ، اگرچه باترس و احتیاط ، عمل شاه را ملامت می کند.

هیچیک از منابع مشهور فارسی ، اخبار مربوط به جنبش های خلق راا ینچنین مفصل و مشروح ، چون اثر محمد کاظم بیان نکرده‌اند. او دربارهٔ قیامهای فارس و ساحل خلیج فارس در سال های ٣٤-١٧٣٣م، دربارهٔ تعداد شرکت کنندگان فعال جنبش درمرحلهٔ شروع آن ، دربارهٔ برنامهٔ کار رهبر قیام ، محمدخان بلوچ ، ودربارهٔ تأثیری که جنبش فارس در خوزستان و قیامهای هویزه و شوشتر داشته ، حقایق گرانبهای بسیاری به دست می دهد. (۱)

اهمیت اخباری را که او دربارهٔ قیامهای سالهای بعد می دهد نیز کمترازاین نیست .محمد کاظم دربارهٔ جنبش سام‌میرزادرشیروان (١٧٤٣م) ، دربارهٔ آدم کشی حیدرخان که برای سرکوبی قیام فرستاده شده بود و دربارهٔ اعزام گروههای مأمور سرکوبی مفصل‌تر از مؤلفان دیگرحکایت می کند. اوحتی در بارهٔ تمایل اجتماعی قیام کنندگان چه خود سام‌میرزا و چه شرکت کنندگان اصلی دیگر اخبار جالبی می دهد. (۲)

محمد کاظم برخلاف مهدی‌خان که هرجنبش ضد نادری را « اغتشاش » و «آشوب» می‌نامد، درحالی که دربارهٔ بعضی‌قیامها خبر می‌دهد ، گذشته ازویژگیها و مسلک قیام کنندگان ، عصیان آنان را عادلانه به تشدید استثمار فئوالی، جریمه های کمرشکن و وصول مالیاتهای پس‌افت مربوط می‌داند. بدین ترتیب به زعم او علت قیام فارس گرفتن مالیاتهای طاقت‌فرسا ازطریق عذاب و شکنجهٔ مردم

۱ـ همان‌جا ، جلد ۱ ، برگ‌های ٢٥٦ و٢٥٩ و ٢٦٠.

۲ـ همان‌جا ، جلد ۳ ، برگهای ١٢٦ و ١٣٠.

بوده. (۱) او می‌نویسد : « سکان آن دیار طاقت این صدمات نیاورده شورش و انقلاب ...» (۲) محمد کاظم پیدایش قیامهای خوی ، سلماس ، مسقط ، بحرین و سیستان (دهۀ پنجم‌قرن هیژدهم) را باتشدید ستم‌مالیاتی‌مربوط می‌داند. اوهمچنین اطلاعات گرانبهایی دربارۀ اشتیاق ترکیه به سوءاستفاده ازنارضائی دم افزون‌مردم ایران (۳) ، دربارۀ مبارزۀ نادرشاه با قیام کنندگان ، دربارۀ مهاجرتها و سنگدلیها و شکنجه‌های بی‌شمار و غیره به‌ما می‌دهد. (٤)

برسبنای حقایقی که محمد کاظم به دست می‌دهد می‌توان دربارۀ سیاست‌نادر درروابطش با گروههای مختلف فئودالهای ایرانی ، که تکیه گاه اجتماعی اوبودند، وهمچنین باقبایل مختلفی که ساکن سرزمین این دولت صدپارچه‌شده بودند ،دربارۀ ویژگیها وترکیب قشون فئودالی، دربارۀ جنبش رهایی بخش‌توده‌های اسیر وغیره قضاوت کرد.

هرچند کتاب محمد کاظم پس‌ازمرگ نادرنوشته شده ونشانۀ آنچنان روشنی از یک «تاریخ مدح‌آمیز» نداردبا وجود این ، درآن‌هم مثل کتاب «تاریخ نادری» مهدی خان ، پیروزیها و دلاوریهای نادرشاه تحسین و تمجید شده.

بسیاری ازآنچه راکه دربارۀ تاریخ نادری گفتیم انصافاً درمورد تاریخ عالم آرای نادری نیزصادق است. مثلاً محمد کاظم رهایی‌ایران را از زیرستم استیلاگران بیگانه به نادر و استعداد درخشان او درسرکردگی‌سپاه نسبت‌می‌دهد ، درحالی که مبارزات خلق بااستیلاگران ترك و افغان درکتابش منعکس‌نیست.

۱ـ همان‌جا ، جلد ۳ ، برگهای ۱۲٦ و ۱۳۰.

۲ـ همان‌جا ، جلد ۱ ، برگ ٤٦ (نویسندگان این کتاب اشتباه‌کرده‌اندلطفاً به‌جلد ۳ ، برگ ٤٦ مراجعه شود ـ م.)

۳ـ همان‌جا ، جلد ۳ ، برگهای ۱۰۲ و ۱۲۷ و ۱۲۸.

٤ـ همان‌جا ، جلد ۱ ،برگهای۱۵۳، ۱۹۰، ۲۳۸، ۲۷۵. جلد۲، برگهای ۱۲٦ و۱٦۸ وغیره. جلد ۳، برگهای ۱٦۸ و ۱۹۲ وغیره.

محمد کاظم جنگهای غاصبانهٔ نادر رامی‌ستاید و «قهرمانی»های جنگی اورا درکشورهای پشت‌قفقاز، آسیای میانه وهندوستان تحسین می‌کند. نظر محمدکاظم درمورد قصد لشگرکشی نادر به چین عجیب و بی‌سابقه است. او هدفهای واقعی این‌لشگرکشی را که عبارت از تسخیر سرزمین‌های تازه و چپاول ملت‌های اسیر بوده مسکوت می‌گذارد. محمدکاظم این‌لشگرکشی را به منزلهٔ مقاومتی درمقابل امپراطور چین، وگویا برای پیش‌گیری از حملهٔ احتمالی او به ایران، به حساب می‌آورد. اومعتقد است که این لشگرکشی به‌آرزوی نادر درمورد انتقام ویرانگریها و بیدادهای سربازان چنگیزخان تحقق می‌بخشیده. (۱)

باتوجه به‌گرایش‌سیاسی نویسنده، مامطالب اورا بانظر انتقادی موردبررسی قرار می‌دهیم و آنهارا بامطالب منابع دیگر مقایسه می‌کنیم.

منبع دیگر «فرامین‌خان‌های کوبین» (۲) و «اسنادخطی‌نخجوان قرن‌های ۱۷ تا ۱۹» (۳) است که به خوبی معروف هستند(٤) و به اندازهٔ کافی مورد استفاده و توجه کامل قرارمی‌گیرند، زیراکه درآنها پاره‌ای اصطلاحات مالیاتی و اخباری دربارهٔ وضع کشاورزان بوم‌نشین و جمعیت کوچ نشین، فرمانها و دستورهای حکام شاه و غیره وجود دارد.

درمیان‌منابعی که به‌زبان‌فارسی‌است‌باید«اسنادرسمی‌فارسی قرنهای ۱۷ تا۱۸»

۱- همان‌جا، جلد ۳، برگ ۲٤.

۲- «فرامین‌خانهای‌کوبین»، متن فارسی‌باترجمه وتفسیر روسی‌آن، تفلیس۱۹۳۷.

۳- «آسیای مقدم دراسناد»، کتاب اول (اسناد خطی نخجوان در قرون ۱۷ تا۱۸) متن فارسی باترجمه و تفسیر روسی آن به اهتمام یو.ن. مارا، تفلیس ۱۹۳۶.

٤- ای.پ. پتروشفسکی: «طرح کلی‌تاریخ روابط فئودالی‌درآذربایجان و ارمنستان قرن ۱٦ تا ابتدای قرن ۱۹.»، ص ۲۱٦ و ۲۲۱ - ۲۱۸ و ۳۰۸ و ۳۱۰ و ۳۱٤ - ۳۱۲ و ۳۲۰ - ۳۱٦ وغیره.

را نام‌برد که در انبار دولتی دستنویس‌های جمهوری شوروی سوسیالیستی ارمنستان (ماته ناداران) درایروان موجود است. اسنادی که دراین کتاب مورداستفاده واقع شده بیشتراسناد مالکیتی است که برای خرید و فروش‌اموال‌غیرمنقول تنظیم‌شده.[۱] این اسناد برخی مسائلی راکه به روابط اقتصادی ـ اجتماعی مربوط است روشن می‌سازد.

گرانبهاترین‌اسناد، فرمان شاه‌سلطان‌حسین‌صفوی درسال ۱۱۲۲ هـ (۱۷۱۰م) است ـ کلام ملوکانه ـ که درباره‌بستن مالیات به «رعیت» و اجرای وظیفه است. این سند دست‌آورد آ.د. پاپازیان [۲] (متن‌فارسی‌فرمان و ترجمهٔ ارمنی آن را درسالهٔ نامزدی خود آورده) [۳] می‌باشد.

درسال ۱۹۵۶م انتشارات آکادمی علوم ارمنستان شوروی چاپ اول اسناد فارسی‌ماته‌ناداران راکه پاپازیان تدوین کرده بود، بیرون داد. [۴] چون اسنادیکه دراین مجموعه وجود داردمورداستفادهٔ محققان‌واقع‌نشده، بی‌مناسبت‌نیست که به‌شرح مفصل آنها بپردازیم:

دراین مجموعه رویهم ۲۳ مدرك موجود است که برای اولین‌بار است که چاپ شده‌اند. متن‌این اسناد به زبان فارسی همراه باعکس چاپی خود اسناد وحتی

۱- انباردولتی دستنویس‌های‌جمهوری شوروی سوسیالیستی‌ارمنستان (ماته‌ناداران)، «اسناد رسمی فارسی قرنهای ۱٦ تا ۱۸ کاتولیکس اچمی‌آذرین» ص ۲٤۲ و ۳٦۲ و ۲۸۵ و غیره.

۲- همان‌جا، ص ۲۳٤.

۳- آ. د- پاپازیان، روابط کشاورزی درخان‌نشین ایروان درقرن ۱۷ (رسالهٔ‌نامزدی علوم)، ایروان ۱۹۵٤. صفحه‌های ٤۱۵ و ٤۱٦.

٤- «اسناد فارسی ماته‌ناداران» چاپ اول، فرمانهای قرن ۱۵ تا ۱٦ به اهتمام آ.د. پاپازیان، م.س. حسرتیان و ل.س. خاچیکیان. ایروان، انتشارات آکادمی علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی ارمنستان ۱۹۵٦ (به زبانهای روسی، ارمنی و فارسی).

ترجمه‌هاشان به زبانهای روسی و ارمنی در کتاب فوق به چاپ رسیده.

این مجموعه به نامنامه، جاینامه، فهرست اصطلاحات، تفسیر اسناد، واژه‌نامهٔ اصطلاحات اقتصادی ـ اجتماعی به زبانهای روسی و ارمنی وحتی مقدمه‌ای مشتمل برشرح مجمل اسناد چاپ شده مجهز شده.

دراین مجموعه هفت سند (از ۱ تا ۷) وجود دارد که قسمت اعظم اسناد اصلیی است که به نیمهٔ دوم قرن پانزدهم مربوط می‌شود. این اسناد فرمانهای سلطانهای قره‌قویونلو وآق‌قویونلو (جهان شاه، حسنعلی قره‌قویونلو، اوزون حسن، یعقوب پادشاه ورستم پادشاه آق‌قویونلو) است. سیزده سندمربوط به قرن شانزدهم است که عبارتست از فرمانهای شاهان صفوی: اسماعیل اول (از ۸ تا ۱۱)، طهماسب اول (از ۱۲ تا ۱۸)، اسماعیل دوم (۱۹)، محمد دوم خدابنده (۲۲). اسناد دهه‌های نهم و دهم قرن ۱۶م شامل فرمانهای بیگلربگ آذربایجان (۲۰)، تزار کارتل سیمه‌ئون (۱۵۵۸ - ۱۶۰۰) (۲۳) واسنادی تقلبی است که منتسب است به محمد (ص) پیغمبر و مربوط است به معافی سازمان مسیحیت (کلیسا) از مالیاتها و وضع حقوقی ارمنیان (۲۱) که درسال ۱۰۸۳ به وسیلهٔ دولت قراخان بگ تأیید شده.

اکثرمدارك نامبرده، سندها و فرمانهایی‌است که حق مصونیت به صومعه‌ها داده‌اند ویا این حق را تأیید می‌کنند. این اسناد شامل اخبار موثقی است دربارهٔ زمینداری بزرگ فئودالی کلیسای ارمنی که تنها شامل موقوفات غیرمنقول نمی‌شود بلکه زمین های زیرمالکیت خصوصی فئودالی‌نیز جزء آن است (برای‌نمونه‌نگاه کنید به شماره‌های ۱۱ و غیره).

چنانکه ازاسناد فوق‌استنباط می‌شود، املاك صومعه‌ها معمولاً ازحق‌مصونیت مالیاتی استفاده می‌کرده‌اند. این مفهوم با اصطلاحات: معاف، طرخان، مسلم، منزوع، مرفوع‌القلم نشان داده شده. تاآنجا که ما می‌دانیم، برخی‌از اصطلاحات مذکور برای اولین‌بار است که بعنوان اصطلاحات علمی معمول گشته‌اند. همزمان

بامسئلهٔ مصونیت مالیاتی‌توجه‌ما به فرمان حکمران‌آذربایجان (سال ۱۵۸۱ م) جلب می‌شود (. ۲). ازفرمان فوق چنین استنباط می‌شود که درتنگهٔ واناندا مالیات زمین (مال) ودیگرباجهای دولتی (حقوق دیوانی) از زمین های‌متعلق‌به صومعهٔ آکولیسا، مجموعاً مالیاتهایی بوده که بابت زمین (مالوجهات) و به عناوین دیگر از مردم آکولیسا گرفته می‌شده. به احتمال قوی همین موضوع ، نارضائی مردم آکولیسا را برانگیخته وآنان راوادار به خودداری ازپرداخت مالیات زمین های صومعه‌می کند. در واقع علت صدور فرمان که به کدخدایان و «رعیت»های واناندا دستور می‌دهد از «رسم سابق» پیروی کنند و اطلاق‌ها و حواله‌ها (حواله برای گرفتن وجه معینی یا مبالغی از مالیات دولتی سرزمین های فوق) را به نام پیران دیرنفرستند ، همین بوده. گردآورندهٔ مجموعهٔ فوق کاملاً درست به موضوع توجه کرده ؛ سندمذکور و برخی اسناد دیگر (۱٤ و ۲۲) گواهی می‌دهند که حق مصونیت صومعه‌ها غالباً به حساب جماعات‌روستایی همسایه‌بوده. درواقع پرداخت مالیاتهایی‌را که روحانیت از آنها معاف می‌شده به عهدهٔ این جماعات می‌گذاشته‌اند.

این اسناد چاپی‌نه فقط وجود بسیاری ازمالیاتهایی‌را که اکنون دیگرشناخته شده‌اند تأیید و تصریح می‌کند ، بلکه برخی مالیاتهایی را نام می‌برد که نه در هیچیک ازمنابع‌دیگر اثری از آنها هست ونه درنوشته‌های علمی به آنها توجه‌شده. از آن جمله است: از در ، نماردار ، جوالیق ، زرع‌چریک و احداث. البته‌مؤلف در بارهٔ همهٔ آنها شرح داده ، [۱] با وجود این هنوز هم محتاج تصریح بیشتری‌است.

اسنادچاپ شدهٔ مذکور همچنین بر وجود تضادهای حاداجتماعی درارمنستان فئودالی و بروزخشم کشاورزان وخودداری آنها از پرداخت مالیات گواهی‌می‌دهد. دراین مورد باید از فرمان‌شاه اسماعیل دوم (سال ۱۵۷۷ م) نام برد (۱۹). ازاین سند مادرمی‌یابیم که پیردیر «خاووتس‌تارا» و دیگر زمینداران از کشاورزان وآبادی

۱- «اسناد فارسی...» پیشین ، ص ۱٤۹ و ۱۵۰.

خود که از پرداخت بهرهٔ مالکانه خودداری نموده‌اند شکایت کرده‌اند. طبق این فرمان ، بیگلربگ خان‌نشین ایروان و دیگر مقامات اداری محل باید کشاورزان را به‌اجرای تعهدات خودنسبت به مالکان مجبورمی کردند (ازاین نظرگاه، سندشمارهٔ ۱٤ نیز جالب توجه است).

منابع قفقازی

به موازات مدارك فارسی ، مدارك قفقازی نیز درتحقیق تاریخ دولت نادرشاه موردتوجه بسیاراست. درمیان‌این‌مدارك بیش‌ازهمه بایدروی تألیف کاتولیکوس[۱] «سیمه‌ئون یه‌ره‌وانسکی (یه‌ره وانتسی)» ، «جامبر» تأمل کرد.[۲] سیمه‌ئون[۳] اثر خودرا درقیاس بابایگانی پاپ Camera Apoctolica ، «جامبر» (Chambre) نامیده. او دراین اثر سیاههٔ مفصلی از زمین‌ها و دیگر اموال غیرمنقولی که صومعهٔ «اچمی آذرین» درزمان‌اسقف اعظمی‌اودارابوده به دست می‌دهد. سیمه‌ئون براساس‌اخباری که از مدارك مختلف بایگانی صومعه (قباله‌ها و هبه نامه‌هایی که بیشتر آنها را خوداو گذرانده) به دست‌آمده، سعی‌می‌کند حق‌مالکیت «قانونی» صومعه رابراموال نامبرده به اثبات برساند. او تاریخچهٔ مالکیت صومعه را بر هرده و هرقطعه زمین مفصلاً می‌گوید و به شرح دعواها و جدالهای مربوط به آنها می‌پردازد. درکتاب «جامبر» اخباری دربارهٔ بسیاری ازشورش‌های مکرر کشاورزان که ناشی ازتشدید بهره‌کشی فئودالی بوده وجود دارد. سیمه‌ئون درکتاب «جامبر» عقاید سیاسی‌خود

۱ـ «کاتولیکوس» به معنی بزرگ ترسایان‌است. این کلمه دراصل یونانی ومعرب آن «جاثلیق» است ـ م.

۲ـ س. یه‌ره وانسکی ، جامبر ۱۸۷۳م. نشانی‌های منابع ارمنی چون بزبان‌ارمنی بود نقل یاترجمه‌اش دراینجا (حاشیه) میسر نشد ، به‌آخرکتاب مراجعه شود ـ م.

۳ـ سالهای اسقف اعظمی ، ۱۷۸۰ - ۱۷٦۳م.

را شرح می‌دهد، ازجمله این نظررا که کاتولیکوس به‌منزلهٔ رئیس تمام ارمنیان است بسط می‌دهد. اودرحالی که اطلاعاتی اساسی دربارهٔ سیاست مالیاتی نادرشاه به‌دست می‌دهد، میزان بعضی‌از مالیاتهای زمان اورابامالیاتهای نظیرآنها در دورهٔ حکومت صفویان‌مقایسه می‌کند.

درمیان اسناد بایگانی آنهایی که دربارهٔ معاملات اقتصادی است[1] شامل هبه‌نامه، قباله، تعهد پرداخت واسناد مهم دیگری می‌شود که باسلب‌مالکیت ده‌ها وقطعه‌های بزرگ‌وکوچک زمین، آب، آسیا، مغازه، دکان وغیره ارتباط دارد. اکثر اسناد مالکیت مربوط به‌قرن هفدهم تاهیژدهم‌است. چه دراین مجموعهٔ اسناد وچه درکتاب«جامبر» مطالب‌زیاد وموثقی برای تحقیق تاریخ اقتصادی- اجتماعی‌نه‌تنها ارمنستان بلکه همسایگان‌آن یعنی آذربایجان وایران نیز یافت‌می‌شود.

از آثار مؤلفان‌ارمنی که مستقیماً به‌تاریخ نادرشاه مربوط می‌شودمابه‌یادداشت های روزانهٔ کاتولیکوس کلیسای«اچمی‌آدزین» «ابراهام کریتسکی» (کرتاتسی)[2] می‌پردازیم که‌ازسال ۱۷۳۴ م تاسال ۱۷۳۷ برسریراسقف‌اعظمی‌اچمی‌آدزین نشسته‌بود. نادرقلی‌خان که‌طالب‌حمایت قشر بالای روحانیان ارمنی‌وتاجران ثروتمند بودبه‌طرق مختلف توجه خود را به کاتولیکوس ارمنی نشان می‌داد. آبراهام کرتاتسی به قوریلتای(شورای) مغان دعوت شده بود (۱۷۳۶). دراینجا او برای استقرار شغل کاتولیکسی‌خود وبرای تحکیم مالکیت صومعهٔ اچمی‌آدزین برزمین‌ها و سایراموال غیرمنقول وبرای‌آزاد ساختن زمین‌های صومعه ازهرگونه مالیات احتمالی دولتی، سندهایی از نادر به‌دست‌آورد.

دراثر آبراهام کرتاتسی وضع اقتصادی ارمنستان وآذربایجان دههٔ چهارم‌قرن هیژدهم بررسی شده. نویسندهٔ یادداشت‌ها، وضع ایالاتی را شرح می‌دهد که

۱- «بایگانی‌واوراگرر...»، ۱۹۴۱، (به زبان ارمنی است، به آخرکتاب مراجعه شود-م.).

۲- آبراهام کرتاتسی، (به زبان ارمنی است، به‌آخرکتاب مراجعه شود-م.).

اشغال ترکان وجنگ ایران و ترکیه در ابتدای دههٔ چهارم قرن هیژدهم آنها را ویران کرده بود. اوقیمت بعضی از کالاهای کشاورزی راذکر می کند وواقعیت هایی به دست می دهد که دلالت بر گرسنگی مردم، خودکامگی حکام محلی و وضع رقت بار کشاورزان دارد.

اطلاعاتی که دربارهٔ قشون فئودالی نادردرکتاب فوق آمده بسیار گرانبهاست. نویسندهٔ یادداشت ها به شرح قوریلتای (شورای) مغان می پردازد و حکمرانان ایالات مختلف را که به شورا دعوت شده بودند، یک یک نام می برد. برمبنای این واقعیات به سادگی می توان تشخیص داد که شاه جدید به کدامیک ازقشرهای طبقهٔ حاکم بیشتر از همه توجه داشته وچه تغییراتی به وسیلهٔ اودر تقسیم مقامات عالی دولتی به عمل آمده.

در یادداشت های روزانه، آبراهام کرتاتسی به طور مشروح وقایع مغان را شرح می دهد. هرچند اوبه مقدار زیادی نادر را ایده آلیزه می کند، باوجوداین اخبار اودربارهٔ «انتخاب» نادرقلی به شاهی ایران، روایات مؤلفان ایرانی و اروپایی غربی را تکمیل وتصحیح می نماید.

آکوپ شماختسی Achop Shemakhetci کتابی به نام «لشگرکشی های طهماسب قلی خان وانتخاب او به شاهی ایران» به زبان ارمنی نوشته که درمجموعهٔ نسخه های خطی مورخ ۱۷۴۳ م محفوظ است. این کتاب راتر-آوه تیسیان به زبان روسی ترجمه کرده.[1] تاقبل ازسال ۱۷۵۹ م شماختسی درمدرسهٔ صومعهٔ اچمی آدزین به تدریس مشغول بود، سپس به سمت کاتولیکسی انتخاب گردید ودرسال ۱۷۶۳ م مرد. اثرآکوپ شماختسی شامل دورهٔ بین ۱۷۲۱ تا ۱۷۳۶ م می شودودرآن از هرواقعه ای باذکرتاریخ دقیق نام برده شده.

اثر این نویسنده از این نظر جالب است که اوهنگامی که در اطراف تاریخ

۱- آکوپ شماختسی، لشگرکشی های طهماسب قلی خان (نادرشاه) وانتخاب اوبه شاهی ایران (ترجمه به روسی به سیلهٔ س. تر-آوه تیسیان) ایروان، ۱۹۳۲.

جنگی- سیاسی دورهٔ مذکور و توصیف قوریلتای (شورای) مغان و دیدار نادر از اچمی‌آدزین درسال ۱۷۳۶م حرف می‌زند، بیشتر از هرمؤلف دیگری جانب بی‌غرضی را می گیرد. شماختسی دربارهٔ اشخاصی که در قوریلتای (شورای) مغان بوده‌اند چنین می گوید: «... و این خرشدگان به خانه های خود بازگشتند. بدبخت‌ها نمی‌فهمیدند که حکمرانی که به‌شاهشان رحم نکرده، باآنان نیز چنین رفتاری خواهد کرد، زیرا کسی که زورمندی را می‌بندد میخواهد خانه‌اش راویران نماید و کسی که باغبان را می کشد به‌باغ اورحم نمی‌آورد و اینان، گوسفندها، چوپان خود را به گرگ سپردند.»[1]

مؤلف «تاریخ جنگهای ۱۷۳۶-۱۷۲۱م»[2] آبراهام یره‌وانتسی است. این اثر هم مانند اکثر منابع دیگر، به‌طور کلی به‌مسائل تاریخ جنگی - سیاسی اختصاص دارد. برخی اطلاعات جسته و گریخته‌ای که به طور ضمنی در این کتاب آورده شده بسیار جالب توجه‌است: مثلاً آبراهام یره‌وانتسی شهادت می‌دهد که پس‌ازسرکوبی بختیاری‌های سرکش، دستور داده شد که ۴۸ هزار خانوار از آنان به خراسان کوچ داده شوند که درشهرها و محل های مختلف ایالت جایگیر گردند. خیلی جالب است که مخارج این نقل مکان رابایدمردمی می‌پرداختند که در سرراه مهاجران قرار گرفته بودند.[3]

«مطالبی در اطراف تاریخ گرجستان» نسخه‌ای خطی است که شامل سیاههٔ وقایعی می‌شود که به‌ترتیب تاریخی از سال ۱۶۵۶ تا ۱۷۹۱م شرح داده شده‌اند. ترجمهٔ این اثر به‌وسیلهٔ تاکایشویلی‌انجام شده که در سال ۱۸۹۵ در تفلیس به‌چاپ رسیده. در این کتاب به جز وقایعی که رابطهٔ مستقیم با تاریخ گرجستان دارند، حقایق بسیار جالبی آورده شده، از جمله: دربارهٔ جریمه بستن بر اهالی شماخی

۱- همان‌جا، ص ۱۷.

۲- آبراهام‌یره‌وانتسی، تاریخ جنگهای ۱۷۳۶- ۱۷۲۱، ایروان، ۱۹۳۹.

۳- همان‌جا، ص ۱۰۷.

درسال ۱۷۳٤[1]، کوچ دادن اهالی شماخی درسال ۱۷۳٦م[2]،سام میرزا[3]،قیام درقشون شیروان[4] وغیره.

مؤلف کتاب«آثار داغستان»[5]،عربشناس معروف قرن نوزدهم داغستان، حسن القادری است. اووظیفهٔ گردآوری وتشریح کامل اخبار مربوط به داغستان را که در منابع عربی، ترکی وفارسی موجود است درمجموعه‌ای به‌صورت کرونولوژی به‌عهده می‌گیرد. القادری کتاب خودرا درسال ۱۸۹۲م تکمیل کرد.

در فصل پنجم کتاب مزبور اخبار جالبی دربارهٔ وقایعی که در دورهٔ حکومت نادرشاه در داغستان اتفاق افتاده، و همچنین دربارهٔ قیام سام‌میرزا، آدمکشی حیدرخان، سرکوبی قیام شیروان در سال ۱۷٤۳م، حاجی چلبی و غیره وجود دارد.

در دستنویس مذکور از کتاب مشهور عباسقلی‌آقا بکی‌خانوف‌قدسی،«گلستان ارم»[6] استفاده شده. عباس قلی‌بکی‌خانوف درسال ۱۷۹٤م به‌دنیا آمد. پدراوحاکم ایالت بکین بود. عباس‌قلی‌آقا درسال ۱۸۲۰ که به‌سبب‌دانشش مشهور شده بود به‌دعوت ژنرال یرسولوف به‌خدمت‌دولت‌روسیه درآمدوبه‌زودی‌درجهٔ‌سرهنگی گرفت. او مسافرتهای زیادی به‌اکناف گرجستان، ارمنستان، داغستان، روسیه، لهستان وجواربالتیک کرده. بکی‌خانوف مؤلف دستور زبان فارسی و برخی آثار دیگر دربارهٔ مذهب، فلسفه‌وغیره است. اثر اساسی‌او-«گلستان‌ارم»-به‌تاریخ شیروان وداغستان ازدوران باستان تاالحاق‌شیروان به‌روسیه اختصاص دارد. این کتاب به‌زبان فارسی

۱- «مطالبی دراطراف‌تاریخ گرجستان»،تفلیس، ۱۸۹۰ ،ص ۳۸.

۲-همان‌جا، ص ٤.

۳- همان‌جا، ص ٤٤.

٤- همان‌جا، ص ٤٥.

۵- حسن القادری، آثارداغستان(«مجموعهٔ‌مطالبی برای تشریح‌محل‌ها وقبایل قفقاز»، ۱۹۲۹). درکتاب‌حاضراز ترجمهٔ‌این‌اثراستفاده‌شده.

٦- عباس‌قلی‌آقا بکی‌خانوف‌قدسی، گلستان‌ارم، باکو ۱۹۲٦.

نوشته شده و برخی از نسخه های خطی از آن به زبان فارسی و ترجمهٔ روسی در دست است. ترجمهٔ روسی آن در سال ۱۹۲۶ م در باکو به وسیلهٔ انجمن تحقیق و بررسی آذربایجان به چاپ رسید. در این کتاب شرح وقایع دهه های چهارم تا پنجم قرن هیژدهم بیشتر براساس منابع فارسی است که برای بکی خانوف به خوبی معلوم بوده. برای ما اخبار راجع به قیام سام میرزا مورد توجه بسیار است[1].

منابع روسی

مطالب چاپ نشده

منابع روسی (آرشیوی و چاپی) برای تحقیق تاریخ روابط اجتماعی دولت نادرشاه بسیار گرانبهاست، چون در آنها مطالب فوق العاده مهمی در اطراف تاریخ ایران در دهه های چهارم و پنجم قرن هیژدهم یافت می شود. با اینحال این مطالب بسیار کم و ناکافی مورد بررسی قرار گرفته اند. در اثر مشهور و چندین جلدی س. سولوف یف، «تاریخ روسیه»، در قسمتهایی که به دهه های چهارم و پنجم قرن هیژدهم اختصاص دارد، اطلاعاتی از آرشیوهای روسی در بارهٔ اوضاع ایران در این سالها وخصوصاً دربارهٔ روابط روسیه با ایران مندرج است. ل. لوکهارت کتاب سولوف یف را به خاطر استخراج های او از مطالب آرشیوی به عنوان منبعی جهت نوشتن تک نگاری دربارهٔ نادرشاه مورد استفاده قرار داده. برخی گزارش های مأموران ثابت (رزیدنت) روسی در ایران نیز در مجلهٔ «آرشیو روسی» در سال ۱۸۹۹ به چاپ رسیده.

در میان اسناد آرشیوی، آنهایی که اخباری دربارهٔ تاریخ ایران در سی سالهٔ اول قرن هیژدهم- یعنی دوره ای که مقدم بر دورهٔ مورد تحقیق ماست- دربردارند بیشتر مشهور هستند. پیش از هرچیز باید از نشریات و آثار علمی ی. س. زهواکین، ن. د. میکلوخوماکلای، و. پ. لیس تسوا و دیگران نام برد.

از منابع روسی، آنهایی که مورد استفادهٔ ما واقع شده اند، مدارك آرشیو سیاست

۱- همان جا، ص ۱۲۰، ۱۲۱.

خارجی روسیه(آس خ ر) ازهمه گرانبهاتراست. اکثریت مطلق این اسناد موردبررسی واقع نشده‌اند.

در این بایگانی بیش‌از صدپرونده از ذخایرموجود مورد مطالعهٔ ماقرارگرفته، ازجمله: «روابط متقابل روسیه باایران»، «پروندهٔ قرقیز-کایزاس»، «پروندهٔبخارا» و«پروندهٔفرامین سالهای‌جدید»، آنهایی که مربوط به‌دورهٔ ۱۷۲۳ تا۱۷٤۷ م بوده‌اند. این ذخایر شامل گزارشها ویادداشت‌های روزانهٔ دیپلمات‌ها و نمایندگان کنسولی روسیه درایران: مأمورین ثابت(رزیدنت)، کنسول ها، منشی ها، اعضای سفارت(مثلا س.د. گلیتسین،م.م. گلیتسین‌ودیگران)می‌شود.

درمیان اسنادآرشیوی، به‌جز اخبار مربوط به‌سیاست خارجی، اطلاعات فوق- العاده مهم‌دیگری دربارهٔ مسائل اقتصادی- اجتماعی وجود داردکه نظیر آنها را نه‌درمنابع فارسی می‌توان پیدا کرد نه‌در منابع اروپای غربی. ازبرکت وجود این اسناد می‌توان به‌روشنی سطح عمومی توسعهٔ اقتصادی دولت‌نادرشاه، به‌ویژه وضع تجارت، صنایع دستی، کشاورزی، رشد قیمتها وکاهش ارزش پول را نشان داد؛ حتی می‌توان تشدیدآتی رکود اقتصادی کشور وبدشدن وضع‌نه تنها مالیات‌پردازان بلکه قسمت‌قابل ملاحظه‌ای ازطبقهٔحاکم ایران را نیز نتیجه گرفت.

شاهدها وهمزمانان وقایع نوشته شده- دیپلمات‌ها ونمایندگان کنسولی‌روس درایران- درگزارش های‌خود دربارهٔ نارضایی عمیق مردم، قشون وحتی نمایندگان طبقهٔ حاکم ازنادرمکررآخبر می‌دهند. ایوان‌پترویچ کالوشکین مأمورثابت(رزیدنت) روسی درایران درسال۱۷۳٦ م می‌نویسدکه نادر«مثل گذشته، دولت خود را با حد اعلای بیرحمی اداره می‌کند وافراد سرشناس را پی‌درپی اعدام می‌نماید، به جز مایرخان، از بزرگ‌تاکوچک هیچکس از او راضی نیست. همه وحتی قشون‌نابودی اورا آرزو می‌کنند».[۱]

۱-آس خ ر،ذخایره«روابطمتقابل روسیه باایران»، ۱۷۳۷، پروندهٔ۸، برگ۲ ٤ ٥ .

تحقیق مدارك آرشیوی روسی به‌ما امکان می‌دهد که نشان دهیم قشون شاه در دههٔ پنجم قرن هیژدهم درچه وضع فلاکت باری به‌سر می‌برده. لشگرکشی‌های طولانی‌وطاقت‌فرسا، محروم کردن جنگجویان از غنایم جنگی، تعویق پرداخت حقوق وتازه آنهم به‌طور ناقص ونصفه‌نیمه، گرسنگی، بیماری، جریمه، اعدام، همه به کمک هم سبب نارضایی شدید قشون گردیده بود. درسال ۱۷۳۹م بود که ای. پ. کالوشکین به‌پترزبورك گزارش داد: «جنگجویان آشکارا شاه‌را فحش‌وناسزا می‌گویند وخدا می‌داند که این‌وضع چه‌حادثه‌ای، ازطرف‌قشون، برای شخص اعلیحضرت به بار خواهد آورد»[1].

شاهزاده گلیتسین سفیرکبیر روسیه درایران درحالی که وضع‌قشون نادر را در سال ۱۷٤۷م ارزیابی می کند می‌نویسد: «تمام‌ارتش اودرچنان درماندگیی‌است‌که اوحتی نمی‌تواند از عهدهٔ دشمنان داخلی خودش هم‌برآیدو کوچکترین امیدی هم‌به ارتش نیست... برای نوسازی ارتش‌هم هیچ امیدی وجود ندارد، اگرچه تمام ایرانیان به‌خدمت احضارشوند.»[2].

این اطلاعات، ارزیابی‌های وقایع نویسان فئودال ایرانی وهمچنین برخی از مؤلفان‌غربی‌را که‌قشون«شکست‌ناپذیر» ناپلئون‌شرق‌و«اسکندرمقدونی‌دوم»، نادرشاه افشار را تحسین‌وتمجیدمی کنند، تکذیب‌می‌نماید.

اطلاعات مربوط به‌سیاست مالیاتی نادرکه دربسیاری از اسناد آرشیوی یافت می‌شود دارای اهمیت بیشتری است. این مدارك گواهی می‌دهند که سنگین‌ترین مالیاتها برای مردم، تهیهٔ‌آذوقه، علیق، پول، مهمات، اونیفورم وغیره برای‌سپاهیان بوده.

درمیان اسناد آرشیوی، به جزگزارش‌های نمایندگان دیپلماسی وکنسولی ویادداشتهای روزانهٔ‌آنها، رونوشت‌های مدارك رسمی وجود دارند که ازجمله:

۱- همان‌جا، پروندهٔ۵، برگ۹۰.

۲- همان‌جا، ۱۷٤۷، پرونده۵،برگ ۱۸٦،۱۷۵.

فرمان ۱۱۵۱ ه (۱۷۳۹ م) شاه ازمهمترین آنهاست.

ترجمهٔ آزاد این فرمان به زبان روسی که ظاهراً کالوشکین مأمور ثابت (رزیدنت) روسیه در ایران آن را درسال ۱۷۳۹ م انجام داده وقریب صدسال پیش[1] به چاپ رسیده موجود می‌باشدوحتی ترجمهٔ تقریبی وناقص قسمتهایی ازآن که درسال ۱۸۷۸ م در «مجموعهٔ کلیسایی- اجتماعی»[2] درج شده در دست است. هیچکدام از محققین روسی یاخارجی این دو ترجمه را نه‌تنها مورد استفاده قرار نداده‌اند، بلکه یادی هم ازآنها نکرده‌اند.

متن کامل فارسی فرمان فوق که از میان اسناد رسمی دیگر بایگانی سیاست خارجی روسیه استخراج شده رونوشت دقیقی از نسخهٔ اصلی فرمان است. این فرمان درسال ۱۱۵۱ هجری ازطرف نادرشاه برای پسرش رضاقلی‌میرزا که‌در زمان لشکر- کشی‌های پدر به هندوستان وآسیای میانه قائم‌مقام او در ایران بود فرستاده شده.[3]

در فرمان پس از خبردادن ازپیروزی‌های نادرشاه درهندوستان دربارهٔ معافی قسمتی از مردم ازپرداخت‌برخی ازمالیات‌ها به‌مدت‌سه سال به‌رضاقلی‌میرزادستوراتی دادهشده.

از زمان‌حکومت‌آق‌قویونلو تاکنون درمیان آثار انتشاراتی حتی یک سند هم پیدا نشده که چنین سیاههٔ مفصلی ازمالیات‌ها ووظیفه‌ها درآن باشد. باوجود این

۱- و. ایل‌این، درباره لشگرکشی نادرشاه به هندوستان، مدارك تاریخی («سیاههٔ ایالتی هشترخان»، ۱۸۴۷، شماره ۳۲-۲۶).

۲-ای. میخائیلوف، دربارهٔراه‌هندوستان‌ازایران(«مجموعهٔ کلیسایی-اجتماعی» ۱۷۸۷، شماره ۹۴ و۹۵). ۱. ف. آ کی‌موشکین کارمندبخش دستنویس‌های پژوهشگاه خاورشناسی آکادمی‌علوم اتحاد جماهیرشوروی سوسیالیستی دوستانه ماراازاین‌ترجمه‌هاباخبر کردند.

۳- آس خ ر. پیشین، ۱۷۳۹، برگ ۲۵۹-۲۴۸. (معمولا ازچنین فرمان‌هایی‌رونوشت های مختلفی برمی‌داشتند وبرای ایالات‌وولایات تابعه می‌فرستادند. این‌سند گویاچنین چیزی باشد-م.)

فرمان‌می‌توان به‌طور دقیق‌مالیات‌هاووظایف اساسی‌را که‌در زمان نادر در دهه‌های چهارم وپنجم‌قرن هیژدهم‌وجود داشته‌معلوم نمودوحتی‌برخی‌از مالیات‌هاواصطلاحاتی راکه قبلاًنامعلوم بوده‌اند روشن‌ساخت.

فرمان فوق برای تحقیق روابط اقتصادی‌ـ اجتماعی وبخصوص برای ارزیابی سیاست مالیاتی نادرشاه دارای ارزش فوق‌العاده‌ای‌است.

درمیان مدارک آرشیوی، به جز این فرمان، ما بااسناد یا شرح اسنادی روبرو می‌شویم که قبلا برای منابع دیگر ناشناس بوده‌اند. مثلا مدرکی به زبان روسی یافته‌ایم تحت عنوان: «سیاههٔ مقداری ازهرچیز که در نقاط مختلف ایران به عنوان مالیات گرفته می‌شود یا به‌جای‌آن راهداری دریافت‌می گردد»(به‌ضمیمهٔ کتاب نگاه کنید.). درگزارش‌های کالوشکین‌راجع به‌فرمان‌های نادرشاه دربارهٔ مصادرهٔ‌اموال فراریان، حفظراهها وبازگشت کشاورزان فراری به‌محل سکونت‌سابقشان‌وغیره‌به‌طور خلاصه شرح داده‌شده.

همچنین درمیان مدارک‌آرشیوی، اطلاعات گرانبهایی دربارهٔ قیامهای خلق، شورش ها وبلواهای فئوادلی درقشون‌وغیره وجود دارد. اخباری که‌از این‌منبع راجع به‌ترکیب‌نژادی، اجتماعی‌وکمی‌شرکت کنندگان قیامها وخواسته‌های‌آنها‌به‌دست می‌آید خیلی کاملتر از اطلاعات به‌دست‌آمده از منابع فارسی واروپایی است (مثلا، اسنادحاکی ازقیامهای فارس(۱۷۳۳-۳٤م)، شیروان(۱۷٤۳)، سیستان(۱۷٤۷-۱۷٤٦م)وغیره). درمدارک آرشیوی همچنین اخباری راجع به‌شورش‌های گیلان در دههٔ پنجم قرن‌هیژدهم یافت‌می‌شود که درمنابع‌دیگر نیست.

اگر تاریخ نگاران ایرانی سعی‌می کنند هرجورکه شده نادرشاه رامدح بگویند وآگاهانه راجع به‌تشدید مبارزات طبقاتی‌زمان‌او ساکت‌می‌مانند یادربارهٔ به‌اصطلاح «عشق‌آتشین» خلق‌وسپاه به‌اوقلم‌فرسایی می کنند، درعوض دیپلمات‌های روسی در گزارشهای محرمانه،وضع‌واقعی کشورایران‌رابه‌اطلاع دولت‌متبوع خودمی‌رسانده‌اند.

مدارک بایگانی مرکزی دولتی‌تاریخی ـجنگی(تسه گ‌وی‌آ) که مورداستفادهٔ

ماواقع‌شده، شامل شرح های آماری وآماری ـ نظامی ایالات مختلف دولت صفوی و دولت نادرشاه می‌شود که اغلب هم مرز روسیه بوده‌اند. دراین اسناد، اخباربسیاری چه‌دربارهٔ کشاورزی به‌طوراعم وچه‌دربارهٔبرخی ازرشته های کشاورزی‌به‌طور اخص ـ پرورش نوغان، پنبه کاری‌وباغداری ـ یافت‌می‌شود.

مطالب‌مربوط به‌توده‌های مردم ومبارزات‌آنها دردهه‌های چهارم وپنجم قرن هیژدهم‌دراسناد بایگانی(تسه گ‌وی‌آ) فاش‌نشده.

مطالب‌چاپ شده

منابع چاپ شدهٔ روسی دربارهٔ مسئلهٔ مورد تحقیق ماخیلی کمتر از مدارک آرشیوی است که دراین باره وجود دارد، تازه اخبار درج شده درآنها هم کم‌بهاتر است.

کتابی که بیشتر از همه مشهور است اثرای. گ. گربرت(هربرت) است. او خود درجنگ پتراول باایران شرکت‌داشته ودرسال ۱۷۲۷ درکمیسیون تعیین‌حدود مرزی بین ترکیه‌وروسیه کمیسربوده.

آثار گربرت، «اطلاعاتی دربارهٔ مردمان‌وسرزمین هایی که درجوارغربی‌دریای خزر، بین هشترخان ورودخانهٔ کورا قراردارند ووضع وموقعیت آنها درسال۱۷۲۸م»[۱] واف.ای.سوی‌سونوف، «توصیف‌دریای‌خزر وفتوحات روسیه درآن که قسمتی ازتاریخ امپراتوری پتر کبیر است»[۲] دارای اطلاعات زیادی دربارهٔ ولایات جواردریای خزر

۱ـ ای. گ. گربرت،اطلاعاتی دربارهٔمردمان وسرزمین هایی که درجوارغربی دریای خزر بین هشترخان ورودخانهٔ کورا قراردارندووضع وموقعیت آنها درسال۱۷۲۸م («تألیف وترجمه هایی‌به‌منظور فایده وتفریح»،ژوئن تااکتبر۱۹۶۰).

۲ـ[اف. ای. سوی‌سونوف]«تشریح دریای خزر وفتوحات‌روسیه‌درآن که قسمتی‌ازتاریخ امپراتوری‌پتر کبیر است،اثرایزن‌سری‌حاکم‌سیبری،ف. ای. سوی‌سونوف»،سانکت‌ـپتربورگ، ۱۷۶۳.

است وبرای قیاس با منابع یادشده‌ای که به‌طور مستقیم بادورهٔ مورد تحقیق‌ما رابطه دارد مورد استفاده قرار می‌گیرد.

«کتابچهٔ» («ژورنال») آ. پ. ولینسکی، وزیر مختار سابق (۱۷-۱۸۱۵ م) روسیه در ایران، دارای ارزش بسیاری است. یه.س. زه‌وا کین[1] تاریخ نویس شوروی مطالبی ازاین کتابچه استخراج کرده وبه‌چاپ رسانده. نسخهٔ اصلی کتابچه در «بایگانی مرکزی دولتی رویدادهای باستانی» (تسه گادا) نگهداری می‌شود.

ولینسکی وضع نظامی، سیاسی واقتصادی دولت صفوی را دردهٔ سوم قرن هیژدهم مفصلاً شرح می‌دهد. درمیان اطلاعاتی که ولینسکی به‌دست می‌دهد، حقایقی دربارهٔ رکود عمیق اقتصادی، ورشکستگی وفقر مردم شهر وروستا، ناتوانی کشاورزان در پرداخت، خودسری واخاذی حکام محلی ومأمورین خزانه یافت می‌شود. ولینسکی تابلوی حزن انگیزی از سالهای آخر حکومت‌صفویان رسم می‌کند که تلاشی قشون ودستگاه اداری، شورش‌های فئودالی و پاشیدگی عملی دولت مضمون آن است. گفته‌های اودربارهٔ تشدید مبارزات طبقاتی در دولت صفوی ـ مربوط به‌دورهٔ قبل از هجوم افغانان ـ مخصوصاً دربارهٔ قیامهای بینوایان‌شهری فوق‌العاده جالب است. در گزارش‌های آ. ولینسکی همچنین راجع به تضعیف پایگاه‌اجتماعی‌شاهان‌صفوی براثر خودداری برخی قشرهای‌طبقهٔ حاکم، به‌ویژه‌اشراف نظامی ـ فئودال قبایل ازحمایت‌آنها، سخن رفته.

«کتابچهٔ» ولینسکی‌منبع بی‌همتای تاریخ دولت‌صفوی‌در ربع اول‌قرن هیژدهم است.[2] تحقیق اوبه‌ما امکان می‌دهد که بفهمیم، سیاست داخلی‌وخارجی‌نادرشاه برای مملکت ورشکست‌شدهٔ ایران چقدر هلاکت‌بار بوده.

۱ـ یه. س. زه‌وا کین، آذربایجان وابتدای‌قرن هیژدهم (استخراج‌هایی ازیادداشت‌های روزانهٔ آ. پ. ولینسکی A. p. Volinski) («اخباری ازانجمن تحقیق وبررسی آذربایجان»، جزوهٔ ۴، باکو، ۱۹۲۹، شمارهٔ ۸.).

۲ـ دراین‌باره نگاه کنید به‌ن. د. میکلوخوماکلای، هجوم افغانان به ایران، فصل اول.

در کتاب«اطلاعاتی دربارهٔ وقایع حزن‌انگیزی که بین نادرشاه و پسرش رضاقلی میرزا درسال های ۴۲-۱۷٤۱ م در ایران رخ داده»[1] اثرو. براتیشف مأمورثابت (رزیدنت) روسی درایران، به‌جز داستان سوءقصد به‌جان‌شاه و کورشدن رضاقلی‌میرزا به‌دست او، اخباری دربارهٔ معافی‌مردم کشور ازمالیات سه‌ساله وجوددارد.

خیلی جالب است که بنابرعقیدهٔ آقای‌براتیشف«غفلت درمالیات سه‌ساله ... باتوجه به‌شگردویژهٔاو(نادر-ن.) بعداً جبران می‌شود وتازه بیشترهم گرفته خواهد شد»[2]. گمان‌و. براتیشف چنانکه از منابع برمی‌آید، کاملا درست‌ازآب‌درآمد.

آثاردکترای. لرخ: «سفره ۳-۱۷۳۳ م از مسکوتا هشترخان در کشورهای ساحل

چاپ شده.

یوهان‌یاکوب‌لرخ درسال۱۷۰۳ درپتسدام به‌دنیاآمد وتحصیلاتش رادرگال (هال) به‌انجام رساند. لرخ درسال ۱۷۳۱م به‌خدمت دولت روسیه درآمد و پنجاه سال بدون بازگشت در روسیه زیست.

یوهان‌لرخ دوبار به‌ایران رفته- درسالهای۵-۱۷۳۳ م و ۴۷ -۱۷٤۵ م-وهر بار به‌عنوان پزشک سفارت روس درایران. او درسالهای ۷-۱۷۳۶ م در هشترخان می‌زیسته وبعداً پیش ازآنکه جزواعضای جدید سفاوت به‌ایران برود، پزشک‌نظامی قشون فلدمارشال‌لسی‌بوده. دریادداشت های‌روزانهٔ این‌فرد بادانش ودقیق، غنی‌ترین ومتنوعترین مطالب‌وجود دارد: اطلاعاتی دربارهٔ نباتات محلی، ثروتهای طبیعی، نژادشناسی، آثار باستانی، روابط اجتماعی و تاریخ کشورها وولایاتی که مشاهده کرده.

۱-[و. براتیشف] «اطلاعاتی دربارهٔ وقایع حزن‌انگیزی...سانکت‌پتربورگ ۱۷۶۳.

۲-همان‌جا، ص ۱۷.

۳-نشانی‌های این‌دوکتاب‌لرخ (چاپ‌آلمانی) به‌زبان‌آلمانی‌است. به‌فهرست منابع پایان کتاب‌حاضرمراجعه‌شود-م.

٤-«تألیفات‌ماهانهٔ‌جدید» سال‌های ۹۱-۱۷۹۰.

یادداشت‌های روزانهٔ سفرلرخ به‌قفقاز وایران برای مابسیار جالب است ، در «سفره ۳-۱۷۳۳ مازمسکو تا هشترخان در کشورهای ساحل‌غربی‌دریای خزر» دربارهٔ سفارت‌س .د . گلیتسین درسالهای ۳۰-۱۷۳۳م نیز مطالبی نوشته شده . لرخ در سالهای ۴۷-۱۷۴۰م، همراه گلیستین به‌ایران رفت. دریاداشتهای روزانهٔ اودربارهٔ بسیاری از شهرها وایالات قفقازکه جزء دولت نادرشاه بوده‌اند شرح‌داده‌شده. لرخ برخی از این‌شهرهارا چندبار دیده وبه‌همین دلیل توانسته تغییراتی‌راکه‌درغیاب‌او درآنها رخ داده شده مشاهده‌کند. اطلاعاتی که درمطالب لرخ موجود است برخرابی نیروهای تولید، ورشکستگی شهرها وویرانی روستاها در دههٔ پنجم قرن هیژدهم گواهی می‌دهد .گذشته‌ازاینها دریادداشت‌های‌لرخ‌اخبارگرانبهائی‌دربارهٔ سیاست‌مالیاتی نادرشاه، تلاشی قشون‌او،شورش‌ها وفرار دستجمعی حتی سروسهای کامل نظامی یافت‌می‌شود .

درکتاب حاضر، همچنین از اثرپ .گ .بوتکوف(۱۸۰۷-۱۷۷۵)،« مدارکی ازتاریخ جدید قفقازازسال ۱۷۲۲ تا۱۸۰۳م»که فقط به‌عنوان یک منبع ارزش دارد نه بعنوان یک تحقیق، استفاده شده . ارزش این اثر دربرداشتن منابعی است که‌به‌دست‌ما نرسیده‌اند. کتاب‌پ .گ. بوتکوف‌اکثراًازمطالب دیپلماتیک‌وجنگی‌-تاریخی وهمچنین منتخباتی ازصورتمجاس‌ها و یادداشت‌های رسمی جهانگردان تشکیل شده. بیشتر مطالب کتاب را بوتکوف موقعی جمع‌کرده‌که درقفقاز خدمت می‌کرده(دههٔ دهم‌قرن هیژدهم). مخصوصاً اخباری‌راکه مؤلف یاد شده دربارهٔ مبارزهٔ رهایی بخش قبیله‌های داغستان می‌دهد،دارای اهمیت‌بسیاراست. باوجود این درکتات مزبور بی‌دقتی‌ها وسردرگمی‌هایی دربرخی تاریخ‌ها و حقایق تاریخی دیده می‌شود.

منابع اروپای غربی

درآثارجهانگردان، تاجران ومبلغان مذهبی اروپای غربی مطالب فراوانی

در مورد مسئلهٔ مورد تحقیق ماوجود دارد. برطبق اطلاعات مندرج در این آثار می توان وضع اقتصادی شهرها وولایات مختلف کشور، ماهیت جنبش های اجتماعی وتدابیر سیاسی وغیره را تشریح کرد.

از میان آثار مؤلفان اروپای غربی پیش ازهمه به« تاریخچهٔ بازرگانی بریتانیا در دریای خزر» نوشتهٔ تاجرانگلیسی جان هان وی توجه داشته ایم. او پس از عقد قرارداد بازرگانی بین روس وانگلیس وتأسیس شرکت تجارتی انگلیسی « روسیه » که در سال ۱۷٤۳ م به منظور توسعهٔ تجارت ایران و انگلیس شروع به کار کرد، از هشترخان به استرآباد وارد شد وازآنجا عازم بارفروش (بابل فعلی-م.)، قزوین ورشت گردید ودرپایان سال ۱۷٤٤ به هشترخان بازگشت.

درسال ۱۷۵۳ م چاپ اول آثاراو درچهارجلد درلندن منتشرشد. درسال ۱۷۵٤ چاپ دومش دردوبلین ودرسال ۱۸۶۲ م چاپ سومش در دوجلد درلندن انتشاریافت. ترجمهٔ آلمانی آثار اونیز که درسال ۱۷۵۱ م و۱۷۶۹ م درهامبورك و لینپریک[1] منتشر شده، معروف است.

مؤلف به جز توصیف تجارت انگلستان در دریای خزربه شرح وقایعی که اززمان حملهٔ افغانان تاقبل از مرگ نادرشاه در ایران وبرخی کشورهای همجوار رخ داده می پردازد.

اثرهان وی منبع بسیار جالبی است. مؤلف خود برخی ازوقایعی را که در کتابش یاد کرده، شاهد بوده. مثلااودرسال ۱۷٤٤ م سرکوبی قیامهای هشترخان ومازندران را باچشمان خود مشاهده کرده. درشرح سفر او ازهمدان به استرآباد، اخبارگرانبهایی دربارهٔ زوال وخرابی شهرهاودهات، ورشکستگی مردم و گرسنگی نهفته. اثرجان هان وی شامل یادداشت های روزانه، سفرنامه، اخبار جداگانه ای ازجهانگردان دیگر

۱- نسخه ای که مورد استفاده ماواقع شده چاپ لندن مورخ ۱۷۵٤ م (گویا اشتباه شده، زیرا به گفتهٔ خودمؤلفان (به متن مراجعه شود.) چاپ دوم کتاب یادشده درسال ۱۸۰٤ م دردوبلین انجام گرفته نه درلندن-م.) است.

(جان‌ال‌تون، جان کوك،وان‌میروپ)واسنادی غنی ازتاریخ بازرگانی ایران‌وانگلیس در ربع دوم قرن هیژدهم‌است. بااینحال اخبارهان‌وی احتیاج به‌رسیدگی و بازرسی دقیقی دارد که‌ل.لو کهارت درتک‌نگاری خود دربارهٔ نادرشاه بدان توجه کرده.

یکی از منابع مهمی که روشنگر سالهای آخر پادشاهی نادر ووقایع رخ داده درمملکت درآن زمان می‌باشد، دو نامهٔ مبلغ مذهبی «بازن»[1] است که در سالهای ۱۷۴۱ تا۱۷۴۷ طبیب دربار نادر بوده ودرتمام لشگر کشی‌ها همراه او می‌رفته. به‌خصوص نامهٔ اول او برای ما جالب‌است: درآن اخباری دربارهٔ رکود بازرگانی، ناتوانی کشاورزان درپرداخت وورشکستگی آنان، سیاست نادر در قلمرو مذهب و بالاخره جزئیات قیام ۱۷۴۶-۴۷م در سیستان وتوطئهٔ نظامی۱۷۴۷م مندرج‌است.

همچنین اثراوت‌تر (Otter) استاد زبان عربی درپاریس که سفری به ترکیه و ایران کرده وکتابش در دو جلد تألیف شده[2] بی اهمیت نیست. او که درسال ۱۷۴۳م ازپاریس به‌مارسل(مارسی)رفته وسپس ازطریق دریابه‌قسطنطنیه(استانبول) رسیده، بیشتر وقت خودرا درترکیه گذرانده وفقط بهارسال ۱۷۳۹م را درایران‌بوده. اوت‌تر تاریخ مختصر هجوم افغانان را نوشته واخباری دربارهٔ روابط روس وایران و ترکیه وایران، مبارزهٔ نادر باافغانان، جنگ با ترکیه وخلع طهماسب از شاهی[3] در اختیارما می‌گذارد. اوازبی‌سروسامانی‌وزوالی که‌برمملکت حکمفرما بوده[4]، کاهش بازرگانی[5]، مالیات‌ها[6]، وضع شهرهای اصفهان، شوشتر،اهواز،دزفول[7]وغیره مارا با خبرمی‌کند.

1- «Lettres edifiantes et curieuses, ecrites des nisions etrangeres» t. IV. Nouv. ed. Paris, 1780, PP. 277-364.

2-I. Otter, Voyage en Turquie et en Perse, avec une relation des expeditionsde Tomas Koulihkan, vol. I-II. Paris, 1748.

3- I. Otter, Voyage en Turquie... vol.I. PP. 298- 318.

۴ـ اوت‌تر. همان‌جا،ص ۲۲۴.

۵ـ اوت‌تر. همان‌جا،ص ۲۲۵،۲۲۶.

۶ـ اوت‌تر. همان‌جا،ص ۲۳.

۷ـ اوت‌تر. همان‌جا،ص ۵۰،۲۰۵:۵:

در«سیاحت» اوت‌تر خبری از قیامها نیست، زیرا دردورهٔ اوج گسترش قیامها (دههٔ پنجم) اودیگر درایران نبوده. درجلداول«سیاحت» فقط به‌طورخلاصه (ازقول دیگران) دربارهٔ قیام فارس درسال ۱۷۳۳-۴م گفته شده.

برخی از اطلاعات‌اساسی ماازمنابع‌زیر به‌دست‌آمده: «تاریخ فعالیت کارملها ومبلغان پاپ‌در ایران، قرن‌های‌شانزدهم تاهیژدهم»، لندن، ۱۹۳۹م، د. کوك، «سفرهاوسیاحت‌هایی به‌امپراتوری روسیه، تاتار وقسمتی ازپادشاهی‌ایران»، کمبریج ۱۷۷۰-۱۷۷۸ وغیره.

اطلاعاتی دربارهٔ وضع‌بازرگانی ورشته‌های مختلف کشاورزی مخصوصاًپرورش نوغان وهمچنین دربارهٔ لشگرکشی‌های نادرشاه، روابط ایران وترکیه وروس‌وایران درمدارك آرشیوی وزارت‌خارجه‌های انگلستان، فرانسه واتریش وجود دارد که در «مجموعهٔ‌انجمن‌تاریخ امپراتوری روسیه»[1] به‌چاپ‌رسیده.

۱- «مجموعهٔ انجمن‌تاریخ امپراتوری روسیه»، سانکت‌ـ پتربورگ، جلدهای ۳، ۹، ۴، ۵۶، ۶۹، ۷۶، ۸۵، ۹۶، ۱۰۳ وغیر.

فصل دوم

نگاهی کوتاه به تاریخ دولت صفویان

از ابتدای قرن شانزدهم تا پایان ربع اول قرن هیژدهم ، ایران ، آذربایجان و ارمنستان در چهارچوبهٔ دولت فئودالی صفویان ، که در آن دولت یا شاه ـ مظهر حکومت ـ مالک همهٔ زمین ها بود ، متحد شده بودند. شاه به‌نفع خود ازتمام انواع زمینداری ، بهره ـ مالیات می گرفت ویا قسمتی از محصول را بعنوان مالیات زمین تصاحب می کرد . مصونیت مالیاتی برخی فئودالها در واقع بخششی بود که دولت بخاطر امتیازات خاصشان‌در حق آنها روا می‌داشت . علاوه برآن دولت در تعیین حدود ، شکل‌وطرز دریافت مالیات زمین‌حق انحصاری داشت. دولت کشاورزان را به گروههای مالیاتی[1] وابسته می کرد و آنها را به بیگاری در کارهای ساختمانی دولتی می کشاند .

بخشی از زمین هادرمالکیت خزانه(زمین های‌دیوانی)بود .اغلب این زمین ها را مأموران خزانه اداره می کردند . در منابع تاریخی از زمین های شاه به نامهای «خالصه» یا «خاصهٔ شریفه» یادشده .

اکثر زمین های‌تاج‌وخزانه به‌فئودالها‌بخشیده‌می‌شد،ولی این‌نوع مالکیت‌رسماً به‌صورت شکل خاصی از زمینداری نمودار نشد . با اینحال از زمان حکومت شاه ـ عباس اول(۹ ۱۶۲ ۹-۱۵۸۷) بخشش زمین های «خالصه» تقریباً به‌طور کلی‌منسوخ شده بود . این موضوع روشن میکند که قسمت قابل ملاحظه‌ای ازاین زمین‌ها در

---

۱ ـ «گروه مالیاتی »را به جای کلمهٔ «تیاگلو» (روسی) گذاشته‌ام . تیاگلو، مجموع افراد مستعد کار خانواده را در روسیهٔ قدیم می گفته‌اند که از نظر مالیات بندی یک واحد محسوب می‌شده‌اند ـ م .

زمان حکومت اسلاف شاه عباس اول به مالکیت فئودالهای مختلف درآمده.[۱]

زمینداری فئودالی مشروط بود، زیرا که زمینداران فقط درصورتی می‌توانستند زمین به دست آورند که خدمت معینی در دستگاه نظامی ـ اداری حکومت یا دربار انجام دهند و خود به طبقهٔ فئودال تعلق داشته باشند. زمین‌های تحت مالکیت فئودال درعین حال تشکیل‌شده بود از مجموع سهم‌های کشاورزان. بدین ترتیب، در نتیجهٔ این مالکیت پلکانی که از خصلت های‌عمدهٔ فئودالیزم است، زمینداری فئودالها نه‌تنهابامالکیت عالی شاه یادولت‌فئودالی بلکه‌باتملک ارثی‌تولید کنندگان مستقیم بر قطعات زمین نیز همراه بود.

در دولت صفویان رایج‌ترین صورت زمینداری فئودالی «تیول» بود. مقامات مختلف نظامی و نمایندگان ادارات کشوری از شاه «تیول» می‌گرفتند. یعنی آنها حق‌استفادهٔ بخشی از درآمدهای‌مالیاتی دولت را از زمین یادشده به‌دست‌می‌آوردند. مالکیت تیولی بارها تا یک ایالت کامل گسترش یافت؛ یک ده درعین حال می‌توانست چند تیولدار داشته باشد.

بخشش تیول اغلب با واگذاری حق رهبری امور نظامی ـ اداری سرزمین مربوطه بستگی داشت. تیولدار به‌صورت حکمران ایالت به‌ادارهٔ درآمدهای دیوانی محل می‌پرداخت، همو مأمور جمع آوری و نگاهداری قشون و غیره نیز بود. این حق‌ها که به‌تیولدارداده می‌شد، زمینه‌را برای تحکیم آیندهٔ حکومت او وبه‌طور کلی برای دست‌اندازی این حکومت بر سر مردم وزمین هایی که از بخشش‌تیولی حاصل شده بود آماده می‌کرد.

اکثراً وقتی امیران قبایل کوچ‌نشین و نیمه کوچ‌نشین به حکمرانی ایالتی گمارده می‌شدند، آن ایالت به‌صورت تیول به‌آنها واگذار می‌شد. زمین‌های تیول عملاً درمالکیت اشراف قبیله بود که درآمدها و خود زمین‌ها را دراختیار داشتند.

در نتیجهٔ پراکندگی دولت صفوی و عدم وجود بازار عمومی دولتی، و تا

۱ـ ای. پ پتروشفکسی. طرح کلی تاریخ روابط فئودالی درآذربایجان و ارمنستان قرن شانزدهم تا ابتدای قرن نوزدهم، لنینگراد، ۱۹۴۹، ص ۲۱۱.

حدودی هم نبودن روابط اقتصادی بین ایالات مختلف، کنترل تیولداران برای حکومت شاه سخت بود. درطول قرن هفدهم، تمایل حکمرانان تیول‌ها به تبدیل مالکیت خود به‌مالکیت ارثی و گاهی هم بلاشرط، آشکارگردید. بدین جهت در زمان آخرین شاهان صفوی، غالباً شورش‌های تیولداران علیه حکومت عالیهٔ شاه ظاهر می‌شد.

شاهان صفوی، به‌خصوص عباس اول کوشش کردند که از تبدیل تیول به مالکیت ارثی فئودال‌ها جلو بگیرند. با وجود این، شرایط اقتصادی و سیاسی آن دولت نه‌تنها به هدف تمرکزگرایی حکومت شاه کمک نمی‌کرد، بلکه زمینه را فقط برای تشدید تجزیه‌طلبی فئودالی آماده می‌نمود.

گرایش به‌تکامل تیول درنیمهٔ دوم‌قرن هیژدهم بیشترآشکارشد. به‌خصوص، دراین دوره درخان‌نشین آذربایجان، دست‌اندازی تیولدار بر سر مردم و زمین‌های تیول نه‌فقط‌عملاً بلکه طبق‌فرمان‌خان‌انجام می‌گرفت. واضح است که‌چندی‌بعد، یعنی درست درقرن نوزدهم، تیولداران به مالکان زمین تبدیل شدند و تیول به تدریج خصوصیات ملک را به‌دست آورد که البته مورد قبول حکومت شاه واقع شد وشکل قانونی هم گرفت.[1]

در دورهٔ مورد بررسی ما، مفهوم «همه ساله» گسترش وسیعی یافت. «همه ساله» بخششی بود که به‌طورکلی درحق نمایندگان قشرهای پائین طبقهٔ فئودال، برخی از مقامهای مذهبی، حتی بعضی ازشرکت‌کنندگان درقشون چریک فئودالی و قسمت‌های کامل قشون روا می‌شد. جالب است که این اشخاص مواجب خودرا به شکل «حواله» و «برات» که به‌آنها حق تصاحب مبلغ معینی پول و جنس را از ادارهٔ مالیات ولایت مربوطه می‌داد، دریافت می‌داشتند. مقداری از مالیاتهای دولتی که به‌نام «همه ساله» برای مستخدمان مقرر می‌شد به‌وسیلهٔ مأموران خزانه جمع‌آوری می‌گردید.

۱ ـ برای آگاهی بیشتر درباره تیول نگاه‌کنید به ای. پ. پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ ... پیشین ص ۲۲۱-۱۸۴.

بدین ترتیب، گیرندگان «همه ساله» نیز در بهره کشی فئودالی کشاورزان شرکت می کردند . فقط ازاین لحاظ و به‌طور مشروط می‌توان «همه ساله» را نوعی زمینداری دانست .[1]

زمینداری مؤسسات مذهبی مسلمان و مسیحی نقش بزرگی را در اقتصاد دولت صفوی بازی می کرد . زمین هایی را که شاهان یا اشخاص دیگر به‌مسجدها، مقبره‌ها ، صومعه‌ها ، خانواده‌های شیخان درویش و سیدها می‌بخشیدند وقف نامیده می‌شد که به‌صورت دست‌نخوردنی باقی می‌ماند . طبق سنن زمان ، وقف را نه‌می‌شد مصادره کرد و نه انتزاع نمود . گذشته از این مؤسسات مذهبی زمین های بزرگی از «جماعت‌های خودمختار»[2] ورشکست شده و خرده مالکان خریده بودند .

اداره کنندگان عالی زمینهای وقفی مؤسسات مذهبی مسلمان را «صدر» و اداره کنندگان عالی زمین های کلیسا را «کاتولیکوس» می گفتند . شیخان اردبیل و صومعهٔ اچمی آدزین و غیره بزرگترین زمینداران دولت صفوی بودند .

هدایای فراوانی که به مؤسسات مذهبی داده می‌شد باعث تحکیم موقعیت اقتصادی روحانیان بزرگ می گردید که در زمرهٔ بزرگترین فئودال‌ها بودند . قشر پائین روحانیان برحسب وضع اقتصادی واصل اجتماعیشان بیشتربه قشرهای متوسط شهر و روستا پیوستگی‌داشتند تا به روحانیان بزرگ و بالانشین .

***

مسألهٔ تاریخ توسعهٔ مالکیت خصوصی فئودالی برزمین در دولت صفویان‌یکی ازمسائل مهم تاریخ روابط اقتصادی ـ اجتماعی قرنهای شانزده تا نوزدهم است. مالکیّت خصوصی برزمین دردولت صفویان بااصطلاح «ملک» (یا«اربابی»)

۱ـ ای . پ . پتروشفسکی «همه ساله» را نوعی تیول دانسته که درآن قسمتی از بهره ـ مالیاب برای سالهای معینی به‌گیرندهٔ «همه‌ساله» بخشیده می‌شده . شرح مفصل در بارهٔ این مفهوم در کتاب ای . پ . پتروشفسکی ، طرح کلی تاریخ ... پیشین ، ص ۱۹۷-۱۹۴ .

۲ ـ به‌شمارهٔ ه حاشیهٔ پیشگفتار مراجعه شود ـ م .

مشخص می‌شود .

تاریخ‌نویسان روسی و ارمنی قبل از انقلاب ماهیت «ملک» را به‌غلط توضیح داده بودند . آنان «ملک» را نیز یکی از اشکال مالکیت مشروط تصور می‌کردند . همانطور که گفته شد این مسأله به‌وسیلهٔ برخی تاریخدانان شوروی بررسی شده : ویژگی‌های ملک در تک‌نگاری ای. پ. پتروشفسکی و همچنین در کتاب پ.ت. آروتونیان عمیقاً تحقیق شده .[۱]

ما درحالی‌که به‌مفاهیم مختلف «ملک» (مالکیت غیر منقول به‌طور کلی ، مالکیت قطعه زمین‌های جداگانه به‌خصوص سهم‌های کشاورزان ، مالکیت آب ، سهم بهره‌مالیات[۲] وغیره) نمی‌پردازیم ، فقط به‌برخی ازخصوصیات‌آن توجه می‌کنیم و آن را ازنظرمفهوم فئودالیش و حتی از نظرمالکیت فئودالی خصوصی موردبررسی‌قرار می‌دهیم .[۳] بایدتوجه کرد که اگرملک‌می‌تواندبرقطعه های کوچک‌وخیلی کوچک‌زمین

---

۱ - ای. پ . پتروشفسکی ، طرح کلی تاریخ ... پیشین ، ص ۲۴۷ - ۲۲۲ ، پ. ت . آروتونیان ، جنبش های رهایی بخش خلق ارمنی در ربع اول قرن‌هیژدهم ، مسکو ، ۱۹۴۵ ، فصل اول .

۲ - تشریفات خرید و فروش ملک به صورتی تنظیم شده بود که احتیاجی به تجویز مالک عالی (دولت یا شاه - م.) نداشت . باوجود این ، بعداً ملک‌داران یا کسانی که به حق مالکیت‌آنها اعتراض داشتند ، درحل اختلافات خودمداخلهٔ دولت راخواستارمی‌شدند. برخوردها و دعواهای ناشی از حق گرفتن ملک ، ملکداران را مجبور می‌کرد که مرتباً از نمایندگان حکومت بخواهند که حق «قانونی» آنها را تأیید کنند .

۳ - واضح است که از زمان حکمرانی مغولان ، در ارمنستان ، آذربایجان و ایران که درطول صدها سال درمحدودهٔ تشکیلات دولتی‌واحدی (دولتهای هلاکوئیان ، قره‌قویونلو، آق‌قویونلووصفویان) بوده‌اند، «تقریباً خصوصیات‌مشابهی درروابط‌فئودالی »(ای.پ. پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ . . . پیشین ، ص ٦٤ .) ایجاد شده. این موضوع به‌ما حق می‌دهد که از

بقیه در صفحهٔ بعد

قابل شخصی که درمالکیت کشاورزان وجماعت‌های روستایی است اطلاق شود، در عوض اصطلاح «ملکدار» معنی معین قطعیی داردو نمی‌تواند شامل کشاورزان زمیندار گردد .

«ملک‌داری» پیش از هرچیز با استثمار فئودالی کشاورزان بر مبنای مالکیت فئودالی زمینداران برده (یاقسمتی از ده) - که مسکن کشاورزان است- ونگاهداری زمینها در مالکیت ارثی مربوط می‌شود .

ملکداران به قشرهای مالکان بزرگ ، مالکان متوسط و خرده مالکان تقسیم می‌شدند. به‌جز نمایندگان فئودالهای قدیمی محلی، مؤسسات مذهبی[1] ورژه - حکام ایالات ونمایندگان اشراف‌نظامی - فئودال[2]- نیزجزء ملک‌داران به‌حساب‌می‌آمدند. بازرگانان نیز دارای مقدار قابل ملاحظه‌ای زمین بودند.[3]

رشد پی در پی قیمت ده‌های ملک‌داران در طول قرن شانزدهم تا پایان ثلث اول قرن‌هیژدهم خوددلیل توسعهٔ این نوع زمینداری است. برای تأییداین مطلب چند نمونه می‌آوریم :

درسال ۱۴۳۲ کاتولیکس اچمی‌آدزین گریگوری ماکوتسی هفت ده خرید

بقیه از صفحهٔ قبل

برخی اطلاعات مربوط به روابط ارضی ارمنستان ، به خصوص دربارهٔ ملک ، برای ارزیابی بعضی ازخصوصیات توسعهٔ این مفهوم در ایالات دیگر دولت صفوی استفاده کنیم . البته به کارگرفتن این روش تحقیق بدین جهت است که در هیچیک از ایالات دیگر حکومت صفوی به‌اندازهٔ ارمنستان مدارک زیاد و موثق (قباله‌های گوناگون ، هبه نامه ، رهن‌نامه و دیگر مدارک آرشیوی) برای تحقیق مناسبات ارضی یافت نمی‌شود .

۱ - س . یه ره وانتسی ، جامبر ، ص ۱۲۹-۹۹ .

۲ - همان‌جا ، ص ۱۰۴ و ۱۵۹ .

۳ - زاکارنا‌آلولتسی ، اوراگروتون ، ۱۹۳۸ (توضیح بیشتر به زبان ارمنی است . به فهرست منابع در پایان کتاب مراجعه شود - م .) .

به‌مبلغ ٤٥ تومان (هرتومان ده‌هزار دینار بوده ـ م .) که ازآن جمله ده باترینج بود به‌مبلغ ٦ تومان .[1] طبق‌اطلاعات جامبر در دههٔ ششم قرن هفدهم فقط برای یکدانگ ($\frac{1}{6}$ آن) ده مذکور ١٦ تومان پرداخت[2] شده ، بنا بر این همهٔ ده تقریباً ١٠٠ تومان می‌ارزیده .

دردههٔ نهم قرن شانزدهم ده اوشاکان به‌وسیلهٔ مالکش به ٨ تومان فروخته شده .[3] دربین دهه‌های پنجم تا نهم قرن هفدهم ، کاتولیکوس اچمی‌آدزین همین ده را تکه تکه از مالک‌های مختلف به‌قیمت هر نیم دانگی ($\frac{1}{12}$ آن) تقریباً ٦-٥ تومان خریده . یعنی درواقع همهٔ ده اوشاکان در نیمهٔ دوم قرن هفدهم به مبلغ ٧٠-٦٠ تومان خریده شده . واضح است که قیمت این ده نسبت به دههٔ نهم قرن شانزدهم‌تقریباً هفت تا هشت برابر شده .

درسالهای ١٦١٨-١٦١٧ م ده نورک به ٩ تومان و ٢ هزار دینار فروخته شد .درسال ٧٩-١٦٧٨ کاتولیکوس آکوپ شماختسی آن را از نوهٔ تاجر ایروانی ، ستا، به‌مبلغ ٤٤ تومان خرید.[4]

درسال ٥٦-١٩٥٥ م محمدباتیرخان دو ونیم دانگ ($\frac{2/5}{6}$آن) ازده «ماستارد» را به‌یک کشاورز به نام ترخان که شاید نمایندهٔ قشربالای کشاورزان بود به‌مبلغ ١٢ هزار دینار فروخت .[5] با این حساب قیمت همهٔ ده تقریباً ٣ تومان می‌شد . درسال ١٧١٤ م کاتولیکوس‌آلکساندر جوگاتیسی نیم دانگ ($\frac{1}{12}$آن) از همین ده را از نوه‌ها و پسران یک نفر ایروانی به مبلغ چهار تومان خرید . درسال ١٧١٩ م

---

١ ـ «کالوات گارر ...» شمارهٔ ٥، ص ١٠-١٢ (توضیح بیشتربه زبان ارمنی است، به‌فهرست منابع درپایان کتاب مراجعه شود ـ م .).

٢ ـ س . یه ره وانتسی ، جامبر ، ص ١٢٥ .

٣ ـ همان جا ، ص ١١١ .

٤ـ همان جا ، ص ١٢٢ .

٥ ـ همان جا ، ص ١١٥ .

نامبردگان یک دانگ دیگر از همان زمین را به مبلغ ۵ تومان و ۵ هزار دینار فروختند.[1] بدین ترتیب تمام ده ماستار در سال ۱۷۱۴ تقریباً ۴۸ تومان و در سال ۱۷۱۹ م تقریباً ۳۳ تومان بود، یعنی در مقایسه با اواسط قرن هفدهم قیمت ده ماستار به مقدار بسیار زیادی یعنی در حدود دوازده تا چهارده برابر افزایش یافته.

ترقی قیمت ده‌های ملک‌داران دو دلیل داشته. اول اینکه درنیمهٔ دوم قرن شانزدهم تانیمهٔ اول قرن هفدهم، یعنی در دورهٔ رونق اقتصادی، دربرخی ایالات جمعیت افزایش یافته و کالاهای کشاورزی نیز زیاد شده، در نتیجه سهم بهره - مالیات مالکان نیز به مقدار قابل ملاحظه‌ای بیشتر شده. بدین دلیل فئودالها و تاجران کوشیده‌اند که مالک زمین شوند و در نتیجه قیمت زمین افزایش یافته. ثانیاً ترقی قیمت ده‌های ملک‌داران به مقدارقابل ملاحظه‌ای نتیجهٔ کاهش پی‌درپی ارزش پول در طول قرن‌های پانزدهم تا هیژدهم بوده.

از مدارکی که از منابع تاریخی به دست آمده، پیداست که خرید و فروش زمینها، به‌خصوص ده‌های کامل با ساکنانشان موردقبول «شریعت» بوده وبه کمک شیخ‌الاسلام محل انجام می‌شده، و حتی محاکم شرعی در مورد دعواهای مربوط به‌آن تصمیم می‌گرفته‌اند. با وجود این حق مالکیت خصوصی بر زمین یعنی حق «ملکداری» دردولت صفویان کمترازحق مالکیت‌های دیگربرزمین، باغ، سهم‌های کشاورزان و غیره اعمال می‌شده. گواه این مطلب، تأیید نامه‌ها، مرافعه‌های پی درپی و دعواهای قضایی فراوانی است که در نتیجهٔ «ملکداری» بوجودآمده‌اند.

حتی به‌حق مالکیت مالک بانفوذی چون کلیسای اچمی‌آدزین، که امتیازات گوناگونی داشته و ازحمایت خاصهٔ شاه هم استفاده می‌کرده، بارها اعتراض شده. به کرات‌دیده شده که دهکده‌های صومعهٔ اچمی‌آدزین را فئودالهای دیگری‌تصاحب کرده‌اند.[2]

---

۱ - همان جا.

۲ - همان جا، ص ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۰.

برای به‌دست آوردن ملک می‌بایست پول زیادی جهت خریدن، رشوه‌دادن به مقامات رسمی و علت‌تراشی‌های قضایی خرج کرد.[۱]

معمولاً زمینهای ملکدار - فئودال‌های خرده پا و متوسط به تصرف ملکدار - فئودال‌های بزرگ‌تر درمی‌آمده و یا به وسیلهٔ حکومت مصادره می‌شده. بدین‌جهت هرپولداری جرأت نمی‌کرده که «ملک» بخرد ویا اگر می‌خریده‌نمی‌توانسته‌آن‌را در مالکیت خود نگهدارد.

عدم تأمین حقوق ملکداران، چنانکه به نظر ما رسیده، علت اساسی ارزان بودن این نوع ده‌ها درمقایسه با قیمت آنروزی باغ هاوسهم‌های کشاورزان بوده.

حتی قیمت سهم‌های نه‌چندان بزرگ کشاورزان مقدار قابل ملاحظه‌ای‌بوده، مثلاً درسال ۱۷۲۵ م فشار قرض یک کشاورز ورشکست شده را مجبور می‌کند که یگانه دارایی خود - قطعه زمینی قابل شخم - را به مبلغ چهار تومان بفروشد.[۲] در سال ۱۷۳۶ م کشاورزی به‌نام «آراکل»، قطعه زمینی دیمی را که از پدرش به ارث برده بود به پانزده تومان فروخت.[۳] طبق قبالهٔ موجود، درسال ۱۷۳۹ م قطعه زمینی قابل شخم به وسیلهٔ کشاورزی به‌نام واردازا پسر یاگوس به هشت تومان فروخته شده.

کلیسای اچمی‌آدزین برای خرید برخی باغهایی که در «ملک»های خودش قرار داشته (واگارشاپات، اوشاکان و غیره)، گاهی مبالغی بیشتر از بهای خود «ملکیت» باغ ها پرداخته.[۴] مبلغ بهای بعضی ازاین باغها به‌مقدارقابل‌ملاحظه‌ای

---

۱ - همان جا، ص ۱۱.

۲ - «کالواتسا گرر...» شمارهٔ ۳۷، ص۵۳-۵۲.

۳ - همان جا، شمارهٔ ۴۰، ص ۵۶-۵۵.

۴ - بقایای این مالکیت دوگانه هنوز هم وجود دارد. مثلا در مازندران: یکی حق مالکیت بر زمین است و دیگری حق بر «کارآفه» (چیزی شبیه سرقفلی) زمین که هر-کدام جداگانه قابل خریدو فروش است. البته این دومی (فعلاً) مهمتروگرانتراست- م.

بیشتر از قیمت «ملکیت» دهی است که باغ درآن قراد داشته . مثلاً اچمی آدزین برای خرید چهار درباغ در ده واگارشاپات ۸۰ تومان (بترتیب ۱۰، ۱۵، ۲۰، ۴۰ تومان) پرداخته[1] ، درحالی که در همان زمان با این پول می‌شد یک یا چند ده ـ ملک خرید .

وسایل وطرق به‌دست‌آوردن ملک (خریدن ، به ارث بردن، تصاحب به‌زور، تسخیر ، بخشودگی و غیره) همه به‌وسیلهٔ محققان شوروی تحقیق شده .[2] دراین جا ما به‌آن‌طرقی تکیه‌می‌کنیم که به‌تصورما با ویژه‌ترین پدیده‌های‌زندگی اقتصادی ـ اجتماعی دولت صفویان درپایان‌قرن شانزدهم تانیمهٔ اول قرن هفدهم یعنی‌اعتلای نسبی اقتصاد و تلاشی بعدی «جماعات روستایی» رابطهٔ مستقیم داشته .

یکی‌از آنهایی که ثمربخش‌تربوده (درمقایسه باگذشته)آبادکردن زمین های بکر است . بازرگانانی که درنتیجهٔ رونق اقتصادی دورهٔ یادشده ثروتمند شده‌بودند و فئودالهایی که دارای قدرت ابتکار شخصی بودند به کمک تأسیس قنات ، حفر چاه ، ساختن آب انبار و استخر به آبادکردن زمینهای بایر پرداختند .[3]

یکی دیگر از سرچشمه های تشکیل مالکیت خصوصی فئودالی که مخصوص این دوره است ، خرید سهم های کشاورزان « جماعات روستایی » ورشکست شده و تصرف زمینهای آنهاست .[4]

ما درحالی که نظریه ها و استنباطهای کارشناسان شوروی را خلاصه می کنیم

---

۱ ـ س . یه ره وانتسی ، جامبر ، ص ۱۶۹-۱۶۵ .

۲ ـ ای . پ . پتروشفسکی : طرح کلی تاریخ ... پیشین ، ص ۲۴۲ ، ۲۳۴ ، پ . ت آرتونیان ، جنبش های رهایی‌بخش ... پیشین : ص ۲۹-۳۲ .

۳ ـ زاکاریاآکولتسی : اوراکروتون ، ص ۷۵ و ۱۱۹ و۱۲۰ ، س . یه‌ره‌وانتسی جامبر ، ص ۱۰۴-۱۰۲ و ۱۰۹ و غیره .واضح است که طبق عرف مسلمانان ،مالکیت بر آب می‌تواند حتی حق مالکیت برزمین را هم مشخص کند .

۴ ـ ای . پ . پتروشفسکی ، طرح کلی تاریخ ... پیشین ، ص۲۴۳ .

به این نکته توجه می‌نمائیم که در دولت صفویان براساس توسعهٔ نسبی نیروهای تولید و دنبالهٔ آن ، یعنی تشدید بهره کشی فئودالی ، تکامل مالکیت فئودالی بر زمین ادامه پیدا کرد . این جریان (پروسه) دوجهت اساسی داشت : اول، بسط‌وسیع «ملکداری» (در نتیجهٔ آباد کردن زمینهای بایر وخریدسهم های کشاورزان) و دوم، تبدیل نیمه کارهٔ تیول به مالکیت ارثی . همهٔ اینها تا حدودی به مالکیت دولت برزمین لطمه زد ، با وجود این از نقطه نظر توسعهٔ اقتصادی ـ اجتماعی ایران و کشورهای همجوار آن ، پدیده‌های مثبتی به حساب می‌آیند .

***

ویژگی سیستم زمین در برخی کشورهایی که جزء این دولت بودند، وجود جماعات روستایی است .

اکثر جماعات روستایی وابسته بودند . کشاورزان وابسته‌به‌فئودال (رعیّت) بعداً طبقهٔ اصلی تولید کننده در دولت نادرشاه شدند.[1]

در دولت صفویان به جز کشاورزان وابسته به فئودال ، کشاورزان آزاد نیز وجود داشتند که در روستاهای جماعت نشین ساکن بودند و فقط به دولت مالیات می‌پرداختند . باوجود این ، آنها درصد کمی ازجمعیت کشور را تشکیل می‌دادند و بیشتر در اطراف دولت صفوی ، مخصوصاً در ارمنستان می‌زیستند .

مردمان چادرنشین و نیمه چادرنشین «ایلیات» نامیده می‌شدند . « ایلیات » به‌قبایل بسیاری گفته می‌شد که قسمت قابل ملاحظه‌ای ازمردم کشور را دربر گرفته بودند و در میانشان روابط فئودالی ـ پدر شاهی حکمفرما بود . «ایلیات» به‌فئودال و خزانه مالیات می‌دادند و به‌برخی بیگاری‌ها هم گرفته می‌شدند .

کشاورزان‌بسیاری بودند که هنوز قطعه زمین های موروثی خصوصی داشتند.

---

۱ ـ اصطلاح «رعیت» در معنی وسیع‌ترش بر مالیات دهندگان به طور کلی دلالت می‌کند (برای اطلاع بیشتر به : ای . پ . پتروشفسکی ، طرح کلی تاریخ ... پیشین، ص ۲۴۹ .).

تنها چراگاهها و زمینهای بایر در مالکیت اشتراکی «جماعت» ها بود . زمنیهای کشاورزان بعداً در نتیجهٔ بهره کشی فئودالی و ورشکستگی بعدیِ آنان ، از طریق خرید و فروش ، گروگذاشتن و رهن به فئودالها منتقل گشت .[1]

بین قرنهای شانزدهم تا هیژدهم ، در نتیجهٔ تشدید بهره کشی فئودالی که به‌منظور تحکیم و توسعهٔ زمینداری فئودالی انجام می‌گرفت ، تلاشی جماعت‌ـ های روستایی ژرف‌تر شد. این امر بدینگونه ظاهر گردید : نا برابری مالی بین افراد جماعات رشد پیدا کرد و قشر کوچک اربابان روستا که برروی زمینها و اموال همدهی‌های ورشکستهٔ خود چنگ انداخته بودند از توده‌های جماعات وابسته به فئودال جدا شدند.[2] قشر کشاورزان بی‌زمین و کم زمین هم که به‌سهم کار تبدیل شده بودند هرچه بیشتر بزرگ و پردامنه شد . چنانکه ای . پ . پتروشفسکی می گوید ، وضع این گروه‌های نسبتاً پر عده بسیار بدتر از وضع کشاورزان « جماعات آزاد» بوده .

«سهم کار» مفهوم تازه‌ای نیست ، بلکه سابقهٔ آن به مدتها قبل از صفویان می‌رسد.[3] باوجود این ، خصلت این مفهوم طبعاً عوض شده . سهم کاران درشرایط اسارت‌باری روی زمینهای خزانه[4] (دیوان ـ م .) ، فئودال ـ ملکداران به‌خصوص صومعه‌ها،[5] نمایندگان بالانشینان ده[6] و غیره کشت می کردند .

---

۱ ـ «کالواتساگرو...» شمارهٔ ۳۲ ، ص ۴۷ ؛ س . یه‌ره وانتسی ، جابیر ، ص ۱۷۴ ، ۱۷۵ .

۲ ـ برخی نمایندگان قشر بالای‌ده رباخواری‌پیشه می کردند ومعمولا باگروکشیدن اموال غیر منقول و غالباً تمام زمین کشاورز به او مبلغی وام میدادند (س . یه‌ره وانتسی، جابیر ، ص ۵۵ ، ۶۵ ، ۶۶ و غیره ، همچنین « اسناد رسمی فارسی دیوان کاتولیکوس اچمی‌آدزین» که در مخزن دستنویس های جمهوری‌ارمنستان نگهداری می‌شود ، سندشمارهٔ ۳۳۵ ، ۳۶۲ ، ۳۸۵ و غیره) .

۳ـ ای . پ . پتروشفسکی ، طرح کلی تاریخ .. پیشین ، ص ۳۰۸ .

بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

مقدار اجارهٔ[1] زمین بسته به این بود که آیا مالک فقط زمین را در اختیار اجاره‌دار می‌گذارد یا اینکه به او بذر، حیوانات کاری و ابزار کار هم می‌دهد. در قرن هیژدهم اجاره بها بین نصف تا $\frac{۳}{۵}$ و ندرتاً $\frac{۲}{۳}$ کل محصول در نوسان بود.[2]

بدین ترتیب، جریان ویرانی جماعات روستایی و سلب مالکیت از کشاورزان

بقیه از صفحهٔ قبل

٤ - در کتاب «تذکرة الملوک» گفته شده که برخی صاحب‌منصبان پایتخت (اصفهان) موظف بودند که مواظب زمینهای «خالصه» باشند تا بایر نمانند. بدین منظور می‌بایست در زمینهایی از خزانه که خالی می‌ماند، «مستأجر»ی بنشانند که «مستأجرممتاز» (واسطه) نباشد، بلکه کشاورزی سهم‌کار و بی‌زمین یا کم زمین باشد. به احتمال قوی، کلمهٔ مستأجر مترادف کلمات «رنجبر»، «یاری‌کار» و اجیر بوده.

مقامات مالیِ پایتخت، وکیل بودند که کارهای «محل» را اداره کنند و برای کشاورزان بذر و چیزهای دیگری که «خودشان (مقامات یادشده) برای بهبودوضع زراعت، ضروری تشخیص میدادند» تأمین نمایند. مستأجر، این مساعده را (بذر و غیره - م.) به هنگام جمع آوری محصول پس می‌داد. مبلغی از محصول را که کشاورزان و مستأجران موظف به پرداختش بودند، مثل «وجه رای» معلوم بود.

[Tadhkirat Al - Muluk, Amanual Of Administration Persian, Text, Transl. And Explained By V. Minorsky. Vol. Xyl Combrie, 1943. pp. 78 - 79].

٥ - «کالوتساگرر...» شمارهٔ ۷۳، ۷۹، ای. پ. پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ... پیشین، ص ۱۱۶-۱۲۰، محمدکاظم، تاریخ عالم‌آرای نادری، جلد۳، برگ ۳۱۷ و ۳۱۸.

٦ - آرتمی‌آراراتسکی، اتوبیوگرافی (زندگی‌نامه)، جلد ۲، سانکت پتربورگ، ۱۸٦۸، ص ۱۹۲-۱۹۰.

۱ - منظور بهرهٔ مالکانه است-م.

۲ - ای. پ. پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ... پیشین، ص ۳۰۹.

جماعت‌ها، به طور کلی، موجب تحکیم وتوسعهٔ آتی بهره کشی اسارت‌بار فئودالی گردید.

کدخدایان ده، میرزاها و دیگر مقامات به ارباب‌های ثروتمند ده تعلق داشتند. آنها درحالی که معاملات جاری در جماعات را اداره می کردند (گرو کشی اموال جمعی یا خصوصی کشاورزان برای دادن وام یا فروش کالاهای کشاورزی ودامداری در بازار برای پرداخت مالیات وغیره)، ازطریق احتکار و دغل‌بازی‌های گوناگون به حساب کشاورزان ثروتمند می‌شدند.

کشاورزان بی‌زمین مجبور بودند که با شرایط اسارت‌باری از خزانه (دیوان) و زمینداران، زمین اجاره کنند. این نوع اجاره‌داری معمولاً «سهم کاری» بود. ضمناً سهم کار از نصف تا $\frac{۳}{۵}$ محصول را به‌مالک می‌داد.[۱]

جماعت روستایی به‌صورت واحدی مالی درآمده بود که مالیات‌های دولتی و بهره‌هان فئودالی را بین کشاورزان جماعت نشین تقسیم‌بندی و از آنان جمع‌آوری می‌نمود. در زمان حکومت نادر در این جماعات ضمانت مشترك وجودداشت.[۲]

ظاهراً «رعیت»ها و «ایلات» آزاد بودند وآنها را نمی‌شد خرید و فروش کرد. برخی از مؤلفان روسی قبل از انقلاب (م. کوچایف، ن. دوبرووین، ای. شوپن و غیره) کوشیده‌اند که از این موضوع برای اثبات عدم وجود مملوکیت کشاورزان (وابستگی سرواژی) و همچنین عدم وجود روابط فئودالی در ایران و کشورهای همجوار دستاویزی بسازند. ولی دانشمندان شوروی وجود فئودالیزم را در ایران به‌طور علمی ثابت کرده‌اند.

یکی از دانشمندان خاطرنشان می‌سازد که در فئودالیزم اجبار غیر اقتصادی ممکن است اشکال مختلفی داشته باشد، «از مملوکیت کشاورزان (حالت‌سرواژی)

---

۱ ـ برای اطلاع بیشبر دربارهٔ سهم کاری اسارت بار نگاه کنید به: ای. پ. پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ ... پیسین ص ۳۰۸ و ۳۰۹.

2- "Lettres Edifiantes ...", P 300.

گرفته تا کشاورزان آزاد دارای حقوق ناکامل».[1]

با وجودمالکیت فئودالی برزمین که اساس فئودالیزم را تشکیل می‌دهد یکی ازاین اشکال وابستگی کشاورزان به‌محل انجام بیگاری است نه به فئودال .

در نوشته‌های تاریخی شوروی اثبات شده که از زمان فرمانفرمایی مغولان به بعد در ایران و برخی کشورهای همجوار وابستگی «رعایا» به تعهدات مالیاتی و به‌محل اجرای این تعهدات وجودداشته .[2] در زمان غازان‌خان (۱۳۰۴-۱۲۹۵م) نام هر رعیتی در لیست مالیاتی ده محل سکونتش ثبت شده بود و این رعیت حق نداشت آزادانه محل سکونت خودرا عوض کند .

پروفسورپتروشفسکی با استناد به منابع ،«فرض این را که در دولت صفویان، «رعایا» و کوچ‌نشینان حق نداشته‌اند ده محل سکونت یا منزلگاه خودرا آزادانه و بدون اجازهٔ رسمی ترك کنند » ممکن می‌داند. او می گوید : « در این منابع دربارهٔ وابستگی «رعایا» به محل سکونتشان یعنی به «خراج»[3] و محل انجام بیگاری گفته شده نه‌دربارهٔ وابستگی آنان به‌شخص فئودال» .[4]

فرمان مورخ سال ۱۱۲۲ هجری (۱۷۱۰) شاه سلطان حسین صفوی که در مخزن دولتی جمهوری سوسیالیستی ارمنستان پیدا شده ، نظر پتروشفسکی را تایید می کند . دراین فرمان قانون (به اصطلاح « کلام ملوکانه») وابستگی «رعایا» به محل پرداخت مالیات منعکس است .

---

۱ ـ و.ای . ل . توسعهٔ کاپیتالیزم درروسیه (مجموعه آثار، جلد ۳ ، چاپ چهارم) ص ۱۳۹ .

۲ ـ ای . پ . پتروشفسکی، مسأله وابستگی کشاورزان به‌زمین در ایران عهدمغول (« مسائل تاریخ» ۱۹۴۷ ، شماره ۴) ؛ ای . پ. پتروشفسکی، اشکال وابستگی فئودالی کشاورزان در ایران بین قرن‌های ۱۴-۱۳ («خاورشناسی شوروی» ۱۹۵۵، شمارهٔ ۵) .

۳ ـ در اینجا خراج به‌معنی مالیات زمین است .

۴ ـ ای . پ . پتروشفسکی ، طرح کلی تاریخ ... پیشین ص ۲۵۵ .

اگر «کمتر از ۱۲ سال از موقعی که (رعیت‌ها)[1] ترک دیار کرده‌اند گذشته باشد» و مالیات‌های دولتی را نیز نپرداخته باشند می‌توان آنها را به «محل» سابقشان برگردانید، «اما اگر [از زمان کوچشان] بیشتر از دوازده سال گذشته باشد، هیچکس نباید آنها را از آن محل به «محل» سابق برگرداند».[2]

برمبنای اطلاعاتی که در منابع آمده، می‌توان نتیجه گرفت که در این دوره، «رعیت»ها و «ایلیات» حتی نمی‌توانسته‌اند آزادانه محل سکونتگاه و چادرگاه خود را عوض کنند.[3]

***

سیاست شاهان صفوی که متوجه تحکیم حکومت مرکزی ومبارزه علیه نفاق‌های فئودالی بود در زمان شاه‌عباس اول موفقیت فوق‌العاده بزرگی بدست آورد. فشار بیرحمانهٔ شاه برعهاشان اشراف مقتدر فئودال ـ نظامی قبایل قزلباش و غیره و خاتمه‌دادن به‌بلواهای مکررفئودال‌ها، شرایط نسبتاً مساعدی برای توسعهٔ اقتصادی فراهم نمود.

در زمان عباس اول وضع کشاورزی وصنایع دستی (دستورزی) به‌خصوص در ایالات مرکزی (عراق عجم، شهر اصفهان و ایالت‌آن) که مردم آنها اتفاقاً ازتمام یا قسمتی از مالیات‌ها رهیده بودند بهبود یافت.

ترقی بعدی نیروهای تولید در کشاورزی، رشد شهرها، توسعه بازرگانی داخلی و خارجی تا حدود قابل ملاحظه‌ای شرایط صلحی طولانی مابین دولت‌های صفوی و ترکیه فراهم نمودند (۱۷۲۲-۱۶۳۹).[4]

---

۱ ـ کروشه را مترجمان (روسی یا ارمنی) فرمان به‌عنوان توضیح متن افزوده‌اند ـ م.

۲ ـ این فرمان را آ. د. پاپازیان، کاندیدای علوم تاریخ پیدا کرد. متن فرمان و ترجمهٔ ارمنی آن در رسالهٔ نامزدی علوم آ. د. پاپازیان، «روابط ارضی درخان‌نشین ایروان در قرن هفدهم»، ص ۴۱۵ و ۴۱۶ مندرج است.

۳ ـ «اسناد رسمی فارسی ...» جزوه‌دان شماره ا ـ ب، ص ۲۲۴ و غیره.

۴ ـ ای. پ. پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ ... پیشین، ص ۸۳-۸۰.

درایالاتی‌از دولت صفوی که‌از نظر اقتصادی پیشرفته‌تر بودندودرمحل‌هائی که سر راه جاده‌های بزرگ کاروانرو قرار داشت یا درجوار شهرها بود ، انزواطلبی اقتصاد طبیعی (خود مصرفی) هرچه بیشتر درهم شکسته شد. برخی پیشرفت‌هایی که در قدرت کالاسازی واحدهای اقتصادی کوچک کشاورزان حاصل آمده بود و اعتلای سطح بهره‌دهی این واحدها ، از پدیده‌های مهم این دوره‌اند.[1]

در پایان قرن شانزدهم درکرانه‌های شمال دولت صفوی و در امتداد چپ ساحل رود آراکس ، برخی دهکده‌های بازرگانی مانند: شاهورد ، تسکنا،واستاك،

۱- از این لحاظ ویژگی‌هایی وجود دارد. مثلاً ، درسال ۱۶۶۰ کشاورزان «جماعت روستای» آندزنابرد Andznaberd از مالک خود صومعهٔ کشیش پرواموچه نیک تقاضا می‌نمایند که به جماعت‌اجازه داده شود تا بهرهٔ مالکانه راکه سابقاً به صورت جنس (جو ، خربزه‌وغیره) می‌پرداختند، از آن‌به‌بعد به‌صورت‌پول بپردازند(«کالواتساگرر...»ص۱۹۰).

یک‌نفر انگلیسی به‌نام ادوارد ث درنامه‌ای که به‌تاریخ هشتم مارس ۱۶۶۹م برای دفتر تجارتی انگلستان درمسکو می‌نویسد، از اینکه دفتر مزبور در «شماخ»نمایندهٔ‌بازرگانی ندارد اظهار تأسف می‌کند وبی‌گوید که درشماخ ابریشم‌را می‌شود «مستقیماً ازکشاورزانی که ابریشم خود را برای فروش می‌آورند» خریداری کرد.

[«اوگاگ‌روتون‌نر...» ۱۹۳۴، ص ۱۳-۴۱۰ (نشانیهای این کتاب به‌زبان‌ارمنی است به‌فهرست منابع نگاه کنید - م.)].

گریگوری‌داران ختسی در«وقایع‌نامه»اش حکایت می‌کند که روزی کشاورزان یک دهکدهٔ ارمنی نزد او می‌آیند و از دست تاجران جوگینی که روزه را رعایت نمی‌کرده‌اند شکایت می‌کنند. گریگوری درجواب آنها می‌گوید که جوگینی‌ها چون تاجرند و ثروتمندند چنین عمل خلاف آدابی را مرتکب می‌شوند. کشاورزان اظهار می‌دارند که خودشان نیز تاجرند ، شراب می‌فروشند وبا تمام تاجران جهان سروکار دارند. گریگوری داران ختسی ، وقایع‌نامه ، نگاه کنید به‌ضمیمه: س. تراویتسیان ، شهر جوگا. مطالبی دربارهٔ تاریخ روابط متقابل‌بازرگانی تاجران‌جلفا درقرن‌های ۱۷-۱۵ میلادی، تفلیس ۱۹۳۷،ص۱۰۶-۱۰۰.

آکولیس ، اردوباد ، مقری و غیره به‌وجود آمده بود . درمیان آنها ، جوگای قدیم (جلفا) شهرت خاصی داشت.

با وجود این، اعتلای اقتصادیی که از پایان قرن هیجدهم شروع شد کوتاه ـ مدت بود.

در ربع آخر قرن هفدهم علائم رکود اقتصادی در دولت صفوی ظاهر شد . چنانکه پتروسفسکی می‌گوید ، علت اساسی این رکود، افلاس واحدهای‌اقتصادی کوچک کشاورزان بود که پایهٔ اقتصادی دولت فئودالی را تشکیل می‌دادند.

درپایان قرن شانزدهم وثلث اول قرن هفدهم به دنبال خاتمهٔ جنگ داخلی ورهایی از برخی مالیات‌ها (درواقع فقط دربعضی محل‌ها عملی شد) واحداقتصادی کشاورزی درشرایط مساعدتری قرارگرفت وامکان یافت که درمدتی کوتاه‌بهره‌دهی خود را تا مقداری افزایش دهد . اما برای نمایندگان شاه و مأموران خزانه این فقط انگیزه‌ای بود به منظور تشدید بهره‌کشی فئودالی . علت دیگر رکود که در نوشته‌های‌تاریخی مورد بحث قرارگرفته، جریان تغییر راههای مهم بازرگانی‌اروپا ـ آسیا بود که درقرن هفدهم درنتیجهٔ استفاده از راه آبی اطراف آفریقا انجام پذیرفت. راهی که بـه وسیلهٔ واسکودگـاما کشف گردید . راههای خشکی کاروانرو که از کشورهای آسیای مقدم به‌خصوص از سرزمین‌های پشت قفقاز می‌گذشتند ، دیگر اهمیت گذشتهٔ خود را نداشتند. شهرهای قفقاز دیگر تجارت «دلالگونهٔ» خود را از دست دادند.[1]

درنتیجهٔ رکود بازرگانی خارجی وقطع غنائم جنگی ـ چون شاهان صفوی از پایان دههٔ چهارم قرن هفدهم به‌بعد ، جنگ کشورگشایانه‌ای‌راه نینداختند ـ ستم مالیاتی به‌مقدار زیادی تشدید گردید.[2]

۱ـ ای.پ. پتروشفسکی ، طرح کلی تاریخ ... پیشین ، ص ۸۳ .

۲ـ همان‌جا.

براثر توسعهٔ بازرگانی خارجی و داخلی دردورهٔ اعتلای اقتصادی قرن هفدهم فئودال‌ها که با تجارت پیوستگی داشتند سعی کردند مالیاتهایی را که قبلاً به صورت جنسی گرفته می‌شد به‌شکل پول دریافت کنند. با وجود این دردولت صفوی ودرشرایط حاکمیت اقتصاد طبیعی، تبدیل قسمتی ازمالیاتهای جنسی به پولی به طورکلی باعث تشویق فئودالها بـه تجمل گردید. این امر میدان عمل سرمایهٔ مرابحه‌ای را وسعت داد. رباخواری که شکل‌های موجود تولید و بهره‌برداری را تحلیل برده بود، طریقهٔ جدیدی را در تولید ارائه نداد ولی بـر شدت بهره کشی فئودالی افزود وباعث تخریب اقتصاد کشاورزی گردید.

چنانکه پتروشفسکی گوشزدمی کند: «درکشورهای آسیای مقدم اقتصاد بزرگ زمینداران و جریان توسعهٔ کاپیتالیستی درکشاورزی مثل اروپای غربی و روسیه باندازهٔ قابل ملاحظه وجود نداشته. بدین جهت ورشکستگی کشاورزان نتوانسته آن عواقب اجتماعی واقتصادی راکه مثلاً دردورهٔ انباشتگی اولیه درانگلستان بار آورده دراین کشورها به‌بار آورد.»[1]

کاهش شدید درآمد فئودال‌ها درپایان قرن هفدهم تا ربع اول قرن هیجدهم خود گواه رکود اقتصاد کشاورزی دراین دوره است. چنانکه شیخ محمدعلی حزین می‌نویسد، درنتیجهٔ وخیم شدن پی‌درپی اوضاع دولت و «اغتشاشات» نقاط مختلف گیلان که محل املاك پدری او بوده، سال‌به‌سال درآمد این اموال‌موروثی کاهش یافته. بالاخره درآمد سالانهٔ املاك یاد شده به‌حدی رسیده که کفاف مخارج ماهانه را نمی‌داده.[2]

ورشکستگی اقتصاد کشاورزی باعث زوال شهرها، رکـود بازرگانی و فقر توده‌ها گردید. آنان غالباً علیه بهره‌کشی‌های توانفرسا به‌پا می‌خاستند. تشدید

۱ـ ای.پ.پتروشفسکی، طرح کلی... پیشین ص ۸٤.

۲ـ «The life of Sheikh...», pp. 192, 103.

تضادها ومبارزات طبقاتی خود از علل اساسی تلاشی دولت صفویه بود.

دراین امر توسعهٔ زمینداری فئودالی مستقل از مرکز نیز نقش مهمی داشت. این جریان نه‌فقط درتوسعهٔ هرچه بیشتر زمینداری فئودالی شخصی (ملک، اربابی) بلکه درتقویت حاکمیت واستقلال تیولداران نیز منعکس است. استقلال اقتصادی تیولداران بزرگ، انگیزهٔ اشتیاقشان به‌استقلال سیاسی شد. دردوره‌ای که روابط تقریباً ناپایدار بین ایالات مختلف دولت داشت ضعیف می‌شد وروبه زوال می‌رفت، تمایلات گریز از مرکز شدت یافت. شورش هائی که مکرراً دراین یا آن ایالت روی می‌داد، برای دولت صفوی پایان قرن هفدهم تا ابتدای قرن هیجدهم دیگر عادی شده بود.

سقوط دودمان صفوی با تشدید تضادهای داخلی طبقه فئودال و روگرداندن برخی از آنان از شاهان صفوی بستگی شدید داشت.[1]

پیش از هرچیز باید توجه کرد که اشراف نظامی ـ فئودال ایل قزلباش و دیگر قبایل از تمرکزطلبی شاهان صفوی، کاهش درآمد زمین (در نتیجهٔ ورشکستگی اقتصاد کشاورزی) وقطع غنائم جنگی (زیرا که شاهان صفوی از سال ۱۶۳۹ به‌بعد مجبور شدند که از جنگ‌های کشورگشایانه دست بکشند) ناراضی بودند.

اشراف محلی سرزمین های تسخیر شده و «واسالی»، مانند ارمنستان، آذربایجان وگرجستان نیز به‌صف مخالفان صفویان پیوستند.

شاهان ایران و سلطان‌های ترکیهٔ عثمانی سنت سیاسی حمایت از کلیساهای ارمنی وگرجی را به‌منظور جلب روحانیت عالی مسیحی به‌سوی خود، همچنان حفظ می‌کردند. درجنگ‌های متعدد ایران وترکیه قبل از سال ۱۶۳۹ معمولاً حمایت کلیسا از هر یک از طرفین در سرنوشت جنگ نقش تعیین کننده داشت. گذشته از

۱ـ برای اطلاع بیشتر در این باره نگاه کنید به ن. د. میکلوخوماکلای، هجوم افغانان به‌ایران، پیشین.

این ، روحانیت مسیحی ، مخصوصاً روحانیت ارمنی نفوذ عظیمی در توده‌های وسیع مردم داشت.

درطول نیمهٔ اول و تا حدودی نیمهٔ دوم قرن هفدهم صومعه‌های مسیحی به بزرگترین فئودال‌ها تبدیل شدند. صومعهٔ اچمی آدزین بزرگترین «ملکدار» ارمنستان شده بود. به‌غیر از مقدار قابل توجهی زمین ، اموال غیرمنقول دیگری مانند آسیا ، کارخانهٔ روغن‌کشی وشالی‌کوبی درچنگال این کلیسامتمرکز شده بود. درشهرها: دکان ، مغازه ، حمام وکاروانسرا و خانه‌های اجاره داده زیادی بـه این صومعه تعلق داشت.

کاهش درآمدهای دولت در پایان قرن ۱۷ و ابتدای قرن ۱۸ شاه را مجبور کرد که فشار اقتصادی را نه تنها بر انبوه زحمتکشان بلکه بر برخی از اقشار طبقهٔ حاکمه ، به خصوص بـر روحانیت مسیحی نیز تشدید کند . سیستم مالیات‌بندی جدیدی که درابتدای قرن ۱۸ م اعمال شد ، صومعه را از تمام حق مصونیت‌هایش محروم نمود. درعین‌حال براثر تقلیل بهره‌دهی اقتصاد کشاورزی وکاهش تجارت، درآمدهای صومعه از زمین وبازرگانی تنزل یافت. همهٔ اینها به‌اضافهٔ محروم‌شدن مسیحیان از حقوق قانونیی کـه بوسیلهٔ شاه عباس اول اعمال شد و تحمل ناپذیری مذهبی ، کـه خط‌مشی اساسی سیاست دولت شده بود ، باعث شد که بالانشینان روحانیت مسیحی به‌مخالفان صفویان تبدیل شوند. از پایان قرن هفدهم تا ابتدای قرن هیژدهم روحانیت مسیحی درمبارزات رهایی‌بخش خلق ارمنی‌نقش‌بسیار مهمی بازی کرد.

حتی روحانیان سنی (هم اقشار بالا وهم پایین) آذربایجان، افغانستان‌ودیگر جاها به‌مخالفت با صفویان برخاستند. تعقیب وپیگرد سنیان نارضایی عمیقی‌را سبب شد . مثلاً وقتی که در شیروان ملاهای سنی را اعدام کردند و به مساجد اهانت نمودند شورش‌های بزرگی در آنجا به‌راه افتاد. مردم از سلطان عثمانی درخواست

پناهندگی می‌کردند. خیلی‌ها به‌ترکیهٔ عثمانی گریختند[۱].

درشرایط تشدید ستم مذهبی، سیاسی واقتصادی از طرفی وتضعیف وتلاشی دولت از طرف دیگر، فئودال‌های داغستان، ارمنستان، گرجستان، قره‌باغ شیروان وافغانستان به‌مبارزات استقلال‌طلبانهٔ خلق می‌پیوستند.

از پایان قرن ۱۷م تا ابتدای قرن ۱۸م درگرجستان، آذربایجان،ارمنستان، داغستان و افغانستان جنبش‌های آزادی‌بخش نضج گرفت. این عصیان‌ها از نظر وسعت وترکیب اجتماعی شرکت‌کنندگان و متناسب با درجهٔ پیشرفت هر یک از کشورهای فوق با یکدیگر فرق داشتند. مثلاً ارمنستان، گرجستان و آذربایجان (شیروان، قره باغ، ایالت تبریز) از نظر روابط اقتصادی و اجتماعی پیشرفته‌ترین ایالات‌دولت صفوی بودند، درصورتی‌که درداغستان‌وافغانستان فقط جریان‌تشکیل روابط فئودالی روی داده بود.

با وجود این، تمام این جنبش‌ها علیه حکمرانی ایران و واکنشی بود در مقابل تشدید پیگرد مذهبی و ستم اقتصادی ـ اجتماعیی که‌به‌زوال و تلاشی دولت صفریه مربوط می‌شد.

اما جنبش آزادی‌بخش خلق همگون نبود. این جنبش‌ها دو جریان اساسی داشت: یکی توده‌های مردم بودند که شامل کشاورزان، قشرهای زحمت‌کش شهری وبرخی کوچ‌نشینان می‌شد، دیگر فئودال‌های محلی بودند که محدود شدن امتیازات طبقاتی آنها به‌وسیلهٔ بیگانگان ناراضی‌شان کرده بود. بدین ترتیب جنبش آزادی‌بخش خلق بـه شدت با تمایلات تجزیه‌طلبانهٔ فئودال‌های محلی درآمیخته بود. این فئودال‌ها به‌نارضایی عمیق‌مردم از حکومت‌صفوی متکی بودند. فئودال‌ها که نقطهٔ ضعف خلق را یافته بودند، از بی‌سازمانی جنبش‌ها استفاده کردند و خود رهبری آنها را به‌دست گرفتند. بدین سبب جنبش‌ها غالباً درمسیری می‌افتاد که با

۱- J. Hammer, Histoire de Iempire, Vol.X IV. Paris, 1839. P. 87.

منافع خلق بیگانه بود[۱].

نارضایی از صفویان به‌بازرگانان هم سرایت کرد[۲].

حکومت شاه درنتیجهٔ تیزشدن تضادهای درونی طبقهٔ فئودال بی‌نهایت ضعیف شده بود. شاسلطان‌حسین صفوی (۱۶۹۴-۱۷۲۲)، دردست اشراف، عروسکی بیش نبود. مبارزهٔ دسته‌های فئودال، فتنه‌ها و رشوه‌خواری‌های مأموران اداری - مالی سبب تضعیف دولت گردیده بود.

آ. وولینسکی سفیر پتر اول درایران می‌نویسد: «تعجب می‌کنم که‌چرا ایران درحال حاضر اینقدر برای خودش شهرت وافتخار قائل است. من این حرف راقبل از هر چیز از اشخاص بسیاری شنیده‌ام. چنین تلقین شده که گویا دولت ایران ثروت هنگفتی دارد ودرآمد خزانهٔ دولتی زیاد است. اما این اعتقاد از بی‌خبری است، زیرا ایران به‌جای اینکه ثروت زیاد داشته باشد، به‌زحمت درآمدش به‌شش میلیون می‌رسد. اگر چه پیش‌از این درآمد زیاد بوده (آنجور که من شنیده‌ام، پانزده‌میلیون وگاهی‌هم بیشتر جمع می‌شده) امابراثر نادرستی فرمانروایان‌از بین رفته[۳]. «دوئوری

۱- شرح بیشتر دربارهٔ جنبش‌های رهایی‌بخش خلق‌علیه شاهان صفوی‌در کتاب‌های: پ.ت. آرتونیان، جنبش‌های... پیشین و و.پ. لیس‌تسوف، لشگرکشی پتر اول‌به‌ایران، مسکو، ۱۹۵۰.

۲- ازجمله در«یادداشت‌محاصرهٔ اصفهان»،اثر سارگیز گیلیاننتس اخباری دربارهٔ نارضایی بازرگانان از صفویه وگرایش آنها به‌روسیه وجود دارد. درسال ۱۷۲۲ م به‌هنگام نزدیک شدن افغانان به اصفهان، طبق فرمان شاه سلطان حسین، ارمنیان جلفای جدید خلع سلاح شدند. ظاهراً علت این بود که شاه‌به‌آنان اعتماد نداشت. [سارگیس گیلیاننتس، یادداشت محاصرهٔ اصفهان بوسیلهٔ افغانان («نشریهٔ آکادمی علوم امپراتوری»، جلد ۱۸)، سانکت‌ـ پتربورگ، ۱۸۷۰م] ص ٤ و ٥. دردورهٔ اقامت روس‌ها در قفقازوگیلان (دههٔ سوم قرن هیژدهم) تاجران ارمنی روس‌ها را دربارهٔ عملیات جنگی قشون ایران، وضعیت کشور و غیره با خبر می‌کردند. (ف.ای. سوی‌سونوف، توصیف دریای... پیشین، ص ۱۹۷).

۳- ن.د. میکلوخوماکلای، هجوم افغانان به‌ایران، پیشین.

افندی» سفیر سلطان ترکیهٔ عثمانی در ایران در سال ۱۷۲۰ م هنگام بازگشت به وطنش گزارش داد که دولتی که زمانی «شکوفان‌وآبادان» بود اکنون عمرش نزدیک به پایان است[۱].

شهر قندهار و ایالت آن ، مانند سرزمین های دیگری که افغانان را در آن‌ها سکنی داده بودند، جزء دولت صفویه شده بودوبه‌وسیلهٔ مأمورین شاه اداره می‌شد.

درسال ۱۷۰۹م یکی از نیرومندترین قبایل افغان (قبیله قلزای) قیام کرد. درنتیجهٔ این قیام ، قندهار از دولت صفویه جدا گردید. درسال ۱۷۱۷م میرمحمود حکمران قندهار شد. در پایان سال ۱۷۲۱ قلزایان که گروههای جداگانهٔ قبایل دیگر افغان نیز به‌آنان پیوسته بودند به همراهی برخی قبایل و ملیت‌های افغان و غیرافغان به‌سرکردگی امیرمحمود به‌ایران لشگرکشیدند. درمارس سال ۱۷۲۲ م آنها اصفهان پایتخت صفویان را محاصره کردند ودر ۲۲ اکتبر همان سال‌شاه‌سلطان حسین به‌اردوی امیرمحمود رفت وبه‌مغلوبیت خویش اعتراف نمود. همو خود تاج شاهی به‌محمود تسلیم کرد.

از آن زمان افغانان درفارس ، کرمان وعراق عجم تثبیت شدند.

دراسترآباد ، فتحعلی‌خان قاجار عملاً حکومت مستقلی داشت. این فئودال مقتدر به‌طهماسب‌میرزا پسر شاه‌سلطان‌حسین (ژوئن ۱۷۲۲م) که از محاصرهٔ‌اصفهان گریخته بود ، پناه داد. پس از اینکه قشون امیرمحمود اصفهان را تصرف کردند، طهماسب‌میرزا خود را شاه ایران اعلام نمود.

سقوط حکومت صفویه باعث تشدید فعالیت سیاست خارجی ترکیه گردید که می‌کوشید حکمرانی خود را در شیروان و برخی ایالات دیگری که از دولت‌صفویه جدا شده بودند مستقر سازد . در آن هنگام پتر اول به‌ایران لشگرکشید. قشون روسیه درسپتامبر ۱۷۲۲م دربند ودرسال ۱۷۲۳م باکو را اشغال کرد. ترک ها در

۱- M. de Tienn, Relation de Dourry Effendi, Paris, 1810, P. 51.

بهار تفلیس را گرفتند. این موضوع طهماسب را مجبور می‌کرد که درپی اتحاد با روسیه باشد. طبق قراردادی که بین شاه‌طماسب‌وروسیه برقرار شد (سپتامبر۱۷۲۳م)، پتر اول به‌شاه وعده داد که او را در مبارزه با افغانان یاری دهد. شاه‌طماسب نیز از جانب خود دربند و باکو را جزء قلمرو روسیه شناخت وگیلان، مازندران و استرآباد را نیز به‌آن دولت واگذار کرد. اما قشون‌روسیه فقط گیلان را اشغال کرد.

لشگرکشی پتر اول به‌ایران وقرارداد ۱۷۲۳م سبب تیرگی شدید مناسبات روس وعثمانی گردید. با وجود این، تضادی که بین روسیه‌و ترکیه درشرف وقوع بود درژوئن ۱۷۲٤م با عقد قراردادی بین آنان حل‌وفصل گردید. سلطان ترك، زمین‌هایی راکه درقرارداد ۱۷۲۳م به‌روسیه واگذار شده بود به‌رسمیت شناخت و روسیه‌نیز درعوض، قسمت ورأی قفقاز وشمال‌غربی ایران را جزء ترکیه دانست. به دنبال این قرارداد، قشون سلطان عثمانی تمام شمال غربی ایران، آذربایجان، کردستان وحتی برخی ایالاتی (قزوین، اردبیل) راکه درقرارداد پیش‌بینی نشده بود، اشغال نمود.

سلطهٔ اشغالگران ترك و افغان برایران، جنگ‌های پی‌درپی آندو با یکدیگر، بهره‌کشی وحشیانه و جدال فئودال‌های محلی بـا هم، تأثیر بسیار بدی در وضع اقتصادی آتی این دولت ورشکسته داشت. اگر قشرکوچك تاجران «زردشتی» و برخی قبایل سنی مذهب به خصوص قبایل «درگزین» راکه درحوالی همدان می‌نشستند نادیده بگیریم، افغانان درمیان سردم تکیه گاهی نداشتند. چه کوشش‌های میرمحمود و چه کوشش‌های جانشین و پسرعموی او اشرف برای جلب حمایت مأموران دولت و اشراف قبایل چادرنشین نتوانست موفقیتی به دست آورد. شاهان افغان همچنین نتوانستند تجار ایرانی را (به‌جز زردشتی‌ها) به‌طرف خودجلب کنند. شاهان افغان مجبور بودند که فقط به‌قشون خود متکی باشند. حکومت افغانان بر ایران با استبداد خشن واعمال زور اشغالگران همراه بود. این حکومت فقط با فشار وترور عمومی حفاظت می‌شد.

وضع اشغالگران افغان در زمان اشرف وخیم شد، زیرا او از یکسو با شاه طهماسب وفتحعلی‌خان قاجار حاکم استرآباد واز دیگرسو با قشون روسیه درگیلان وقوای اشغالی ترکیه نزاع و کشمکش داشت.

اشرف درجنگ با روسان شکست خورد. او همچنین در کارزار با ترکان نتوانست موفقیتی به‌دست آورد. طبق قرارداد ۱۳ اکتبر ۱۷۲۷م او حکومت سلطان عثمانی را برآذربایجان، کردستان، خوزستان وقسمتی از ایران مرکزی به‌رسمیت شناخت. این شکست‌ها بر ضعف قشون افغانان گواهی می‌داد و زمینه را برای تلاشی بعدی آن آماده می‌نمود. درزمان اشرف، درنتیجهٔ شکاف بین قلزایان قندرهاری‌وافغانانی که در ایران بودند، نیروی نظامی افغانان به‌طور قابل ملاحظه‌ای صدمه دید. بهانهٔ این شکاف و اختلاف هم این بود که اشرف را متهم به قتل محمود برادر حسین‌خان، حاکم قندهار می‌کردند. اشرف بارها حسین‌خان را به کمک خواسته بود ولی موفق نشده بود که از او موافقت بگیرد. جنبش‌های دم‌افزون رهایی‌بخش علیهٔ یوغ اشغالگران سبب تخریب وتضعیف وبالاخره تلاشی قشون آنان گردید.

از بررسی وقایع دههٔ سوم قرن هیژدهم چنین استنباط می‌شود که رهایی ایران از زیر یوغ اشغالگران بیگانه براثر مبارزات آزادی‌بخش توده‌های وسیع ودر درجهٔ اول کشاورزان روستائی وزحمتکشان شهری حاصل شده[1].

بر خلاف تصور حزین، مقاوت مردم شهرها و روستاهای ایران درمقابل اشغالگران افغان به معنی هواداری آنان از شاهان صفوی نبوده، زیرا سیستم ظلم وجور اقتصادی، اجتماعی وملی دردولت صفویه نارضایتی عمیق توده‌های مردم را

۱ـ شرح مفصل در بارهٔ جنبش رهایی‌بخش خلق برعلیه استیلاگران افغان: ن.د. میکلوخوماکلای، «هجوم افغانان به ایران»، پیشین؛ همو، مقالهٔ «از تاریخ حکمرانی افغانان بر ایران»، چاپ شده در «نشریهٔ علمی دانشگاه دولتی لنینگرد» (لنینگراد ۱۹۵٤، شماره ۱۷۹م).

برانگیخته بود. خلق از وطنشان در مقابل دستیازی اشغالگران بیگانه دفاع می‌کردند. این مبارزه خیلی بیشتر از عملیات قشون شاه، افغانان و ترکان را به زحمت می‌انداخت.

کوشش‌های میرمحمود برای تصرف یزد (۱۷۲۲ م) موفقیتی به دست نیاورد. مردم شهر توطئه زردشتیان را که می‌خواستند دروازه را به روی افغانان بگشایند کشف کردند. وطن‌پرستان خائنان را به‌قتل رساندند، سپس حوالی شهر را خالی کردند و خود را فعالانه برای دفاع آماده نمودند. محاصرهٔ شهر به درازا کشید، سرانجام افغانان پس از چند ناکامی، در حالی که قطار ارابه‌ها و توپخانه را رها می‌کردند از گرفتن شهر چشم پوشیدند. افغانان درنقاط اشغالی پادگانها به‌پا کردند و قلعه و دژ ساختند. اما اینها هیچکدام نمی‌توانست از ع‍ـیان‌های ضد افغانی جلوگیری کند. در مقر یکی از پادگان‌های خراسان مردم محل قیام کردند و گروه افغانان آن پادگان را قلع‌وقمع نمودند[1]. شیخ حزین می‌گوید: «بسیار تعجب‌آور است که برخی قراء درعرض هفت سال فرمانروایی افغانان مرتباً برای استقلال خود مبارزه می‌کردند وبا وجود آن همه کوشش‌های اشغالگران افغان، مردم هرگز به آنان تسلیم نشدند. به طور کلی افاغنه هر چند پیروزی‌هایی بدست آورند، ولی هرگز آرامش نداشتند وپیوسته دروحشت هجوم رعایا بودند»[2].

بدین ترتیب پیش‌از اینکه طبقهٔ فئودال ایران نمایندهٔ خود را که‌می‌بایست مبارزه را علیه اشغالگران بیگانه متشکل کند، جلو بفرستد، خلق خود مستقلاً به‌مبارزه علیه قوای اجنبی پرداخت. مبارزهٔ خلق غالباً درلباس «ادعاهای‌دروغی» ظاهر می‌شد[3]. مثلا درمیان بختیاریان شخصی بنام سید حسین ادعا کرد که برادر

۱- «The Iife of Sheikh...», P. 120-126.

۲- همان.

۳- برای اطلاع بیشتر از خصوصیات این مدعیان دروغی دراین دوره، در درجهٔ اول مراجعه شود به ن. د. میکلوخوماکلای (ن. د. میکلوخوماکلای، از تاریخ فرمانروایی افغانان درایران، ص ۱۳۹).

شاه سلطان‌حسین است. به گفتهٔ تاریخ‌نگار، این شخص که معلوم نبود اصل و نسبش چیست عده‌ای افراد «ولگرد مانند را به گرد خود جمع نمود»، «عوام‌الناس و ولگردان» همدستان او بودند. او عملیات خود را درحوالی اصفهان آغاز کرد. سید حسین در نبرد با افغانان کشته شد و قشونش قلع‌وقمع گردید. یکی دیگر از جنبش های ضد افغانی بانام مدعی دروغی دیگری به‌نام سیداحمد همراه است. سیداحمد کشمکش های زیادی با افغانان نمود و در شیراز متحمل ناکامی‌هایی شد ولی توانست تبریز، کرمان وداراب را تصرف کند. سید احمد درپائیز سال ۱۷۲۷م خود راشاه‌خواند. به‌نام او هم خطبه خواندند و هم سکه زدند، اما به زودی در قلعهٔ حسن‌آباد به محاصرهٔ سی‌هزار تن قشون اعزامی اشرف درآمد. آنها او را به‌اسارت گرفتند و در اصفهان اعدامش کردند. «همدستان» او، به گفتهٔ تاریخ نگاران فئودال، عبارت بودند از «عوام‌الناس»، «ولگردان» و «لوطی‌ها».

صفی‌میرزا نیز که از خانوادهٔ نامعلومی بود خود را پسرشاه سلطان حسین می‌نامید. او درمیان بختیاری‌ها ظاهر شد وآنان‌را به‌قیام برعلیه اسارتگران ترك وافغان دعوت نمود. قریب بیست‌هزار نفر به‌دور او گرد آمدند. صفی‌میرزا که قشون نسبتاً زیادی فراهم آورده بود شوشتر، کوهگیلویه، خرم‌آباد و شهرهای دیگری را تصرف کرد وسپس خود را شاه خواند. فعالیت‌های صفی‌میرزا نادرقلی را به‌تشویش انداخت. نادرقلی نامه‌ای به خان بختیاری کوهگیلویه‌نوشت ویادآور شد که ادعای صفی‌میرزا دروغ است. خانهای بختیاری نیز از وسعت جنبش زیر فرمان او به هراس افتادند واو را به‌قتل رساندند.

شخصی به نام «شامل کرام» نیز که یك تاجر ـ محتکر ساده بود و خود را برادر شاه‌سلطان‌حسین می‌نامید نزدیك‌هزار نفر «خانه‌بدوش» را دردسته‌ای فراهم آورد. او موفق‌شد که سواحل خلیج عمان‌را به‌تصرف درآورد. سپس‌او به‌بلوچستان رهسپار شد. درآنجا میان او و عبدالله‌خان کشمکش‌های نظامی رخداد. هنگامی

که شامل کرام آگاهی یافت که اشرف قشون نسبتاً بزرگی برای سرکوبی او فرستاده مجبور شد که به هندوستان بگریزد.

مبارزهٔ فعال خلق‌های ایران علیه اشغالگران، نقش بسیار بزرگی‌درتخریب وتلاشی نیروهای نظامی افغانان داشت.

نادرقلی‌خان توانست که از این مبارزات سود جوید. او از قبیلهٔ قرقلوی ایل قزلباش افشار بود. نادرقلی درابتدای دههٔ سوم قرن هیژدهم درخراسان به خدمت قشون باباعلی‌بیک حاکم ابیورد درآمد. به‌زودی نادرقلی رئیس این قشون شد و تدریجاً کلات، دستجرد وابیورد رابه‌متابعت خود درآورد، اما او نتوانست حکومت خود را درخراسان توسعه بدهد، چونکه عکس‌العمل یکی از مقتدرترین‌فئودال‌های آن سامان به‌نام ملک‌محمود کیانی (سیستانی) که در تمام خراسان و سیستان نفوذ داشت مانع کار او بود. در عصر اشغال ایران به وسیلهٔ افغانان، برخی فئودال‌ها کوشیدند خراسان را در زیر لوای آقایی خود متحد کنند. جدی‌ترین این مدعیان نادرقلی و ملک‌محمود بودند. بین آنان مبارزه‌ای بر سر تابع کردن قبایل پر عدهٔ خراسان درگرفت. هرچند نادر موفقیت‌های چشم‌گیری به‌دست آورد، اما قادرنبود که درمبارزه با ملک‌محمود پیروز شود. کوشش‌های مکرر نادر برای‌تسخیر مشهد، پایتخت ملک‌محمود با شکست مواجه شد. درسال ۱۷۲۶ م شاه طهماسب وفتحعلی خان قاجار با قشون وارد خراسان شدند. منظور آنها از این لشکرکشی سرنگون کردن حکومت ملک‌محمود و استقرار مجدد حکومت شاه ایران در آن سامان بود. نادر با قشون خود به خدمت ولی امیر درآمد. او می‌خواست به کمک قشون شاه درمبارزه با محمود به پیروزی برسد.

برای شاه طهماسب نیز وجود نادرقلی لازم بود: اولاً به‌این دلیل که قشون او ارتش شاه‌را تقویت می‌کرد، ثانیاً طهماسب می‌خواست خود را از نفوذ فتحعلی خان قاجار مصون بدارد. بدینجهت می‌کوشید از شخص نادر به‌عنوان وزنه‌ای درمقابل خان مقتدر قاجار برای ایجاد تعادل استفاده کند.

به هنگام محاصرهٔ مشهد ، فتحعلی‌خان به فرمان شاه طهماسب کشته شد . علت این فرمان گزارش نادر بود مبنی براینکه فتحعلی‌خان محرمانه با ملک محمود متحد شده است. راست یا دروغ بودن این اتهام به‌درستی معلوم نیست. ولی یک چیز روشن است وآن اینکه نادرقلی نمی‌خواست که نفوذ خود را برشاه وقشون ، با خان قاجار تقسیم کند واو را در مبارزه برای قدرت رقیب خود می‌یافت . نادرقلی فرماندهٔ کل قوای مسلح شاه شد. اما تمام نمایندگان اشراف قاجار نزدیک به فتحعلی‌خان، درمقام های سابق خود باقی ماندند. به‌احتمال قوی شاه ونادرقلی باهمهٔ این احوال مجبور بوده‌اند روی نیروی واقعی قاجارها حساب کنند. به‌زودی نادر مشهد راگرفت ، اما ملک محمود از مبارزه دست نکشید . او موفق شد قبایلی را که در اطراف مرو سکونت داشتند به قیام برعلیه‌شاه طهماسب ونادرقلی برانگیزد. اما این تشبث ملک‌محمود برای بازیابی حکومت ، موفقیتی به دست نیاورد و سرانجام او اعدام گردید.

پس از تسخیر مشهد وسرکوبی ملک‌محمود، اعتبار نادر فوق‌العاده بالا رفت. درواقع نادر از آن زمان به‌بعد درمیان قشون و دستگاه حکومت به صورت شخصیتی وفادار وصدیق معرفی شد. در زمستان سال ۱۷۲۷ م شکاف عمیقی بین نادر و شاه طهماسب پدید آمد و درکشمکش نظامی بین قشون نادر وکردهای ملحق شده به شاه ، نادر پیروزگردید. طهماسب راضی شد که با سردار خود آشتی کند ، اگر چه این آشتی عملاً به‌معنی تسلیم شاه بود . لشگرکشی‌های بسیار نادر به خبوشان (قوچان-م.) ، دره‌گز ، مرو ، استرآباد ومازندران به‌او فرصت داد تا قبایل پر عدهٔ کردوترک خراسان‌را رام کند وتمام شمال خاوری ایران‌را متحد نماید. موفقیت‌های او اشرف، پادشاه افغان راسخت به‌تشویش انداخت. اشرف چند پادگان نظامی را که دراصفهان مستقر بود به‌منظور مبارزه با نادر به‌خراسان منتقل ساخت. در ۳۰ سپتامبر سال ۱۷۲۹م در نبردی که درساحل رود مهماندوست رخداد اشرف مغلوب

شد. هرچند که نادر قشون افغان را تعقیب نکرد، اما اشرف شتابان به تهران عقب نشینی نمود واز آنجا به اصفهان رفت. او که قسمت اعظم نیروهای خود را از دست داده بود از سلطان عثمانی که قشون قابل ملاحظه‌ای برای مبارزه با نادر فرستاده بود استمداد کرد. نبرد قطعی بین نادر واشرف به تاریخ ۱۳ نوامبر ۱۷۲۹ م در مورچه خور، ۶۰ کیلومتری اصفهان رخداد. نادر دوباره پیروز گردید. افغانان مهمات واردوگاه را درمیدان جنگ به‌جای نهاده گریختند. آنها به اصفهان عقب نشینی کردند وشبانه شهر را تخلیه نمودند. عقب نشینی وحشت‌زدهٔ قشون افغان شروع شد. این عقب نشینی بیشتر به فرار شبیه بود. سه روز پس از رفتن افغانان از اصفهان نادر آن شهر را اشغال کرد ودو هفته بعد شاه طهماسب رسماً وارد پایتخت نیاکان خویش شد. به‌نام او سکه زدند و خطبه خواندند و نادر هم تاج شاهی ایران را با دست خود بر سر او نهاد. نادر خروج کامل ترکان و افغانان را هدف خود اعلام نمود. او به خوبی می‌فهمید که تنها به وسیلهٔ مبارزه با اشغالگران بیگانه است که می‌تواند خلق را برانگیزد و خود وجهه واعتبار ملی به‌دست آورد. بدین منظور وبرای مبارزهٔ پیروزمندانه با افغانان وترکان لازم بود که او از حمایت اقشار وسیع مردم کشور برخوردار باشد.

طبیعی است که درزیر پرچم نادر وشاه‌طهماسب هزاران هزار وطن پرست گرد آمدند. مردم کشور فعالانه کمک و پشتیبانی خود را ارزانی قشون آنها نمودند. مثلاً هنگامی که نادر به لشگرکشی اصفهان پرداخت، با وجود اینکه «روستاها ویران گردیده وعلوفه‌ها ومرغزارها سوخته شده بود، باز ساکنان دشت‌های زراعی اطراف که پس از شکست اشرف با آذوقه و کاچال خود به کوهها پناه برده بودند به‌محض مشاهدهٔ قشون گرد می‌آمدند وبرای آنها توشه ومایحتاج می‌آوردند. عدهٔ زیادی از ایرانیان فوج‌فوج برای خدمت به‌شاه روی می‌آوردند». [۱] گواه‌های مشابهی

۱- (س. رهشه‌توف) «تاریخ طهمسب‌قلی‌خان شاه ایران که به‌وسیلهٔ استپان رهشه‌توف از فرانسه به‌روسی ترجمه شده»، سانکت پتربورگ، ۱۷۹۰ م، ص ۴۶.

می‌توان درآثار فرەزر[۱]، شیخ حزین[۲] ودیگران پیدا کرد. قشون نادرقلی‌وشاه‌طهماسب به‌حساب چریک‌های (دراینجا «چریک» به مفهوم امروزی آن است ـ م.) خلق به وجه قابل ملاحظه‌ای قدرت یافت. چنانکه از «سیاههٔ سانکت پتربورگ» برمی‌آید، شاه‌طهماسب با قشونی مرکب‌از «سه هزار نفر ویا کمک روستائیان»[۳] به‌لشگرکشی خراسان دست زد.

هم‌اکنون ما عصیان‌های مکرر مردم شهرها و ایالات اشغال شده را علیه قشون افغان یادکردیم. حتی بیرحمانه‌ترین روش‌هایی که‌اشغالگران برای سرکوبی عصیان‌ها اعمال می‌کردند نمی‌توانست‌جلو این عصیان‌ها را بگیرد. به‌فرمان‌اشرف پادگان‌های نظامی کاشان، قم، قزوین و تهران را برچیدند و همه را در اصفهان متمرکز ساختند. شیخ حزین می‌نویسد: «از تمام شهرهایی که قشون‌وحاکم افغان درآنها وجود داشت، همه به‌اصفهان گریختند».[۴] افغانان غالباً به‌عصیانگران‌شهری وروستائی اطراف تسلیم می‌شدند.

مردم هرمحل مسلحانه به‌قشون‌تسلیم شدهٔ افغان هجوم می‌بردند. شیخ حزین خاطرنشان می‌سازد که «در تمام طول راه حتی قرص نانی به دست آنها نیافتاد». جنگجویان افغان مجبور بودند که گوشت خام اسبان وخران‌خود را بخورند، زیرا که مردم هرمحل حاضر نبودند به‌هیچ بهائی به‌آنها خواربار بفروشند[۵]. هرشب‌دسته‌ای از قشون «به امید اینکه جای امنی پیدا کنند» می‌گریخت، اما کشاورزان به آنها

۱- James Fraser, The history of Nathir shah, formerly called Thamas Kulikhan, London, 1742, P. 97.

۲- «The life of Sheikh...», P. 177. 178.

۳- (ا. ا. ای. سوکولوف) «توصیف دریای خزر...»، پیشین، ص ۲۱۹.

۴- The life of Sheikh..., P. 178.

۵- [illegible] ص ۱۸۳ و ۱۸۶.

حمله می‌بردند ، آنها را می‌کشتند و اموالشان را می‌بردند [1]. هنگامی که اشرف برادر خود را از لار به بصره فرستاد که از سلطان ترکیه درخواست کمک کند ، کشاورزان نواحی اطراف بر سر او ریختند ، او را کشتند و لاشه‌اش را برای اشرف فرستادند [2]. حملات پی‌درپی کشاورزان به باقیماندهٔ قشون افغانان باعث شکست قطعی آن قشون‌شد . حزین‌می گوید: «حکومت وقدرت‌او (اشرف-ن .) نابود گردید[3]» . توده‌ها ، اشغالگران ترک را هم با چنین مبارزهٔ فعالی شکست دادند.

درسال ۱۷۲۵م به‌محض اینکه قشون ترکیه به‌همدان نزدیک شد ، حاکم شهر وقشون او شهر را رها ساخته گریختند. دراین هنگام خلق به‌دفاع از شهرشان برخاستند ، بطوری که قشون ترك نتوانست با هجوم خود شهر را بگیرد و به ناچار آن را محاصره نمود . این محاصره قریب چهار ماه طول کشید. وقتی هم که ترکها موفق شدند به‌شهر نفوذ کنند درخیابانهای شهر جنگ سختی درگرفت. مردم شهر که‌از نظر سلاح دروضع بدی بودند ایستادگی وقهرمانی فوق‌العاده‌ای‌از خود نشان دادند . حتی یك نفر از آنان هم شهر را ترك نکرد . از میان آن دسته از مردم شهر و کشاورزان اطراف آن که در هنگام فرارسیدن قشون ترك درپشت دیوارهای شهر مخفی شده بودند فقط عدهٔ کمی زنده ماندند[4] . حاکم خرم‌آباد نیز به‌محض نزدیك شدن قشون ترك گریخت ولی مردم شهر که نمی‌خواستند تسلیم ترکان اشغالگر شوند ، درکوههای اطراف مخفی شدند [5]. چنانکه شیخ حزین می گوید ، اگر چه ترك ها ایالات زیادی از جمله کردستان، لرستان وغیره را به‌تابعیت خود درآوردند،

۱- همان‌جا ، ص ۱۸۵ .

۲- همان‌جا ، ص ۱۸۳ و ۱۸٤ .

۳- همان‌جا، ص ۱۸٦ و ۱۸۷ .

٤- همان‌جا، ص ۱۳۷ و ۱۳۸ .

٥- همان‌جا، ص ۱۳۸ .

اما کشاورزان نمی‌خواستند با حکومت ترک آشتی کنند و در مقابل آنان به سختی مقاومت می‌نمودند. مثلاً درشهر کوچک بروجرد، جائی که ترکان حاکم تعیین کرده و پادگان مستقر نموده بودند، «عوام‌الناس» و «بازاریان» عصیان کردند و ونزدیک‌به ۴ هزار جنگجوی ترک را نابود نمودند. این عصیان سرکوب گردید و به‌مردم غرامت بسته شد[۱].

اهالی تبریز نیز از شهر خود قهرمانانه دفاع کردند. هنگامی که مبارزهٔ طولانیشان با قشون مهاجم ترک روبه ضعف گرایید وآنها مجبور به‌عقب‌نشینی‌شدند، در خیابانهای شهر جنگ‌های خونین تن به تن درگرفت و سرانجام چنانکه حزین می‌گوید، ترک‌ها که مغلوب دلاوری مردم شهر شده بودند اعلام کردند که مبارزه را قطع می‌کنند. به‌تبریزیان اجازه دادەشدتابازن‌وفرزند وآن‌مقدار از اموال‌خود که بتوانندحمل کنند، شهر راترک نمایند. آنگاه‌پنج‌هزار نفر (حزین‌می‌نویسد:«...فقط این عده از شهر پر جمعیت باقی مانده بودند») با شمشیر از تبریز خارج شدند. به گواه شاهد: «از هنگامی که جهان به وجود آمده تاکنون چنین دلاوری بی‌مانندی درمیان ساکنین شهرها ندرتاً اتفاق افتاده[۲]».

پس‌از اخراج‌افغانان از ایران، نادرقلی‌خان‌به‌مبارزهٔشدید با ترکان‌پرداخت. این مبارزه که گهگاه قطع می‌شد تا پایان سال ۱۷۳۵ م ادامه داشت و منتج به اخراج ترکان ازمرزهای ایران گردید.

درسال ۱۷۳۲ م بود که نادرقلی‌خان با استفاده‌از نارضائی عمیق‌مردم کشور که براثر جنگ ناکام طهماسب با ترکیه و قرارداد نامساعد صلح برانگیخته شده بود، شاه‌طهماسب دوم را از سلطنت انداخت. هنگامی که شاهی عباس سوم پسر یکسالهٔشاه مخلوع اعلام گردید، نادرقلی‌خان‌نایب‌السلطنه شد ولی‌عملاً فرمانروای مطلق بود. او درسال ۱۷۳۶ م دردشت مغان به نام نادرشاه تاجگذاری کرد. با

۱- همان‌جا، ص ۱۵۱

۲- همان‌جا، ص ۱۰۹-۱۳۰.

قوریلتای (شورای اشراف) مغان که درسال ۱۷۳۶ م تشکیل گردید، آن دوره از فعالیت نادر که به مبارزات رهایی‌بخش با اشغالگران افغان و ترك مربوط می‌شد به‌پایان رسید.

بدین ترتیب، پیروزی‌هایی که نادر در نبرد با اشغالگران ترك و افغان به دست آورد فقط درسایهٔ مبارزهٔ وسیع کشاورزان و اقشار زحمت‌کش مردم شهرها امکان‌پذیر بود.

با وجود این هنگام ارزیابی کارهای نادر در دورهٔ مقدم بر «انتخاب» او به شاهی، نباید فراموش کرد که برای خود نادر واشراف نظامی-فئودال حامی او هدف از مبارزه با افغانان پیروزی بردیگر دسته‌های فئودال، متمول شدن وبه‌دست‌آوردن حکومت بود.

پس از آن به‌محض اینکه نادرقلی شاه شد، دست به لشگرکشی‌هایی زد تا شاید بتواند با کشورگشائی راه‌حلی برای زوالی که دامنگیر اقتصاد ایران شده بود بیابد وحتی با غنائم جنگی خزانه را پرکند وآن قسمت از طبقهٔ حاکم را که‌حامی او بودندبه‌نوایی برساند. نادرشاه درسال ۱۷۳۷ م از جنگ بین قبایل افغان قلزای وابدالی استفاده کرده هرات وقندهار را تصرف‌نمود. سپس هندوستان را که‌درگیرو دار زوال اقتصادی وسیاسی بود مورد حمله قرار داد.

دو تن از دانشمندان معاصر هند، ن.ك. سین‌خاو آوچ. بانرجی در بارهٔ وضع هندوستان پیش‌از لشگرکشی‌نادر ودربارهٔ مغول کبیر محمدشاه، درکتاب خود «تاریخ هندوستان» می‌نویسند: «... محمدشاه را اشرافی احاطه کرده بودند که شغلشان بخل وتنگ‌چشمی بود. او با ارتشی فاسد و بی‌نظم ودستگاه دولتیی‌پاشیده تسلیم حوادث شده بود. دردورهٔ حکومت دراز او (۱۷۱۹-۱۷۴۸ م-ن.) درحقیقت تلاشی امپراتوری مغول به‌انجام رسید[۱]. بسیاری ایالات که جزء دولت او بودند،

۱- ن.ك. سین‌خاو آوچ. بانرجی، تاریخ هندوستان، مسکو ۱۹۵۴، ص ۲۷۷.

مستقل شدند (آئود ،بنگال ، حیدرآباد ، بی‌هارواریسا) .

طبیعی است که درچنین وضعی دولت مغول نمی‌توانست درمقابل قشون نادر که تقریباً بلامانع به کارنال (شمال غربی دهلی) وارد شده بود مقاومت لازم را بنماید. درنبردی که به تاریخ ۲۴ فوریه سال ۱۷۳۹ م درکارنال رخداد ، مغول بزرگ تقریباً تارومار شد ودر ۲۰ مارس نادر دهلی را گشود.

نادر درهندوستان غنائم جنگی فراوانی- پول وجواهرات-که به ۷۰۰ میلیون روبل برآورد شده به‌دست آورد. قسمت اعظم غنائم تاراجی فوق به کلات‌برده شد وتا پایان حیات نادر درآنجا نگاهداری می‌شد.

نادر که هندوستان را فتح کرده بود ، سند را به‌تصرف خویش درآورد و به سوی آسیای میانه پیش رفت . این قسمت، از خان‌نشین های جداگانه‌ای تشکیل شده بود که بین آنها مبارزات درنگ‌ناپذیری جریان داشت.

خان‌نشین بخارا که‌درآن زمان‌ابوالفیض خان، آخرین نمایندهٔ‌خاندان‌اشترخانی درآن حکومت می کرد درحقیقت به‌چند بخش تجزیه شده بود . خوارزم نیز مانند بخارا براثر جدال ها و جنگ های‌مکرر داخلی ویران گردیده بود. درسال ۱۷۴۰ م خان‌نشین بخارا و خیوه‌جزو دولت نادرشاه شدند. سپس، نادرشاه که درکشورهای اشغال‌شده پادگان‌های نظامی به‌جای گذارده بود ، به‌داغستان لشگرکشی کرد.

کوشش های نادرشاه‌دردههٔ چهارم قرن هیژدهم برای فتح داغستان‌بی‌نتیجه ماند . در یکی از نبردها ابراهیم‌خان برادر نادرشاه که حاکم آذربایجان بود کشته شد.

نادرشاه‌پس‌ازکسب پیروزی درهندوستان وآسیای‌میانه باز تصمیم به‌تسخیر داغستان‌گرفت. اما دوباره با مقاومتی سخت روبروگردید. خلق داغستان سخت ازاستقلال خود دفاع می کردند و نادرشاه با شکست بعد از شکست روبروگردید (درمه ۱۷۴۲م درنبرد با مردم تابه ساران ، در اوت درسرحد کافرکوموخ ، در

سپتامبر در آوار و در نوامبر هنگامی که قسمتی از قشون او از کارا کایتا کسی‌ها شکست خورد) . نادرشاه در ابتدای سال ۱۷۴۳ م شروع به عقب‌نشینی از داغستان کرد.

نادر که می‌کوشید حیثیت از دست‌رفتهٔ خود را باز یابد به جنگ با ترکیه پرداخت. او می‌خواست عراق عرب را تسخیر کند. اما این جنگ که گاهی با موفقیت همراه بود سرانجام پیروزیی به بار نیاورد. در سال ۱۷۴۶ م قرارداد صلح بسته شد. طبق این قرارداد، دو دولت همان مرزهایی را پذیرفتند که در قرارداد ۱۶۳۹ م مقرر شده بود.

به‌جز جنگ‌های یادشده به‌فرمان نادر لشگرهایی برای تسخیر بحرین (۱۷۳۶ م) وعمان (۱۷۳۸ م و ۱۷۴۳-۱۷۴۱ م) فرستاده شدند. اما نادر فقط توانست جزایر بحرین را تصرف کند.

پس از یکی از لشگرکشی‌های ناکام نادر به‌مسقط، هنگامی که برخی از کشتی‌هایی که از خارج خریداری شده بود غرق گردید، نادرشاه تصمیم گرفت که دربوشهر - برای خلیج فارس - وحتی درلنگرود - برای دریای خزر - ناوگان بسازد. درآنجا کار کشتی‌سازی را جان‌ال‌تون انگلیسی رهبری می‌کرد. با وجود این، آرزوی نادر برای ساختن ناوگان عملاً ناانجام ماند.

نقشه‌های وسیع نادرشاه برای تصرف چین وساختن دولتی بسیار بزرگ درآسیا دچار ورشکستگی گردید. دردهٔ پنجم قرن هیژدهم عصیان‌های نیرومند خلق در ایران وجنبش‌های آزادی‌بخش در آذربایجان، داغستان، گرجستان، ارمنستان و آسیای میانه دولت نادر را متزلزل نمود. سرانجام نادر در ژوئن سال ۱۷۴۷ م در چادر خود شبانه به‌قتل رسید.

فصل سوم

سیاست ارضی نادرشاه و رشد بهره کشی فئودالی

یکی از حلقه های زنجیر سیاست داخلی نادرشاه، سیاست ارضی او بود که هدفش تحکیم حکومت مرکزی وسرکوبی تجزیه‌طلبی فئودال ها بود. به‌طور کلی او مقدار زمین های دولتی وزمین های خالصه را توسعه داد وسبب تضعیف موقعیت سیاسی و اقتصادی فئودال های مستقل گردید.

درزمان نادرشاه ممیزی زمین به وجود آمد که بعدها متأسفانه از بین رفت. البته واضح است که این ممیزی درآن سال هابین سیاستی بود که به‌توسعهٔ زمین های دولتی می کوشید[1].

سال های ۳۰-٤٠ قرن هیژدهم م دورهٔ جنگ‌های پی‌درپی، عصیان‌ها و در نتیجه سرکوبی‌های نظامی است. این دوره با کشتار مردم شهر و روستا، ویرانی ناگفتنی شهرها وساختمان‌های آبیاری ونابودی کامل برخی نواحی همراه بود.

بگفتهٔ محمد کاظم، نادرشاه که پس‌از به‌تخت نشتن به بررسی وضع اقتصادی شهرها وروستاهای ایران پرداخته بود، فرمان‌داد زمین ها را آباد‌ان‌وزراعت‌کنند[2]، سیستم ویران شدهٔ آبیاری را به‌نظم آورند[3] وغیره. با این حال وجود زمین های آباد نشده‌منبع خوبی برای توسعهٔ‌زمین های دولتی(خزانه) بود. کشاورزان‌را ازمحل های مختلف به‌زمین های دست‌نخورده کوچ می‌دادند. به‌فرمان نادر این زمین ها رابه‌نام زمین های دولتی یا زمین های خالصه ثبت می کردند.

۱- «Thadhkiratal-mul...» P. 187, 188.

۲- محمد کاظم، تاریخ عالم آرای نادری، پیشین، جلد ۲، برگ ۱۱.

۳- همان‌جا، برگ ۱۲۶.

معاصران نادر موارد بسیاری را یادآور می‌شوند که املاك برخی نمایندگان طبقهٔ حاکم به‌نفع شاه مصادره شده («ثبت شدن به‌نام شاه» ، «همهٔ املاك کلاً به ثبت می‌رسد» وغیره[۱]) . مثلاً تمام دارایی شخصی بنام صمدبک تبریزی که یک فئودال بزرگ در جنوب آذربایجان بود و ثروت هفتگی داشت ، مصادره گردید . طبق اطلاعات تاریخ نگار ، او ده‌ها و صدها هزار رأس حیوانات کاری و شاخدار ، پول ، انواع واقسام اموال غیرمنقول وبدون شک مقدار زیادی زمین داشته. خود صمدبک که ابراهیم‌خان برادر نادرشاه (حاکم آذربایجان) برای او احترام فراوان قائل بود، به‌عنوان محرك لشگرکشی علیه قبیلهٔ«جار» که سبب مرگ ابراهیم‌خان شد اعدام گردید[۲]. بگفتهٔ تاریخ نگار ، داریی صمدبک به‌نفع شاه (سرکاری‌خاصهٔ شریفه) مصادره شد[۳].

به‌گواهی محمدکاظم درآخرین سال‌های حکومت نادر شخصی ثروتمند از اهالی کرمان به‌نام شیخ حسین به فرمان شاه اعدام گردید و اموالش به نفع خزانه مصادره‌شد[٤].

کالوشکین مأمور ثابت (رزی دنت) روسی درایران می‌نویسد : «شاه آن‌ها را (وزیران و رؤسای ایالات) پی‌درپی عوض می‌کند و اموالشان را به‌نفع خود ضبط می‌نماید. می‌توانم بگویم که حتی یکی‌از فرماندهان او را هم ندیده‌ایم که بعد از عوض شدن درامان باشد ولختش نکنند[٥]».

۱- آس خ ر. ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ۱۷۳۸ ، پروندهٔ ۷ ، برگ ۱۱ ، ۱۷٤۵ ، پروندهٔ ۱۸ ، برگ ٦۸٤ وغیره.

۲- محمدکاظم ، تاریخ عالم... پیشین ، جلد ۲ ، برگ ۳۱۷ و ۳۱۹ .

۳- همان‌جا.

٤- همان‌جا ، جلد ۳ ، برگ ۲۳۸ .

٥- آس خ ر ، پیشین ، پروندهٔ ۷ ، برگ ۱۱ .

زمین‌داری دولتی به‌حساب برخی قبایل تا حدود قابل توجهی توسعه یافت. یکی از طرق ضبط زمین های قبایل، تبدیل کوچ نشینان به رعیت بود. این امر از طریق وابسته کردن کوچ نشینان به محل اسکانی آنها صورت می پذیرفت وآنها ملتزم می‌شدند که به عنوان وظیفهٔ دولتی کار زمین انجام دهند. این عمل از طریق مصادره کردن زمین های قبایل به‌نفع خزانه نیز انجام می گرفت. مردمی که دراین زمین ها زندگی می کردند درواقع اجاره‌دار این زمین ها شدند.

در دهه های چهارم و پنجم قرن هیژدهم م مقدار زمین های دولتی حتی در نتیجهٔ خرید زمین های خصوصی تکمیل شد. محمد کاظم می‌نویسد که نادر به‌مقامات رسمی درخراسان دستور داده بود که «به‌بهای گزافی از ملکدارها برای خزانهٔ دولتی (سرکار دیوان) زمین بخرند[۱]».

نادر زمین هایی را که درمالکیت شخصی بودند و درنتیجهٔ زوال اقتصادی و جنگ‌های داخلی چندساله بکر و ناکاشته مانده بودند می‌خرید و جزء زمین های دولتی می کرد ورعایا را از ایالات دیگر به آنجا می‌فرستاد و مجبورشان می کرد که به‌زراعت این زمین ها بپردازند.

بسیاری از زمین های وقفی که دردورهٔ سلطنت شاه سلطان‌حسین قسمت قابل توجهی از کل زمین ها را تشکیل میداد به‌اداره کنندگان زمین های دولتی واگذار شد. درآمد این زمین ها می بایست صرف نگاهداری قشون می‌شد. به‌عقیدهٔ «فره‌زر» مصادرهٔ اموال وقفی یک میلیون تومان نصیب خزانه کرد[۲]. تقسیم مجدد زمین ها به‌وسیلهٔ نادر که او برای تحکیم حکومت خود به‌آن متوسل شده بودسبب نارضایی عمیق قشر بالای روحانیان شیعی گردید.

با وجود این، مهمترین قسمت سیاست ارضی نادرشاه کوشش او در راه اصلاح سیستم پرداخت مواجب به‌قشون ومقامات برجسته بود.

۱- محمد کاظم، تاریخ عالم آرای نادری، پیشین، جلد ۱، برگ ۱۰۰.

۲- James Fraser, The history of Nadir..., P. 121, 122.

محمد کاظم می‌گوید که به فرمان نادر حکام و ضابطین ایالات که در امور مالی وکالتاً اختیار داشتند ، مواجب خود را از مأمورین خزانهٔ ایالت زیر فرمان خود دریافت می‌کردند. بدین ترتیب ، مواجب هریک از بیگلربیگ‌ها معین و در حدود هزار تومان درسال بود [۱]. مسلماً این نمونه‌ای از تعیین مواجب بر حسب سیستم «همه‌ساله» است.

چنانکه یاد شد ، «همه‌ساله» به‌وسیلهٔ صفویان نیز پرداخت می‌شد . اما در عهد نادرشاه این نوع پرداخت حقوق درمقیاس بسیار وسیع تری به کار رفت. برخلاف دورهٔ سلطنت شاهان صفوی ، «همه‌ساله» در دهه‌های چهارم و پنجم قرن هیژدهم حتی به اشراف نظامی ـ فئودال و حکام ایالات که قبلاً از زمین اعطائی (تیول) استفاده می‌کردند نیز داده می‌شد.

در منابع مربوط به این دوره غالباً ما با مفهوم «همه‌ساله»[۲] روبرو می‌شویم، درحالی که درهمین منابع از عطایا و به‌خصوص تیول تقریباً خبری نیست . ما فقط یک‌بار با چنین موردی برخورد کرده‌ایم : پس از اشغال قندهار ، زمین‌های واحهٔ قندهار که تاجیکان درآن ساکن بودند ملک‌دولت اعلام می‌شود وبین جنگجویان افغان به‌عنوان تیول تقسیم می‌گردد[۳] .

میرزا زمان، منشی‌سربلندخان، سرکردهٔ هندی، پندهائی را که نادرشاه هنگام ترک هندوستان درباره امور دولتی به‌امپراتور مغول ، محمدشاه ، می‌دهد درنامه‌ای از دهلی برای رئیس خود نقل می‌کند : «اولین وظیفه شما اینست که از تمام سرکرده‌ها «جاگیر» را پس بگیرید و درعوض متناسب با درجه و رتبه‌شان به آنها

۱ـ محمد کاظم ، پیشین ، جلد ۲ ، برگ ۱۱ .

۲ـ همان‌جا، جلد ۳ ، برگ ۱۷٤ .

۳ـ ای . م . ری‌سنر (Reisner)، مسئلهٔ تشکیل‌ملت‌افغان («مسائل‌تاریخ» ،شماره ۷، مسکو ۱۹٤۹).

مواجب پول نقد بدهید[۱]».

این پندهای نادر به امپراتور مغول، ماهیت سیاست ارضی او رانشان می‌دهد. ما از وقایع‌نامهٔ محمدکاظم درمی‌یابیم که نادرشاه درسال ۱۷۳٦م به‌محض رسیدن به تاج و تخت، برخی منصب‌های رسمی دربار صفویان را (قولرآقاسی، اعتمادالدوله، قورچی‌باشی وایشیک اقاسی)[۲] از بین برد.

به گفتهٔ «تذکرةالملوك»، به هر یک از این مقامات زمین‌های معینی تعلق داشت که درتصرف آنان بود. مثلاً رئیس قورچیان (قورچی‌باشی) نواحی کازرون را به‌صورت تیول از شاه می‌گرفت و رئیس سواره‌نظام (قولرآقاسی) نواحی گلپایان و رئیس تشریفات کل دیوان (ایشیک آقاسی‌باشی) حدود ری[۳] را. پس ازآنکه نادر مقامات یاد شده را از بین برد، همهٔ این مالکیت‌های تیولی به‌مالکیت خزانه تبدیل شدند.

بدین ترتیب سیاست ارضی نادرشاه ضربهٔ محکمی به اشکال موجود مالکیت فئودالی وارد آورد وباعث توسعهٔ مالکیت دولتی گردید.

****

رعایایی که درزمینهای دولت وشاه وهمچنین درزمینهای بخشیده به‌مؤسسات مذهبی واشخاص دیگر می‌نشستند ظاهراً اجاره‌دار نامیده می‌شدند. این اجاره ارثی بود. رعایا مجبور بودندکه برای استفاده از زمین‌ها وچراگاهها بهره بپردازند.

بهره در این دوره به سه صورت بود (کاری، کالایی و پولی)؛ ضمناً بهرهٔ

۱- James Fraser, The history of Nadir shah... p. 206, 207.

پیشین. جاگیر، نوعی زمینداری مشروط فئودالی در هندوستان مغولی بوده. شرط اعطای «جاگیر» ونگاهداری آن تقریباً همان بوده‌که درتیول نیز هست.

۲- محمدکاظم، پیشین، جلد ۲، برگ ۱۱.

۳- ای.پ.پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ... پیشین، ص ۲۰۰.

کالائی تفوق داشت. یکی از دانشمندان درحالی که این نوع بهره را بررسی می‌کند می‌گوید: «... این نوع بهره به بهترین وجه ممکن شالودهٔ رکود را در اوضاع جامعه می‌ریزد»[1].

دردههٔ پنجم قرن هیژدهم م به‌جای بهرهٔ کالایی، بهرهٔ نوع پولی (دراین باره مفصلاً صحبت خواهیم کرد) رواج یافت. چون واحدهای اقتصادی بزرگ وسیعاً معمول نبودند، بنابراین بهرهٔ کاری به صورت کار در زمین‌ها و چراگاههای فئودال‌های خصوصی انجام می‌شد مانند: کار برای ساختمان‌های آبیاری، ترمیم سد مرو، حمل‌مصالح ساختمان(الوار برای ساختن ناوگان، مرمر برای ساختمان‌های مختلف در خراسان و غیره)، ساختمان قلعه‌ها (در میرآباد، مرو و غیره)، احداث جاده‌ها وغیره.

تناسب بین انواع مختلف بهره ـ مالیات‌هایی که به دولت و زمین‌داران خصوصی پرداخت‌می‌شد بستگی به‌این داشت که ده‌یا محلهٔ مورد نظربه کدام نوع زمینداری مربوط است وآیا از حق مصونیت مالیاتی استفاده می‌کند یانه وسنن رایج درآن محل چیست؟

مالیات‌ها و وظایفی که به‌نفع دولت، تیولدارها، ملکدارها و غیره وصول و انجام می‌شد اساساً یکی بود. فرق بین آنها فقط درچگونگی تقسیمشان بین دولت وفئودال بود.

سیستم بغرنج مالیات و وظیفه، بارسنگینی بردوش رعایا وایلیات بود.

ما درزیر فقط نام مالیات‌ها و وظایفی را ذکر خواهیم کرد که موفق شده‌ایم از بررسی اسناد رسمی ومنابع موثق‌دیگر که به‌طور غیرمستقیم با دورهٔ موردپژوهش ما رابطه دارد به‌دست آوریم. دراین میان برخی مالیات‌ها و وظایفی یافته‌ایم که درهیچیک از آثار خاورشناسی یادی از آن‌ها نیست.

اطلاعات مربوط به‌مالیات‌ها را می‌توان هم‌ازمنابع روسی وهم از منابع‌فارسی

۱ـ ک.م. سرمایه، جلد ۳، مسکو ۱۹۵۵ ص ۸۰۹.

به‌دست آورد. چنانکه یادآور شدیم درزمان نادرشاه ممیزی مالیاتی جدیدی به نام «دفتر رقبهٔ نادری» تأسیس شد که تمام دفاتر ممیزی دیگری که تا دههٔ اول قرن بیستم م درایران به‌وجود آمد همه به‌آن تأسی می‌جستند. در کتاب محمدکاظم از برخی مالیات‌ها و وظایف دو بار نام برده شده: یک بار از مالیات‌ها و وظایفی که قسمتی از مردم خراسان درسال ۱۷۳۱ م برای مدت سه سال [1] ازآن معاف شدند و بار دیگر از مالیات‌هایی که درسال ۱۷۳۴م برای همان مدت از مردم اصفهان گرفته شد [2]. به جز این، محمدکاظم اخبار فراوان ولی ناقص وپراکندهٔ دیگری در بارهٔ مالیات‌ها وسیاست مالیاتی به‌دست می‌دهد که درعین‌حال از اطلاعات فوق کم‌بهاتر وبی‌اهمیت‌تر نیست.

درآرشیو سیاست خارجی روسیه سندی[3] کشف شده به نام «سیاههٔ مقداری از هرچیز که درنقاط مختلف ایران به‌عنوان مالیات گرفته می‌شود یا به‌جای‌آن‌راهداری دریافت می‌گردد» که بسیار جالب توجه است.

گرانبهاترین اسناد برای تحقیق مالیات‌ها، سیاست مالیاتی و وضع مالیاتی مردم دردهه‌های چهارم وپنجم قرن هیژدهم فرمان‌شاه بتاریخ ۱۱۵۱ ه (۱۷۳۹م) است. این فرمان در بارهٔ اخذ برخی مالیات‌ها از بخشی از مردم کشور برای مدت سه سال است. تاکنون متن اصلی فارسی فرمان گم‌شده به‌حساب می‌آمد. در هیچ منبعی حتی در مجموعهٔ اسناد رسمی و فرمان‌های نادرشاه («انشاء») که به وسیلهٔ مهدی خان، منشی مخصوص وتاریخ نگار دربار او گردآوری‌شده اثری‌از متن‌فارسی‌این فرمان یافت‌نمی‌شود. درآثار مؤلفان ایرانی، اروپایی، روسی‌وشوروی که‌به‌روشنگری تاریخ ایران‌وبرخی کشورهای همجوار درنیمهٔ‌اول‌قرن هیجدهم‌وحتی‌به‌تاریخ جداگانهٔ

۱ و ۲- محمدکاظم، پیشین، جلد ۱ برگ ۱۵۰ و ۲٦٤ و ۲٦٤ دراین باره بیشتر خواهیم گفت.

۳- آس خ ر. ذخیرهٔ روابط روسیه با ایران، ۱۷٤۵م پروندهٔ ۱۸ برگ ۸۷٦-۷۷۳.

«سیاههٔ مقداری ازهرچیز که درنقاط مختنف ایران به عنوان مالیات گرفته می‌شود یابه جای آن را هداری دریافت می گردد» (قطعه‌ای از آن)

نادرشاه پرداخته‌اند ، متن فارسی این فرمان وجود ندارد[1] .

درفصل اول این کتاب گفته شد که هیچیک از دو ترجمهٔ چاپ شدهٔ این فرمان مورد توجه واستفادهٔ حتی یکی از محققان پیشین هم قرار نگرفته . نقص اساسی این ترجمه ها این است که جای اصطلاحات علمی فارسی را کلماتی روسی گرفته‌اند که همیشه معنی واقعی آن اصطلاحات را به طور دقیق منعکس نمی کنند. در زیر ما ضمن روشنگری اصطلاحات مالیاتی ، این مسئله را مفصلاً بررسی خواهیم کرد .

ما برمبنای مطالعهٔ منابع مختلف توانسته‌ایم دریابیم که درده‌های چهارم وپنجم قرن هیژدهم م هم مالیات‌های دائمی (قیدشده دردفتر) وهم غیردائمی که طبق دستور مخصوص (مثلاً فرمان نادرشاه دربارهٔ جمع‌آوری مالیات‌های اضافی، جریمه ها ومقدار معین خواربار - ضمناً آذوقهٔ اضافی و جریمهٔ جمع‌آوری شده اغلب از مجموع مالیات مقرر سالانه تجاوز می کرده) اخذ می‌شده وجود داشته[2] .

قسمت اعظم مالیات‌ها و وظایفی که درده‌های چهارم وپنجم سدهٔ هیژدهم م دردولت نادرشاه معمول بود تشکیل می‌شد از : مالیات برزمین ودرآمد (مالوجهات، عشر ، چوپان بگی ، نتیجه و وجوه ضربخانه) ومالیات سرانه (سرشماری ، یا ساق‌کش و جزیه) ، مالیات برای نگهداری قشون (علوفه ، سورسات واسب چاپار) و وظیفهٔ خدمات جنگی (چریک) ، مالیات بنفع شاه و کارمندان دولت (رسومات ، تحویلات، پیشکش وخراج مترد دین) ، وظیفهٔ مشقت بار به نفع دولت وفئودال‌ها (بیگار) ، مالیات راه (راهداری) وغیره.

۱- متن فارسی این فرمان به‌وسیلهٔ م.ر. آرونوا (یکی از نویسندگان این کتاب-م.) کشف شده ودر رسالهٔ نامزدی علوم و همچنین در مقالهٔ «فرمان نادرشاه» او («خاورشناسی شوروی» ۱۹۵۸م ، شماره ۲) نیز آمده.

۲- دربارهٔ مالیات‌های دائمی وغیردائمی رجوع شود به کتاب محمد کاظم ، پیشین ، جلد ۱، برگ ۱۳۹ ؛ ای. پ. پتروشفسکی ، طرح کلی ... پیشین ، ص ۲۷۹. مطالب آرشیوی (ذیلا خواهد آمد) نیز آمار جالبی درباره جریمه ها وبیگارها به‌دست می‌دهد.

مالیات اصلیی که از رعیت‌ها به نفع دولت وفئودال دریافت می‌شد «مال وجهات» یا «مالیات» نامیده می‌شد. از این مالیات‌ها درمنابع دست اول یاد شده[۱]. معمولاً مقدار محصولی که کشاورز می‌بایست به دولت یا فئودال بپردازد با توجه به اینکه زمین مال که بود ودرچه شرایطی قرار داشت تعیین می‌شد.

ما با بررسی منابع مختلف توانسته‌ایم روشن کنیم که مالیات‌های دهه‌های چهارم وپنجم قرن هیژدهم م نه‌فقط جنسی بل که پولی هم بوده. درمیان مطالب آرشیوی روسی اصطلاحات زیادی وجود دارد که این موضوع را تأییدمی کند. مثلاً یکی از دیپلمات‌های روسیه درایران درسال ۱۷۴۰ دربارهٔ فرمان نادرمی‌نویسد: «... گرفتن مالیات پولی از ذخایر غلات...»[۲]

ای. پ. پتروشفسکی معتقداست که «مالوجهات» مالیاتی بوده که ازمحصول اخذ می‌شده واصطلاح «بهره» نیز مترادف «مالوجهات» است[۳].

آ. د. پاپازیان[۴] وپ. ت. آروتونیان[۵] نیز اصطلاح «مالوجهات» رادرکتاب‌های خود تحلیل کرده‌اند.

درفرمان ۱۱۵۰ هجری نیز از «مال‌وجهات» به صورت نوعی مالیات یاد شده که ازمردم بومنشین می‌گرفته‌اند. اصطلاح مالوجهات (به‌لفظ روسی: مالجه‌گات)

۱- محمدکاظم، پیشین، جلد ۱، برگ ۱۵۰؛ ۲۷۴؛ آس خ ر. ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۹، پ ۵، برگ ۲۴۸ (متن فارسی).

۲- آ س خ ر. ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، پیشین، ۱۷۴۰ م، پروندهٔ ۶، برگ ۳۴۰.

۳- ای. پ. پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ... پیشین، ص ۲۶۶، ۲۶۷.

۴- آ. د. پاپازیان، هجوم افغانان به‌ایران... پیشین، ص ۲۶.

۵- پ. ت. آروتونیان، جنبش‌های رهایی‌بخش... پیشین، ص ۱۰۶؛ آ. د. پاپازیان، هجوم افغانان به‌ایران... پیشین، ص ۱۱۴.

دراسناد نشریهٔ «سیاست استعماری تزاریسم روسیه در آذربایجان [۱]» به عنوان یگانه وجوهی که جمع‌آوری می‌شده استنباط گردیده.

طبق فرمان ۱۱۵۱ ه رعایایی که در زمین‌های خالصه و تیول می‌نشستند از پرداخت مال‌وجهات معاف نشدند[۲].

عشر ـ این اصطلاح از زمان اشغالگران عرب معمول شد . در دورهٔ مورد پژوهش ما عشر به صورت یکدهم محصول اخذ می‌گردید . در مرو (که برای هدف‌های سوق‌الجیشی مسکون و آباد شده بود) به دستور نادرشاه فقط عشر گرفته می‌شد[۳].

چوپان‌بگی ـ مالیاتی بود که رعایا وایلیات به‌منظور استفاده خودودام‌هایشان از چراگاهها می‌پرداختند [۴] . معنی لفظی چوپان‌بگی «مالیات [به نفع] رئیس چوپانان» است . اصطلاح چوپان‌بگی در ترجمه‌های فرمان که در «گزارش‌های ایالتی هشترخان» و «مجموعهٔ کلیسایی ـ اجتماعی» درج است به«مالیات‌از دام‌ها» و «مالیات از دام‌ها وچوپانان» ترجمه شده[۵]. این نوع مالیات‌از زمان آق‌قویونلوها معمول گردید . پتروشفسکی آن را با «مواشی ومراعی» که به‌نسبت تعداددامها وبه منظور استفاده آن‌ها از چراگاهها ، از رعایا وایلیات گرفته می‌شد یکی می‌داند [۶] .

۱- «سیاست استعماری تزاریسم روسیه درآذربایجان در دهه‌های سوم تا هفتم قرن نوزدهم میلادی»، جلد ۱ ، مسکو ـ لنینگراد ، ۳۷-۱۹۳۶ ، ص ۱۹۱ ، ۴۰۲ ، ۴۰۳ ، جلد ۲ ، ص ۵۵.

۲- آ س خ ر. ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۳۹م پروندهٔ ۵ ، برگ ۲۴۸.

۳- محمدکاظم ، تاریخ ... پیشین ، جلد ۳ برگ ۱۹۱.

۴- آ س خ ر ، ذخیره «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۳۹ ، پروندهٔ ۵ ، برگ ۲۴۸ ، (متن فارسی).

۵- «گزارش‌های‌ایالتی‌هشترخان»، ۱۸۴۷ ،شمارهٔ ۳، «مجموعهٔ کلیسایی‌ـاجتماعی»، ۱۸۷۸ ، شماره ۹۵.

۶- ای.پ. پتروشفسکی ، طرح کلی تاریخ ... پیشین ، ص ۲۷۰.

ظاهراً منظور س. یه ره وانتسی از «مالپولی» (مالیات به نسبت تعداد دام‌ها) و «چوب پولی» (مالیات برچراگاه) که به‌صورت جنسی وپولی گرفته می‌شد نیز همین نوع مالیات است.[1]

درفرمان ۱۱۵۱ ه «چوپان بگی» و «مواشی ومراعی» مالیاتهایی به حساب می‌آیند که از رعایا وایلیات گرفته می‌شده‌اند. طبق فرمان فوق این مالیات‌ها هساله اخذ می‌شده.[2]

وجوهات ومتوجهات‌ملکی ـ نوعی خراج به‌نفع دولت(به‌استثنای مال‌وجوهات) بوده. وجوهات، مالیاتی بود که برحسب «اسم‌ورسم» گرفته می‌شد:

اسم ـ آن‌چیزی بود که در دفترها ثبت شده‌بود ونام‌مشخصی داشت، رسم‌ـآنچه بود که برحسب معمول‌اخذ می‌گردید. این مالیات‌ها باید برای‌مدت‌سه‌سال‌به‌رعایا وایلیات بجز آنان که در زمین های خالصه وتیول می‌نشستند بخشیده می‌شد.[3]

محمد کاظم اصطلاح «وجوهات» را برای مالیات‌های سه‌ساله‌ای که از... ازمردم خراسان گرفته می‌شد به کار برده.[4]

سرشماری ـ مالیات سرانه بوده. درترجمه‌های روسی... نیز ازاین اصطلاح، معنی مالیات سرانه استنباط شده. طبق این فرمان... سرشماری... مدت سه‌سال به‌وسیلهٔ رعایایی که روی‌زمین خالصه... کردند... می‌گردید.[5] ظاهراً این مالیات همانند «سرانه» بوده که... برابر تعداد مردان...

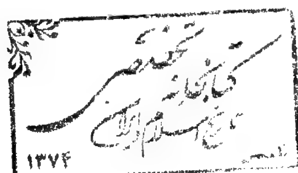
۱ـ ب.ت. آرتونیان، جنبش رهایی‌بخش...

۲ـ آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ۱۷۳۶، ... برگ ۲۴۸ (متن فارسی).

۳ـ همان‌جا.

۴ـ محمد کاظم، تاریخ... پیشین، جلد ۱ برگ ۵۱.

۵ـ آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران»، ... برگ ... (متن فارسی)



گرفته می‌شده.[1]

یساق کش - مالیاتی بوده که فقط ازایلیات گرفته می‌شده. در ترجمه‌های فرمان به‌جای اصطلاح «یساق کش»، کلمات روسی «یاساچنیه‌دنگی» گذاشته شده.[2] فرهنگ دال اصطلاح «یاساچنیه (یساچنیه) دنگی» را چنین معنی می‌کند: مالیات سرانه ازخارجی‌ها ویا ساچ‌ها.[3] طبق فرمان ۱۱۵۱ ه این مالیات سه‌ساله گرفته می‌شده.[4]

درمنابع دیگر از یاساق کش نامی برده نشده.

جزیه - یکی‌از قدیمی‌ترین نوع مالیات‌هاست که ازاشغالگران عرب به‌یادگار مانده. درترجمه‌های روسی به‌جای‌جزیه کلمهٔ «پودات» (خراج - م.)[5] آمده. جزیه خراج سرانه‌ای بود که ازسکنهٔ نامسلمان کشورگرفته می‌شد. آبراهام کرتاتسی خبر می‌دهد که نادرشاه درسال ۱۷۳۶م این نوع مالیات‌را برای مسیحیان لغو کرد. فرمان مخصوصی این امررا تأیید می‌کند.[6]

طبق فرمان ۱۱۵۱ ه جزیه به‌صورت سه‌ساله از ارمنیان، گرجیان، یهودیان،

۱- دربارهٔ خراج«سرانه» مراجعه‌شود به: ای. پ. پتروشفسکی، طرح کلی‌تاریخ... پیشین، ص۲۸۳.

۲- «گزارش‌های ایالتی هشترخان»، ۱۸۴۷، شمارهٔ ۳۱.

۳- و. دال، فرهنگ مشروح زبان زندهٔ روس کبیر، جلد۴، سانکت پتربورگ، مسکو، ۱۸۸۲م، ص۷۰۱.

۴- آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران»، ۱۷۳۹، پروندهٔ ۵، برگ۲۴۸.

۵- «گزارش‌های ایالتی هشترخان»، ۱۸۴۷م، شمارهٔ ۱۳، «مجموعهٔ کلیسایی-اجتماعی»، ۱۸۷۸، شماره ۵۹.

۶- ای. پ. پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ... ص۲۸۴.

هندوان ومجوسان وغیره گرفته می‌شده.[1]

چنانکه پتروشفسکی خاطرنشان‌می‌سازد، در زمان صفویان اخراجات، مالیات‌ها و وظایفی بوده که به‌نفع کارمندان دولت، اشراف وقشون گرفته واجرا می‌شده. نادر اخراجات‌را به‌صورت سه‌ساله ازبخشی ازمردم خراسان می‌گرفته.[2] دراسناد و منابع موثق دورهٔ مورد پژوهش‌ما ازاین نوع مالیات‌ها و وظایف یاد شده.

رسومات - برخی مالیات‌ها و وظایفی بوده که به‌نفع مأموران دولت(کدخدا، داروغه وغیره) گرفته واجرا می‌شده. محمدکاظم درمیان مالیات‌ها و وظایف دیگر از رسومات نیز یاد کرده.[3]

اسب چاپار - تهیه و نگاهداری اسب‌های پستی و دیگر وسایل حمل‌و نقل برای نامه‌رسانان شاه بود. اصطلاح اسب چاپار ظاهراً بااصطلاح «الاغ» که از زمان ایلخانان به‌جای‌مانده مطابقت‌دارد. درترجمه‌های یادشدهٔ فرمان که در «گزارش‌های ایالتی هشترخان»مندرج است، اصطلاح «اسب چاپار» به‌معنی «پول‌برای‌نگاهداری اسب‌های پستی»[4] است. چون درآن سال‌ها معمول بود که بسیاری از مالیاتهای جنسی‌را به‌پولی تبدیل کنند، امکان دارد که به‌جای اسب و وسایل‌نقلیهٔ دیگرپول طلب کرده باشند. طبق فرمان ۱۱۵۰ ﻫ «اسب چاپار» ازکشاورزانی گرفته می‌شده که در زمین‌های خالصه وتیول می‌نشسته‌اند.[5] این اصطلاح فقط درفرمان مزبور وجود دارد.

۱- آ س ن خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۹، پرونده ۵، برگ ۲۴۸.

۲- محمدکاظم، تاریخ . . . پیشین، جلد۱، برگ ۱۵.

۳- محمدکاظم، تاریخ . . . پیشین، جلد۱، برگ ۱۵.

۴- «گزارش‌های ایالتی هشترخان»، پیشین، ۱۸۴۷م، شماره ۳۱.

۵- آ س ن خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران»، ۱۷۳۹، پروندهٔ ۶، برگ ۲۴۸.

تحویلات ـ خراجی بود که برای مخارج ارسال وجوه پولی به‌مرکز (تحویل به‌معنی انتقال پول یاعملیات انتقال پول بود) اخذ می‌شد. به‌شهادت محمد کاظم، تحویلات به‌وسیلهٔ نادر سه‌ساله ازبخشی ازمردم خراسان گرفته شد. در منابع دیگر ازاین نوع مالیات ذکری نشده.[۱]

پیشکش ـ وجوهی‌بود که‌به‌نام هدیه برای‌شاه‌به‌وسیلهٔ‌مأموران‌وسرکرده‌های نظامی جبراً جمع‌آوری می‌شد. پیشکش ازخیلی وقت پیش معنی «هدیهٔ داوطلبانه» را ازدست داده بود ودر دورهٔ مورد پژوهش‌ما چیزی نظیرسایر مالیات‌ها و وظایف بود.[۲] مأموران وسرداران به حساب مردم برای شاه پول، خواروبار و اشیاء گرانبها می‌بردند. آبراهام کرتاتسی خبر می‌دهد که درسال ۱۷۳۶م یکی‌از مأمورین شاه درناحیهٔ نخجوان‌قریب هزار تومان به‌عنوان‌پیشکش برای‌شاه گردآورد.[۳] به‌شهادت محمد کاظم قبایل عرب درسال ۱۷۳۲م دوازده هزار اسب و صدهزار گوسفند برای نادرفرستادند.[٤]

در دورهٔ مورد پژوهش‌ما در ایران وظیفه‌ای وجود داشت که قبلاً به نام «قنغلا»[٥] معروف بود. این وظیفه حق اقامت سفیران خارجی، پیک‌های شاه و مأموران ودرجه‌داران‌نظامی درخانه‌های رعایا بود.[٦] شاهزاده گلیتسین سفیرروسیه وهمراهانش وقتی از روسیه به‌ایران آمده‌اند ازاین حق استفاده کرده‌اند. به مردم

۱ـ محمد کاظم، تاریخ . . . پیشین، جلد ۱، برگ ۱۰٥ .

۲ـ همان‌جا .

۳ـ آبراهام کرتاتسی، پیشین، ص ۷۲ .

٤ـ ن. د. میکلو خوما کلای، دستنویس «عالم‌آرای نادری»، ص ۱۹٥ .

٥ـ این کلمه به‌صورت «قناغلق» هم درمتون فارسی آمده ولی مؤلفین این کتاب آن‌را به‌لفظ روسی «کنالگاغ» نوشته‌اند. باتوجه به خصوصیات زبان روسی باید گفت حروفچین جای «ل» و «گ» را عوض کرده ـ م.

٦ـ ای. پ. پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ . . . ص ۲۷٤ .

دستور داده شده بود که برای سفیر وهمراهانش آذوقه ، غذا و برای اسب هایشان علیق بیاورند.

پذیرایی ازپیک های‌شاه «خراج متردد ین» نامیده می‌شد. طبق‌فرمان ۱۱۰۱ هـ این نوع مالیات فقط به کشاورزانی تحمیل می‌شد که در زمین های خالصه می‌نشستند. درترجمه‌های پیش گفتهٔ فرمان این اصطلاح توضیح داده نشده (ازقلم افتاده)[1] ، همینطور درمنابع وآثار پژوهشگران دیگر.

قسمت اعظم مالیات‌ها و وظایف صرف نگاهداری قشون می‌شد. برخی ازاین مالیات‌ها و وظایف قبلاً مقرر ومعلوم شده بود (علوفه، رسومات وچریک) و برخی دیگر به‌طور فوق‌العاده وپیش بینی نشده اخذ می گردید. جریمه‌های بزرگ پولی که برروی شانه های تمام اقشار مردم سنگینی می کرد جزء دستهٔ اخیر بود.

علوفه ورسومات ـ مالیات‌هایی بود که به‌صورت خواروبار برای افراد قشون‌و علیق برای دامهایشان گرفته می‌شد.[2] این مالیات‌ها به‌اردوی نظامی شاه وهمچنین به‌واحد های بزرگ نظامی درایالات فرستاده می‌شد. چنانکه مأمور ثابت (رزیدنت) تزار روسیه،ای. کالوشکین خبر می‌دهد: «باج وخراج هایی که باکمال درماندگی جمع‌آوری می گردد وپی‌درپی به‌اردوی نظامی فرستاده می‌شود روزبه‌روز مردم را مفلس‌تر می کند».[3] پس‌ازلشگرکشی به‌داغستان این مالیات‌ها غالباً به صورت پول گرفته می‌شد.

به‌جز خراج ها و وظایف‌مقررشده،وجوه‌پیش بینی نشده وکمرشکن دیگری هم برای آذوقه، لباس فرم واسلحهٔ قشون‌ازمردم می گرفتند. درسال ۱۷٤۰ م دستورداده

۱ـ «گزارش های ایالتی هشترخان»، ۱۸٤۷، شمارهٔ ۳۱.

۲ـمحمدکاظم،تاریخ عالم‌آرای...پیشین، جلد۱، برگ ۱۰۰، ۲۰۸،جلد۲،برگ ۱۰، جلد۳، برگ ٤۰، ۸۰، ۱۰۲، ۱۹۰، ۲۳۳.

۳ـ آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳٦-٤۷، پروندهٔ ۲۲ ، برگ ۲٤.

شد که دراصفهان برای رضاقلی‌میرزا هزارنفر قوا گردآورند. لباس و اسلحهٔ آنان را می‌بایست مردم اصفهان تهیه می‌کردند.

حتی نقل مکان گروههای قشون ازایالتی به‌ایالات دیگر نیز به حساب مردم تمام می‌شد. به‌هنگام لشکرکشی به‌داغستان، نادرشاه دستور داد که ازایالات مختلف ایران ۳۰۰۰ هزاربار آذوقه برای قشون گردآورند. درنتیجهٔ این عمل، در بسیاری ازجاها «تمام ذخیرهٔ غلات به‌اردوی نظامی شاه فرستاده شد».[1]

ای. کالوشکین دریادداشت روزانهٔ ۷فوریهٔ سال ۱۷۴۱م خود می‌نویسد: «قاصدهایی که این روزها از اردوی شاه آمده‌اند فرماندهان اصفهان‌را مجبور می‌کنند که هرچه زودتر برای قشونی که جدیداً گرد آمده به‌حساب مردم لباس و مایحتاج دیگر بفرستند».[2]

ای. کالوشکین دریادداشت ۱۶سپتامبر ۱۷۴۱م خود از دربند خاطرنشان می‌سازد که نادرشاه به‌دربند وباکو دستور فرستاده که‌حکام محلی‌درتهیه آذوقه‌برای قشون نظارت کنند تاحتی کوچکترین اهمالی رخ ندهد، «بدین‌دلیل» سلطان«دربند دراین وقت کم به‌تدارك آذوقه پرداخته وازمردم آرد، روغن وحتی جو می‌خواهد. اویاحد اعلای زور ته ماندهٔ آذوقهٔ مردم‌را می‌گیرد. فرماندهٔ باکوهم...».[3]

چنانکه کالوشکین خبر می‌دهد: «... دولت ایران باوجود باج وخراج‌های مکرری که ازمردم می‌گیرد و بااینکه ازهمه جای مملکت‌سیل‌لباس وته‌ماندهٔ‌غلات مردم به‌سوی اردوی نظامیش سرازیر است و بااینکه ازگرفتن مالیات‌های مزاحم

۱ـ آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۳، پروندهٔ ٤، برگ ۳۸۵.

۲ـ آ و پ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران»، ۱۷٤۱، پروندهٔ ۵، برگ ۹.

۳ـ همانجا، س۷، برگ ۳۰۵.

نیز کوتاهی نمی کند، بازهم به اندازهٔ کافی درحال ورشکستگی است».[۱]

درنتیجهٔ قیام های روزافزون خلق وبلواهای فئودال ها درهریک از ایالات گروههای سرباز مستقر شدند. نگاهداری قشون که امرای ارتش پیوسته برآن تأکید داشتند بار سنگینی بردوش مردم بود. چنانکه علی‌قلی‌خان درسال ۱۷۳۹م که سپه‌سالار خراسان بود برای رضاقلی‌میرزا می‌نویسد ، مردم ایالت خراسان از حضور قشون درآنجا «مشقت تحمل ناپذیری»می کشیده‌اند. علی‌قلی‌خان پیش بینی می کند که ماندن بیشتر قشون درمشهد، آن ایالت را به ورشکستگی کامل دچارخواهد ساخت.[۲]

اقامت قشون به‌صورت هلاکت‌باری در وضع مردم منعکس شد،زیرا نظامیان درغارت کردن،دست کمی ازاشغالگران بیگانه نداشتند. کالوشکین می گوید که قشون برای مردم «رنج طاقت‌فرسا ایجاد می‌نمایند. همه‌را بدون‌استثناء غارت‌می کنند واعلیحضرت هم نادیده می گیرد».[۳]

«بازن» پزشک‌مخصوص نادر اطلاعات مشابهی دربارهٔ اقامت قشون نادر در اصفهان به‌دست می‌دهد:«سربازان که درشهر وروستا پخش وپلاشده‌بودند همه‌جارا ویران می کردند. درجاده‌هاوخیابان‌ها گروههای ۳-۲ نفره‌ای‌رامی‌شددید که‌چون نتوانسته بودند حرص و ولع سربازان‌را فرو بنشانند به‌دنبال آن‌ها کشیده می‌شدند. درهمه‌جا صدای شیون مردم از وحشت ونومیدی به گوش می‌رسید . . . حتی شهری که مورد هجوم وغضب‌سربازان فاتح بیگانه قرارگرفته باشدسرنوشتی‌وحشتنا کتراز

۱- آ س خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۴۲ ، پروندهٔ ٥ ، قسمت ۱ برگ ۱.

۲- آ س خ ر ، ذخیرهٔ « روابط روسیه با ایران » ، ۱۷۳۹ ، پروندهٔ ٥ ، برگ ٥۳۹.

۳- آ س خ ر ، ذخیرهٔ « روابط روسیه باایران » ، ۱۷۳۹ ، پروندهٔ ٥ ، برگ ٥٥۸.

اصفهان به‌هنگام اقامت‌این غاصب(نادرشاه)نخواهدداشت. هرروزی‌پایان زندگی خانواده‌ای بود».[۱]

درتابستان سال ۱۷۲۸م درمحاصرهٔ هرات ، قشون نادرکه تمام روستاهای اطراف شهررا غارت‌کرده بود، «علیق جمع کن»های خودرا به‌حوالی بلخ فرستاد. «آنها نه‌تنها تمام خواربار موجـود ساکنان‌را می‌گرفتند ، بلکـه همه‌جارا مثل ملخ ویران‌می‌کردندوباغنایم گرانبها برمی‌گشتند.نادر به‌سرکرده‌هایی که‌درلشگرکشی شرکت داشتند خلعت‌های گرانبها وبه‌سربازان خود پول می‌داد».[۲]

به‌هنگام لشگـرکشی به‌هندوستان،به فرمان شاه بـرای چنین مأموریت‌هایـی دسته‌های کوچک سرباز فرستاده می‌شد. نادر همچنین امرکردکه هنگام ویران‌ـ کردن روستاها، روستائیان‌را به «اسیری بگیرند».[۳]

اطلاعات مربوط به‌غارت «منظم» مردم درمنابع فارسی موجود است. محمدـ کاظم ضبط ومصادرهٔ محصولات مردم خبوشان (قوچان ـ م.)را درکتابش نقل می‌کند.[٤] همچنین مهدی‌خان خبر می‌دهدکه درسال ۱۷٤۰م، هنگام تسخیر

۱ـ «lettres edifiantes...» P. 300.

۲ـ س. او. کیش‌میشوف ، لشگرکشی‌های نادر به هرات ، قندهار، هندوستان و وقایعی‌که پس‌ازمرگ او درایران رخ داد ، تفلیس، ۱۸۸۹، ص۱۰۵.

۳ـ آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران» ، ۱۷۳۹م ، پروندهٔ ۵ ، برگ ۸۵ ، ۸۶ ـ گرفتن اسیر و فروش بعدی آن به‌وسیلهٔ قشون به‌طور وسیع رایج بود و یکی از اقلام درآمد آنان به‌شمار می‌رفت. (محمد کاظم ، تاریخ عالم آرای نادری ، پیشین، جلد ۱ ، برگ ۱۱۹ ، ن.د.میکلو خوماکلای ، دستنویس « عالم آرای نادری » پیشین ، ص۱۹۳).

٤ـ محمدکاظم ، تاریخ ... پیشین ، جلد ۲ ، برگ ۲۸۶.

«چهار جوی» ، دسته‌ای ازسربازان برای ضبط خواربار روستائیان اطراف فرستاده شدند.[۱]

«چریک» ازمالیات‌ها و وظایف زمان مغول است. پتروشفسکی می گوید که در زمان صفویان زیر عنوان «چریک» مفهوم خدمات نظامی «درمیان قبایل کوچ ـ نشین و «معاف ها» توسعه یافت ولی شامل رعایا که تودهٔ بوم‌نشین وابسته به‌فئودال بودند نمی‌شد».[۲]

برمبنای منابع یاد شده می‌توان گفت که در دورهٔ مورد پژوهش‌ما ، وظایف خدمات نظامی درمیان رعایا نیز توسعه یافت. به‌هنگام وقوع جنگ، به‌علت کاهش شدید قشون براثر بیماری، گرسنگی و مشقت راه‌پیمایی‌های دراز و همچنین درنتیجهٔ شورش ها وفرارهای روزافزون وپیوستن سربازان به‌عصیانگران خلق غالباً رعایارابرای سپاهیگری گرد می‌آوردند. درسال ۱۷۳۷ م لطفعلی‌خان سردار همدان ۳ هزار نفر کشاورز را بخدمت نظامی گماشت.[۳] در همان سال قانی‌خان ابدالی «باکمال درماندگی ازکشاورزان ایالت بندرعباس سه‌هزار نفر برای قشون گرد آورد».[۴] محمدحسین‌خان سردار آستارا ۲ هزار نفر کشاورز را به‌قشون خود داخل کرد.[۵] غالباً به‌روستائیان دستور داده می‌شد که هرخانواده‌ای یک نفر برای‌خدمت درقشون بفرستد ودرصورتیکه دهی چنین دستوری را اجرا نمی کرد به‌ویرانی کامل تهدید

۱- مهدی‌خان ، تاریخ نادری، پیشین، ص ۳۷٤ .

۲- ای . پ . پتروشفسکی ، طرح کلی تاریخ . . . پیشین ، ص ۳۷٤ .

۳- آ س خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران » ، ۱۷۳۷ ، پروندهٔ ۷ ، برگ ٤٦۰ .

٤- آ س خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۳۸ ، پروندهٔ ۷ ، برگ ٤۳٦ .

۵- همان‌جا ، برگ ۲۰۷ .

می گردید.[۱]

در دهه های چهارم وپنجم قرن هیژدهم «چریک» شامل مالیات پولی هم می‌شد. این مالیات ازقبایل کوچ نشین اخذ می گردید.[۲]

وظیفهٔ دیگری وجود داشت که از زمان ساسانیان به‌نام «بیگار» معروف‌بود. این اصطلاح درفرهنگ«برهان قاطع»، «کار بدون مزد»معنی‌شده. در دورهٔحکومت صفویان «بیگار» وظایف مختلفی بود که برای فئودال ودولت انجام می گرفت. در زمان نادراین وظیفه همچنان حفظ شد. بدین عنوان کشاورزان را از ایالات مختلف کشور برای ایجاد ساختمان درخراسان، استخراج نفت ونمک درجزایر دریای‌خزر، ساختن ناوگان‌وکارهای دیگرفرا می‌خواندند.[۳]

چنانکه پتروشفسکی می گوید[٤] در زمان صفویان وظایف‌ویژه‌ای وجود داشت که عبارت بود ازتهیهٔ دختر برای حرمسرای شاه وزن وکنیز برای نظامیان. مثلاً نادرشاه برای مجازات مردمی که درقیام محمدخان بلوچ شرکت کرده بودند دستور داد که آنها درحدود ۵۰۰ دختر برای نظامیان مرو بفرستند.[٥]

۱- آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران»، ۱۷۳۹، پروندهٔ ٥، برگ ۲٤۸ (متن فارسی) - در ترجمه‌های پیش گفتهٔ فرسان اصطلاح «چریک»به «پول برای سربازجدید» ترجمه شده. فهمیدن این اصطلاح ماارا متوجه این نکته می‌کندکه در دهه‌های چهارم و پنجم قرن هیژدهم م این مالیات به‌صورت پول گرفته می‌شده.

۳- محمدکاظم، تاریخ ... پیشین، جلد۳، برگ ۱۷۰،۱۹۲؛ آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران»، ۱۷٤۱م، س۷، برگ ۱۰۲، س٥، برگ ۳۰٤.

٤- ای. پ. پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ ... پیشین، جلد۱ ص۲۹۳.

٥- محمدکاظم، تاریخ ... پیشین، جلد۱ برگ۲٦۳ و ۲٦٦.

مالیات «نتیجه» به‌احتمال قوی به‌معاملات وفوایدی که نصیب اشخاص می‌شد تعلق می‌گرفت وآن، مقداری ازجنس یافایده بود که به‌نفع خزانه برداشت می‌شد. بنابر فرمان ۱۱۵۱ ه این مالیات‌برای سه‌سال لغو شد.[۱] درمنابع دیگراثری ازاصطلاح «نتیجه» نیست.

مالیات راه یا «راهداری» به‌طور کلی به‌وسیلهٔ بازرگانان و حتی پیشه‌وران و کشاورزانی که محصول کار خودرا دربازارهای محلی می‌فروختند پرداخته می‌شد.

درترجمه های روسی فرمان ۱۱۵۱ ه اصطلاح فارسی «راهداری» نیامده . در «گزارش های ایالتی هشترخان»[۲] این اصطلاح به«عوارض کالا»(«پوشلینی‌ستاواروف») ودرترجمهٔ دیگر به «مالیات پولی از کالا» («زبور ده نگ‌ستاواروف») معنی شده.[۳] به‌شهادت «سیاههٔ مقداری ازهرچیز که درنقاط مختلف ایران به عنوان مالیات گرفته می‌شود یابه‌جای‌آن راهداری دریافت می گردد»[٤] که ضمیمهٔ کتاب‌حاضراست، حمل و نقل کالا حتی درفاصله های نسبتاً کم بسیارگران تمام می‌شد. برای رساندن کالا از تبریز به‌رشت می‌بایست ازشش پاسگاه باجگیری گذشت ودرهر پاسگاه برای هربار کالا «راهداری» پرداخت. برای حمل کالا از رشت به‌اصفهان می‌بایست از هشت پاسگاه باجگیری گذشت‌ودرهریک وبرای هربار راهداری داد. فرمان ۱۱۵۱ ه مردم را ازپرداخت راهداری معاف نکرد.[٥]

در «سیاههٔ . . .» پیش گفته نشان داده شده که حتی قبل‌از انجام معاملهٔ

۱- آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران»، ۱۷۳۹ ، پروندهٔ ٥ برگ ۲٤۸ .

۲- «گزارش های ایالتی هشترخان» ، ۱۸٤۷ ، شمارهٔ ۳۱ .

۳- «مجموعهٔ کلیسایی ـ اجتماعی» ، ۱۸۷۸ ، شمارهٔ ۹٥ .

٤- آ س خ ر، ذخیرهٔ « روابط روسیه با ایران » ، ۱۷٤٥ ، پروندهٔ ۱۸ ، برگ ۷۷۳-۷۷۸ .

٥- آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران» ، ۱۷۳۹، پروندهٔ ٥ برگ ٤٤۸ .

کالا وبه‌محض ورود بازرگان به‌مقصد، تمام کالایش‌را ارزیابی می‌نمودندو باتوجه به‌ارزش کل‌آن،مقدار عوارض معین ومقرر درآن محل را از آن دریافت می‌کردند. مثلاً تاجری که به‌رشت وارد می‌شد می‌بایست ۳٪ ارزش کل کالایش‌را بپردازد. ضمناً مقداری که به‌نفع خزانه برداشت می‌شد دراین دوره افزایش یافت. مثلاً در اصفهان «پیش‌ازاین از ۱۰۰۰ روبل ۱۰ روبل می‌گرفتند اما حالا (۱۷۴۰ - ن.) ۱۸ روبل می‌گیرند». همچنین کالاهایی که به‌باکو وارد می‌شد عوارضشان تقریباً دوبرابر گردید.[1]

اصطلاح «اقمشه» مبین عوارض مخصوصی است که برحمل پارچه تعلق می‌گرفت. ضمناً، معلوم نیست که این نوع مالیات استثناءً به‌صورت پارچه گرفته می‌شد یابه‌جای‌آن پول دریافت می‌گردید.[2] مابرای اولین‌بار این اصطلاح را در فرمان ۱۱۵۱ ه شاه دیدیم.

درمیان مالیات‌ها «وجوه ضربخانه» جلب‌توجه می‌کند و آن عوارضی بود از درآمد ضرابخانه‌هایی که به‌اشخاص قدرت خرید می‌دادند. این مالیات حتی شامل عوارض گمرکی نیز می‌شد. طبق فرمان،این مالیات همچنان برجای‌ماند وگرفته می‌شد.[3]

باری، بااستفاده از مطالب تحقیق شده ودر درجهٔ اول فرمان ۱۱۵۱ ه شاه، می‌توان مالیات‌ها و وظایف‌اساسی‌را که در دهه‌های چهارم وپنجم سده هیژدهم در دولت نادرشاه وجود داشته به‌دقت معلوم نمود وحتی‌برخی اصطلاحاتی‌را آشکار ساخت که قبلاً نامعلوم بوده‌اند.

۱- آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۰، پروندهٔ ۱۸، برگ ۷۷۶-۷۷۳.

۲- آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران»، ۱۷۳۹، پروندهٔ ۵ برگ ۲۴۸ (متن فارسی).

۳- همان‌جا.

درمنابع ، اطلاعـات تمام وکاملی دربـارهٔ مقررات ومیزان مالیات‌ها یـافت نمی‌شود. دربارهٔ میزان مالیات‌ها فقط می‌توان بااخبار ناتمام وجسته گریخته‌ای که در دست است قضاوت نمود. مثلا مجموعهٔ درآمدهای یک ایالت در زمان نادرشاه ۵۰۰ ع هزارلیور بوده[۱] که تقریباً دوبرابر درآمدهمان ایالت‌در زمان‌شاه سلطان‌حسین (۳۵۷٤۵۸٤۹)است.[۲] به‌دستورنادرشاه، همه‌ساله‌سیاههٔ کل محصول هاودرآمدهای کشور تهیه می گردید.[۳]

پیش‌ازاین یادآورشدیم که‌ممیزی مالیاتی جدیدنادر تغییرات‌قابل‌ملاحظه‌ای درمقدار وجوه مالیات داد. ازاین لحاظ اطلاعات موجود درکتاب سیمه‌ئون یه‌رِه‌ـ وانتسی جالب‌توجه است. او می گوید کـه درخان‌نشین ایروان بـه محض نشستن خازارچاخ کتسی برسریر کاتولیکوسی (۱۷۳۸م)، مأموران‌خزانه‌برای صورت‌برداری ملک‌ها وکشتزارهای صومعهٔ اچمی آدزین فرستاده شدند. سیمه‌ئون یه‌ره وانسکی می‌افزاید: «. . . این نادرشاه زورمند وبی‌رحم دستورداد که سالی یک مرتبه تمام انواع درآمدمملکت‌را صورت‌برداری کنند». مأموران اعزامی تمام دارایی کلیسای اچمی‌آدزین را صورت‌برداری کردند. هرچندمقدار دارایی کلیسا باگذشته فرقی‌نکرده بود ولی مقدار مالیات‌برآن افزایش یافت. مثلا پیش‌ازاین از ۱۰ باغ مبلغ ۱ تومان و ۵ هزار دینار مالیات گرفته می‌شد ولی پس‌ازاین عمل،مالیات همان ۱۰ باغ به‌۹ تـومان و ۱۸۰۰ دینار رسید ؛ مـالیات ۹ آسیا ، کارخانهٔ برنج کـوبی وکارخانـهٔ روغن کشی قبلا ۳تومان و۱۶۰۰ دینار (هرآسیا، کارخانهٔ روغن کشی یابرنج کوبی

1- Sh. Picault, Histoire desrevolutions de Perse. t. II, Paris, 1810, P. 252.

۲- تذکرة‌الملوك (انگلیسی)، پیشین، ص۱۸۶.

۳- س. یه‌ره وانتسی، جامبر ، پیشین، ۱٤٦ ؛ ب. م. آروتونیان، کلیسا ، واحد بزرگ اقتصادی درارمنستان سده‌های ۱۷-۱۸م، ایروان، ۱۹٤۰، ص۵۱.

۱٦۹۰ دینار می‌پرداخت) بود، اما مالیات جدید به ٦ تومان (ازقرار هرآسیا و غیره ۳۱۵۰ دینار) رسید. مالیات ۵۰۰ گوسفند از ۱ تومان و ۲۵۰۰ دینار (ازقرار ۲۵ دینار برای هرگوسفند) به ۲ تومان و ٦ هزار دینار (ازهرگوسفند ٦ دینار) ترقی کرد. مالیات ۹۸ حجرهٔ کاروانسرا از ۱ تومان و ۷۸۰۰ دینار به ٤ تومان و ۲۰۰۰ دینار (از هرحجره ٤۵ دینار بجای ۲۰۰ دینار سابق) رسید. بنابراین ، اگر مالیات‌ازباغ های اچمی‌آدزین تقریباً بیش‌از ٦/۵ برابر گردید ، درعوض مالیات از دام‌ها (گوسفند) ، آسیا، کارخانهٔ‌برنج کوبی و کارخانهٔ روغن کشی تقریباً دوبرابر ومالیات ازکاروانسرا ۲/۳ برابر شد.

جمع کل مالیاتی که طبق قانون جدید ازاموال کلیسای اچمی‌آدزین گرفته می‌شد (به‌استثنای‌مالیات زمین از «ملک» ها ودشت‌های زراعتی) بنابه گفتهٔ‌سیمه‌ئون یه‌ره وانتسی از ۱۰ تومان و ٦٦۰۰ دینار به ۲۳ تومان و ۲۱۰۰ دینار رسید.[1] او می‌نویسد: «وبدین‌ترتیب،حتماً همانطورکه مالیات بردارایی عرش (کلیسا) رازیاد کردند همانطورهم مالیات بردارایی تمام کشور زیاد شده بوده».[2]

ازقرارمعلوم صومعهٔ اچمی‌آدزین از حق مصونیت مالیاتی (معاف) استفاده می‌کرده، یعنی به‌دستور شاهان وسلطان‌ها وخان‌های گذشته، به‌خصوص خودنادر ازپرداخت ۱۰ تومان و ٦٦۰۰ دینار مالیات مقرر ازاموال کلیسامعاف بوده. باوجود این مجموع مقداری که کلیسا ازآن معاف بود متناسب با رشد مالیاتها تغییر نکرد. بدینجهت مأموران شاه اختلاف بین‌مالیات برحسب صورت‌برداری‌جدید (۲۳ تومان و ۲۱۰۰ دینار) ومالیاتی‌را که‌اچمی‌آدزین ازآن‌معاف شده بود (۱۰ تومان و ٦٦۰۰ دینار) ازکاتولیکوس مطالبه می‌کردند که پس‌از بحث‌های طولانی قرار براین شد که دوآسیا خراب شود وبرخی حجره‌های کاروانسرا مورد استفاده قرار نگیرد ومقدار پرداختی صومعه درسال مجموعاً ازمبلغ ادعا شده به ۱۱ تومان و ۷۹۵۰ دینار کاهش

۱- س . یه‌ره‌وانتسی، جامبر، پیشین، ص ۱٤٦، ۱٤۷.

۲- همان‌جا.

یابد. کاتولیکوس سیمه‌ئون می‌نویسد: «تاپایان زندگی نادرشاه این قرارپایدار بود واچمی‌آدزین سال‌به‌سال به‌جز ۱۷ تومان و... ۵ دیناری که به‌عنوان‌مالیات‌بردارایی کلیساهای دیگرخان‌نشین ایروان می‌پرداخت مبلغ یازده تومان و ۹۰۷ دینار هم خود مالیات‌می‌داد».[۱]

اما باوجود اینکه ممیزی با صورتبرداری پی‌درپی، میزان مالیات‌هارا قطعاً مقرر می‌کرد ولی این میزان‌هامراعات‌نمی‌شدونادرشاه‌پیوسته‌آنهارا افزایش‌می‌داد. میزان مالیات‌ها پس‌ازسال ۱۷۳۶م (در زمان نادر) نسبت بـه مالیات‌های زمان صفویه که درنتیجهٔ سرشماری ۱۷۰۱-۱۶۹۱ به‌سه‌برابر افزایش یافته بود، مجدداً رشد کرد.

درپایان دههٔ چهارم مالیات های فوق‌العاده زیادی به‌حساب سال‌های آینده ازمردم دریافت شد.

دراین‌باره می‌توان برمبنای فرمانی که به‌هنگام تسخیر قندهار در ۱۰ آوریل ۱۷۳۸م به‌اصفهان فرستاده شد قضاوت کرد. دراین فرمان پس‌از حکایت ازتسخیر دژ قندهاروتمجید از دلاوری جنگجویان شاه گفته شده: که اگرچه باید بـه مناسبت پیروزی بردشمنان ازتمام ایالات هدایا وپول فرستاده شود باوجود این، دستور داده می‌شود چاپارچیزی ندهد، چونکه تبعهٔ دولت «به‌مناسبت خبرخوش و به‌نام کمک پیش‌ازوقت، به‌شکرانه، برای سه‌سال پول فراهم کردند».[۲]

اسنادی وجود دارد مبنی براینکه وقتی خود نادر باقشون‌به‌محلی واردمی‌شده مردم‌آن محل‌را غارت می کرده.[۳]

فرمان سال ۱۱۵۰ هـ نادرکه قبلاً ازآن یاد شد، تغییرات قابل ملاحظه‌ای

۱- همان‌جا.

۲- آ س خ ر، ذخیرهٔ«روابط روسیه باایران»، ۱۷۳۸، پروندهٔ۷، برگ ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸.

۳- آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۷، پروندهٔ ۱، برگ ۱۵۸.

درسیاست مالیاتی‌او ایجاد نکرد. برای ارزیابی اهمیت این فرمان بی‌مناسبت نیست که عکس‌آن‌را دراینجا چاپ کنیم.

متن فرمان ۱۱۵۱ه[۱]

«. . .[۲] فرمان همایون

آنکه فرزند ارجمند کامکار اعزارشد نامدار رضاقلی‌میرزا نایب‌السلطنهٔ ایران به‌صنوف عواطف پادشاهی والـوف عنایات ظل‌اللهی معزز ومباهی بوده بداند که دراینوقت بـه توفیق الهی فتح وتسخیر دارالخلافهٔ شاهجوان‌آباد و باقـی مملکت هندوستان میسر گشته (بتاکنجور)[۳] کشور غنیی کلید مخازن ومقالید خزاین دیـار بدست اختیار وقبضه اقتدارآمده.

حضرت فلکرتبت محمد شاه هندوستان به‌تمامی خوانین‌وامراء را مهاروصوبه‌داران اکناف ممالک هند ازخزاین ونفایس وفیلان کوه توان آنچه درخور مکنت داشتند همگی را ازنظر اقدس گذرانید؛ مراسم خدمت و اطاعت بتقدیم رسانید وچون نواب همایون بابزرگ ایل ترکمانیه وسلیل سلسلهٔ علیه کورکانیه بودندباز تخت ونگین سلطنت هندوستان‌را به‌پادشاه معزی‌الیه تفویض و ایشان را براورنگ شاهی تمکین دادیم وپادشاه والاجاه سابق‌الذکر نیز درازاء این موهبت تاج‌بخش، ولایات آنطرف آب اتک راکه عبارت‌از صوبه پیشاورد صدرالملک کابل و غزنین و

۱- درمتن روسی کتاب حاضر عکس چاپی فرمان (فاکسیمیله) وترجمهٔ‌روسی‌آن آمده. من برای خواندن فرمان ازاین ترجمه استفاده کرده‌ام، بااینحال بعضی کلمات را نتوانسته‌ام بخوانم که بجای‌آن چند نقطه گذاشته‌ام، یاخوانده‌ام ولی مطمئن نبوده‌ام که دراین صورت آن‌را درپرانتز گذاشته‌ام ـ م.

۲- این عبارت‌را نتوانسته‌ام‌بخوانم ولی ترجمهٔ‌آن به‌نقل ازمؤلفین کتاب‌حاضرمی‌شود: «ایمان سزاوار «الله» است که ازهمه بالاتر است» ـ م.

۳- بجای این کلمه درترجمهٔ روسی، «بدستور صاحب» آمده ـ م.



متن فرمان نادرشاه درسال ۱۱۵۱ه = ۱۷۳۹م به پسرش رضاقلی‌میرزا

الکاء سند وتوابع بوده‌باشد باتمامی کوهستانات مساکن افغان وهزارجات، پیشکش سرکار خاصهٔ شریفه‌نموده، برطبق التماس آن حضرت قبول وضمیمهٔ ممالک محروسه فرمودیم. ازآنجاکه مقتضای مروت وحق مقام امنیت که بشکرانهٔ این مواهب و عطایای خاص که ازخزانهٔ‌لطف ومرحمت شاهنشاه ازل ومالک‌الملک لمیزل‌نصیب این دولت بیزوال گشته، عموم رعایا وزیردستان خصوصاً اهالی ایران که‌ازبدوظهور نیرجهان، این دولت نادری، علی‌الان بقدرامکان وفراخور تاب وتوان بلکه زیاده برآن به‌مال‌وجان اعانت ویاری وبندگی وخدمت‌گذاری‌این‌استان کرده درظل همای همایونی فال عنایت خاقانی وسایهٔ شادروان[1] مکارم بی‌دریغ سلطانی ازتابش آفتاب تمجید وتکلیف مصون باشند لهذا ازابتداء نوروز فیروزی قوی ئیل لغایت سه‌سال تمامی مالو جهات ومتوجهات ممالک محروسه ایران آنچه متعلق بایلیت و اربابی و رعیتی بوده باشد به‌موجبی که در ذیل تفصیل یافته بتخفیف مقرر ومحال خالصه و تیول . . . که بتخفیف عمل کرده اعم ازآنکه محال اربابی[2] ورعیتی[3] باشد یامتعلق سرکار (فیض‌آثار)[4] ومحال موقوفه باشد سوای خالصه وتیول.

وجوه نتیجه ـ بالتمام.

وجوه مراعی ومواشی،چوپان بیگی وسایر وجوه . . . ایلیت واربابی و رعیتی بهر چند و اسم[5] ورسم که بوده باشد ـ بالتمام.

مالوجهات ومتوجهات ملکی وسرشماری، آنچه متعلق برعایا و اربابان محال وقف سوای خالصه وتیول ـ بالتمام.

جزیه ارامنهٔ واکارجه ویهود وهندو ومجوس وغیره ـ بالتمام.

۱- شادروان یاشادربان بمعنی سراپرده ـ م.
۲- «ملک».
۳- زمین های جماعات آزاد روستایی.
۴ـ ظاهراً منظور زمین‌های خالصه‌های دولتی است.
۵ـ منظور مالیات‌های مقررشده‌ای بود که در دفاتر بانام مشخص ثبت می‌شد.

وجهی که درایلیت به جهت چریک ویساق‌کش در ولایات خصوص گمرک برده می‌شود.[1]

. . . ایلیت تا سه سال موقوف باشد اما ملازم را بدستور بدهند که تنخواه را ازسرکار دیوان. . . خواهند نمود وبعدازسه‌سال باز ازایلیت‌داده شود ـ بالتمام.

که تغییر درقواعد. . .[2] وموافق سنوات باید اخذ وعمل شود.

وجوه ضربخانه ـ بالتمام.

وجوه راهداری وگمرك واقمشه اعم ازآنکه تجار ایران باشند یا غیر آن ـ بالتمام.

متوجهات محال خالصه باید بدستور که همیشه ضبط میکرده آنرا ضبط‌نمایند ـ بالتمام.

محالی که تیول مقرراست ـ بالتمام.

از وجوه که دخلی به‌مال رعیتی نداشت بدستور سابق‌معمول ومستمرفرمودیم که ازآنقرار دادوستد نموده تخلف نورزند، لکن از وجه اسب چاپار وخرج مترددین که دربعضی محل اتفاق افتد بمحال خالصه وتیول رسد برسانند ودرمحال موقوفات که آنچه اربابی است بطریق محال اربابی وآنچه خالصه‌است‌بدستورخالصجات‌دیگر عمل شود.

انعزیز[3] چون بـرمضمون رقم اشرف مطلع گردد، حکم اشرف را سواد نموده بهمگی ممالك محروسه‌ارسال واعلام‌نماید که حکام وضابطان ازآنقرار معمول‌داشته تخلف نورزند.

مقرر آنکه حکام وضابطان وعمال ممالك ایران محاسبه سال سابق‌را وبقایای

۱ـ یعنی جاهائی که مراکز بزرگ گمرکی است.

۲ـ نویسندگان کتاب این عبارت‌را چنین خوانده‌اند: «که تغییر درقواعد داده نشود وموافق سنوات. . .» ـ م.

۳ـ رضاقلی میرزا.

سنوات‌را در دفترخانهٔ سرکار اعز کامکار مشارالیه بامقرب‌الخاقان میرزا محمدباقر مستوفی‌الممالک مفروغ ومنقح نموده، وجوهاتی که متعلق به‌ایلیت وارباہی ورعیتی بوده باشد بهرجهت ازجهات دراین سه‌سال بتخفیف مقرر دانسته بالعلت. . . مطالبه ننمایند وخالصهٔ تیول را از قراری که ضبط میکرده‌اند بهمان دستور ضبط کرده ، اگر از وجه اسم ایلیت یارعیتی یاارباہی که بتخفیف مقرر است درقوی سال چیزی اگر گرفته باشند درحضور اهالی شرع هربلد برعایا رد وقبض معتبر (دریافت) نمایند و از مضمون حکم سطاع اشرف انحراف نورزند.

بعداز آنکه صورت جمع وخرج خودرا بنظراعز مشارالیه رسانند چنانچه طلب حسابی داشته باشند اعز امر مزبور ازبابت مال دیوان تنخواه خواهد داد.

انشاءالله‌تعالی بعداز انصراف موکب همایون، هریک که بدرستی اخذ وعمل کرده باشند مورد نوازش وهریک که کار را مغشوش کرده باشند تنبیه وبازخواست خواهد شد.

مستوفیان عظام دیوان اعلی شرح رقم اشرف را دفتری نمایند و درعهده شناسند.

محرراشهر ذی‌حجة‌الحرام سنه ۱۱۵۱.»

آشنایی بااین فرمان نه‌فقط به‌ما امکان می‌دهد که به‌روشنگری مالیات‌ها و وظایف دهه‌های چهارم وپنجم سدهٔ هیژدهم بپردازیم بلکه در دقیق‌سازی معانی اصطلاحات وگرفتن برخی نتیجه‌های دیگر به‌ما کمک می‌کند.

قبل‌از هرچیز باید تأکید کرد که قسمت اعظم مردم کشور (آنها که در زمین‌های تیول وخالصه می‌نشستند)[1] ازپرداخت مالیات‌های اصلی وانجام وظایف (مال وجهات، متوجهات‌سلکی، سرشماری وخراج متردّدین) معاف نشدند. «خالصه»

۱ـ چنانکه قبلا یاد شد، نادر مقدار زمین‌های خالصه‌را به‌حساب انواع دیگرزمینداری افزایش داد.

زمین هایی بود که به‌شاه تعلق داشت.[1] وهمو خود بردرآمدهای آن[2] (مانند درآمد زمین های دولتی)[3] نظارت می کرد. طبیعی است که نادر چون نمی خواست ازدرآمدهای سرشار چشم بپوشد ساکنان زمین های خالصه را ازپرداخت مالیات معاف نکرد.

روستائیان جماعات آزاد وساکنان زمین های وقفی و«املاك»[4] تنها ازپرداخت برقی مالیات ها برای سه‌سال معاف شدند. باج ها و وظایفی که به‌نفع زمیندارها اخذ واجرا می گردید لغونشد واین موضوع بـه‌آنها امکان داد که بهره کشی را تشدید کنند و وجوه مالیاتی را که قبلاً به‌خزانه می ریخت تصاحب نمایند. بدین ترتیب، وضع این دسته ازمالیات گزاران یعنی کشاورزان این نوع زمین هابهبود نیافت. نادر زمین های وقفی را بدین منظور از پرداخت مالیات به‌خزانه معاف کرد که روابط بین

۱- «تذکرة الملوك...» (انگلیسی)، پیشین، ص ۱۴۷.

۲- گویا، ای. پ. کالوشکین به همین جهت روستاهایی را که جزء خالصجات بوده‌اند، «دولتی» نامیده.

۳- آ س خ ر، ذخیرۀ «روابط روسیه باایران»، ۱۷۴، پروندۀ ۲، برگ ۱۳۸، ۱۳۹.

۴- لازم به‌تذکر است که در دورۀ سورد پژوهش‌ما مقدار زمین های وقفی (در زمان صفویان که ملایان شیعی درامور دولتی نقش درجه اول داشتند مقدار این زمین ها بسیار زیاد بود) به‌شدت کاهش یافت (نگاه شود به‌اثر پیش گفتۀ فره زر، ص ۱۲۱). قسمت بیشتر «املاکی» که رها شده بود ودیگر کشت نمی‌شد (درنتیجۀ زوال و ورشکستگی اقتصادی یی که هجوم افغانان واشغال ترکان آن‌را تشدید کردوهمچنین درنتیجۀ کوچ دسته‌جمعی کشاورزان ازمحل سکونتشان) به‌وسیلۀ نادر خریداری گردید (محمد کاظم، تاریخ... پیشین، جلد ۱، برگ ۱۰). زمین های کشاورزان جماعات‌آزاد روستایی، نسبت به کل زمین ها، مقدار کمی بود.

خود وروحانیان شیعی (که هواخواه صفویان بودند) را که به‌خصوص پس ازمصادرۀ قسمت قابل ملاحظه‌ای ازاموال موقوفه ازشاه ناراضی بودند بهبود بخشد.

نادر «ملکدارها» وکشاورزان جماعات آزادرا بدینجهت ازپرداخت مالیات به خزانه برای مدت سه‌سال معاف کرد که‌امکان‌توسعه وترمیم اقتصادی‌آنهارابه‌وجود آورد وکشاورزی راکه به‌زوال کامل مبتلا شده بود دوباره، اگرچه به‌طور جزئی، احیا کند.

مردمی که‌در زمین های یاد شده می‌نشستند، ازپرداخت تمام‌انواع مالیات‌ها معاف نشدند. طبق فرمان ۱۱۵۱ ه بازهم ازآنها مالیات‌هایی، منتها «نه ازدرآمد» گرفته می‌شد. چنانکه یاد شد، این مالیات‌ها خیلی متعدد بودند.

ازبازرگانان‌تمام مالیات‌های مقرر به‌استثنای «نتیجه» همچنان‌اخذ می‌گردید. مالیات «وجوه ضربخانه» که ازاجاره‌داران ضرابخانه‌ها گرفته می‌شد لغونشد.

مردم باید «مالیات‌های پس‌افت» سال‌های پیش‌را به خزانه می‌پرداختند. اینگونه مالیاتگیری معمولاً باسوء استفاده واخاذی مأموران شاه همراه بود.

آشنایی بامتن فرمان فوق به‌ما امکان می‌دهد که این گفته را که همۀ اتباع دولت نادرشاه ازپرداخت تمام انواع مالیات‌ها برای مدت سه‌سال معاف شدند رد کنیم.

فرمان نادرشاه وضع مالیاتگزاران‌راکه قسمت‌بیشترشان همچنان همۀمالیات‌ها را می‌پرداختند فقط کمی بهبود بخشید. طبق فرمان، باوجود اینکه پرداخت برخی مالیات‌ها به‌خزانه لغو شده بود، زمینداران همچنان به‌بهره کشی ادامه دادند. آنها امکان تصاحب درآمدهایی‌را یافته بودند که قبلاً به‌خزانه می‌ریخت.

درسند مورد پژوهش‌ما گذشته از مطالبی که برای تحقیق مالیات‌ها وسیاست مالیاتی اهمیت درجۀ اول دارند اطلاعات مهم دیگری نیزوجود دارد. مثلاً دستور داده می‌شود که‌حکام ایالات باید «مالیات‌های‌پس‌افت» سال‌های گذشته‌را به‌خزانه تحویل دهند. این موضوع ثابت می‌کند که حکام درواقع مسئول جمع‌آوری‌مالیات

ازایالت خود بوده‌اند. ازاین گذشته درفرمان فوق دربارهٔ افزایش مقدار زمین های خالصه ازطریق الحاق ایالاتی که درلشگرکشی به هندوستان اشغال‌شده بودندمثل: پیشاور، کابل، غزنه، سند وغیره سخن رفته.

پژوهش منابع مارامطمئن می‌سازد که حتی تخفیف های یادشده‌درفرمان‌نیزجامهٔ عمل به خودنپوشید. درسال ۱۷٤۰ م هنگامی که‌فرمان ۱۱۰۱ ه نادردیگربه‌وسیلهٔ رضاقلی میرزابه‌اجراگذارده‌شده‌بود، کالوشکین‌چنین گزارش‌داد: «... باج وخراج هایی که پی‌درپی‌ازمردم گرفته می‌شود... روشن می‌سازد که‌چرامردم به‌منتهای‌فقر رسیده‌اند، مالیات سالیانه، هرچه بیشتر، ازمالیات های وضع شده تجاوز می کند».[۱] کالوشکین درحالی که زمین های «خالصه»را «ده‌های دولتی» می‌نامد، اضافه می کند که «با فشار زیاد» ازساکنان آنها مالیات ومالیات پس‌افت گرفته می‌شده. او درهمان سال درحالی که به‌اطلاعات وآمار رسمی استناد می کند خبر می‌دهد: «... فقرهمه گیر درتمام اکناف ایران لحظه به لحظه درحال گسترش است و درهمه‌جا برای مزدم مالیات‌های توانفرسا می‌تراشند... اگراین وضع ادامه پیدا کندنمی‌دانم بازرگانان ومردم خراج گذار چگونه خواهند توانست پایداری کنند».[۲]

باوجود این نادر از تمام مأموران خود گزارش وحسابنامهٔ وجوه مالیاتی می‌خواست وخوشش نمی‌آمد که ازفقر و ورشکستگی چیزی بشنود. مثلاً، در بهار سال ۱۷٤۱ م مأمور ثابت (رزیدنت) روسیه درایران از تهران گزارش می‌دهد که نادرشاه درحالی که باقشون خود ازکلات به‌سوی تهران روانه شده، «درحین عبور ازشهرها وایالات، جای جای‌سه وحتی پنج‌روز توقف می کند وازفرماندهان و حکام به‌ویژه دربارهٔ وجوه خزانه درطول مدت غیبت خود ازایران حسابنامه‌های دقیقی می‌خواهد که درآن‌ها موارا ازماست کشیده باشند، اوقبول نمی کند که درنتیجهٔ فقر

۱- آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران» م، پروندهٔ ۶، برگ ۱۳۸ و ۱۳۹.

۲- همان‌جا.

۳- همان‌جا.

بی‌حد کشاورزان، دیگرچیزی نمانده که به‌عنوان مالیات گرفته شود. اعلیحضرت که نمی‌خواهد دربارهٔ فقر در دولت خود حتی کلمه‌ای هم بشنود، جواب می‌دهد که «تخفیف سه‌ساله»ای که اودرحق مردم روا داشته، ناگزیر وضع آنها را بهبود خواهد بخشید. اعلیحضرت بافرماندهانی که در کارشان غفلت وفروگذاری کرده باشند چنان بی‌رحمانه رفتار می‌کند که می‌توان گفت، هیچ شهر و ناحیه‌ای نیست که در آن فرمانده‌ای اعدام نشده باشد. اوحتی ذره‌ای ازغضب قهرآلود خودرا هم فرونمی‌نشاند بلکه سعی می‌کند همیشه خودرا درحال خشم وغضب نگاهدارد. بدینجهت همه عموماً ازکارهایی که انجام می‌دهند وحشت غیرقابل وصفی دارند. آنها ورود اعلیحضرت‌را به‌اینجا بانهایت نومیدی از زندگی خود منتظرند».[۱]

به‌جز فرمان پیش گفته،دوفرمان دیگر ازنادر معروف‌است (متأسفانه به‌زمان‌ما نرسیده‌اند) که طبق آنها مردم خراسان (۱۷۳۱م) واصفهان (۱۷۳٤م) تاسه‌سال‌از پرداخت مالیات معاف شده‌اند.

چنانکه یاد کردیم، نادر می‌کوشید که موقعیت خراسان مرکز سیاسی دولت خود را ازنظر اقتصادی تحکیم بخشد. نادر درسال ۱۷۳۳م فرمانی صادرکرد و مسئولیت اجرای آن‌را به‌گردن«عمال» و «مباشرین» ایالت خراسان گذاشت، «برای این که درخصوص «وجوهات و مالیات دیوانی» تا سه سال هیچکس مزاحم مردم نشود».[۲] ازاین گذشته در زمین های متروك خراسان که دولت ازملکدارها خریده بود، مردم ازپرداخت بسیاری ازمالیات‌ها (مالیات، اخراجات، پیشکش، سورسات و تحویلات) معاف شدند».[۳]

به‌شهادت محمدکاظم، نادر درسال ۱۷۳٤م پس‌ازسرکوبی قیام بزرگ

۱ـ آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران»، ۱۷٤۱، پرونده ۷، برگ ۷٦، ۷۷.

۲ـ محمدکاظم، تاریخ عالم‌آرای نادری، پیشین، جلد۱، برگ ۱۰۵.

۳ـ همان‌جا.

فارس و کرانه‌های خلیج فارس ، برای تحکیم پایه‌های حکومت خود در مرکز ایران، «اخراجات ومالیات‌را برای مدت سه‌سال به‌مردم آن دیار (اصفهان) بخشید»[۱] ولی درمنابع گفته نشده که این دستور تاچه‌حد عملی شد، فقط معاصران آن دوره به ورشکستگی مردم درنتیجهٔ فشار باج‌وخراج و ویرانی دهکده‌ها و وضع مشقت‌بارمردم اصفهان پس‌از «معافی» مزبور اشاراتی کرده‌اند.[۲]

فرمان نادر برای توده‌های مردم چنانکه خودآرزو داشتند تسهیل ایجادنکرد. «اوتر» که سفرخودرا به ایران درماه مه سال ۱۷۳۹م یعنی پس‌از آنکه دستور شاه درمورد لغو مالیات‌ها بـه اجرا گـذارده شده بود به‌پایان رسانده ، تابلـو فوق‌العاده غم‌انگیزی از زندگی کشاورزان ایـران ترسیم می‌کند.[۳] اومی گـوید که وعده‌های سخاوتمندانه‌ای که نادر قبل‌از لشکرکشی‌به هندوستان‌بمردم‌داده بودپس‌ازبازگشت او اجرا نشد[۴] ومردم پیوسته ازسنگینی بار مالیات‌ها می‌نالیدند.[۵]

به‌شهادت «هان‌وی» ، مردم باگشاده‌رویی به‌استقبال‌نادرشاه‌رفتند، زیراامیدوار بودند که غنایم سرشار ـ ثمرهٔ سه‌سال جنگ درهندوستان وآسیای میانه ـ آنها را از فشار تـوانفرسای نگهداری قشونی بیشمار رها خـواهد ساخت.[۶] «اما آن گنج های

۱- همان برگ ۶۲۸.

۲- آ س خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران»، ۱۷۳۷، پروندهٔ ۷، برگ ۳۰۵؛ ۱۷۴۰، پروندهٔ ۶ ، برگ ۱۳۹ ، وغیره.

3- Otter, Voyage en Turquie... Vol II, P. 13-14.

۴- همان‌جا ، ص ۸۹.

۵- همان ـ ص ۳۰.

6- Jones Hanway, An historical account of the british trade ever the caspiansea: with the authors journal of travels from England through into Persia, and back through Russia; Germany and Holland, vol. II London. 1754, p. 399.

بی‌حساب فقط برحرص او (نادر - ن.) افزودند.[1] به‌نظر هان وی علت‌فقر وحشتناکی که پس‌از جنگ‌های هندوستان وآسیای میانه درهمه‌جا حکمفرما بود این بود که نادر قشون‌را نگهداشته بود وبه‌غنایم ازهند آوردهٔ خود دست نمی‌زد.[2]

به‌منظور برآوردن احتیاجات‌روزافزون به‌پولی که پیش‌از هرچیزبرای‌نگهداری سپاه به خصوص مزدوران (ازبک، افغان وغیره) لازم بود، بسیاری از مالیات‌های طبیعی به‌مالیات‌های پولی تبدیل شدند. به‌مأموران مالیاتگیری غالباً دستور داده می‌شد که «برای ذخایرغلات هم پول گرفته شود»[3].

براتیشف در ۵مه ۱۷۴۲ ازدربندخبر می‌دهد: «... اعلیحضرت دستورداده که درتمام دولت‌او برای گرفتن سرباز جدید به‌جز مالیات‌های معمول مبالغ زیادی هم پول گرفته شود...».[4] حتی «وظیفهٔ» فرستادن دختر به‌حرمسرای‌شاه ودادن‌زن به‌نظامیان، گاهی به‌مالیات پولی تبدیل می‌شد.[5]

درنتیجهٔ افزایش راهزنی وناامنی جاده‌ها، کاروان‌های بزرگی که برای سپاه آذوقه حمل می‌کردند، مجبور بودند که ازجاده‌های کمربندی عبورکنند واین خود باعث می‌شد که خرج حمل‌ونقل به مقدار قابل ملاحظه‌ای گرانتر تمام شود. مثلاً درسال ۱۷۴۲م حمل هربار کالا از اصفهان به‌داغستان به‌پول روسی درحدود ۱۰ روبل (تقریباً ده هزار دینار) تمام‌می‌شد.[6] بدینجهت قسمت مهمی ازملزومات‌قشون

۱- همان‌جا، ۴۰۰ و ۴۰۱.

۲- همان‌جا، جلد۲، ص۱۹۷، ۱۹۸.

۳- آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۰، پروندهٔ ۶،برگ.۳۴.

۴- آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران»، ۱۷۴۲، پروندهٔ ۵،برگ۴۳.

۵- محمدکاظم، تاریخ... پیشین، جلد۱، برگ۲۷۴.

۶- آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۲، پروندهٔ ۵، برگ ۲۵۹.

ازآن‌پس به‌صورت پول گرفته می‌شد. چنانکه ناظران گزارش داده‌اند در دهۀ پنجم قرن هیژدهم گرفتن باج وخراج پولی افزایش یافت. مثلاً براتیشف درسال ۱۷٤۳م ازهمدان‌می‌نویسد: «. . . اعلیحضرت باخشونت ازتمام مملکت وایالات‌مالیات‌های سنگین پولی می‌خواهد . . .». فقط ازاصفهان و «حومۀآن»، به‌جز جریمۀ معلوم. . ٦ هزار روبلی، دستور داده شده که چهارمیلیون جمع‌آوری کنند. این امر به‌کمک سختگیری فراشان ایرانیان را روزبه‌روز چنان به‌منتهای فقر و درماندگی اندوهبار می‌کشاند که توصیفش ممکن نیست، ایران در زمان حکومت نادر به‌روزی افتاده که مردمش از زندگی سیر شده آرزوی مرگ می‌کنند».[1] به علاوه، مالیات‌های پولی معمولاً (چنانکه مالیات‌های طبیعی هم) بااخاذی مأموران خزانه همراه بود. مثلاً به‌گواهی «لرخ» درسال ٦-۱۷٤٥م نادر ازمردم شماخی ۱۰۰ هزار روبل خواست، «سردار و مأموران مالی دلشان می‌خواست که چیزی هم برای خودشان بگیرند، بدینجهت این‌بارسنگینی‌را (۱۰۰ هزار روبل) که بردوش مردم بدبخت بود سنگین‌ترکردند».[2] «بازن» درنامه‌های خود خبر می‌دهد: «غرامت‌های زیاد و بیرحمی وحشیانه‌ای که همراه با غرامتگیری بود خلق‌را به‌حد اعلای فقر رساند. سرکرده‌های نظامی‌او بااخاذی‌های خود فقرخلق‌را تشدید می‌کردند».[3]

«باکونین» کنسول روس در ۲۵ فوریۀ سال ۱۷٤۷م از رشت می‌نویسد: «اکنون در تمام گیلان احتیاج به پول به‌منتهادرجه رسیده . . . طبق فرمان شاه «محصلین» مالیاتی به‌هنگام وصول باج وخراج به‌جز پول حتی طلا ونقره و اشیایی ازاین‌قبیل‌را هم قبول نمی‌کنند».[4]

۱- آ س خ ر، ذخیرۀ «روابط روسیه باایران»، ۱۷٦۳، پروندۀ ٤، برگ ۳۸٤.

۲- Buschings «Magazin», Bd. X, S. 405.

۳- «Lettres edifiantes. . .» P. 290.

٤- آ س خ ر، ذخیرۀ «روابط روسیه باایران»، پروندۀ ۳، برگ ۱٦٤.

لشگرکشی‌های غارتگرانه که خیلی هم پرخرج بودند دیگر مثل سابق آنچنان غنایم گرانبهایی همراه نداشتند. مثلاً لشگرکشی به داغستان (۴۳-۱۷۴۱م) نه برای نادر پیروزی به بار آورد ونه غنایم گرانبها داشت. نادر در سال‌های ۴۳-۱۷۴۲م که قشونش تلفات جانی ومالی کلانی دیده بود ازقرارگاه نظامی خود دستوری فرستاد که مالیات‌های پس افت گذشته وخراج سال‌هایی را که جمعی ازخلق ازپرداخت مالیات معاف شده بودند بگیرند و حتی باج وخراج‌ها وجریمه‌های تازه‌ای هم وضع کرد.[۱] براتیشف مأمور ثابت (رزیدنت) روسیه در ۳مه ۱۷۴۳م به پتربورگ نوشت: «... اعلیحضرت می‌خواهد خزانه‌ای‌را که در داغستان باخته ازمردم کشورش پس بگیرد. اودرحالی که هیچکس نمی‌تواند از دست فرماندهان و حکام ایالاتش برهد وبی‌هیچ دلیلی برنظامیان جریمه‌های نشنیدنی می‌بندد تمام مردم ایران را تا آنجا که می‌تواند باستمگری خشونتبار خود غارت می‌کند. او پی‌درپی ایرانیان را به‌غل وزنجیر می‌بندد وبه‌طور غیرانسانی شکنجه می‌دهد. برخی‌را با کتک به‌حرف می‌آورد واز روی اظهاراتشان سیاههٔ کاچال ونان‌خورهای آنهارا برمی‌دارد. به‌جز مالیات‌ها و اضافه برآن مقدار پولی که ایرانیان برای تهیهٔ مایحتاج درجهٔ اولشان دراختیار دارند بقیه هرچه هست باخشونت جمع‌آوری می‌شود. باچنین خشونتی که او رفتار می‌کند به‌سختی اتفاق می‌افتد روزی که کسی اعدام نشود ویا زیر ضربات چماق بیرحمانه شکنجه نگردد. القصه ستمگری‌های وحشتناکی ازاو سر می‌زند».[۲]

دولت به‌منظور افزایش درآمد خزانه به‌بهانه‌های مختلف ازمردم شهر و ده وایالات مالیات‌های پولی کلان می‌گرفت. طبق اخبار معاصران این دوره، «درتمام ایران به‌جز مالیات‌های بی‌حساب متداول، همیشه شاه برای مردم جریمه‌های وحشیانه

۱- محمدکاظم، تاریخ... پیشین، جلد۳، برگ۴۶؛ آس خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران»، ۱۷۴۲، س۵، برگ۴۳.

۲- آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران»، ۱۷۴۳، پروندهٔ ۳، برگ۵۰۳.

وبیرحمانه می‌تراشد وتحت این عنوان خلق‌را بااخذ مبالغ کلان غارت‌می‌کند».[۱]

اگر سربازی دراثر بیماری می‌مرد یادرحین جنگ به‌قتل می‌رسید ویا ازسپاه می‌گریخت، ازمردم محل سکونت اصلی‌او جریمه می‌گرفتند.[۲]

به‌هنگامی‌که تدارك جنگ باترکیه دیده می‌شد ونیز در زمان خود جنگ (۱۷۴۳-۴۶م) جریمه ها مخصوصاً افزایش یافت. «درسال ۱۷۴۳م دستور داده‌شد که تنها ازایالت اصفهان مبلغی معادل ۴۶۰۰ روبل روسی جمع‌آوری گردد».[۳] از گنجه وحومه‌درسال ۱۷۴۵م به‌جز مالیات‌های مقرر مبلغ ۱۱۱[۴] هزار تومان خواسته شدکه بمقدار زیادی ازمجموع مالیات‌های سالیانه بیشتربود.

مالیات‌های پولی بی‌حساب پی‌درپی افزایش می‌یافت. مثلا درسال ۱۷۴۳م ازتمام ایالت گیلان مبلغی معادل ۴۰۰ هزار روبل روسی[۵] گرد آمد، درصورتی‌که درسال ۱۷۴۷م فقط از رشت وحومه دوبرابر این مبلغ خواسته شد.[۶]

۱- آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران»، ۱۷۴۲، پروندهٔ ۵، برگ ۷۷۹.

۲- آ س خ ز، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران»، ۱۷۴۰، پروندهٔ ٦، برگ ٥٦٦.

۳- آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران»، ۱۷۴۰، پروندهٔ ۴، برگ ۳۸۴ - درسالهای ۱۷۳۴-۳۵م پس‌ازعصیان محمدخان بلوچ، برقبایل عصیانگر فارس جریمه‌ای به‌مقدار ۳۰۰ هزار تومان بسته شد، یعنی‌به‌پول روسی درحدود ۳میلیون روبل (محمدکاظم، تاریخ ... پیشین، جلد۱، برگ ۲۷۴).

۴- آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران»، ۱۷۴۵، پروندهٔ ۱۷، برگ ٦٨٤.

۵- همان‌جا، س۱۸، برگ ٦٨٤.

٦- آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران»، ۱۷۴۷، پروندهٔ۱، برگ ۷۴ - درتمام اطلاعات وآماری‌که به‌وسیلهٔ نمایندگان دیپلماسی روس گزارش داده شده، مبالغ به پول روسی است. درمنابع اطلاعاتی راجع به‌بهاسنجی روبل وتومان درسال‌های ۱۷۴۳ و۱۷۴۵ وجود ندارد، اما ازقرارمعلوم درسال ۱۷۴۷م هرتومان برابر با ۱۰ روبل بوده (آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران»، ۱۷۴۷، پ۳، برگ ۴۷۲).

تاریخ نگار نادر حکایت می‌کند که روزانه چاپارها می‌آمدند وازقتل وغارت خلق به‌هنگام گردآوری مالیات ـ که درتمام کشور جریان داشت ـ خبر می‌آوردند. سران قبایل لر بختیاری برای گزارش مخارج به‌دربار احضار شدند. نادر پس ازاینکه آنهارا مورد شکنجه‌قرار داد، امر کرد که وجوه خواسته شده را دوماهه‌تأمین کنند. به‌هریک ازآنها دستور داده شد مالیاتی به مبلغ ۱۰۰ و ۲۰۰ الف‌گرد آورند. در نتیجه، عصیانی درمیان لرهای بختیاری درگرفت.[۱] عصیانگران به محمد علی‌خان قرقلو که یکی از نزدیکان نادربود و چندی پیش‌از این به‌سرداری‌عراق گمارده شده بود پیوستند.[۲] قیام سرکوب شد و قشون لرها (محمد کاظم آن را «قشون عوام و سارقین» نامیده) تارومار گردید.[۳] همچنین عصیان مردم کرمان نیزسرکوب‌شد. نادر پس‌از ترک کرمان باتمام قشون خود رهسپار ایالات دیگرشد. اومردم، مأموران و حکام‌را به‌منظور اخذ مبالغ کلان بیرحمانه کتک می‌زد.[٤]

مالیات‌های زیادی هم برمردم بلخ واندخوی (اندخود) بسته شد. به‌گفتهٔ محمد کاظم، «چون‌خاطرخطیر، دارای کشورگیر، بدان قرارگرفت که روی سلوك از مردم ایران برگردانیده‌بنای انواب وقتل‌وغارت گذاشت، به‌قدر دویست‌الف‌به‌طایفهٔ اویماق (بلخ واندخوی ـ ن.) مقرر داشت.» ساکنان بلخ وآندخوی تمام اموال خودرا فروختند و ۱۷۰ الف به‌دربار فرستادند. اخاذی‌های بعدی واهانت مأموران خزانه به‌مردم سبب عصیان قبایل این ایالت گردید.[٥] نادر ازحوالی خبوشان که مسکن کردهای کوچ نشین بود . ۱٤ الف (نویسندگان این کتاب درنقل این رقم اشتباه کرده‌اند، به‌شهادت تاریخ عالم‌آرا... جلد۳، برگ ۲٤۷، هزاروچهارصدالف

۱ـ محمد کاظم، تاریخ... پیشین، جلد۳، برگ ۱۷۱ و ۱۷۲.
۲ـ همانجا، برگ۷ .
۳ـ همانجا، برگ ۱۷۳.
٤ـ همانجا، برگ ۲۳۸.
٥ـ همانجا، برگ ۲٤۷ (نویسندگان این کتاب‌درمورد شماره برگ‌اشتباه کرده‌اند، لطفاً به‌تاریخ عالم‌آرای... جلد۳، برگ۱۷۹ مراجعه شود ـ م.).

است، نه‌صدو چهل‌الف ـ م.) خواست. درنتیجه درخود خبرشان شورش آغازید و کردهایی که درخدمت قشون نادر بودند اردوی‌او را رها کرده پراکنده شدند.[1]

درشرایط زوال عمیق اقتصادی، قطع روابط اقتصادی بین ایالات، انقباض بازار داخلی و تقلیل بازرگانی خارجی سالیات‌های پولی برای اقتصاد روستاها فوق‌العاده مخرب بود. مردم از پرداخت مالیات سرپیچی می‌نمودند، تحصیلداران شاه را می‌کشتند وعصیان می‌کردند. مأموران خزانه به‌کمک دسته های سرباز مالیات می‌گرفتند. چون بسیار اتفاق افتاده بود که سربازان به عصیانگران خلق بپیوندند ازآن پس دیگر برای گردآوری مالیات در ایران دسته‌های ازبک و افغان فرستاد می‌شد. آنها به‌نادرشاه بیشتر وفادار بودند. مثلا درسال ۱۷۴۶م برای‌جمع ـ آوری مالیات در رشت گروهی سرباز ازبک فرستاده شد.[2]

چنانکه متذکر شدیم، مأمور ـ مختلس‌ها غالباً هدفشان ثروتمندشدن‌شخص خودشان بود، بدینجهت مبلغی بیشتراز آنچه‌مقرر شده بود می‌خواستند.

برای گرفتن مالیات‌معمولا کشاورزان‌را تحت‌فشارقرار می‌دادند،آنهارا به‌غل‌و زنجیر می‌بستند.[3] اگر کسی قدرت پرداخت مالیات‌هارا نداشت، به‌فرمان شاه،«تمام کاچال اورا می‌فروختند وپولش‌را ضبط می‌کردند واگر کفایت نمی‌کرد دختران و زنان اورا به‌بهای هردختر ۱۰ روبل (سال ۱۷۴۷ میلادی ۱۰ روبل‌معادل ۱/۵ تومان‌بوده ـ ن.) وهرزن. ۱ روبل به‌جای پول‌می گرفتند وبرای‌نظامیان می‌بردند».[4]

۱ـ همان‌جا، برگ۱۷۹. (باز هم اشتباه نویسندگان درسورد شمارهٔ برگ، لطفاً به همان، برگ۲۴۷ مراجعه شود ـ م.)

۲ـ آ س خ ر، ذخیرهٔ«روابط روسیه‌باایران»، ۱۷۴۶، پروندهٔ ۱، برگ۱۷۳۹،۲؛ ۱، پ۵، برگ۵۳۹.

۳ـ آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران»، ۱۷۴۳، پروندهٔ۳، برگ.۵۳.

۴ـ آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۷، پروندهٔ ۱، برگ ۷۴.

«لرخ» خود در رشت ناظر شکنجه‌های بیرحمانهٔ مردم بوده . در نزدیکی اقامتگاه اعضای سفارت روس آنقدر صدای ناله وفریاد زیاد بوده که آنها از زور ناراحتی شب‌وروز نداشته‌اند. پس‌از اینکه گلیتسین از مقامات محلی می‌خواهد که باعث ناراحتی همکاران‌او نشوند، بساط شکنجه‌را به‌محل دیگری می‌برند.[۱]

درکتاب «لرخ» ازشکنجه‌ای به‌نام «فلاح چوبک» یادشده. این نوع‌شکنجه «که دراین عصر حزن‌آلود اجرا می‌شود غالباً» به‌منظورگرفتن پول برای شاه است. شاه افغان‌هارا می‌فرستد تادرهمه‌جامبالغ شه گفته‌را ازمردم بگیرند».[۲] درمنابع‌فارسی ازمواقعی یاد شده که کشاورزان برای پرداخت مالیات مجبور بوده‌اند افرادخانوادهٔ خودرا بفروشند، دراین باره محمدکاظم نیز یادآورشده.[۳] تحصیلداران مالیاتی به‌دستورنادر می‌بایست‌مالیات‌ها وپس‌افت‌هاراتا«دینار آخر» می گرفتند.[٤] محمدکاظم همچنین خبر می‌دهد که‌مأموران ، مالیات‌هارا «به‌ضرب‌چوب‌وشکنجه»می گرفته‌اند[٥]

ورشکستگی باگامهای بلند به‌سراغ کشاورزان می‌آمد. عقب‌ماندگی تکنیک امکان نمی‌داد که‌بازده کشاورزی‌را بالابرند. کمبود روابط بازرگانی بین ایالات ، انقباض بازار داخلی وسنگینی مالیان راه (راهداری) فروش کالارا سخت می کرد. رعایا برای پرداخت مالیات‌های پولی ناچار بودندآن مقدارکمی ازمحصول راکه پس‌از پرداخت مالیات‌ها وتحویل های خارج‌از نوبت به‌قشون برایشان باقی مانده بود بفروشند. بدین‌ترتیب آنها مجبور بودند که نه‌تنها «محصول اضافی» بلکه‌مقدار قابل ملاحظه‌ای از«محصول لازم برای حیات» خودرا هم به‌ستمگران بدهند.

1- Buschings «Magazin», Bd. X, S. 432.

۲- همان‌جا، ص٤١٧.

۳- محمدکاظم، تاریخ . . . پیشین، جلد۳ ، برگ٦٦.

٤- همان‌جا، برگ١٦٧.

٥- همان‌جا ، برگ١٩١.

تبدیل برخی مالیات‌های طبیعی به‌پولی و بستن جریمه‌های کلان نه تنها برای راه انداختن جنگ‌های جدید بود بلکه تا حدود قابل توجهی هم بدین‌سبب بود که بخشی ازقشون‌ومأموران‌دستگاه دولت‌مواجب خودرا دیگربه‌پول‌می گرفتند. این اقدامات با وضع عمومی توسعهٔ نیروهای تولیدی‌درکشورسازگار نبود . گرفتن مالیات‌ها و جرایم پولی درشرایط حکومت«اقتصادطبیعی»[1] که روابط کالا ـ پولی رشد نکرده بود، مخصوصاً سبب پاشیدگی عمومی اقتصادی وقطع روابط بین‌ایالات مملکت گردید و به‌رشد رباخواری و انقیاد بعدی رعایا انجامید .

زوال عمومی اقتصادی وتشدیدستم مالیاتی منجر به‌وخامت اوضاع کشاورزان جماعات آزاد روستایی ، فقیرشدن کشاورزان وابسته به فئودال و ورشکستگی کامل آنان گردید . ورشکستگی بعدی واحدهای کوچک اقتصاد کشاورزان که به‌منزلهٔ اساس تولید اجتماعی آن زمان بود اهمیت تعیین کننده داشت و علت عمدهٔ زوال همه جانبهٔ اقتصادی کشور بود .

در زمان صفویان زندگی ایلیات کمی بهتر از رعایا بود . کوچ نشینان که نیروی عمدهٔ سپاه را تشکیل می‌دادند مثل رعایا بار مالیات‌ها و وظایف بردوششان سنگینی نمی کرد . اما در زمان شاه سلطان حسین در نتیجهٔ تشدید استثمار مالیاتی وضع آن‌ها به بدی گرایید . مالیات‌ها و وظایفی که از آن‌ها گرفته می‌شد دوبرابر گردید. در زمان نادر مالیات سرانهٔ «یا ساق کش»آنها چندین برابر شد[2]، مثلاً در سال ۱۷۴۴ م از قبایل دومبول به‌جای ۳ هزار تومان مالیات سابقشان مبلغ ۱۰۰ هزار تومان خواسته شد.[3] ایلیات هم مانند رعایا باید جریمه‌های کلان پولی

---

۱ ـ در«اقتصاد طبیعی»تولید برای مصرف شخصی است و مبادله بصورت‌پایاپای (بدون دخالت پول) انجام می گیرد . این اصطلاح را می‌توان « اقتصاد بسته » و یا «اقتصاد خود مصرفی» نیز ترجمه کرد ـ م

۲ـ نگاه کنید به آس خ ر ،ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران» ،۱۷۳۹ ، برگ ۲۸۴، ۵ .

۳ ـ ای. پ ، پتروشفسکی ،طرح کلی‌تاریخ ... پیشین، ص ۳۳۵ .

می‌پرداختند . ازآن گذشته ،چنان که یاد کردیم بارها اتفاق می‌افتاد که ایلیات را به‌زور به‌رعیت تبدیل می کردندو درنتیجه، آن‌ها مجبوربه‌پرداخت‌واجرای مالیات‌ها و وظایف مربوط به رعایا می‌گردیدند[1] . ایلیاتی که در قشون خدمت می کردند مواجب می گرفتند، منتها نه کامل و نه بموقع و بیشتر گرسنه و محتاج بودند . در نتیجهٔ این وضع ، رعایا و ایلیات‌ورشکسته، خانه‌ها و چادرهای خود را رها کرده و دسته‌های راهزن تشکیل می‌دادند ، قیام می کردند ، به عصیانگران سایر جاها می‌پیوستند و یا از مرز می گذشتند .

تشدیدبی‌حساب بهره کشی فئودالی در دهه‌های چهارم و پنجم قرن هیژدهم دولت نادر رابسوی‌پاشیدگی سخت اقتصادی‌روانه ساخت وباعث‌تیزشدن‌تضادهای طبقاتی و تضادهای درونی طبقهٔ فئودال گردید .

***

۱ ـ همان ، ص ۳۱۳ .

فصل چهارم

دولت نادرشاه، استبداد فئودالی

دولت‌نادرشاه نمونهٔ بارزی(تیپیک) ازیک حکومت استبدادی‌نظامی-فئودالی بود . حاکمیت شاه حدی نداشت . شورای امیران که در زمان شاهان صفوی‌وجود داشت و از وزیر بزرگ ، قورچی‌باشی ، قولرآقاسی ، ایشیک‌آقاسی باشی ، تفنگچی-باشی ، دیوان بگی و وکیل نویس[1] تشکیل می‌شد نه تنها دیگر اختیارات چندان زیادی نداشت ، بلکه نادر درهمان ابتدای حکومتش آن را عملاً منحل کرد .[2]

« نادر پس از رسیدن به تخت سلطنت ، فوراً به‌اطلاع ایرانیان رسانید که می‌خواهد بدون شریک سلطنت کند . او هرچند که شورای سلطنتی درست کرد و آن را به شعبات استانی تقسیم نمود معذلک اجازه نمی‌داد که هیچ کار مهمی بدون اطلاع خود اوانجام گیرد[3]». اعدام‌ها واعمال زورهای بیشمار گواه استبدادوحشتناک اوست .

اساس اقتصادی حکومت نادر مانندتمام جوامع فئودالی ، واحدهای کوچک تولید کشاورزی همراه با خرده تولید پیشه‌وران بود . دستگاه عظیم بوروکراسی و قشون چندین هزارنفری که در نتیجهٔ توسعهٔ زمین‌های دولتی و جنگ‌های پی‌درپی گسترش یافته بود ، به‌حساب استثمار شدید خلق و به‌خصوص کشاورزان‌نگهداری می‌شد .

1 - «Tadhkirat al - muluk» , p. 13 .

۲ - دربارهٔ انحلال چهارشغل اولی‌نامبرده نگاه کنید به‌محمد کاظم ، تاریخ عالم... پیشین ، جلد ۲ ، برگ ۱۱ .

۳ - س . رشه توف «تاریخ دربارهٔ شاهنشاه ایرانی ...» ص، ۱۸۵ .

با وجود این، اقتصاد کشاورزی دولت نادر از پایان قرن هفدهم میلادی دیگر ورشکست شده بود . جنگ‌های پی‌درپی وجدال‌های فئودالی که عملاً قبل ازسقوط دولت صفوی آغاز شده بود ازیک سو وسلطهٔ هفت سالهٔ اشغالگران افغان وترک و جنگ‌های بین آنان در سرزمین ایران ، آذربایجان و ارمنستان از سوی دیگر سبب تخریب آتی نیروهای تولیدی و تعمیق ویرانی اقتصادی گردید . در نتیجهٔ استثمار وحشیانهٔ مالیاتی ، غارت مستقیم ، ستم ملی ، ترور، زورگویی خشونت‌آمیزواعمال زوری که خلق در اسارت افاغنه و ترکان بدان گرفتار شده بود، جنبش وسیع‌آزادی بخش علیه یوغ اشغالگران اجنبی اوج گرفت . پیش ازاین مطالبی از منابع تاریخی در بارهٔ وجههٔ بزرگ ملی نادر آوردیم ، درآن عصر ، خلق نادر را سازمان دهندهٔ مبارزات استقلال‌طلبانهٔ خود می‌دانست .

ایده‌آلیزه کردن دورهٔ اول حکومت نادر به وسیلهٔ برخی از معاصران روس و اروپای غربی او (فعلاً از تاریخنویسان فئودال ایرانی چیزی نمی‌گوئیم) درخور توجه خاصی است. مثلاً یکی ازآنها می‌گوید: «کوشش‌های اولیه‌اش اورا به‌جایی رساند که‌ذره ذره علاقهٔ‌مردم‌را به‌خودمتمایل کندوباشایعاتی که دربارهٔ پیروزی‌های او رایج شد مردم دیگر بدو روی آورده بودند . او از اول قدغن کرد که هیچکس در هیچیک ازایالات و به‌هیچ‌وجه ورودش را جشن نگیرد و تأکید نمود که این ممنوعیت بدین‌دلیل است که اونمی‌خواهد برای مخارج جدیدی بهانه بدست‌بدهد، مخارجی که خلق . . . برای آن به‌زحمت می‌افتاد و خودرا درمانده می‌کرد . . . [نادر] شروع به اصلاح بی‌نظمی‌ها وبرخی نزاعهای اجتناب‌ناپذیر درونی‌حکومت کرد، به‌شکایاتی که ازحکام ایالات، رؤسای شهری، قضات و دیگر صاحب‌منصبان به او می‌شد رسیدگی می‌نمود ، تقصیرکاران را بدون توجه به درجه و خدمات گذشتهٔ آنان باکمال بیرحمی مجازات می‌کرد ، تمام روز را به‌دورشهر می‌گشت و از این یا آن شورا که به امور مختلفی مربوط می‌شدند : از وحدت تجار گرفته تا

تزئین‌شهر یا تسکین خانواده‌های فقیر و ورشکست شده پرس و جو می کرد».[1]

بدیهی است که چنین کارهای عوام فریبانه‌ای نمی‌توانند اعمال ضد خلقی آشکار نادر را که مبتنی برتشدید استثمارفئودالی توده‌های رنجبر وسرکوبی‌مقاومت آنان بوده پرده پوشی کنند . این سیاست عوامفریبانه در ابتدای دهۀ چهارم قرن هیژدهم یعنی تا قبل‌ازاعلام شاهی(۱۷۳۶) او دیگرباوضوح کافی علنی شده بود.

کشاورزان خانه خراب که نادرقلی‌خان را درمبارزه با اشغالگران افغان‌یاری کردند، امیدوار بودند که بابیرون راندن‌بیگانان موردنفرتشان ستم مالیاتی کاهش داده شود و زندگیشان بهبود یابد .

درپایان‌دهۀسوم تا ابتدای دهۀچهارم‌قرن هیژدهم، یعنی‌در دورۀ جنگ‌های ضد افغانی و ضد ترکی ، نادر و شاه طهماسب احتیاج شدیدی به پول احساس کردند ، بدین جهت آنها نه تنها مالیات‌ها را تخفیف ندادند ، بلکه برعکس باج و خراج‌های مختلف وغیر منتظره‌ای هم وضع کردند و تأمین آذوقه برای قشون را هم برآن افزودند . اخراج اشغالگران ترك و افغان منجر به‌آسودگی توده‌های مردم نشد . اقتصاد کشاورزی از مالیات‌های سنگین صدمه دید . بر کشاورزان مفلس فشار بیرحمانه واردمی‌شد . درنتیجۀ ظلم واخاذی مأموران خزانه، دمبدم قیامهایی به‌وقوع می‌پیوست که با آتش و شمشیر سرکوب می گردید .

سیاست داخلی نادرشاه که مبتنی بر استثمار کشاورزان و سرکوب کردن مبارزات آنان علیه ستم اقتصادی ـ اجتماعی بود ، تضاد طبقاتی را بطور خشنی تشدیدمی کرد .مبارزۀ استثمارشوندگان علیه ستم فئودالی که درقیام‌ها وجنبش‌های نیرومند کشاورزان ، برخی از چادرنشینان وفقیران شهری منعکس می گردید، عامل اصلی تلاشی و انهدام استبداد فئودالی نادرشاه بود .

***

۱ ـ همان جا ، ص ۱۷۰ ، ۱۷۱ .

تکیه‌گاه اجتماعی حکومت شاه طبقه فئودال بود که خود از چند گروه[۱] تشکیل می‌شد . مؤثرترین و ممتازترین آنها اشراف نظامی ـ فئودال قبایل چادرنشین ونیمه چادرنشین بودند . در دههٔ سوم قرن هیژدهم یعنی در دورهٔ اشغال ایران و ورای قفقاز به وسیلهٔ افغانان و ترکان ، هنگامی که نادرقلی برای انقیاد قبایل خراسان به‌مبارزه‌ای‌سخت مشغول بود،تکیه‌گاه جنگی وسیاسی اورا اشراف‌قبیلهٔ‌قزلباش افشار وقبایل کرد خراسان تشکیل می‌دادند . به گفتهٔ‌مهدی‌خان:«قبایل عمده‌ای که به‌حمایت نادر اظهارتمایل‌می‌کردند وطریق وفاداری می‌پیمودنددوقبیله‌بودند: یکی‌افشار که روابط‌خویشاوندی با اوداشت ودیگر کردهایی که در دره گزوابیورد زندگی میکردند و مهمترین قبایل خراسان بودند » . مؤلف مزبور اضافه می کند که اگر چه قبایل دیگری نیز وجود داشتند که نادر به آنان اعتماد داشت و آنها هم صمیمانه به او خدمت‌می کردند، باوجوداین تکیه گاه اصلی شاه آینده اشراف قبایل یادشده‌بودند[۲] . در واقع همین موضوع سبب امتیازات بعدی اشراف افشار و اشراف قبایل خراسان نسبت به‌اشراف قبایل دیگر چادرنشین و نیمه چادرنشین ایران گردید .

به گفتهٔ مهدی‌خان دراواسط دههٔ سوم قرن هیژدهم بود که چراغ بک افشار و طهماسب بک جلایر به‌نادر پیوستند و در مبارزه با ملک محمود سیستانی همرزم او شدند .[۳] طهماسب بک که وکیل قبیلهٔ جلایر بود با سران دیگر این قبیله به خدمت نادر درآمدند.[۴] سپس او که تقریباً سرشناس‌ترین سردارنادر شده بود اعتماد فوق‌العادهٔ شاه را به‌خود جلب نمود .

---

۱ ـ ای. پ . پتروشفسکی از چهارگروه زیر نام می‌برد: ۱ ـ اشراف نظامی قبایل چادرنشین و نیمه چادرنشین ، ۲ ـ فئوذال های مالک محلی قدیمی ،۳ ـ قشربالای‌روحانیان مسلمان (در ارمنستان تا حدودی ارمنی) ، ٤ ـ بوروکراسی کشوری حکومت مرکزی و محلی (ای . پ . پتروشفسکی ، طرح کلی ... پیشین ، ص ۸۹) .

۲ ـ «مطالبی دربارهٔ تاریخ ترکمن ...» ، جلد ۲ ، ص ۱۹۰ .

۳ ـ همان جا ، ص ۱۲۰ .

٤ ـ همان جا .

درسال ۱۷۳۱ م بود که او به حکمرانی ایالات اوژگوش، چرموگان[1] و حاجی لار گمارده شد.[2] درسال ۱۷۳۳ م اوسرکردهٔقشون خوزستان، فارس، کرمان و بنادر خلیج فارس و نیز مأمور سرکوبی قیام محمدخان بلوچ، حاکم فارس[3]، گردید. درسال ۱۷۳۶ م طهماسب بگ درقوریلتای مغان شرکت داشت و جزء هفت‌نفری بود که مورد اعتماد خاصهٔ شاه بودند و مأمور اجرای کمدی «انتخاب» شاه جدید شدند[4]. هنگامی که رضا قلی میرزا پسر بزرگ نادر حاکم خراسان بود (۱۷۳۶ م) وسپس (درزمان لشکرکشی نادر به هندوستان وآسیای میانه) که او قائم مقام شاه شد، طهماسب‌بگ که دیگر لقب خان گرفته بودمسئولیت نیروهای مسلح تمام کشور و سرکردگی قشون را بعهده داشت. از جمله او می‌بایست لشکرکشی به بلخ و اندخوی[5] را نیز تدارك می‌دید. درسال ۱۷٤۰ م که خبر قیام قبایل افغان غربی از کابل رسید،طهماسب خان دوباره برای سرکوبی این‌قیام فرستاده شد. ضمناً همو به‌سمت سردار افغانستان و متصرفات شمال غربی هندوستان مغولی که‌به‌موجب قراردادی ازطرف محمدشاه‌به‌نادر واگذارگردیده‌بود گماردەشد. به حکام محلی دستور داده شد که به تمام خواست‌ها و فرمان‌های طهماسب‌خان گردن گذارند. درسال ۱۷٤٤ اوطبق دستور نادر برای سرکوبی حاکم فارس، تقی‌خان (۱۷٤٤م) اعزام گردید و در نتیجه‌سردار فارس شد.

۱ـ متأسفانه کتاب «مطالبی در بارهٔ تاریخ ترکمن ...» در دسترس من نبود، در کتابهای دیگرهم از جمله: «تاریخ عالم‌آرای نادری» خبری از «اوژگوش» و«چرموگان» وجود نداشت. ممکن است در ضبط این نام‌ها به زبان‌های خارجی اشتباه شده باشد ومثلا چرموگان دراصل چول مغان یا چرموکان (چهار مکان در فارس) بوده باشد ـ م.

۲ـ همان‌جا، جلد ۲، ص ۱۳۵.

۳ـ آ. ك. بکی‌خانوف، گلستان ارم، ص ۱۱۳

٤ـ آبراهام کرتاتسی، پیشین، ص ۵۱.

۵ـ محمدکاظم، «تاریخ عالم‌آرای...»، پیشین، جلد ۳، برگ ۱۳۲، ۱۳۳ و مهدی‌خان، تاریخ نادری، ص ۱۷۰.

قشون نادر از سربازان داوطلب قبایل مختلف تشکیل می‌شد، اما تمام منصب‌های عالی جنگی به‌اشراف نظامی ـ فئودال قبایل خراسان ـ به‌خصوص افشار و کرد ـ و قبیلهٔ بیات که از قرن ۱۷ میلادی قبیلهٔ قزلباش به‌حساب می‌آمد تعلق داشت.

محمدحسین‌خان افشار به شهادت دست‌نویس محمدکاظم بارها سردارعراق (۱۷۴۳-۱۷۴۴م) گردید.[1]

فتحعلی‌خان کیانی، پسر باباعلی بک افشار از آن اشخاص صاحب‌مقامی بود که از همه به‌تخت سلطنت نزدیکتر بودند. بارها سرکوبی قیام‌ها و بلواها و نیز اجرای عملیات نظامی به‌او واگذار شده بود. ازجمله به‌هنگام جنگ با قشون‌پادشاه مغول‌درکرنال (۱۷۳۹)فتحعلی‌خان متحدین‌جزایرچی‌را رهبری می‌کرد. اوهمچنین ریاست قشونی را که برای سرکوبی قیام قاجارهای مرو فرستاده شده بود به عهده داشت.[2]

برادر فتحعلی‌خان، کلب‌علی‌خان‌افشار که به عنوان حاکم و سردار سابق مرو ذکرش رفت،به‌فرمان شاه به‌سرداری‌فارس ومسقط گماشته شد.[3] پس ازسرکوبی قیام‌قاجارهای استراباد، ساروخان قرخلو افشار، حاکم سابق کرمان به‌جای محمد حسین‌خان افشار که پست دیگری گرفته بود سردار فارس شد.[4] در سال ۱۷۴۲ م عاشورخان پاپالو افشار سردار آذربایجان گردید. اللهوردیخان قرخلو افشار درسال ۱۷۴۴ به سرداری فارس گمارده شد و با بیست هزار جنگجو برای سرکوبی قیام تقی خان، بیگلر بک این ایالت اعزام گردید.[5] پسران نادرشاه: رضاقلی میرزا، نصراله میرزا، ایمان‌قلی‌میرزا وحتی پسران برادرش: فرزندان ابراهیم‌خان، محمد

۱ ـ محمدکاظم، «تاریخ عالم‌آرای ...»پیشین، جلد ۳، برگ ۴۶،۲۳۲.

۲ ـ همان جا، برگ ۱۹۲.

۳ ـ همان جا، برگ ۴۹.

۴ ـ همان‌جا، برگ ۲۶.

۵ ـ همان‌جا، برگ ۲۶، ۵۵،۷۳ و غیره.

علی‌خان (پس ازمرگ ابراهیم خان،برادرشاه درسال۱۷۳۸ به‌دستور نادرنام محمد علی‌خان به‌ابراهیم‌خان تبدیل شد.) وعلی‌قلی‌خان پست‌های فرماندهی برجسته‌ای در قشون داشتند . یکی از نمایندگان اشراف نظامی قبایل کرد ، حاجی‌خان کرد چامشکزك بود که درسال ۱۷۳۸ توپچی‌باشی قشون نادر بود وسپس سردارلرستان شد ،[1] دیگر آقا حسن‌خان کرد ، سرکردهٔ نظامی نادر بود .[2] چنانکه قبلاً یادشد، اشراف قبیلهٔ بیات نیز درقشون نفوذ داشتند ، مثلاً حسن‌خان بیات سردارنیشابور بود ومظفرخان بیات‌درسال ۱۷٤٤ م فرستاده نادر برای سرکوبی قیام قبایل افغان‌شد.[3]

سیاههٔ داده‌شده ازنمایندگان اشراف افشار، کردوبیات که‌مهمترین پست‌های نظامی را در دولت نادرشاه اشغال کرده بودند ، به‌هیچوجه کامل نیست ، باوجود این‌منابعی که مورد استفادهٔ ما واقع شده‌اند، از اینکه اشراف قبایل دیگرنفوذ قابل توجهی درقشون داشته باشد چیزی نگفته‌اند .

نادرشاه برای شغل بیگلربیگی مهمترین ایالات دولت خود در درجهٔ اول به اشراف افشار اعتماد داشت .

حکومت خراسان که از نظر نادر مرکز سیاسی و نظامی دولت بود در تمام مدت‌فرمانروایی او(حتی قبل ازرسیدنش به‌تخت سلطنت) متناوباً به اعضای‌خاندان خودش ، پسرها و برادر زاده‌های او ونمایندگان اشراف افشار تعلق داشت . مثلاً درسال ۱۷۲۸ م بلافاصله پس از پیروزی برملك محمود سیستانی ، ابراهیم‌خان برادرنادر به‌حکومت خراسان رسید . درسال ۱۷۳٦ م حکومت خراسان به رضاقلی میرزا پسر بزرگ نادرواگذار گردید[4] . درسال ۱۷۳۹ م علی قلی‌خان برادر زادهٔ نادرشاه حاکم خراسان شد.[5] نادرپس از رسیدن به‌تخت سلطنت برادر خود ابراهیم

۱ - همان‌جا ، برگ ۱۵۰ .

۲ - همان‌جا ، برگ ۱۷۵ .

۳ - همان‌جا ، برگ ۱۱۱ .

٤ - مهدی‌خان ، تاریخ نادری ، پیشین ، ص ۱۷۰ .

٥ - همان‌جا .

خان را سر فرماندهٔ قشون و حاکم عالی آذربایجان ، گرجستان و داغستان کرد به‌طوری که همهٔ بیگلربیگ‌ها وخان‌های این ایالت تابع اوشدند.[۱] آبراهام کرتاتسی خان‌نشین نخجوان، سردارنشین ایروان و«تمام ایالت‌آراوات» را نیز به‌این‌مجموعه اضافه می‌کند و می‌گوید که ابراهیم‌خان «شاه دوم» نامیده می‌شد.[۲] پس از مرگ ابراهیم خان (۱۷۳۸ م) شغل ، لقب و حتی اسم او به‌پسرش محمدعلی اعطاء گردید.[۳] درسال ۱۷۳۹ م امیرارسلان‌خان قرخلو افشار که ازخویشان نزدیک‌نادر بود حاکم آذربایجان جنوبی شد.[۴] و درسال ۱۷۳٤م عاشورخان پاپالو افشارحاکم خان‌نشین تبریز ، سردار تمام آذربایجان و فرماندهٔ نیروهای مسلح خان‌نشین‌ایروان بود .[۵]

حکومت ایالت شیروان نیزدرزمان نادرشاه به‌اشراف قبایل‌افشارتعلق‌داشت. مثلاً درسال ۱۷۳٦م پس از تاجگذاری نادر، مهدی‌خان افشار حاکم این‌ایالت شد .[٦] پس ازکشته شدن مهدی‌خان به‌هنگام یکی از قیام‌های محلی ، این پست به‌سردار بک قرخلو افشار[۷] و در سال ۱۷٤٤ م به حیدربک افشار واگذار شد.[۸] در سال ۱۷۳۳م حاکم هرات نصراله میرزا یکی از پسران نادر بود ؛ سپس حکومت هرات به‌نوبت به‌محمد خان و باباخان کرد خرم‌آبادی رسید . درسال‌های۱۷٤٤-

---

۱ ـ همان‌جا .

۲ ـ آبراهام کرتاتسی ، پیشین ، ص ۵۷ .

۳ ـ محمدکاظم ، تاریخ عالم آرای نادری ... پیشین ، جلد ۳ ، برگ ۱۳۰ .

٤ ـ آ . ك . بکی خانوف ، گلستان ارم ، پیشین ، ص ۱۲۰ .

۵ ـ آ س خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷٤۳ ، پروندهٔ ٤ ، برگ ٦۳۸ و محمدکاظم ، تاریخ عالم‌آرای ... پیشین ، جلد ۳ ، برگ ۱۳۳-۱۳۰ .

٦ ـ مهدی‌خان ، تاریخ نادری ، پیشین ، ص ۱۷۰ .

۷ ـ آ . ك . بکی خانوف ، گلستان ارم ، ص ۱۲۰ .

۸ ـ مهدی‌خان ، تاریخ نادری ، ص ۲٤۷ ، ۲٤۸ .

۱۷۴۳ م حاکم هرات محمد خان افشار بود . بیگلربگی کرمان از زمان صفویان به‌بعد به‌طور موروثی به‌سرکردهٔ یک‌دسته از اویماق‌های قبیلهٔ افشار تعلق داشت.[۱] طبیعی است که نادرشاه‌نیزحکومت‌را برای خاندان‌های فوق همچنان محفوظ گذاشت. به‌شهادت دستنویس محمد کاظم ، در سال‌های ۱۷۴۴-۱۷۴۳ م حاکم کرمان ساروخان افشار بود .[۲] درسال ۱۷۴۶ م شاهقلی خان افشار حاکم کرمان شد .[۳] همهٔ آنچه که دربارهٔ کرمان گفته شد در مورد ایالت ارومیه نیز صادق است . این ایالت نیزاز زمان صفویان به‌بعد تحت‌حکومت موروثی قبیلهٔ افشار قرارداشت.[۴]

اطلاعات‌مربوط به‌حکام ایالات خراسان،آذربایجان جنوبی ، شیروان، هرات، کرمان و ارومیه را بدین‌دلیل آوردیم که اخبار مربوط به آنها درمنابع مورداستفادهٔ ما ، کاملتر بود . در تمام دورهٔ حکومت نادرشاه بیگلربیگی ایالات یاد شده فقط به اشراف‌خاندان‌های مختلف اویماق قبیلهٔ افشار ، تعلق‌داشت. با وجود این، چنانکه متذکرشدیم ، نمایندگان‌اشراف‌افشار ، در بسیاری ازایالات دیگردولت نادرشاه‌نیز حکومت می‌کردند .

درمنابع از اشراف قبایل دیگر که بیگلربگ شده باشند ، به‌ندرت یاد شده .

نادر برای تحکیم قدرت اشراف قبایل چادرنشین خراسان که تکیه‌گاه عمدهٔ جنگی و سیاسی او بودند ، تدابیری در جهت تمرکز این قبایل اندیشید . از جمله ۱۲ هزار افشار که در ایالات مختلف کشور می‌زیستند به دستور نادر به خراسان کوچانده شدند . نادر قبایل نیرومند و بزرگ دیگر را تقسیم می‌کرد و آنها را در ایالات مختلف به‌طور جدا از هم و حتی خیلی دور از یکدیگر سکنی می‌داد . او می‌خواست قدرت رزمی این قبایل را ازهم‌بپاشد وبدینوسیله آنها رابه زیر نفوذخود

۱ ـ ای . پ . پتروشفسکی ، طرح کلی تاریخ ... پیشین ، ص ۱۲۱ .

۲ ـ محمدکاظم ، تاریخ عالم‌آرای نادری ، پیشین ، جلد ۳ ، برگ ۲۶ ، ۲۷ .

۳ ـ همان‌جا ، برگ ۲۳۳ .

۴ ـ ای . پ . پتروشفسکی ، طرح کلی تاریخ ... پیشین ، ص ۱۲۸

در آورد .

حکومت شاه برای تضعیف نفوذ و قدرت نظامی اشراف مخالف نادر تدابیر دیگری (مثلاً اعمال زور و ترور نسبت به قبیلهٔ قاجار) نیز می‌اندیشید .

قاجارهای استراباد یکی از قبایل معدود قزلباش به‌شمار می‌آمدند که تاربع اول قرن هیژدهم سلطه ، نفوذ وتفوق خویش را حفظ کرده بودند . ایالت استرآباد در زمان جنگ با اشغالگران افغان ، صحنهٔ نبرد واقع نشده بود به همین دلیل کمتر دچار ویرانی گردید . سقوط صفویان باعث انهدام حکومت مرکزی وتقویت حکومت خان‌های محلی و به خصوص خان‌های قاجار شد . فتحعلی خان قاجار که در زمان صفویان حاکم استراباد شده بود، در دههٔ سوم قرن هیژدهم حکومت خودرا دراین ایالت به‌میزان قابل ملاحظه‌ای محکم و استوار نمود . او به‌شاه طهماسب که در جنگ با اشغالگران ترك و افغان شکست‌های پی درپی متحمل شده بود و خانواده وقشون‌ناچیزش پناه داد(۱۷۲۳م) . فتحعلی‌خان پیوستن خویش را به‌شاه طهماسب اعلام کرد و حکومت شاه جوان را قبول نمود . البته این فقط یک کمدی بود ، زیرا نیروی جنگی‌شاه عبارت بود از همان قاجارهای استراباد که رهبری آن را نیز فتحعلی‌خان به‌عهده داشت . هنگامی که نادرقلی با قشون پیش شاه طهماسب رفت، ناگهان متعجب شد ، چونکه فتحعلی خان برای اجرای مقاصد جاهطلبانهٔ او مانع بسیار بزرگی بود . قتل فتحعلی‌خان یکی از نشانه‌های مبارزهٔ نادر برای رسیدن به‌حکومت بود . نادرشاه پس از نشستن به تخت سلطنت محمد حسین‌خان را به حکومت استراباد برگماشت . به حساب نادر ، برگماری خان افشار به امیری قبیلهٔ قاجار سبب تحدید نفوذ قاجارها می‌شد .

نتیجهٔ این کار قیام قاجارهای استرآباد با همدستی قبیلهٔ یموت و به‌رهبری محمد حسین‌خان فرزندفتحعلی‌خان قاجار بود . با وجود این درسال ۱۷۴۴ م پس ازسرکوبی قیام ، بازهم محمد زمان خان افشار وپس از او ساروخان قرخلوافشار

به‌حکومت استرآباد گماشته شدند.[۱] این موضوع نشان می‌دهد که حتی‌قیام بزرگ قاجارها نتوانست نادر را مجبور کند که دست از اجرای سیاست تحدید نفوذ اشراف این قبیله بردارد .

مرو و حوالی آن نیزدرطول قرن‌های شانزدهم تاهفدهم تحت سلطهٔ موروثی قبیلهٔ قاجار بود. در زمان آخرین شاه صفوی وهمچنین درزمان اشغال ایران به‌وسیلهٔ افغانان، حاکم این ایالت محمدعلی بگ قاجاربود. شاه سلطان حسین برای‌محدود کردن نفوذ واستقلال محمدعلی‌بگ قاجار سه بارحکام خودرا همراه با قشون به‌این ایالت فرستاد. اما محمدعلی‌بگ همهٔ آنها را پی‌درپی اخراج کرد . او که به‌گفتهٔ محمد کاظم فرمانروای خود مختار آن ایالت بود ، هیچ حاکمی را به مقر حکومت خود راه نمی‌داد[۲] . پس از تاجگذاری نادر ، حکومت مرو ، فوراً به‌کلب‌علی‌خان پسر بابا علی خان افشار واگذار شد[۳]. نادرشاه موقع برگشتن ازلشکرکشی به‌آسیای میانه وارد مرو گردید (۱۷٤۱ م) . در همین موقع به‌دستور او بسیاری از صاحب‌منصبان و سرکردگان سپاه به قتل رسیدند و حکومت مرو دوباره به خاندان حکام محلی قاجار داده شد . شاهقلی بگ قاجار پسر محمدعلی بگ حاکم مرو شد .[٤]

به‌شهادت‌محمد کاظم درزمان شاهان صفوی، محال چهچهه ، مهنه ،قاینات، ترشیز و سبزوار تحت حاکمیت قاجارهای مرو بودند . چیزی به لشکرکشی نادر به هندوستان‌نمانده بود که این زمین ها به‌نفع دولت مصادره شدند.«... هرگاه در مواجب نقدی کسری‌واقع می‌شدحسب‌الفرمان جهان گشا امرومقرر می گردید که از خزانهٔ ارض اقدس (مشهد ـ م .) آورده و تسلیم عساکرمنصوره می کردند» .[٤]

---

۱ ـ محمد کاظم ، تاریخ عالم‌آرای نادری ، پیشین ، برگ ۲۲۳ .

۲ ـ همان‌جا ، جلد ۱ ، برگ ۱۲۶ .

۳ ـ همان‌جا ، جلد ۲ ، برگ ۳۸ و ۳۹ .

٤ ـ همان‌جا ، برگ ۲۸۲ .

۵ ـ همان‌جا ، برگ ۱۲۸ .

چهارم قرن هیژدهم حاکم این خان‌نشین شده یادگردیده .[1]

در زمان صفویان ، خوانین قبیله ذوالقدر به‌طور موروثی بر فارس حکومت می‌کردند.[2] باوجوداین ، عباس اول یکی از اشراف جدیدنظامی را که ازغلامان سردار خودش الله‌وردیخان بود در رأس این ایالت قرار داد . از سال ۱۷۳۶ م تا سال ۱۷۴۴ م تقی خان ، نمایندهٔ بوروکراسی فئودالی جدید ، که درعصر نادر به‌قدرت رسیده بودحاکم فارس شد.[3] پس ازعزل تقی‌خان درسال ۱۷۴۴ م حکام این ایالت مرتباً عوض می‌شدند، بااینحال هیچیک از آن‌ها، نمایندهٔ قبایل ذوالقدر نبودند .

در زمان صفویان ، سران قبیلهٔ شاملو ، حکومت موروثی هرات را به عهده داشتند[4] ، اما درزمان نادرآن‌ها این امتیاز خودرا ازدست دادند. آبراهام کرتاتسی درکتاب خود، ازپیرمحمدخان ، نمایندهٔ اشراف چادرنشین خراسان به‌عنوان حاکم هرات درسال ۱۷۳۶ م نام می‌برد . حکومت خراسان نیز پس از تاجگذاری نادر شاه به باباخان کرد محول گردید .[5]

بدین ترتیب نادرشاه برای‌تحکیم حکومت خود، می‌کوشیدکه خاندان‌های حکام محلی یعنی خوانین و نمایندگان اشراف نظامی قبایل مختلف چادرنشین و نیمه چادرنشین ایران را از بین ببرد . مثلاً ، حکومت فارس ، هرات ، خراسان ، گنجه، شیروان ، آذربایجان جنوبی ، استرآباد و ایروان به نمایندگان اشراف‌نظامی‌ـ فئودال محول شد اما نه به‌اشراف نظامی ـ فئودال قبایلی‌که درطول ده‌ها و صدها سال بر این ایالات حکومت می‌کردند . پست بیگلربیگی را نیز دیگر نمایندگان

۱ ـ همان‌جا ، ص ۱۲۱ .
۲ ـ همان‌جا .
۳ ـ محمد کاظم ، تاریخ عالم آرای . . . پیشین ، جلد ۳ ، برگ ۲۴ ، ۶۶ ؛ مهدی خان ، تاریخ نادری ، پیشین ، ص ۱۷ .
۴ ـ ای ، پ ، پتروشفسکی ، طرح کلی تاریخ ... پیشین ، ص ۱۲۱ .
۵ ـ آبراهام کرتاتسی ، پیشین ، ص ۴۰ .

بوروکراسی غیرنظامی اشغال کرده بودند .

تقسیم کردن و کوچ دادن قبایل ، مصادرهٔ مایملک آنها ، انتصاب نمایندهٔ اشراف چادرنشین یک قبیله به‌امیری قبیلهٔ دیگر ، همه و همه تدبیرهای سیاسی بودند که نادر به‌منظور تحدید نفوذ اشراف چادرنشین در حق آن دسته از قبایلی که دراقشار بالای هیأت حاکم نفوذی همپای قبیلهٔ افشار داشتند،اعمال می کرد . این سیاست قبل از همه متوجه قبیلهٔ قاجار بود . نادرشاه به‌ویژه در دههٔ پنجم قرن هیژدهم سعی می کرد که درعین حال از تقویت بیش از حد اشراف کرد و افشار خراسان اجتناب کند. نادر از خوانین ازبک وافغان که در قشون‌او نقش سر کردگی دسته های مربوط به‌خود را داشتند همه‌گونه حمایتی می‌نمود . او حتی نمایندگان مختلف اشراف نظامی قبایل ازبک و افغان را به مقام حکومت ایالات نیز منصوب می کرد . مثلاً قانی خان ابدالی ابتدا حاکم هرات وسپس حاکم دربند شد .[۱] نادرشاه برای سرکوبی قیامهای رعایا و ایلیات مفلس و ستمدیده و همچنین برای قلع و قمع جنبش های رهایی بخش‌خلق‌های سرزمین های تسخیر شده و برای افسار زدن بر شورش های خونین ، به طور وسیعی از مزدوران ازبک و افغان که مورد عطوفت شاه واقع شده بودند ، تا پایان همچنان به‌او وفادار ماندند . آنها مخصوصاً وفاداری خودرا به‌هنگام پیمان نظامی ۱۷٤۷ م نشان دادند .

نادر درحالی که‌اشراف چادرنشین را به‌تکیه‌گاه نظامی، سیاسی وطبقاتی خود تبدیل می کرد، به‌طوربیرحمانه مقاومت برخی خوانین ـ مخالفین خودش ـ رادرهم می‌شکست و بین اشراف نظامی ـ فئودال قبایل مختلف تضاد ایجاد می‌نمود . با اینحال این کجدار ومریزها واین سرکوبی‌های نظامی به‌تنهایی کافی نبود که نادر را ازحمایت این دسته ازفئودال‌های نیرومند ، بهره‌مند سازد . بدینجهت نادر هنوز می‌بایست سخاوتمندانه در حق اشراف چادرنشین بخشش کند ومنابع درآمد

۱ ـ پ. گ . بوتکوف ، مطالبی برای تاریخ جدید قفقاز از ۱۷۲۲ م تا ۱۸۰۳ . جلد ۱ ، سانکت پتر بورگ ، ۱۸٦۹ ، ص ۲۳۳ ۲۳٤ .

دایمی برای آنها تأسین‌نماید. این منظور در درجهٔ اول به‌حساب استثمار جمعیت بوم‌نشین روستاهاوشهرها وهمچنین چپاول ساکنان کشورهای اشغالی عملی می‌شد.

درنتیجهٔ رکود اقتصادکشاورزی ، کسادی تجارت و ورشکستگی پیشه‌وران کوچک ، در آمد حاصل از استثمار مردم شهر و روستا نیز هرچه بیشتر تقلیل یافته بود . بدین ترتیب ، نتیجهٔ اجتناب‌ناپذیر این امر ، جنگ اشغالگرانه و چپاول‌مردم کشورهای تسخیر شده بود که به‌عنوان منبعی اساسی برای متمول‌شدن‌فئودال‌های چادرنشین به‌شمار می‌رفت. در واقع سیاست اشغالگرانهٔ نادرشاه منافع اشراف‌نظامی-فئودال قبایل چادرنشین را منعکس می‌نمود .

در دورهٔ جنگ علیه اشغالگران‌ترك و افغان نادرقلی خان درحالی که اشراف قبایل را به هوس غنایم جنگی می‌انداخت ، توانست آنها را به شرکت در مبارزه وادارد[1] . این اشراف با غارت مردم شمال غربی هندوستان ، افغانستان و آسیای میانه ثروتمند شدند . به‌شهادت محمدکاظم ، نادر در سال ۱۷٤۳ در مرو خود را برای لشگرکشی به‌چین نیز آماده می‌کرد ، معذلك این منظور عملی نگردید [2] .

گذشته از اشراف نظامی ، بوروکراسی کشوری سازمان مرکزی و محلی حکومت دردولت نادر به‌عدهٔ بسیاری ازفئودال‌ها واگذارشده بود . این عده بیش از هر چیز از نظر نژادی از یکدیگر متمایز بودند . به‌طورکلی قشر بالای قبایل چادرنشین و نیمه چادرنشین ایران ، آذربایجان ، ارمنستان و دیگر کشورها را اشراف نظامی تشکیل می‌دادند . بوروکراسی کشوری از میان خاندان‌های محلی برگزیده می‌شد . این موضوع روشن می‌سازد که برای انجام امور دستگاه پیچیدهٔ حکومت، دانستن‌زبان توده‌های اصلی مالیات گزار و آشنایی به‌رسوم ، شرایط‌طبیعی و اقتصادی ایالات مختلف لازم و ضروری بوده ، بسیاری از نمایندگان بوروکراسی عالی‌کشوری نسل اندر نسل از اشراف ایرانی بوده‌اند .

۱ـ ن. د. میکلوخوماکلای ، دربارهٔ جلد اول اثرمحمدکاظم، پیشین ، ص ۱۳۲ .
۲ ـ محمدکاظم ، تاریخ عالم‌آرای ... پیشین ، جلد ۳ ، برگ ٦ .

مهدی‌خان استرآبادی که از خاندان صفوی بود . یکی از نمایندگان این اشراف به‌شمار می‌رفت . او یکی از نزدیکترین درباریان به نادر بود که دستورات مختلف اورا اجرا می‌نمود و مدتی مدید نیز ، در سمت منشی مخصوص ، او را در بسیاری ازلشگرکشی‌ها همراهی می‌کرد . نامه‌های دیپلماسی نادر را به روسیه و ترکیه (عثمانی - م .) همو می‌نوشت . مهدی خان پس از نشستن نادر به‌تخت سلطنت (۱۷۳۶ م) تاریخ‌نگار دربار شد . بی‌جهت نیست که نمایندگان دیپلماسی روس در ایران اورا نخست‌وزیر ایران نامیده‌اند .[1]

بوروکراسی کشوری همگن نبود . هم فئودال‌های بزرگی چون مستوفی - الممالک ، لشگرنویس وناظر بیوتات دراین گروه جای داشتند و هم صاحب‌منصبان کوچکی از قبیل محصلان مالیاتی که مواجب سالیانهٔ آنها از چند تومان تجاوز نمی‌کرد . با اینحال، این مأمورین جزء ، صرف‌نظر از مقدار درآمدشان ، در استثمار فئودالی کشاورزان شرکت داشتند ، زیرا که مواجب خود را به‌صورت بخشش‌های مربوط به‌زمین و غالباً به‌طور مستقیم از مالیات‌های یک ده و یا کل ایالت برداشت می‌کردند .

بسیاری از نمایندگان بوروکراسی کشوری اقدامات حکومت شاه را از قبیل کوشش برای تحدید نفوذ اشراف نظامی - فئودال برخی قبایل و سیاست توسعه و تحکیم زمینداری دولتی تأیید می‌نمودند . انباشتن دستگاه رهبری از تعداد زیادی کارمند و بازسازی سازمان پیچیده و عظیم حکومت مرکزی و محلی ، که در زمان صفویان انجام پذیرفت ، به نفع بوروکراسی تمام شد . این سازمان در زمان نادر نه تنها به علت افزوده شدن ایالات مفتوحه بدین امپراطوری صدپارچه ، بلکه در نتیجهٔ افزایش زمین‌های دولتی ، باز هم پیچیده‌تر شد .

نادرشاه برخی از برجسته‌ترین مقامات رسمی را از کار برکنار کرد و درعین حال قشرهای متوسط‌بوروکراسی فئودالی را روی کار آورد و مورد پشتیبانی قرارداد .

---

۱ - آس خ ر: ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۳۸ ، پروندهٔ ۷ ، برگ۷۶۸ .

بسیاری از نماینده‌گان بوروکراسی کشوری که در زمان نادر روی کار آمدند مورد اعتماد خاصهٔ شاه بودند. مثلاً یکی از نزدیکترین اشخاص به‌شاه تقی‌خان بود. به‌شهادت محمدکاظم، تقی‌خان به‌سبب موقعیت درخشان خویش، نسبت به‌نادر شدیداً متعهد بود زیرا «که (اورا - م.) از مستوفی‌گری آن‌دیار به‌وزارت وضابطی و به‌حکومت و فرمانروایی کل مملکت فارس برقرار و صاحب اختیار ساخته بود.[1]» تقی‌خان از سال ۱۷۳۶ م در این مقام باقی بود تا اینکه در سال ۱۷۴٤ م به علت شرکت در قیام ضد دولتی عزل گردید، دارائیش مصادره شد و پسرانش به قتل رسیدند. با این همه چیزی نگذشت که نادر او را بخشید و حکومت کابل و تمام سرزمین هایی را که، طبق قرارداد، از جانب محمد شاه مغول به‌ایران واگذار شده بود به او محول کرد. او تا مرگ نادرشاه (۱۷٤۷ م) دراین مقام باقی ماند. در دههٔ چهارم قرن هیژدهم نادر شخصی به نام گالم را که «یک نفر گیلانی و از خانواده‌ای گمنام» بود به‌حکومت باکو برگماشت.[2]

از دو مثال فوق روشن می‌شود که: اولاً نادرشاه می‌کوشیده تا با کمک اشراف صاحب‌منصب قدیمی، کادرهای جدید بوروکراسی کشوری فئودالی را بنا کند، ثانیاً برخی از نماینده‌گان بوروکراسی جدید نسبت به نماینده‌گان بوروکراسی فئودالی صفویان از حقوق وسیعتری برخوردار بوده‌اند. مثلاً ما فقط نماینده‌گان اشراف نظامی را درمقام بیگلربگی ایالات نمی‌بینیم، بلکه گاهی هم بوروکرات‌های کشوری را که از فئودال‌های بوم نشین و حتی از فرزندان خاندان های فئودالی قدیمی هستند وهمچنین اشخاص گمنامی را که درعصر نادر روی کار آمده‌اند نیز در این مقام مشاهده می کنیم. با وجوداین، نماینده‌گان بوروکراسی کشوری‌نسبت به‌سیاست شاه نارضایی نشان می‌دادند و با او دشمنی می کردند.

قشر بالای‌روحانیان شیعی سومین گروه‌مهم طبقهٔ فئودال‌بود. درسال ۱۷۳۶ م

---

۱ - محمدکاظم، تاریخ عالم‌آرای ... پیشین، جلد ۳، برگ ۲٤.

۲ - آ. ك. بکی خانوف، گلستان ارم، پیشین، ص ۹.

در قوریلتای مغان ، نادرقلی‌خان به اشراف شرکت کننده در این شورا اعلام نمود که شاه شدن او سه شرط دارد . طبق دو شرط اول ، می‌بایست سلطنت برای فرزندان نادر موروثی باشد و فئودال‌ها نیز از ادعای شاهزادگان صفوی نسبت به تاج وتخت حمایت نکنند . شرط سوم نادر این بود که شیعیان تحت تابعیت او از مذهب شیعه دست بردارند و مذهب جدید جعفری را که پنجمین مذهب حنیف سنی اعلام شده بود ، به‌عنوان مذهب خود بپذیرند . به گفتهٔ منابع ، شرکت کنندگان در قوریلتا عقیدهٔ ملاباشی را در این باره جویا شدند . ملاباشی در جواب خطاب به‌نادر گفت : «دربارهٔ آنچه که مربوط به مذهب است ، ما خود قانون خدا را می‌دانیم ، روایت محمد پیغمبر او هم راهنمای ماست ، بنا بر این کار والاحضرت نیست که در آن بدعت بیاورد ، من با کمال تواضع امیدوارم که حضرت اشرف حکومت خود را با برانداختن مذهب رسمی آغاز نکنند ، زیرا چنین تدابیری عواقب خطرناکی بدنبال خواهد داشت ».[1] به دستور نادر ، ملاباشی سرکش در چادر خود خفه گردید . پس از آن روحانیان شیعه با قبول مذهب جدید موافقت کردند .

شورای مغان به‌خوبی وضعیت روحانیان و تناسب قوای واقعی را نشان داد . نادرقلی در سال ۱۷۳۶ م درحالی‌که با اتکاء به‌قشون ، مقاومت روحانیان بزرگ شیعی و سایر نمایندگان طبقهٔ حاکم را درهم می‌کوفت در دشت مغان تاجگذاری کرد . نادر برای اینکه به‌کوششهای روحانیان برای احیاء سلطنت خاندان صفوی وسایر عملیات خصمانهٔ آنها خاتمه‌دهد لازم دانست که نفوذ آنها و موقعیت سیاسی و اقتصادیشان را از بین ببرد .

مصادرهٔ ناقص موقوفات به‌منظور تضعیف موقعیت روحانیان شیعی انجام پذیرفت . چنانکه قره زر حکایت می‌کند ، نادرشاه نمایندگان روحانیت شیعه را پیش خود احضار کرده و از آنها می‌پرسد که درآمدهای سرشار موقوفات چگونه به‌مصرف می‌رسد آنها اظهار می‌دارند که این درآمدها به مصرف مواجب روحانیان ، نگهداری

۱ - James Fraser , The History Of Nadirshah ... p .118 , 119 .

مدارس و مساجد متعدد می‌رسد . مساجدی که هرلحظه در آنها صدای دعا برای پیروزی دولت در جنگ و ترقی آن بلند است . نادر پاسخ می‌دهد که به‌احتمال قوی دعای آنها مستجاب‌نمی‌شود ، زیرا پنجاه سال است که مملکت روبه زوال می‌رود و از متجاوزان و بایاگران تقریباً شکست خورده ، اکنون هم خدا فقطاسلحهٔ جنگجویان را لایق‌لطف خود دانسته ، جنگجویانی که حاضرند جان خود را برای دفاع و شرافت مردم فدا کنند ، بدینجهت درآمدهای روحانیان باید در حقیقت به جنگجویان تعلق داشته باشد .

به‌دستور شاه ، قسمت اعظم زمین‌های موقوفه می‌بایست مصادره می‌شد و درآمدهای آنها برای پرداخت به قشون به خزانه ریخته می‌شد ، این دستور عملی گردید .

توجه داشته باشیم که این تدابیرسبب نارضائی عظیم روحانیان بزرگ شد . آنها بارها خواستند اعتراضهای مردم و قشون را علیه عملیات شاه متشکل کنند . اما چنانکه قره زر می‌گوید تمام این مساعی فقط با پوزخند جنگجویان نادر مواجه شد . توده‌های وسیع مردم بانظرمساعد به‌این اصلاحات می‌نگریستند، زیرا همه جا شنیده می‌شد که درنتیجهٔ مصادرهٔ موقوفات ، کشاورزان از پرداخت تمام مالیاتها رهایی خواهندیافت[1] . با این وجود زمین‌های مصادره شده ازپرداخت مالیات‌معاف نشدند . گذشته از این ، سابقاً مخارج روحانیت را از این زمینها تأمین می‌کردند . درصورتی‌که اکنون تأمین این مخارج به‌مردم کشور واگذار شده بود . نادرشاه پس از مصادرهٔ موقوفات اعلام کرد که اگرمردم به‌خدمتگزاران دین احتیاج دارند باید آنهارا به حساب‌خود نگاهداری کنند.[2]

کوششی که نادرشاه برای تحدید نفوذ روحانیان شیعه می‌کرد، به‌هیچ‌وجه سبب نمی‌شد که او ازمذهب و روحانیت ، برای رسیدن به‌هدفهای خود ، استفاده

۱ ـ همان‌جا ، ص ، ۱۲۱ و ۱۲۲ .

۲ ـ همان‌جا .

نکند . او فقط می‌خواست روحانیت ، را به‌سلاح تحت اختیار خود تبدیل نماید . شاهان‌صفوی که احتیاج به‌حمایت‌روحانیان داشتند هرگونه زمینه‌ای‌را برای‌افزایش نفوذ سیاسی و اقتصادی‌آنها فراهم می کردند ، درصورتی که نادرشاه به‌شیوهٔ تحدید نفوذ و فرمانروائی آنها متوسل شده بود .

روحانیان بزرگ شیعه مجبور بودند که ، به‌طور کلی ، از سیاست داخلی و خارجی نادر حمایت کنند و همین موضوع سبب می‌شد که به‌موقعیت آنها لطمهٔ شدیدی واردشود . درمناظره‌ای که نادرشاه درسال ۱۷۴۳م ترتیب داد،نمایندگان قشر بالای روحانیت شیعه ، تشیع را تقبیح کردند و دربارهٔ اتحاد مذاهب دوگانهٔ اسلام اظهار عقیده نمودند. بدینوسیله‌خود آنان یک‌بار دیگر اصلاحات مذهبی نادر را مورد تحسین قرار دادند. باوجود این ، نمایندگان روحانیت ایران خیلی سخت و تغییر ناپذیر روی عقاید اصیل شیعه باقی ماندند. گواه این مطلب ، گفتگویی خصوصی است که بین ملاباشی و سویدی فقیه عرب روی‌داد. سویدی به‌عنوان نمایندهٔ ترکیه (عثمانی ـ م) درمناظره دعوت‌شده بود. روحانیان بزرگ شیعه بدین مناظره به‌صورت یک مضحکه نگاه میکردند که خود می‌بایست در آن نقش پیش ـ ساخته‌ای را بازی کنند[1] . محدود کردن درآمد مؤسسات مذهبی اسلامی از زمینها و موقوفات شهری ازقبیل بازارها و کاروانسراها نیزسبب تشدید نارضائی روحانیت گردید .

شاه به واسطهٔ شورش های طبقاتی و جنبش های رهایی‌بخش مردم ممالک تسخیر شده ، ناچار بود قشر بالای فئودالهای این ممالک را ، که اجباراً جزء امپراطوری اوشده بودند، به‌خودجلب کند. این فئودالها نیزکوشش‌بسیارمی کردند که حکومت از دست رفتهٔ خود را دوباره احیاء نمایند . آنها نادر را یک اشغالگر نمی‌دانستند بلکه به‌صورت شخصی به‌او نگاه می کردند که در استثمار و غارت‌مردم

---

۱ ــ برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به : شمیت ، از تاریخ روابط سنی و شیعه («انجمن تحقیقات تاجیکستان و اقوام ایرانی خارج از مرز» ، تاشکند ، ۱۹۲۷) .

کشورشان رقیب آنها شده و بدینجهت غالباً علیه فرمانروائی او می‌شوریدند .

دشمنی برخی از گروههای فئودال و تشدید و تقویت مبارزات طبقاتی و رهائی‌بخش خلق‌ها از مهمترین علل انقباض روزافزون شالودهٔ اجتماعی حکومت نادرشاه و تلاشی امپراطوری صد پارچهٔ او بود .

***

اطلاعات ما ازدستگاه اداری و سازمان رهبری دولت صفوی برمبنای رساله‌ای است به‌نام «تذکرة‌الملوك» که درسال ۱۷۲۳ م به وسیلهٔ شخصی نامعلوم نوشته شده . در زمان صفویان ادارهٔ مالی مهمترین سازمان اداری کشور بود . جمع‌آوری درآمدهای دولت و تقسیم آن بین نمایندگان طبقهٔ حاکم مستقیماً توسط این‌اداره انجام می‌گرفت . پس از شاه اولین شخص مملکت وزیراعظم (اعتمادالدوله) بود .

برگماری تمام مقامهای مسؤل دردستگاه دولتی، دربار وایالات وحتی تعیین مواجب مقامات مزبور ابتدا به‌تصویب وزیراعظم می‌رسید ، و آنگاه حکم آن فقط برای امضاء پیش شاه فرستاده‌می‌شد . هنگام پرداخت پول نیز ، چه از درآمدهای خزانه و چه از درآمدهای املاك شاه (دومن)[1] ، این نظم رعایت می گردید . برگماری مقامات پائین (منشی‌های دفاتر دولتی ، منشی‌های دفاتر شاه و همچنین کارکنان وخدمتگزاران درباری وغیره) فقط باتصویت وزیراعظم انجام‌می گرفت .

کلیهٔ عملیات پولی که با مالیاتهای دولتی (مالیات دیوان) و فرستادن پول از ایالات و پایتخت (اصفهان) به‌خزانه مربوط می‌شد فقط با اجازه قبلی وتصویب

---

۱ ـ دومن همان Domaine فرانسوی به معنی ملك است که از ریشهٔ Dominica لاتین به‌معنی زمین اربابی است. دومن زمینی بوده که در عصر فئودالیزم درتملك مستقیم فئودال قرار داشته و به‌وسیلهٔ «بیگار» کشاورزان کشت می‌شده . زمینهای متعلق به شاه را را هم دومن می‌نامیده‌اند (به شهادت ای . و . لی‌خین و ف . ن . پتروف ، فرهنگ لغات خارجی در زبان روسی ، مسکو ۱۹۵۵) ـ م .

وزیر اعظم انجام می گرفت . اسناد محاسباتی (نسخه‌جات محاسبات)[1] دیوان و گیرندگان وپرداخت کنندگان مالیات درایالات می‌بایست حتماً به‌مهر وزیربرسد[2] .

در دیوان وزیراعظم دفتری مخصوص وجود داشت به‌نام « کشیکخانه » به احتمال قوی ، این دفتر به شکایاتی رسیدگی می کرده ، « که عامهٔ خلائق واجب‌العرض خود را به خدمت وزراء اعظم عرض توانند نمود » .[3] در کتاب تذکرةالملوك ، وزیر اعظم «عمده‌ترین ارکان دولت و قاطبهٔ امراء درگاه معلی و سرحدات ولایات »[4] نامیده شده .

اداره مالی از دو سرکار تشکیل می‌شد . سرکار دیوان (ادارهٔ درآمدهای دولتی) و سرکار خاصه (ادارهٔ درآمدهای دربار) . ادارات دوگانهٔ مالی ناشی از دونوع مالکیت برزمین بود : دولتی وسلطنتی . در رأس سرکار دیوان مستوفی ـ الممالك قرارداشت که از«جملهٔ امراء عظام» بود . او دریافت و پرداخت مواجب مأمورین مختلف کشوری ولشگری را مقرر می کرد . مستوفی‌الممالك در این کار توجه‌نداشت که این مواجب ازدیوان پرداخت می‌شودیا سرکار خاصه . وزیراعظم بدون موافقت مستوفی‌الممالك هیچگونه عملی با درآمدهای دیوان نمی کرد .[5] ادارهٔ درآمدها و مخارج املاك شاه (دومن) با سرکار خاصه بود که در رأس آن مستوفی‌الممالك قرار داشت[6] . اگرچه ادارهٔ درآمدهای دولتی وسلطنتی بطور کلی از یکدیگر جدا بود، با اینحال به‌شهادت «تذکرةالملوك» ادارهٔ درآمدهای‌سلطنتی هم تا حدود قابل ملاحظه‌ای به وزیراعظم و حتی سرکار دیوان مربوط می‌شد .

---

۱ ـ درمتن روسی کتاب این عبارت را به خط روسی ، « نوشکه‌جات ای مخاسبات » نوشته‌اند که اشتباه است و«ای» (به‌معنی«و») اضافی است ـ م .

۲ ـ تذکرةالملوك (انگلیسی) ، پیشین ، ص ٤٤-٤٥ .

۳ ـ همان‌جا ، ص٤٦ .

٤ ـ همان‌جا .

٥ ـ همان‌جا ، ص ٥٤-٥٥ .

٦ ـ همان‌جا .

تمام اسناد، به‌استثنای فرمانهای کم اهمیت دربارهٔ مستمری وغیره می‌بایست به‌مهر مستوفی‌الممالک برسد.[۱] کارکنان و خدمتگذاران درباری (کارخانه، بیوتات) تحت ادارهٔ سرکار خاصه بودند. متصدی بلاواسطهٔ سرکار خاصه «ناظربیوتات» بود[۲]. شاردن، ناظربیوتات را نخست‌وزیر شاه [می‌داند] که اداره کنندهٔ امورمالی و اقتصادی املاک، درآمدها، دارائی‌های منقول وغیرمنقول و همهٔ آن چیزی‌است که درخزانهٔ سلطنتی موجود است[۳].

کار اساسی گروه بیشمار مأموران خزانه، وزیران، مستوفیان، متصدیان، متولیان، مباشرانی که عملیات و محاسبات مربوط به درآمدهای خزانه را انجام می‌دادند، ضابطان (گردآورندگان مالیات)، منشی‌ها[۴] و غیره عبارت بود ازارزیابی محصول، تفکیک و ضبط مستقیم محصول اضافی (وغالباً، قسمتی از محصول‌لازم) مردم زحمت‌کش. جزء‌ترین صاحب‌منصب سازمان خزانه، مأمور «جماعت روستائی» به‌شمارمی‌رفت. این بود طرح کلی سازمان مالی ایران در عهد صفویان.

متأسفانه‌برای آشنائی بادورهٔ حکومت نادرشاه، منبعی مانند«تذکرةالملوك» وجود ندارد. با اینحال توجه به مطالب‌این کتاب وهمچنین توجه به‌تغییراتی که در دهه‌های چهارم وپنجم قرن هیژدهم رخ داده چگونگی سازمان رهبری را در امپراتوری نادرشاه برای ما معلوم می‌دارد.

درثلث اول قرن‌هیژدهم، به‌هنگام جنگ‌های نفاق انگیز و به‌هنگام اشغال ایران و ورای قفقاز به‌وسیلهٔ افغانان و ترکها، بسیاری از فئودال‌های صفوی‌به‌ویژه

---

۱ - همان‌جا. ص. ۵۴.

۲- «ناظر بیوتات» ظاهراً از نظر اهمیت و نفوذ بالاتر از مستوفی سرکارخاصه بوده. تذکرةالملوك ازمستوفی سرکارخاصه به‌طورضمنی یاد می‌کند.

3 - Chardin “Voyages du Chevalier Chardin en Perse et auares Iieux” t. I. paris, 1830, p. 345.

۴ - تذکرةالملوك، ص ۷۸.

آنان که به بوروکراسی کشوری تعلق داشتند ، یا به‌وسیلهٔ اشغالگران نابودشدند و یا مهاجرت کردند .

مثلا ، به گواهی تذکرة‌الملوك می‌بایست پانزده نفر منشی در اختیار ضابط باشد، درصورتی که فقط چهارنفربود ، و یازده نفر بقیه یا درجریان محاصرهٔ اصفهان یا پس ازتصرف شهربه‌وسیلهٔ افغانان کشته شده بودند[1] . خودمؤلف تذکرة‌الملوك، در ردیف منشی‌ها ، از «صاحب توجیه» نام می‌برد [2] .

نادر مدتها قبل از اینکه به تاج و تخت برسد ، مأموران و صاحب منصبانی که شاه طهماسب برگمارده بود و در زمان صفویان عالی شأن و عالیرتبه بودند از کاربرکنار کرد .«طهماسب‌قلی (نادر ـ ن.) به‌بهانه های مختلف ، با اطمینان‌خاطر و شجاعانه یکی را بعد از دیگری (عالی‌شأن‌های صفوی ـ ن.) می کشت و اگر در گوشه‌ای از مملکت باز چنین کسانی باقی مانده بودند، نادر به آنها اعتمادنداشت و ادارهٔ ایالت را به‌آنها واگذار نمی کرد[3] .

گفته های شیخ حزین نیز گواه این مطلب است [4] .

آبراهام کرتاتسی دربارهٔ محمد قلی‌خان که پدر بزرگش موسی‌بک در زمان عباس اول موقعیت چشم گیری داشت و خود نیزبه‌قوریلتای مغان دعوت شده بود، می گوید : «چنانکه من شنیده‌ام ، از تمام خوانینی که شاه‌طهاسب برگماشته بود ، دو یا سه نفر باقی مانده بودند ، خان بزرگ (نادر ـ ن) ، این باقیماندگان را هم ازبین برد، او(محمدقلی‌خان ـ ن.) یکی از [باقیماندگان ـ ن.] بود .[5] باوجود این محمدقلی‌خان به مناسبت مقامش به قوریلتای مغان دعوت شده بود . نادر حکومت

۱ ـ همان‌جا، ص . ۷٤ .

۲ ـ همان‌جا ،ص . ۷۷ .

۳ ـ آبراهام کرتاتسی ، پیشین ، ص ۱۲۱ ، ۱۲۲ .

٤ ـ زندگی شیخ حزین ... پیشین ، ص ۲۰٤ .

٥ ـ آبراهام کرتاتسی ، پیشین ، ص ۲۸ .

ایروان را هم به‌حاکم سابق هرات ، پیرمحمدخان ، واگذار کرد[۱] .

درسال ۱۷۳۷ ، به‌هنگام محاصرهٔ قندهار به‌وسیلهٔ قشون ایران ، نادر دوازده نفر از اشراف را اعدام کرد . «فراش‌باشی ، یعنی مراقب قرارگاهها و چادرهای شاه ، همان کسی که در زمان شاه سابق نیز این شغل را داشت[۲] » در میان اعدام شدگان بود .

سیاست شاه مبنی برتحکیم حکومت خود ، در اصلاحات دستگاه اداری دولت نیز منعکس شد .

دردشت‌مغان بود که نادرشاه بلافاصله پس ازتاجگذاری،برخی‌ازمقامات عالی ازجمله مقام وزیر اعظمی را لغو کرد . نادر تصمیم گرفته بود که خود را از دست فتحعلی‌خان که دردستگاه دولتی شخصیتی بانفوذ بود و دردربار شاهان صفوی مقام وزیراعظمی‌را به‌عهده داشت ، وبه‌خصوص وزیرشاه سلطان حسین بود رهایی‌بخشد .

ادارهٔ تمام دستگاه مالی دولت تحت نظر شاه بود . درعین حال این دستگاه متمرکز نبود : تمام دولت به چهار « ولایت » بزرگ تقسیم می‌شد : آذربایجان (با توابعش : گرجستان ، ارمنستان وتمام متصرفات ورای قفقاز) ، عراق (عجم) ، خراسان و فارس . در رأس خزانهٔ هر یک ازواحدهای اداری نامبرده یک نفر مستوفی‌الممالک قرار داشت . مستوفی‌الممالک‌های این «ولایات» به‌ترتیب‌عبارت بودنداز:میرزا شفیع ، میرزا باقرخراسانی ، میرزا علی و میرزا محمد علی اصفهانی[۳] . بعداً ، هنگامی که نادرمتصرفات شمال غربی هندوستان مغولی را به‌زور به‌دولت خود ملحق کرد ، از این متصرفات ولایت جدیدی تشکیل داد و مستوفی‌الممالکی نیز برای « کلیه مداخل و مخارج ولایت هندوستان» تعیین کرد[۴] .

---

۱ ـ همان‌جا ، ص ۵۷۰ .

۲ ـ آس خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۳۸ م ، پرونده ۷، برگ ۲۸۶ .

۳ ـ محمد کاظم ، تاریخ عالم‌آرای نادری ، جلد ۲ ، برگ ۱۱ .

۴ ـ همان‌جا .

«هیچیک ازصاحب‌منصبان ادارهٔ مالی نتوانستند آن سلطه ونفوذی را که‌وزیر اعظم یا مستوفی‌الممالک در دولت صفویان داشتند به‌دست آورند .

در دولت نادر ، مستوفی‌الممالک هر «ولایت» به وسیلهٔ شاه کنترل می‌شد . شاه به‌طور دقیق درجزئیات ادارهٔ مالی کل دولت و نیز هریک از ایالات رسیدگی می‌کرد .

حاکم هرناحیه و ولایت، مسئول جمع‌آوری به‌موقع و کامل مالیاتهای‌دولتی بود[1] .

شهر، مرکز اداری خزانهٔ هرناحیه بود . چنانکه آبراهام کرتاتسی می گوید، نادر نیز مانند شاهان صفوی برای ادارهٔ درآمدهای خود سه صاحب‌منصب تحت عناوین : «میرزاوکیل» ، «وزیر» و «میرصوفی» انتخاب می کرد [2] .

نادرشاه به‌پیروی از شاهان صفوی ، به‌منظور کاستن از نفوذ حکام ایالات ، خود مأموران ولایات را عزل و نصب می کرد . بدینجهت آنها به حکام ایالات وابستگی نداشتند و حسابده آنها نبودند . مثلا ، آبراهام کرتاتسی دربارهٔ خان نخجوان می گوید که « وکیل شاه » در ایالت او مأمور جمع‌آوری مالیات بوده . «کلانترها» که حاکم شهر بوده‌اند نیز چنین وضعی داشته‌اند[3] .

نادر مأموران مخصوصی به‌ایالات می‌فرستاد که متعهد بودند ازنظم مراقبت کنند . مثلا محمد کاظم از«علی محمدبک نام که حسب‌الامرالعالی کوزچی وواقعه نویس مروبود»نام می‌برد ومی گوید که‌اوبه‌خاطر گزارش نادرستی که‌دربارهٔ شاهقلی خان داده بود اعدام گردید [4] .

۱ـ همان‌جا .

۲ ـ آبراهام کرتاتسی ، پیشین ، ص ۱۱۹ .

۳ ـ ای . پ . پتروشفسکی ، طرح کلی تاریخ ... پیشین ، ص ۱۱۹ .

۴ـ محمد کاظم ، تاریخ عالم‌آرای نادری ، پیشین، جلد ۲ برگ ۱۸۱ (نویسندگان اشتباه کرده‌اند به جلد ۳ ، برگ ۱۶۷ مراجعه شود ـ م) .

گذشته از این ، نادرشاه در برخی مواقع حاکمی را از سرکردگی قشون چریکی ایالتش محروم می‌کرد و کارهای نظامی آن ایالت را به یکی از سردارانی که از نزدیکان خودش بود واگذار می‌کرد . مثلا هنگامی که حکومت فارس به تقی‌خان تعلق داشت ، طهماسب خان جلایر سردار این ایالت بود . در سالهای ۴۴-۱۷۴۳ حکومت کابل درآن واحدبه‌سعیدخان و سردار حسین خان واگذارشد.[۱]

شاه جدید بدین وسیله می‌کوشید که دستگاه اداری دولت و پیش از همه ادارهٔ مالی را مستحکم سازد .

نظام اداری کشور که درزمان صفویان‌به‌وجودآمده بود دارای‌ادارهٔ‌مخصوصی نبود که به کارهای اجتماعی بپردازد و وظیفهٔ آن توجه ومواظبت از شرایط بازتولید باشد . این کار را بسیاری از صاحب‌منصبانی انجام می‌دادند که مستقیماً عهده دار جمع‌آوری مالیات بودند .

مثلا ، در «تذکرة‌الملوك» آمده است که وظیفهٔ وزیر سرکار فیض‌آثار[۲] آنست که «نسق محال خالصه»را در دست گیرد و «آبادی باغات ومستغلات» شاه را حفظ کند. وزیراین اداره مسئول مواظبت ازآبادی اطراف اصفهان وافزایش محصولات کشاورزی بود . جمع‌آوری انواع مختلف مالیات از رعایای املاك شاه فقط بااجازهٔ وزیر و ارائه سندی که به‌مهر وزیر رسیده بود امکان داشت[۳] .

وزیر «دارالسلطنهٔ اصفهان» به‌خصوص وظیفه داشت مراقبت کند تا زمینها بایر نماند . او برای این کارکشاورزان را در زمینهای بایر اسکان می‌داد . همچنین

---

۱ ـ محمدکاظم ، تاریخ عالم‌آرای ... پیشین ، جلد ۳ ، برگ ۱۰۵ .

۲ ـ نویسندگان کتاب ، تلفظ این کلمه را « فایض اطهار » پنداشته و به خط روسی «فاایزاتخار» نوشته‌اند . علت اشتباه آنها هم گویا این باشد که آقای پروفسور مینورسکی درترجمهٔ انگلیسی کتاب تذکرة‌الملوك ، کلمهٔ یادشده را « Faiz athar » نوشته و راه را برای چنین اشتباهی بازگذاشته ـ م .

۳ ـ تذکرة‌الملوك (انگلیسی) ، پیشین ، ص ۷۸ .

کشاورزان اجاره‌دار برای کشت خود از او بذر می‌گرفتند و به هنگام گردآوری محصول صدها بار شتربیشترپس می‌دادند.[۱]

کشاورزان اجاره‌دار در مواقع لازم می‌توانستند مساعدهٔ پولی بگیرند وسپس درمقابل ارائهٔ سندی مخصوص که مهر وزیر داشت پس بدهند[۲]. وزیر این اداره مسئول مراقبت از اوضاع آسیابها وکانالهای زیرزمینی نیز بود[۳].

شبکهٔ آبیاری زمینها که به‌خوبی مرمت شده بود تأثیر بزرگی در کشاورزی داشت. در زمان صفویان، در رأس سازمان آب پایتخت، میرآب قرار داشت که ناظر کانالهای آبیاری بود و می‌بایست در لایروبی کانالها و نهرها نظارت کند. میرآب، مصرف آب نواحی اطراف اصفهان را «موافق هر محل [که] به‌مشاراليه متعلق است» تنظیم می‌کرد وسپس حتی مواظب بود که کشاورزان یک محل آب بیشتری از آنچه برایشان مقرر شده نبرند و به کشاورزان محل دیگر ضرر نرسانند. ازقرار معلوم او می‌بایست «ضعفا» را از سوء استفادهٔ «اقویا» حفظ کند. اگر میان زمینداران و کشاورزان مجادله‌ای برسر آب به‌وجود می‌آمد، میرآب آن را حل و فصل می‌کرد. تصمیماتی را که اومی‌گرفت سپس به‌وسیلهٔ وزیر، کلانتر ومستوفی تصدیق می‌شد[۴]. «اما درزمان‌صفویان، وظیفهٔ نگهداری ازکانالهای آبیاری و ادارهٔ آنها به‌مقیاس وسیع وجود نداشت، امور مربوط به‌آب متمرکزنبود وایجادونگهداری کانالها (ارخ) و آبروهای زیرزمینی وجاری‌ساختن این آبها در روی زمین (کاریز) بیشتر اوقات، به‌وسیلهٔ زمینداران یا جماعات روستائی انجام می‌گرفت[۵]».

سازماندهی و اجرای امور مختلف اجتماعی (ساختن راهها، قلعه‌ها، ترمیم

---

۱ - همان‌جا، ص ۷۹.

۲ - همان‌جا، ص ۸۱.

۳ - همان‌جا.

۴ - همان‌جا، ص ۸۴.

۵ - ای. پ. پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ ... ص ۱۲۰.

شبکه‌های آبیاری وغیره) به‌حکام ایالات و سرکردگان نظامی واگذار می‌شد .آنها نیز کشاورزان اطراف ، ساکنان شهرها و از جمله پیشه‌وران را به اجبار به محل ساختمانها می‌آوردند و از کار مجانی و اجباری آنها استفاده می‌کردند . مثلاً نادر برای تجدید بنای سد رودخانهٔ « مرغاب » که مرو را مشروب می‌کرد برادر خود ابراهیم خان را فرستاد و همچنین برای ساختن قصرها، قلعه‌ها، خزاین و آرامگاه‌های کلات ودربند حکام این ایالات را مأمور کرد. ناوگان دریای خزر وکارخانهٔ اسلحه‌سازی مرو نیز به‌همین صورت ساخته شد .

***

نقش قشون در دولت نادرشاه بسیار مهم بود . حکومت شاه با استفاده از قشون ، علیه قیام‌کنندگان شهر و روستا و علیه جنبش‌های آزادیبخش خلقهای مستعمرات خود مبارزه می‌کرد و حتی شورشهای فئودالی را نیز سرکوب می‌کرد و حکومت خویش رااستوارتر می‌ساخت .

القصه ، موقعیت اومرهون قشونی بود که باکمکش توانسته بود ازجنگها و نفاق‌های گروههای فئودال‌خراسان فاتح بیرون آید وسپس حکومت را غصب کند.

طبیعی است که نادرشاه با تمام قدرت به تحکیم و اعتلای استعداد رزمی قشون می‌پرداخت و به ویژه می‌کوشید حمایت آن را برای خود محفوظ نگهدارد .

اگرتوده‌های مردم نادر رادردورهٔاول فعالیتش سازمان‌دهندهٔجنگهای رهایی‌بخش علیه افغانان و ترک‌ها می‌پنداشتند و به‌همین دلیل به‌او می‌پیوستند ، در عوض نظامیان او را یک سرکردهٔ نظامی خوش اقبال می‌دانستند که پشتیبانیش برایشان شهرت وثروت به‌همراه داشت .

در ابتدای دههٔ چهارم قرن هیژدهم بود که نادربه‌علت تقسیم سخاوتمندانهٔ غنایم ، و نیز به خاطر اینکه قشون را شخصاً رهبری می‌کرد ، در میان نظامیان وجهه‌ای ملی یافت .

س . رشه توفمی‌نویسد: پس ازاولین پیروزیها بود که نادر قلب‌جنگجویان خویش را به‌تصرف درآورد . خبر پیروزیهای او «چنان تغییری درمردم ایجاد کرد که همان سپاهیانی که از اول نافرمانی می‌کردندو نمی‌خواستندبرای نجات‌اصفهان (پایتخت) از محاصره اقدام کنند ، به سراسر مملکت افشانده شدند و مانندچشمه‌ای بزرگ از هرسو جاری گردیدند . بدین‌ترتیب ارتش شاه ، در زمانی کوتاه ، بقدری وسعت یافت که می‌توانست هرغیر ممکنی را انجام دهد[1]» .

در دورهٔ حکومت نادر هم ، مانند عصر صفویان ، قشون از دو قسمت اساسی تشکیل می‌شد : قسمت دائمی (یا منظم) و قسمت نامنظم یا چریکهای قبایل که تعداد افراد قسمت اخیر برحسب ضرورت تعیین می‌شد .

خدمت در قشون یا به‌اصطلاح «مالیات خون» در درجهٔ اول وظیفهٔ مردمان چادرنشین بود و رؤسای قبایل موظف بودند تعداد معینی سرباز تحویل بدهند .

هرچند که کشون یا خوشون[2] (چریکهای قبایل متحد چادرنشین) [3] ظاهراً رستهٔ مکمل به‌حساب می‌آمد ، معذلک ، آنکه نیروی قاطع را تشکیل می‌داد«قشون منظم» نبود . قشون منظم رویهمرفته از ده‌ها هزار نفر تشکیل می‌شد که این عده به‌هیچ‌وجه برای اجرای نقشه‌های وسیع اشغالگرانهٔ محافل حاکمه و برای حفاظت حکومت در شرایطی که تضادهای طبقاتی عمیقاً شدت می‌یافت، کافی نبود . این امر ایجاب می‌کرد که چریکهای قبایل چادرنشین و نیمه‌چادرنشین به‌قشون فراخوانده شوند و رؤسای قبایلشان نیز سرکردهٔ نظامی گردند .

ویژگیهای تازه و مشخص این دوره ، در قیاس با دورهٔ حکومت صفویان ،

---

۱ - (س . رشه توف) ، «تاریخ دربارهٔ شاه ایرانی ...» پیشین ، ص ۳۶-۳۵ .

۲ - نویسندگان بدین دلیل در تلفظ «قشون» دچار تردید شده‌اند که از طرفی در زبان روسی «قاف» وجود ندارد و از طرفی هم نسبت ترکی این کلمه و تاریخ تلفظ آن را ملحوظ داشته‌اند - م .

۳ - ای . پ . پتروشفسکی ، طرح ... پیشین ، ص ۱۰۱ .

عبارت بود از جلب رعایا به‌قشون و استفاده از آنها درخدمات نظامی. چنانکه در گزارش نظامی ۱۷ مه ۱۷۳۸ م ای کالوشکین منعکس است ، نادرشاه وقتی به اردوی قندهار وارد شد به‌علی‌قلی‌خان دستور داد «از کشاورزان وروستائیان سپاهی گرد آورند وتا اول آوریل، به‌سرعت، هشت‌هزار نفر به . . .شهر کلات بفرستند تا از هجوم‌ازبکها به‌این‌شهر جلو بگیرند»[1] . درهمان سند آمده‌است که «محمدحسین‌خان فرمانده شهر آستارا . . . ابتدا تا ٦ هزار نفر از کشاورزان گرد آورد وبه‌سوی‌اورگنج حرکت کرد». او تا ٤ هزار نفر ازسپاهیان خود را درجنگ از دست داد و دوباره به گردآوری سپاهی پرداخت که «تمام افراد آن روستائی بودند»[2] .

ای. کالوشکین در یادداشت ٥ مه ۱۷۳۸ خود دربارهٔ سربازگیری اضافی تقی‌خان می‌نویسد : « . . . [او][3] با زحمت بسیار سه هزار نفر از کشاورزان ایالت بندرعباس را گرد آورد»[4] .

درپایان دههٔ‌چهارم قرن هیژدهم، قیامهای پی‌درپی‌چادرنشینان‌وشورش‌های فئودالی ، حکومت نادر را برای گردآوری قشون و به‌خصوص برای گرفتن چریک از قبایل دچار مضیقه کرد . درواقع این وضع نادر را مجبورکرد که برای‌تشکیل‌قشون به کشاورزان روی آورد .

سخن گفتن در بارهٔ تعداد افراد قشون نادر بسیار مشکل است . هر چند که تعداد سربازان زیر پرچم متغیر بوده با وجود این تردید نمی‌توان داشت که درطول حکومت نادر تعداد آنها کمابیش ثابت مانده. اطلاعاتی که در منابع مختلف راجع به‌این موضوع یافت می‌شود فوق‌العاده ضدونقیض است.

۱ـ آس خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۳۸ ، پروندهٔ ۷ برگ ۲٦٦.

۲ـ همان‌جا.

۳ـ کروشه و «او» از مترجم است.ـم.

٤ـ همان‌جا ، برگ ٤۳٦.

هان وی تأکید می‌کند که قشون از ۲۰۰ هزار نفر تشکیل شده بود[۱]. به هنگام جنگ در شماخی (۱۷۳۵)، نادر - به قول یکی از همزمانانش ۹۰ هزار جنگجو داشت[۲].

به گفتهٔ محمدکاظم، تعداد سربازان نادر، در دوره‌ای که برای جنگ با ترکیه(۱۷۴۳) آماده می‌شد، ۳۷۵ هزار نفر بود[۳]. با این حال چنانکه پتروشفسکی می‌گوید نباید به‌دقت ارقام تاریخ‌نگاران اعتماد کرد، زیرا این ارقام ظاهراً خیلی اغراق‌آمیز است[۴].

موثق‌ترین اطلاعات در این مورد، اظهارات نمایندگان دیپلماسی روس در ایران است.

بنابه گزارش‌ای. کالوشکین، دردههٔ‌چهارم وابتدای دههٔ‌پنجم قرن‌هیژدهم، قشون نادرشاه از ۸۰-۵۰ هزار نفر تشکیل می‌شد[۵]. و.براتیشف، در سال ۱۷۴۴ تعداد قشون‌شاه واز جمله مزدوران ازبک‌وافغان‌را درایالات ۱۶۹۸۲ نفر دانسته[۶].

به گفتهٔ هان‌وی، قشون دائمی رویهمرفته ۲۰۰،۰۰۰ نفر (به‌استثنای ۴۰ هزار جنگجوی به‌اصطلاح «فراقشون») بود. سپاه سواره نظام نقش بسیار مهمی درقشون داشت[۷].

سپاه دوازده‌هزارنفری «جزایرچی» (یا تفنگچی) پیاده نظام عظیم و ممتاز

۱- هان‌وی (انگلیسی)، پیشین، جلد ۱، ص ۱۷.

۲- (س.رشه‌توف). «تاریخ دربارهٔ شاه ایران...» پیشین، ص ۱۶۳.

۳- محمدکاظم، تاریخ عالم آرای نادری، پیشین، جلد ۳، برگ ۶.

۴- ای.پ. پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ... پیشین، ص ۲۹۲.

۵- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۶، پرونده ۸ برگ ۴۱۵. ۱۷۳۷، پرونده ۷، برگ ۳۶۸،۳۶۹،۱۷۴۱،پرونده ۷، برگ ۳۹۳.

۶- آس خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۴، پروندهٔ ۳، برگ ۴۴۴.

۷- ج. هان‌وی (انگلیسی)، پیشین، جلد ۱، ص ۱۷۰.

کشور را تشکیل می‌داد . جزایرچی‌ها خوب لباس می‌پوشیدند و از شاه تعلیم می‌گرفتند. به گفتهٔ هان‌وی «آنها بسیار سودمند بودندبه‌طوری که تا آن‌حدنمی‌توان از پیاده‌نظام ایرانی انتظار داشت» [۱]. جزایرچی‌ها به تفنگ‌های چخماقی سنگینی مسلح بودند (وزن هریک ۱۸ کیلوگرم وبیشتر بود). تفنگ چخماقی‌دهانهٔ گشادی داشت ومرصع به‌طلاونقره بود[۲]. چنانکه‌آبراهام کرتاتسی می گوید: هنگام‌پذیرائی نادر از اشراف دردشت مغان ۳ هزار نفر جزایرچی دریک ، دو یا سه ردیف شاه را محاصره کرده بودند . جزایرچی‌ها نزدیک به‌هم ایستاده بودند و مثل قراولها به تفنگهای چخماقی خود تکیه‌داشتند «هرکس [آنها را] می‌دید وحشت‌می کرد»[۳].

نادر درمیان قشون دائمی گروهی قراول داشت (همه‌جا کشیک) [۴]. به نظر هان‌وی آنها ۴ هزار نفر بودند وبه‌نظر آبراهام کرتاتسی ۶ هزار نفر. آنها عمامه‌هایی سفید به‌سر داشتند که بدور کلاهشان پیچیده شده بود وبه‌شمشیر یا به‌شمشیر و نیزه مسلح بودند [۵] آبراهام کرتاتسی یادآوری می کند که اسلحهٔ آنها عبارت از تفنگ چخماقی ساده‌بود[۶]، ۶ هزار قراول روزوشب دراردوگاه پاسداری می کردند، به‌ویژه ۱۰ نفر از آنها که نزدیک اقامتگاه نادر بودند. شاه اغلب ، شب‌هنگام، به‌بازدید قراول‌ها می‌پرداخت و اگر هر ده نفر را هم در حال چرت‌زدن می‌دید فوراً دستور می‌داد که آنها را اعدام کنند[۷]. قراول سالانه ۲۰ تومان مواجب می گرفت [۸].

۱- همان‌جا ، ص ۱۷۱

۲- همان‌جا.

۳- آبراهام کرتاتسی ، پیشین ، ص ۴۶-۴۳.

۴- به‌خط روسی: «خماشا کشیک»-م.

۵- ج. هان‌وی (انگلیسی) ، پیشین ، جلد ۱ ، ص ۱۷۰ ، آبراهام کرتاتسی ، پیشین ، ص ۴۶.

۶- آبراهام کرتاتسی ، پیشین ، ص ۴۵.

۷- همان‌جا ، ص ۷۲.

۸- ج. هان‌وی (انگلیسی) ، پیشین ، جلد ۱ ، ص ۱۷۱.

درقشون نادر ۵۰۰ «جارچی»، ۲۰۰ دونده («شاطر») و یکهزار پرچمدار (ریکا)[1] وجود داشت. هان‌وی‌از ۲۰۰ نفر نسق‌چی‌نام می‌برد که «مواجب کلانی می‌گرفتندوقدرت زیادی‌داشتند»[2]. آبراهام کرتاتسی تعداد آنهارا ۳۰۰نفردانسته[3]. رئیس نسق‌چی‌ها، نسق‌چی‌باشی نامیده می‌شد که به‌هنگام‌تشکیل قوریلتای مغان. عبدالحسین بک این مقام را داشت[4]. وظیفهٔ نسق‌چی‌باشی عبارت بود از مجازات بزهکاران وحتی سرکوبی دزدانی که به‌اردوگاه رخنه می‌کردند[5]. درزمان جنگ، نسق‌چی‌باشی جنگجویان‌را تعقیب می‌کردونمی‌گذاشت که آنها فرار کنند. هرکس که سعی می‌کرد بگریزد نسق‌چی‌باشی او را می‌کشت[6].

سیصد نفر جانتاول محافظ اطراف اردوگاه، راهها، گذرگاههای کوهستانی وغیره بودند. آنها نیز می‌توانستند حکم اعدام صادر واجرا کنند[7].

درارتش منظم نادر نیز، مانند ارتش صفویان، بک‌زادگان (۲ هزار نفر) وریش‌سفیدزادگان (یک هزار نفر) که پسران واقوام خانها ودیگر اشراف قبیله‌ای بودند وجود داشتند. بسیاری از آنها محافظ خزانه شاه درکلات بودند[8].

درعملیات نظامی قشون نادرشاه، توپخانه نقش بسیار بزرگی داشت زیرا تعیین‌کنندهٔ نتیجهٔ برخی نبردها بود. مثلاً سه روزگلوله‌باران، قلعه‌خانکاه درخیوه

۱- نویسندگان به‌خط روسی «ریکاخ» نوشته اند-م.

۲- همان‌جا.

۳- آبراهام کرتاتسی، پیشین ص ۷۳.

۴- همان‌جا، ص ۲۹.

۵- ج. هان‌وی (انگلیسی)، پیشین، جلد ۱، ص ۱۷۱.

۶- آبراهام کرتاتسی، پیشین، ص ۴۴.

۷- همان‌جا، دربارهٔ جانتاول‌ها، هان‌وی چیزی نگفته.

۸- ج. هان‌وی (انگلیسی)، پیشین جلد ۱، ص ۱۷۰.

را به یک ویرانه مبدل کرد[1] .

در مورد توپخانهٔ نادر ما اطلاعات دقیقی در دسترس نداریم. با وجود این، اطلاعات پراکنده‌ای وجود دارد که بسیار گویا است.

چنانکه محمد کاظم می گوید، نادرشاه از قصد پادشاه چین که گویا خیال شروع جنگ را داشته ، باخبر بوده وبدینجهت برای تدارك لشگر کشی دستور صادر کرده. نادر تحصیلداران مخصوصی به اطراف خراسان فرستاد تا ۳ هزار خروار چدن برای تهیه گلولهٔ توپ ودویست خروار مس وقلع برای ریختن توپ وخمپاره به‌مروبیاورند. حاجی سیف‌الدین خان بیات که حاکم وضابط مالیات خراسان بود تمام موادمذکور را درعرض سه ماه باکمك اهالی به‌مرو رساند. چون در نواحی مرو ذغال درخت پسته نبود، مردم از بالا مرغاب‌وماروچاق آوردند[2] . درهمان‌موقع نادر، علی‌دوست بك وعنایت‌اله‌بك لالوی ، دو نفر از نزدیکان خود را با گروهی استاد ومتخصص برای ریختن توپ وگلوله فوراً به‌مرو فرستاد . آنها می‌بایست ۷۰ عراده توپ و خمپاره و ۱۴ هزارگلوله درمرو بریزند. فرمانده‌توپچی‌ها به‌سیصد نفر توپچیانی که در مرو بودند دستور داد که همه‌روزه در خارج شهر به تمرین تیراندازی با توپ و خمپاره بپردازند. به‌چند نفر از مین گذاران هرات نیز دستور داده شد که همه روزه به‌نقب‌زنی آموزشی مشغول شوند وعملیات تخریبی و انفجاری انجام دهند تا بدان وسیله نقبچی‌های مرو دراین کار ماهر وآزموده گردند.

گذشته از این ، بـه حکام استرآباد و بـرخی از ایالات دیگر نزدیک مرو دستور داده شد که ۲۰ هزارگلولهٔ[3] خمپارهٔ سی و چهل منی تهیه کنند . به سایر

۱ـ مهدی‌خان ، تاریخ نادری، پیشین ، ص ۲۲۲ .

۲ـ ذغال پسته برای ذوب سنگ معدن بکار می‌رفت. بالا مرغاب وماروچاق همان بادغیس است (محمد کاظم ، تاریخ عالم آرای نادری ، جلد ۳ ، برگ ۲۵) .

۳ـ نویسندگان اشتباه کرده‌اند ، «دویست هزار» صحیح است (محمد کاظم ، نامهٔ عالم آرای نادری ، مسکو ۱۹۶۶ ، جلد ۳ ، برگ ۲۵ ب)ـم.

ایالات خراسان هم تکلیف گردید که ۳ هزار خروار باروت ذخیره کنند. حکام آذربایجان، عراق (عجم) وفارس نیز چنین دستوراتی دریافت داشتند[1].

پس از پایان جنگ ایران و ترکیه (۱۷۴۳-۱۷۴۶) نادرشاه دستور داد که ۵۰ عراده توپ وبیست‌هزار گلولهٔ توپ از خراسان به‌مرو، که به‌عنوان یک پایگاه برای طرح جنگ‌های غارتگرانه سخت تقویت شده بود، ببرند.

محمد کاظم که در آن هنگام عهده‌دار «عملیات قورخانه و توپخانه» بود، خاطرنشان می‌سازد که به‌غیر از توپها وخمپاره‌های تازه، درمرو مهماتی وجود داشت که از لشگرکشی به هندوستان برگشته وپس‌از بازگشت‌نادر از ترکستان(۱۷۴۰) درآنجا مانده بود. درقورخانهٔ مرو ۴۰۰ خروار سرب و باروت و سایر مواد مربوط به آن وجود داشت. درآنجا از چدن خراسان گلوله می‌ریختند. گلوله‌های خمپاره که وزن آنها ۳۰ من وارزششان ۱۴ تومان و ۵ هزار درهم بود تماماً درمرو تولید می‌شد. بجز گلوله‌های توپ و خمپارهٔ قدیمی که به‌قول تاریخ نگار: «شمارش آنها کاملاً غیرممکن بود»، ۱۰ هزار گلولهٔ ۳۰،۲۵ و ۴۰ منی در مرو وجود داشت. درگزارش ۱۸ آوریل ای. کالوشکین، جزئیات کنجکاوانه‌ای راجع به توپخانهٔ نادرشاه مندرج است: «توپخانهٔ شاه که توپچی‌هایش بیشتر هندی هستند دارای دوازده عراده توپ کشیدنی(سنگین-م.)، بیست‌ودو عراده توپ متوسط، چهار عراده توپ‌دستی‌روسی مخصوص‌فوج (درخیوه) وهیژده عراده خمپاره است. بعلت کمبود گاری لازم برای توپها وخمپاره‌ها، توپهای‌سنگین به‌طور مخصوصی‌مستقر می‌شوند. هرتوپ سنگین به‌وسیلهٔدو راس قاطر حمل می‌شود. یک راس را درجلو ویک رأس را درعقب می‌بندند. تمام‌توپهاوخمپاره‌هاوتوپهای‌سنگین جمعاً ۱۲۰ عراده‌است[2].»

قشون منظم نادر لباس یک شکل ویژه‌ای نداشت. با وجود این، رسته‌های

۱- محمد کاظم، تاریخ عالم آرای... پیشین، جلد ۳، برگ ۲۵.

۲- آس خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۱، پروندهٔ ۷، برگ ۱۰۳.

مختلف دارای علامت‌های متفاوتی به‌شکل پر بر روی کلاهشان یا به‌شکل عمامه‌ای مخصوص وغیره بودند.

چیزی که ظاهراً برای همهٔ جنگجویان قشون دائمی اجباری وعمومی به‌حساب می‌آمد ، شکل کلاه بود که «طهماسبی» نامیده می‌شد. پیش از قوریلتای مغان بود که این کلاه به‌وسیلهٔ نادر مقرر گردید. نام این کلاه بستگی با خدمت نادر در دربار شاه طهماسب صفوی داشت.

کلاه قرمز با دوازده ترک که نشانهٔ هواخواهی از دوازده امام شیعه بود فقط به قزلباشها تعلق داشت (منظور هفت قبیله قزلباش است) . طبیعی است که لغو و از بین بردن چنین کلاهی و مقرر کردن کلاهی دیگر مبین یک معنی خاص سیاسی بود.

کلاههای طهماسبی همه یک شکل بودند: پائین آنها به‌شکل مربع وبالایشان به‌صلیب می‌مانست. همهٔ جنگجویان نادر چنین کلاهی داشتند. بعضی‌ها به دور آن عمامه‌ای از پارچهٔ سفید می‌بستند وبعضی دیگر بر روی آن پر می‌نشاندند. نادر نیز چنین کلاهی داشت که پارچهٔ پشمی سفیدظریفی به‌دور آن می‌بست ودنباله‌های پارچهٔ پشمی از کنار گوشهایش آویزان بود[1].

آبراهام کرتاتسی از سلاحهائی که جنگجویان نادر بدان مسلح بودند چنین نام می‌برد: سپر ، زره ، شمشیر ، کمان ، تفنگ چخماقی (تفنگ) وغیره.

در ٥ مه ۱۷٤۲ ، و. براتیشف خبر داده که علیقلی‌خان در راس دستهٔ قابل توجهی جنگجو که قسمت اعظمشان از بک وافغان هستند وارد اردوی شاه دردربند شده: «... ازبک‌ها اسلحه با خود ندارند ، البته بعضی‌ها شمشیر و نیزه دارند ولی بقیه بدون نیزه هستند وفقط تیر همراه دارند»[2].

۱- آبراهام کرتاتسی ، پیشین ، ص ۵۷، ۶۹، ۷۰.

۲- آس خ ر ، ذخیره «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷٤۲ ، پروندهٔ ٥ ، قسمت ۱ ، برگ ٤۳.

در ۲۳ ژوئن ۱۷۴۴ ، و. براتیشف دوباره در بارهٔ قشون نادر به طور کلی می‌نویسد : « بین تمام جنگجویان ایرانی او ، قسمت بزرگی پیاده نظام وجود دارد که از نظر ساز و برگ نظامی ، تفنگ ، شمشیر و نیزه وضعشان بسیار خراب است[۱] » .

برخی از جنگجویان نادر به‌نیزه مسلح بودند. مثلاً بهبودخان که در رأس قشون کیفری برای سرکوبی شورش محمدحسن‌خان قاجار (۱۷۴۴) فرستاده‌شده‌بود درجنگ تن به‌تن با او ، از نیزه وشمشیر استفاده کرد[۲] . دریکی‌از جنگهای‌خان‌نشین بخارا ، سپاه ازبک درمقابل فشار قشون نادر تاب نیاورد و در زیر «باران نیزه‌ها و گلوله های توپ» مجبور به‌فرار شد[۳] .

نادر برخلاف آخرین شاهان‌صفوی توجه زیادی به‌آموزش جنگجویان داشت مثلاً او درسال ۱۷۳۰ م از قبایلی که‌از فارس، عراق (عجم) وآذربایجان به‌خراسان کوچانده شده بودند سان دید . «او طبق‌معمول ، برخی از جوانان مشهور را به گارد خویش افزود وبرای تعلیم فنون نظامی به‌آنان نیز ، معلمانی به کارگماشت که در درتمام امور مربوط به‌سواره نظام مهارت داشتند[۴]» .

در ۱۲ نوامبر ۱۷۳۷م ای. کالوشکین درگزارش نظامی خود خبر داد که ۱۰ نفر یساول از اردوگاه نادر به‌اصفهان وارد شده‌اند و می‌گویند که باید «هزار نفر ازجوانان برجسته ولایق خود اصفهان و تمام ایالت ، که اکثراً از خویشان و فرزندان کلانترها[۵] وسایر قاصدان هستند ، درهر منصبی که باشند ، گرد آوردمشوند

۱ـ آس خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۴۴ ، پروندهٔ ۳ ، برگ ۴۴ .

۲ـ محمدکاظم ، تاریخ عالم آرای... پیشین ، جلد ۳ ، برگ ۷۵ .

۳ـ همان‌جا ، برگ ۲۰۶ .

۴ـ مطالبی درباره تاریخ ترکمن... پیشین ، جلد ۲ ، ص ۱۳۳ .

۵ـ «کلانتر» یعنی ارشد که از اشراف قبیله است.

وپس از تأمین لباس وتفنگ واسب برای تعلیمات نظامی به همان یساولان تحویل گردند. یساولان آنها را دروضعیتی قرار خواهند داد که نتوانند با سایر خدمتگزاران تماس بگیرند و آنقدر آنها را آماده نگاه خواهند داشت تا اینکه اعلیحضرت صلاح بداند وآنها را بخواهد[1]».

انضباط درقشون نادرشاه نه فقط با تشویق وانعام بلکه با تدابیر خشن نیز برقرار می‌شد. نادر هرگونه بی‌انضباطی وخودسری راسرکوب می کرد ونافرمانان رابیرحمانه مجازات می‌نمود.

درسال ۱۷۳۰-۱۷۲۹ به هنگام یکی از لشکرکشیها گروهی از سواره نظام نادر که از قبیلهٔ ترکمن گوکلان بودند فرار کردند. مهدی‌خان می گوید «واز آنجا که هرگز آن طایفه به‌متابعت یساق واسفارشاق، از راه‌خودسری ، گردن‌نمی‌نهادند. جمعی از ایشان چون فرصت یافتند به‌جانب دشت روان گردیده فرار کردند. هرچند که وجود و عدم آن طایفهٔ غدار در جنب لشکر فیروزفر امری بود خارج از دایرهٔ اعتبار ، لیکن چون تهاون درجزئیات باعث فساد درکلیات می گردد ، صدور این حرکت برخاطر خطیر آن حضرت گران آمده. طوفان نام قاجار را با فوجی به گرفتن ایشان تعیین کرد»[2]. گوکلان‌های بازگردانده شده بیرحمانه مجازات شدند[3].

هنگامی که قشون نادرشاه از لشکرکشی به‌داغستان بازمی گشت و درکنار رودخانهٔ کورا اردو زده بود ، ۷۰۰ نفر از افراد آن فرار کردند ، آنها خیال داشتند که به کوه بگریزند. نادر با حیله آنهارا برگرداند ، سپس قسمت اعظم آنها را کور کرد ونزدیک ۲۰۰ نفرشان را سر برید.

نادر درعین حال که سربازان را به خاطر جرمشان به‌سختی مجازات می کرد ،

۱- آس خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۳۷، پروندهٔ ۱۷، برگ ۴۸۹.

۲- مهدی‌خان استرآبادی، جهانگشای نادری، به‌اهتمام عبدالله انوار، تهران ۱۳۴۱ ص ۱۲۳-م.

۳- «مطالبی درباره تاریخ ...» ، پیشین ، جلد ۲ ، ص ۱۳۱ .

می‌توانست به موقع لازم نیرنرمش نشان دهد . مثلاً به هنگام یکی از جنگهای ترکیه (۱۷۳۰-۱۷۳۱) ، قشون او دربغداد متحمل شکست وحشتناکی شد . جنگجویان نظم را برهم زده بودند واز خشم نادر می‌ترسیدند. با این حال او نه فقط آنها را مجازات نکرد بلکه برعکس دلاوری آنهارا ستود و تصدیق کرد که آنها قهرمان بوده‌اند. درجنگ خونین یاد شده، نادر به‌وسیلهٔ تدابیر شخصی قشون را تشویق کرد و به جاهایی که نیروهای آن ناتوان شده بودند ، قوای تازه نفس فرستاد. جنگ با شکست قشون ترکیه ونابودی توپال عثمان ، سرکردهٔ معروف ترک پایان پذیرفت[1] .

در بارهٔ میزان مواجب سرکرده‌های نظامی ، اطلاعات معین و مشخصی در منابع می‌توان یافت.[2] سرکرده‌های نظامی درجهٔ اول (سردارهاوسرکارده‌ها) سالانه درحدود ۱۲۰۰ تا ۵۰۰ تومان وسرکرده‌های نظامی درجهٔ دوم (سرخیل ومین باشی) ۳۰۰ تا ۱۰۰ تومان می‌گرفتند[3] .

دریافت مواجب پولی به‌وسیلهٔ قشون را هان‌وی نیز تأیید کرده[4] .

در تمام منابع و نوشته‌های مربوط به دورهٔ مورد پژوهش ما ، فقط یک فقره واگذاری مواجب ارضی برمبنای حق تیول (درسال ۱۷۳۸ ، درقندهار ، ٦ هزار کولبا زمین که کشاورزان تاجیک درآن ساکن بودند ، به‌عنوان تیول به جنگجویان افغان واگذار گردید)[5] وجود دارد. اعطای «همه‌ساله» و پرداخت مواجب پولی چیزی

۱- س. رشه‌توف ، « تاریخ در بارهٔ شاه ایرانی ...» ، پیشین ، ص ۱۳۱ ، ۱٤۱ ، ۱٤۳ ، ۱۵٤ .

۲- درزمان صفویان قشون قسمتی از مواجب خود را به‌صورت سهم زمین و قسمتی را به‌صورت پول می‌گرفت.

۳- آس خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷٤۰ ، پروندهٔ ٦ ، برگ ۷۳ .

٤ ـ ج هان وی (انگلیسی) پیشین ، جلد ۱ ، ص ۱۷۰

۵- محمدغباراحمدشاه ، بابلی افغان ، کابل ، ۱۹٤٤ ، ص ۱۱۸ ، به‌نقل ازای.م. ری‌سنر ، مسألهٔ تشکیل سلت افغان («مسائل تاریخ» ، شمارهٔ ۷ ، ۱۹٤۹). «کولبا» قطعه زمینی که دریک روز باگاوآهن شخم زده شود.

است که ما درمنابع غالباً با آن برخورد می کنیم.[1]

دردهۀ پنجم قرن هیژدهم ، شکست در داغستان (۱۷۴۱-۱۷۴۳) قشون نادر را دچار اختلال کرد.

نارضائی اشراف وافراد عادی قبایل از خرابی اوضاع اقتصادیشان که ناشی از سیاست داخلی و خارجی نادرشاه بود ، سبب کاهش استعداد رزمی آنها و ایجاد بی‌انضباطی درقشون گردید. قشونی که ابزار بی‌اراده‌ای دردست حکومت شاه بود به‌وسیلۀ تلاشی همان حکومت تبدیل شد.

***

معاصران نادرشاه حکایت می کنند که او آشکارا نسبت به‌مذهب بی‌اعتنایی می کرد. «بازن» طبیب دربار او خاطرنشان می‌سازد که شاه می‌خواست مذهب مخصوصی برقرار کند واین کار بسیار سخت بود ؛ کسانی که از نزدیک با اوتماس داشتند معتقد بودند که او آدمی لامذهب بود [2]. به‌روایت هان‌وی ، نادر نسبت به هردو فرقۀ اسلام به‌یک اندازه بی‌علاقه بود [3]. چنانکه این مؤلف می‌نویسد ، گویا شاه اظهار تمایل کرده که‌از اسلام و مسیحیت مذهب نوی بسازد «که از هر دوی آنها بهتر باشد ومردم یک وقتی از آن پیروی کنند[4]».

۱- مهدی‌خان، تاریخ نادری، پیشین، ۲۴و ۲۵؛ محمدکاظم، تاریخ عالم‌آرای... پیشین ، جلد ۳ ، برگ ۱۷۵ ، ۱۷۶ ؛ آس خ ر ، ذخیرۀ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۳۹ ، پروندۀ ۵ ، برگ ۲۴۸ ؛ ۱۷۴۰ ، پروندۀ ۶ ، برگ ۷۳.

۲- «نامه‌های...» ، پیشین ، ص ۳۱۸.

۳- ج. هان‌وی (انگلیسی)، پیشین ، جلد ۲ ، ص ۴۰۴.

۴- همان‌جا.

ای. کالوشکین، مأمور ثابت روسیه در ایران، در گزارش ۳۱ مه ۱۷٤۱ خبرمی‌دهد که نادردر ۵ ۲مه‌اسقف‌ارمنی،اسقف کاتولیک، ملاوخاخام‌را پیش خود می‌خواند وبه‌آنها دستور می‌دهد که انجیل حواریون وتلمود را ترجمه کنند. وقتی که آنها ترجمه‌ها[1] را می‌خوانند، نادر علت پاداش گرفتن اسقف‌ها، ملایان و سایر اشخاصی را که به‌امور مذهبی‌می‌پردازند به‌آنها گوشزد می کند. شاه‌سپس‌می‌افزاید که قادر متعال به‌او عظمت، قدرت وشهرت داده‌و «درقلب ما بینش به‌وجود آورده که اختلاف بین این همه آئین‌ها را ببینیم، از میان آنها انتخاب کنیم وایمان‌نوی بسازیم که هم خدا از آن خشنود شود وهم برای‌ما وسیلهٔ نجاتی باشد. برای‌همین است که اینقدر درجهان آئین‌های مختلف وجود دارد، آئین‌هایی که یکی دیگری را لغو می‌کند وهریکی فقط خودش را ارزشمند می‌داند. این آئین‌ها یکی نیستند در صورتی که خدا یکی است وآئین هم بایدیکی باشد»[1]. نادر درحالی که به‌ترجمهٔ تورات‌ـ‌انجیل‌وقرآن‌گوش می‌دهد، گاه‌گاه‌به‌پیغمبران یهود، محمد وعلی‌می‌خندد[2]. او آشکارا اظهار می‌دارد که خودش را کمتر از پیغمبر وعلي قابل احترام نمی‌داند، زیرا آنها از آنجهت بزرگند که جنگجویان خوبی بوده‌اند، و بالاخره می گوید که خودش هم درسایهٔ اسلحه به‌همان شهرتی که آنها بدست آورده‌اند رسیده[3].

چنانکه یادآور شدیم نادر درسال ۱۷۳٦، درقوریلتای مغان، سه شرط‌اعلام داشت و وعده داد که اگر قبول افتد به‌تخت سلطنت خواهد نشست. درشرط سوم اوگفته شده بود که علت جنگ‌های خونین بین مسلمانان، به‌خصوص بین ایران وترکیه، نفاقهای مذهبی است. نادر پیشنهاد کرد که برای اجتناب از نزاعها و خونریزیهای بعدی، شیعیان تبعهٔ او از «لعنت کردن» که به وسیلهٔ شاه اسماعیل

۱ـ آس خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه‌با ایران»، ۱۷٤۱، پرونده ۷، برگ۱۷۷، ۱۷۸.

۲ـ ج. هان‌وی (انگلیسی)، پیشین، جلد ۲، ص ٤۰۳.

۳ـ «نامه‌های...»، پیشین، ص ۳۱۸.

اول صفوی (۱۵۲۴-۱۵۰۲) مقرر شده بود ممانعت کنند و هواخواه مذهب امام جعفر صادق شوند[1]. «دستور شاه دربارهٔ اتحاد هردو فرقهٔ (اسلام) سنی و شیعه که وجودشان بین فارس و ترک تخم نفاق افکنده بود» منتشر شد. در دستور یادشده آمده بود که هر کس از اجرای این قانون کوتاهی کند باید منتظر «بی‌مهری شاه» باشد[2].

درهمان سال ای. کالوشکین خبر داد که نادر درقوریلتای مغان از زیردستان خود خواسته «که در تمام دولت از جشنی که به خاطر مرتضی علی گرفته می‌شد چشم بپوشند و دین ترکیه[3] را لعنت نکنند؛ این کار تمام مردم را دچار اندوهی عظیم کرده وناراحتی غیرقابل تحملی برایشان پیش آورده. با وجود این، برحسب ظواهر، آنها مجبور خواهند شد که نظر او را اجرا کنند[4]».

درهمان هنگام، به‌وسیلهٔ سفیر ترکیه که در قوریلتای مغان حضور داشت، به‌اطلاع سلطان عثمانی رسید که نادر به‌تخت سلطنت نشسته و ایرانیان از مذهب شیعه روی گردانده‌اند. سفیران نادر که به‌استامبول فرستاده‌شده بودند دستورداشتند که دربارهٔ شرایط زیر با ترکیه قرار داد امضاء کنند: مذهب امام جعفر صادق که اتباع شیعی شاه پیرو آن هستند باید به‌وسیلهٔ سلطان عثمانی به‌عنوان پنجمین مذهب سنی پذیرفته شود، در کعبه، رکن پنجمی برای هواخواهان مذهب امام جعفر صادق بنا کنند، حاج ایرانی را در مکه باید امیرالحاج همراهی کند. دردستورالعمل قرار داد، واین به‌لزوم مبادلهٔ اسرا وانتصاب نمایندگان دائمی دردربارهای ایران

۱- مهدی‌خان، تاریخ نادری، پیشین، ص ۱۶۸؛ آبراهام کرتاتسی، پیشین، ص ۵۱.

۲- ج. هانوی (انگلیسی)، ص ۳۴۴،۳۴۳.

۳- منظور کالوشکین، خلفای ثلاثه است.م.

۴- آس خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۶، پرونده ۸، برگ ۷۴.

وترکیه ، از جانب هریک از طرفین قرار داد ، گوشزد شده بود.[1]

اصلاحات مذهبی نادرشاه در واقع می بایست مددکار سیاست خارجی اشغالگرانهٔ او باشد.

درمذاکراتی که بین نمایندگان شاه ایران وسلطان عثمانی دراستامبول انجام گرفت درمورد سه شرط پیشنهادی نادر بدون هیچگونه کوشش خاصی توافق به عمل آمد. دو شرط اول سبب مباحثهٔ بزرگی شد که دراین مباحثه از طرف ایران علی اکبر ملاباشی و میرزا ابوالقاسم کاشانی صدر[2] و از طرف ترکیه قاضی آناتولی ، قاضی سابق استامبول وسایر فقهای برجسته شرکت داشتند.

در ۲۸ سپتامبر سال ۱۷۳۶ ، قراردادی میان نمایندگان نادر وسلطان ترکیه امضاء گردید ونادر رسماً به عنوان شاه ایران شناخته شد[3].

سفیر ترکیه درپایان سپتامبر سال ۱۷۳۶ ، استامبول را ترک کرد ، اما درمه سال ۱۷۳۸ توانست به نادرآباد[4] ، که درآن موقع اردوگاه ودربار شاه در آنجا قرار داشت ، برسد. سفیر ترکیه نامهٔ سلطان ترکیه را به نادر داد. در این نامه سلطان عثمانی از اینکه نمی‌تواند پیشنهاد نادر را در مورد مسائلی که به مذهب مربوط است بپذیرد معذرت خواسته بود. نادر در جواب تذکر داد که دو تقاضای اول اساسی است و بدین جهت نباید مذاکرات را تمام شده تلقی کرد[5]. این قرارداد به تصویب نرسید.

نادر تا چهارسال بعد نمایندگان خود را به دربار ترکیه می‌فرستاد و آنها را

۱- مهدی‌خان، تاریخ نادری ، پیشین ، ص ۱۶۸، ۱۶۹.

۲- «صدر» یک عنوان اداری-اجتماعی است که درهمین کتاب شرح داده شده‌م.

۳- ج. هامر ، پیشین، جلد ۱۴ ، ص ۳۴۸.

٤- اردوگاه قشون شاه درعرض ماههای بسیاری که قندهار درمحاصره بود به یک شهر نظامی تبدیل گردید ونادرآباد نامیده شد.

۵- مهدی‌خان ، تاریخ نادری ، پیشین ، ص ۱۸۹.

ماسور می کرد که تقاضاهای پیش گفته را به سلطان بقبولانند. اما سلطان مرتباً به وسیلهٔ نامه جواب می‌داد وبه‌خاطر ممانعت خود پوزش می‌خواست. نادر در جواب یکی از این نامه‌ها اعلام کرد که هدف عمدهٔ او تحکیم دوستی با ترکیه است و بدین دلیل است که او از سلطان تقاضا می کند که مذهب جعفری را به عنوان پنجمین‌مذهب سنی بپذیرد، درحالی که دربار ترکیه‌با رد تقاضاهای او ، دو کشور را دچار دشمنی‌همیشگی خواهد کرد. نادر درخاتمه هشدار داده بود که‌خود همراه با قشونش برای حل این مسأله به‌ترکیه خواهد رفت.

درسال ۱۷٤۲ ، به‌هنگام لشگرکشی نادرشاه به‌داغستان ، پیوسته در مورد تدارك هیجان‌آلود ترکیه برای جنگ به‌او خبر می‌رسید. شیخ‌الاسلام ترکیه فتوی داده بود که اعتقادات ایرانیان مخالف اسلام است و بنابراین ریختن خون آنها ، اقدامی مشروع وخداپسندانه است. مجمع علمای سرتاسر کشور به‌ریاست علی‌اکبر ملاباشی نیز فتوای سال ۱۷۳٦ را که به‌تأسیس مذهب جعفری وبه‌اجتناب‌اجباری تمام ایرانیان از «لعنت کردن مخصوص شیعیان» مربوط می‌شد تائید کرد . لعنت کردن را شاه اسماعیل صفوی معمول کرده بود[۱] .

و. براتیشف در ۲۲ آوریل سال ۱۷٤۲م از دربند گزارش می‌دهد که‌نادرشاه فرمان داده که تمام شیعیان مذهب سنی را قبول کنند . متن فرمان را براتیشف نتوانسته به دست بیاورد ، بدین جهت او درگزارش خود فقط مضمون آن را شرح داده. به‌نقل از براتیشف ، درفرمان گفته شده که «نزاع ها ، دشمنی‌ها ، کینه‌ها و خونریزیها علت دیگری به‌جز تفسیری که از قوانین دین بعمل می‌آید ندارد، توجه کردن به‌این تفسیرها که همیشه نادرست بوده‌اند سبب خوشنودی است» زیرا در زمان پیغمبری محمد به‌جز سنی فرقهٔ دیگری نبوده ، چنانکه «فکر سالم‌حکم‌می کند

۱- همان‌جا، ص ۲۳۲،۲۳۳ («سب ورفض»: محمد کاظم، نامهٔ عالم آرای نادری، مسکو ۱۹٦٦ ، جلد ۳ ، برگ ۹۰ ب-م).

برخی تفسیرهایی که به‌طور پراکنده در میان ایرانیان وجود دارد به‌طور کلی باید از میان برود[1]».

نادر در جواب امتناع بعدی سلطان ترکیه از قبول تقاضاهای او در مورد مذهب، دستور داد که حملهٔ قریب‌الوقوع قشون‌او را باطلاع دربار ترکیه برسانند. در زمستان سال ۱۷۴۳ نادر کوههای داغستان را ترک کرد و در تابستان دوباره عملیات جنگی را آغاز کرد.

چنانکه از مطالب پیش گفته برمی‌آید، تقاضاهای مذهبی که از جانب نادر به سلطان عثمانی ارائه شده بود و ممانعت سلطان بهانه‌های خوش‌ظاهری برای شروع عملیات جنگی به‌دست هردو دولت داد. نادرشاه ریاکارانه خود را مدافع دوستی دو کشور مسلمان جا می‌زد ولی در عمل جنگهای خونین و ویران کننده بر می‌انگیخت.

با وجود این درپایان سال ۱۷۴۳ یعنی کمتر از نیمسال پس از شروع جنگ ایران وترکیه، شاه یکی از تقاضاهای خود را پس گرفت.

دردسامبر سال ۱۷۴۳ نادر در نجف مباحثه‌ای مذهبی تشکیل داد که متن تصمیم نهایی آن را مهدی‌خان نوشت. اصول اعلان شده درقوریلتای مغان در این سند تکرار گردید. اما دراینجا فقط نکته اول، که سلطان آن را رد کرده بود، یعنی تقاضای قبول مذهب جعفری به عنوان پنجمین مذهب سنی ذکر شد، و در بارهٔ ساختمان پنجمین ستون در مکه (پیشنهاد شده بود که جعفری‌ها باید با شافعی‌ها یک ستون مشترک داشته باشند) چیزی گفته نشد. چنین گذشتی از جانب نادر روشنگر موقعیت وخیم داخلی دولت او بود. نادر برای سرکوب کردن قیامهای متعدد وجدی کشاورزان و شورشهای فئودالی به انعقاد قرارداد آشتی با ترکیه احتیاج داشت.

۱ـ آس خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۲، پرونده ۵ قسمت ۱، برگ ۲۴.

درسال ۱۷٤٤ ، عملیات جنگی علیه ترکیه دوباره آغاز شد وتا تابستان‌سال ۱۷٤۶ ادامه داشت ، دراین دوره برتری با ترك‌ها بود . هرچندکه قشون نادرشاه برخی پیروزی‌ها به‌دست آورد، با وجوداین برای‌سرکوبی جنبشهای‌خلق‌وشورشهای فئودالی می‌بایست دستهایش باز باشد . خرابی وحشتناکی‌که بر مملکت حکومت می‌کرد وحتی تلاشی قشون ، قطع سریع جنگ با ترکیه را ایجاب می‌کرد .

درمقدمهٔ قراردادی‌که درچهارم سپتامبر سال ۱۷٤۶ بسته شد ، مرزهای‌بین دو دولت برمبنای قرارداد سال ۱۶۳۹ تعیین گردید . قرارداد دارای سه نکته بود: اول اینکه دولت ترکیه متعهد می‌شدکه عبور آزاد حجاج ایرانی را از طریق‌بغداد ویا سوریه به‌مکه تأمین‌کند ودر راه از آنها حمایت‌کند ، دوم اینکه مابین طرفین نمایندگان دیپلماتیک ردوبدل شود ، نکتهٔ سوم هم در مورد مبادلهٔ اسرا بود . ضمیمهٔ قرارداد نیز مطالبی درمورد حقوق حجاج وآزادی آنها از پرداخت مالیات و غیره دربرداشت . سفیر ترکیه وکالت داشت‌که قرارداد را امضاءکند و همراه با متن آن نامه‌ای‌از نادرشاه برای‌سلطان ببرد . شاه درنامه راجع‌به «لعنت» که‌به‌وسیلهٔ شاه‌اسماعیل اول صفوی مقرر شده بود و تضادهایی‌که به خاطر آن بین سلطان ترکیه ودولت صفوی بوجود آمده بود مطالبی‌گفته بود . سپس او سلطان را باخبر ساخته بودکه در مورد قبول مذهب جعفری به‌عنوان پنجمین مذهب سنی اصرار نمی‌کند .

بدین وسیله نادر از اجرای سیاست فعال خارجی عملا دست برداشت .

به‌حساب نادر ، اعلام تسنن به عنوان مذهب دولتی و تلاش برای معرفی خود به عنوان مدافع بی‌آرام دوستی بین اتباع شاه و سلطان سبب گرایش مذهبی ترکهای سنی‌به‌جانب او می‌شدودرصفوف دشمنانش‌اختلال اخلاقی‌ایجادمی‌کرد . معاصران این وقایع حکایت می‌کنندکه فرمانهای پی‌درپی نادرشاه مبنی بر روی ـ گرداندن اجباری تمام اتباع او از تشیع دردربار ترکیه وحشت واضطراب به‌وجود

آورد زیرا که آنها از نیرنگ دیپلماتیک اشرف افغان خوب عبرت گرفته بودند[۱].

به گفته هان‌وی، نادر امیدوار بود که سرانجام ایران وامپراطوری عثمانی را متحد سازد. شاه با خود حساب می‌کرد که اصلاحات مذهبی می‌تواند مقاصدشهرت پرستانهٔ او را جامهٔ عمل بپوشاند[۲]. به‌عقیدهٔ سایر معاصران او، این سیاست مذهبی نادرشاه «می‌توانست درنقشه هایی که او درآینده برای همسایگانش داشت سودمند افتد، همسایگانی که پیرو همان مذهبی‌بودند که او درایران تأسیس کرده بود»[۳].

در نتیجهٔ جنگ‌های اشغالگرانهٔ بسیار، نادر توانست دولتی عظیم به وجود آورد. او بخوبی می‌دانست که برای استوارکردن حکومت خود و نیز برای تحکیم دولت لازم است که ارتباط باطنی ونزدیکتری میان کشورها وخلقهای مختلفی که‌با اعمال زور جزو دولت او شده بودند ایجاد کند. اما اتحاد قبایل و ملیتها بر اساس فقط یک مذهب (حتی با اجرای مستمر اصلاحات مذهبی نادر) ازطریق تبدیل مذهب تمام اتباع به‌مذهبی مشترك غیرممکن بود، زیرا آنها دردرجات مختلفی‌از تکامل قرار داشتند واز نظر اشتراك منافع سیاسی واقتصادی بیکدیگر مربوط نبودند بدینجهت نقشه های نادرشاه نه‌تنها غیرقابل‌اجرا بلکه ارتجاعی هم بود.

گذشته از این، نادرشاه در اجرای اصلاح مذهبی هدفهای دیگری را نیز

۱- درسال ۱۷۲۶، به‌هنگام جنگ افغان وترك، اشرف شیخهای خود رانزدپاشای بغداد فرستاد تا به‌او اعلام دارند که: «این موضوع برای اشرف تعجب‌آور است که شما با مسیحیان متحد می‌شوید ولی باکسانی که همدین شما هستند و اورنگ شیعیان را در هم شکسته‌اند می‌جنگید». به گفتهٔ هان‌وی، نظامیانی که دراین گفتگو حضور داشتند مجذوب اشرف شدند ودر نتیجه اشرف برترك‌ها پیروزیهایی به‌دست آورد (ج. هان‌وی، پیشین، جلد ۲، ص ۲۵۰).

۲- همان‌جا، ص ۳٤۱.

۳- ج. فره‌رو (انگلیسی)، پیشین، ص ۱۲۷.

تعقیب می‌کرد. واضح است که درزمان صفویان، تشیع مذهب رسمی دولت‌بود. طبق سنن اسلامی، تبار صفویان از طریق خاندان علی‌به‌محمد پیغمبر اسلام مربوط می‌شد، بنابراین، از نظر مسلمانان شیعه، تشیع مبین حکومت خاندان صفوی بود. به‌قول هان‌وی، او (نادر-ن.) درحالی‌که نمایندگان کسانی را که بیشتر از دوقرن به‌ایران پادشاهی کردند از تخت سلطنت محروم کرد «می‌خواست برمبنای خاندان جدید سلطنتی، مذهب نوی بسازد»[1]. فره‌زر می‌گوید که نادرشاه با کمک سیاست مذهبی، می‌کوشید سلطنت را برای اعقاب خویش تحکیم بخشد[2]. یکی دیگر از وقایع‌نگاران همزمان او یادآوری می‌کند که اصلاحات مذهبی نادر «پیروان علی را ناتوان کرد، زیرا آنها فوق‌العاده ازسقوط خاندان صفوی متأسف بودند»[3].

بدین ترتیب اصلاحات مذهبی نادر نه‌تنها متوجه ریشه‌کن ساختن خاندان صفوی بود بلکه به‌تحکیم خاندان افشار درایران وحتی به تضعیف نفوذ قشر بالای روحانیت شیعه نیز توجه داشت.

نمایندهٔ دیپلماسی روس درگزارش ۱۰ مارس سال۱۷۴۶ خود می‌گوید که نادر با یکهزار جنگجو به سوی کرمان حرکت کرده تا از آنجا عازم کلات وسپس مشهد شود، زیرا طبق اخباری که دردست است او می‌خواهد نوروز را درآنجاجشن بگیرد. «اعلیحضرت میل دارد که کنار امام‌رضا، عابد ودیندار ایرانی که‌مدتهاست در خاك مشهد خفته است، علیه ترك‌ها شمشیر به کمر بندد، می‌گویند که همین امام‌رضا پادشاهی خود را به‌خاطر حمایت ودفاع از دین به‌دشمن داده. اعلیحضرت که‌گویا دیگر هیچگونه رغبتی از جانب عثمانی برای اتحاد فرقه‌های محمدی که

۱- ج. هان‌وی (انگلیسی)، پیشین، ص ۴۰۳.
۲- ج. فره‌زر (انگلیسی)، پیشین، ۱۲۷.
۳- س. رشه‌توف «تاریخ دربارهٔ شاه ایرانی...»، پیشین، ص ۱۸۹.

او پیشنهاد کرده بود نمی‌بیند، ناچار تکریم وتعصب ریاکارانه‌ای نسبت‌به‌مذهب ایرانی شیعه اعمال می‌کند[۱] .

بدین ترتیب ، خودداری نادر از اجرای اصلاحات مذهبی که هدفش توسعهٔ شالوده سیاسی حکومت واعمال نقشه های اشغالگرانه‌بود خود شاهد شکست کامل این سیاست است.

۲ـ آ س خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران» ، ۱۷٤٦ ، پروندهٔ ۸ ، برگ ۷۷.

فصل پنجم

جنبشهای خلق در دولت نادرشاه

در دهه‌های چهارم و پنجم قرن هیژدهم

جنبش‌های کشاورزان وچادرنشینان ایالات مختلف ایران

علیه تشدید بهره‌کشی فئودالی

دردهه‌های چهارم وپنجم قرن هیژدهم ، مبارزهٔ توده‌های مردم ایران علیه تشدید بهره‌کشی فئودالی دراشکال بسیار مختلفی نمودار شد: ترك دستجمعی محل سکونت ، خودداری از پرداخت مالیات واجرای وظیفه وسرانجام شورشهای توده‌ای که درایالات مختلف کشور ظاهر می‌شد وغالباً به‌قیامهای بزرگی تبدیل می‌گردید.

ما وقایع این دوره را به‌ترتیب وتسلسل تاریخیشان بیان خواهیم کردتا هم نشان‌دهندهٔ توسعه وتشدید مبارزات توده‌های مردم باشد و هم روشنگر رشد پیگیر بهره‌کشی فئودالی.

ترك دستجمعی محل سکونت ازجانب مردم به عنوان یکی از اشکال مبارزه علیه تشدید بهره‌کشی فئودالی در دوره‌های دیگر و قدیمیتر تاریخ ایران نیز اتفاق افتاده.

چنانکه از منابع فارسی ، روسی واروپای غربی برمی‌آید ، مردمان کوچ‌نشین و بوم‌نشینی که در زیر فشار مالیات‌های کمرشکن ، فقیر و خانه‌خراب شده بودند ، پس‌از ترك محل سکونت خود ، یا از مرز می‌گذشتند ، یا به‌قیام‌کنندگان ایالات دیگر کشور می‌پیوستند و یا درکوهها مخفی می‌شدند و دسته‌های راهزن تشکیل

می‌دادند. می گویند که به‌هنگام گرفتن مالیاتهای کلان وجمع‌آوری قشون، ایلیات چادرگاههای خود را ترك می کردند.

محمد کاظم می‌نویسد که درسال ۱۱٤٦ هجری (۱۷۳٦ م) قسمت قابل ملاحظه‌ای‌از مردم ، حویزه را ترك کردندوخودرا درغارهای کوهستانی‌و «زوایای‌ـ اختفا» پنهان کردند[۱] . همو می گوید که درسال ۱۱۵۰ هجری (۱۷۳۷-۱۷۳۸م) ایالت مرو ، «چون دل زندانیان» ، ویران وخالی ازسکنه بود[۲] . نه‌خانه‌ای درآنجا باقی مانده بود ونه آدمی.

کسانی که محل‌سکونتشان را ترك می کردند ، غالباً به‌بوم‌نشینان‌قیام کنندهٔ سایر ایالات می‌پیوستند[۳] .

به‌شهادت نمایندهٔ دیپلماسی روس، بسیاری ازشهرها وروستاهای ایران‌خالی شده بود . کالوشکین مأمور ثابت روس از اصفهان خبر می‌دهد که در پایان دههٔ چهارم قرن هیژدهم بسیاری از دهات ایالت اصفهان بدون سکنه بود ، «درجایی ، دامی بدون سرپرست ، در روی دشتهای بی‌علوفه ، مشغول حرکت بود»[٤] .

برای جلوگیری از فرارمردم شهر و روستا ، نادرشاه درسال ۱۷٤۰ فرمان مخصوصی صادرکرد که طبق آن‌سرکرده‌های نظامی ایالات موظف بودند فراریان را به‌محل سکونت سابقشان برگردانند[۵] . با وجود این ، چنین تدبیرهایی هم به نتیجه نرسید. دردههٔ‌پنجم‌قرن هیژدهم ، فرارمردم‌نه‌تنها ادامه‌پیدا کرد بلکه‌توسعه نیز یافت.

۱ـ محمد کاظم ، تاریخ عالم آرای... پیشین ، جلد۱ ، برگ ۲۰۹ .

۲ـ محمد کاظم ، تاریخ عالم آرای... پیشین ، جلد۲ ، برگ۱۲۸-۱۲۷ .

۳ـ محمد کاظم ، تاریخ عالم‌آرای ، پیشین ، جلد ۲، برگ ۱۲۵ .

٤ـ آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران» ، ۱۷٤۰ ، پروندهٔ ٦ ، برگ ۵۰ .

۵ـ همان‌ـ متأسفانه درمنابع فقط ذکری از این منابع شده.

یکی دیگر از اشکال فعال مبارزه علیه تشدید بهره کشی فئودالی خودداری دستجمعی از پرداخت مالیات واجرای وظیفه بود.

به‌شهادت کالوشکین، دردهۀ چهارم‌قرن هیژدهم، این مبارزه گسترش وسیعی یافت. مثلاً درایالت اصفهان اکثر مالیات‌بگیران، با وجود تدابیر بیرحمانه‌ای که به کار می‌بردند، «دست‌خالی وبدون هیچگونه دریافتی برای خزانه به اصفهان باز می گشتند»[۱].

یکی از اشکال ویژه مبارزه علیه ستم مالیاتی وتعدی حکومت، حمایت‌مردم از «مدعیان دروغی» بود. معذلک این امر، هم در زمان هجوم افغانان و هم در زمان‌اشغالغگران‌ترکان‌نیز بارهابوقوع پیوست. این‌مورد به‌وسیلۀ میکلوخوما کلای کاندیدای علوم تاریخ تحقیق شده[۲]. در این دوره، «ادعای دروغی» هم مقاومتی درمقابل اشغالگری بود وهم در عین حال تلاش برخی فئودال‌ها را برای استقلال منعکس می کرد. درمنابع از میرزا زینل، اصلان‌میرزا، صفی‌میرزا وغیره به‌عنوان مدعیان دروغی دهه های چهارم وپنجم قرن هیژدهم نام برده شده. در پائیز سال ۱۷۳۲، سه‌من‌آوراموف(Semen Avramov) مامور ثابت روسیه‌درایران با میزا زینل «که پنجۀدست راست وپنجۀدست چپش قطع‌شده بوده»، درقزوین، برخورد می کند. میرزا زینل مفصلاً شرح می‌دهد که دراصفهان زاده شده وپدرش میرزا عباس پسر ارشد سلطان حسین بوده و محمود قلیچه پس از ورود به‌اصفهان او را به یکی از محله های‌قندهار فرستاده. این مدعی دروغی‌سپس می گوید که‌دراین شهر، «دشمن آمد وشهر را محاصره کرد ومرا به‌زندان انداخت، سپس برادر محمود با قشونش فرا رسید، دشمنان دیدند که نمی‌توانند در مقابل آنها پایداری کنند، مرا از زندان

۱- آ س خ ر، ذخیرۀ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۰، پروندۀ ۶، برگ ۵.

۲- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به: ن.د.میکلوخوما کلای، از تاریخ حکومت افغانان درایران، پیشین.

رها کردند ، دست وپایم قطع نمودند وخودشان رفتند، سپس من با احترام درقندهار زندگی کردم»[۱] .

نادر تا از وجود میرزا زینل با خبر می‌شود ، او را به مشهد فرا می‌خواند (نادر که شاه‌طهماسب را ساقط کرده وخود نایب‌السلطنهٔ شاه‌عباس سوم شده بوداز پیدا شدن مدعی سلطنت که برای خودش خطری به‌حساب می‌آمد می‌ترسید). نادر پس‌از اطمینان از اینکه میرزا زینل واقعاً «مدعی دورغی» است («تو آن نیستی که من تصور می کردم») وبا اعتقاد به‌اینکه او برای تاج وتخت تلاش نمی کند و از طرفی هم برای اینکار قدرت عملی ندارد او را رها می کند و ره توشه به‌او می‌دهد تا به‌مازندران واز آنجا به‌قزوین وقم برود[۲] .

درپایان دهه چهارم قرن هیژدهم، مدعی دروغی جدیدی بنام اصلان‌میرزا ، درگرجستان ، ظهور کرد . «شان‌مه» ، اریستاوی کسانس[۳] ، درسال ۱۷٤۰ در بارهٔ به‌اصطلاح «پسر شاه سلطان حسین» به نخست‌وزیر روسیه درپتربورگ نوشت که او خیال دارد برای گرفتن کمک به‌ترکیه برود . به گفته‌خود اصلان‌میرزا ، او درموقع محاصرهٔ اصفهان به‌وسیله افغانان درسنین کودکی بوده . پدرش او را برای توجه و تربیت به‌دائیش (عمویش)[٤] رحیم‌بک می‌سپارد، پس‌از مرگ رحیم‌بک ، اصلان‌میرزا خودرا نزد تاجری مخفی‌می کند . درباره بقیهٔ سرگذشت‌اصلان‌میرزا اطلاعاتی درمنابع موجود نیست .

۱- آ س خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران » ، ۱۷۳۲ ، پروندهٔ ٦ ، برگ ۱۸۵ .

۲- همان‌جا .

۳- آ س خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران » ، ۱۷٤۰ ، پروندهٔ ٤ ، برگ ۳۱۳-۹ . ۳ کسانسکویه اریستاوستوا Ksanskoie eristavstva - یکی از املاك فئودالی گرجستان قرن هیژدهم بود .

٤- پرانتز وتردید هردو از مترجم است-م.

یکی ازمدعیان دروغی بسیار فعال صفی‌میرزا بود [۱]. او در پایان دههٔ چهارم قرن هیژدهم، در یکی از محله‌های شوشتر، با لباس درویشی ظاهر شد. صفی‌میرزادرمیان وعظهایی که برای مردم آنجا می‌کرد، خود را از اعقاب صفویان خواند.

پس‌ازمقایسه وتصحیح اخباری که‌درمنابع ونوشته‌ها وجود دارد،به‌سادگی می‌توان دریافت که صفی‌میرزا کشاورزی بوده به نام محمدعلی و در رفسنجان که درشمال‌غربی کرمان قرار داردزندگی‌می‌کرده [۲]. مثلاً براتیشف او را کشاورززاده‌ای نامیده که «تمام ایرانیان، به‌اندازهٔ کافی، از اصل ونسب عامی او باخبرند» [۳].

درسال ۱۷۳۰، صفی‌میرزا تهیدستان شهری شوشتر را به‌دور خود جمع کرد و قیامی به‌راه انداخت. ولی نایب شوشتر به زودی به فکر چاره افتاد، صفی‌میرزا هم ناچار درحویزه مخفی گردید وسپس از آنجا به‌ترکیه رفت وتا سال ۱۷۴۳ درآن کشور زیست.

به‌هنگام اقامت آوراموف درکاشان، «سید میرزا اسماعیل که خویشاوند زن شاه بود» [۴] پیش او می‌آید. میرزا اسماعیل درویشی بود که در زمان هجوم افغانان شهرت داشت. درسال ۱۷۳۶ او درشورش‌قشر بالای‌قبیلهٔ بختیاری که به‌وسیلهٔ نادر

۱- ای. پ. پتروشفسکی، طرح کلی تاریخ... پیشین، ص ۳۳۰، درآثار لوکهارت، سینورسکی، حکمت ونوراله هم دربارهٔ جنبش صفی میرزا، خیلی به‌اختصار، سخن رفته.

۲- آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران»، ۱۷۴۴، پروندهٔ۳، برگ ۳۳۰، ۳۳۱، رضاقلی‌خان، روضت‌الصفا، تهران، ۱۷۵۹، ج۸.

۳- آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۴، پروندهٔ ۳، برگ ۳۱۱.

۴- آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۲، پروندهٔ ۶، برگ ۱۸۵۳.

سرکوب شد ، شرکت کرد[۱] .

دربارهٔ مدعیان دروغی دیگری که در دههٔ چهارم قرن هیژدهم فعالیت شدیدتری داشته باشند ، اطلاعاتی وجود ندارد .

بیشتر مدعیان دروغی ماجراجویانی بوده‌اند که می کوشیده‌اند تا از نارضایی همه جانبهٔ مردم از نادر برای رسیدن به هدفهای طمعکارانهٔ خود استفاده کنند . بقیه نیز ، با بهانه ساختن نام شاهزادگان صفوی ، مردم ستمدیده را به‌مبارزه علیه نادر دعوت می کرده‌اند (مثلاً صفی‌میرزا از میان توده‌های مردم برخاست ، قیام برپا ساخت وتهیدستان را به‌دور خویش جمع کرد) .

توده‌های مردم ، با حمایت از مدعیان دروغی ، درواقع علیه نادر و سیاست غارتگرانهٔ او به‌مبارزه برمی‌خاستند .

جنبشهای رهایی‌بخش درمیان ارامنه ، گرجی‌ها وافغانان بسیار گسترده شد . این خلق‌ها وضع فوق‌العاده مشقت‌باری را تحمل می کردند . آنها هم بوسیلهٔ فئودالهای محلی استثمار می‌شدند وهم به‌وسیلهٔ دولت، وحتی مورد ستم اشغالگران بیگانه وزیر پیگرد مذهبی نیز قرار می گرفتند .

در دوره مورد پژوهش ما ، غالباً درکنار قیامهای خلق ، شعلهٔ شورشهای فئودالی اشراف برخی قبایل نیز برافروخته می‌شد . جهت این شورشها علیه‌حکومت نادر بود . سران واشراف قبایل چادرنشین ونیمه چادرنشین که به خاطر وخیم شدن اوضاع اقتصادی وسیاسیشان خشمگین شده بودند این شورشها را ایجاد می کردند آنها درحالی که با استفاده از نارضایی‌برخی چادرنشینان ونیز با استفاده ازهرج‌ومرج

۱ـ آ س خ ر ، ذخیرهٔ « روابط روسیه با ایران » ، ۱۷۳۶ ، پروندهٔ ۱ ، برگ۱۷۶ـ واضح است که‌بختیاری‌ها از صفی‌میرزا، مدعی دروغی‌دیگری که درسالهای۱۷۲۷-۱۷۲۵ درشوشتر وکوهپایه ظاهر شد نیز حمایت می کردند (دراین باره مراجعه شود به : ن.د. میکلوخوماکلای ، از تاریخ فرمانروایی افغانان برایران ، پیشین) .

عمومی مملکت ، علیه نادر «غاصب» می‌شوریدند ، تلاش می کردند که حکومت و استقلال به‌دست آورند .

شورشهای اقشار بالای فئودالهای افغان قبایل ابدالی در هرات به رهبری ذوالفقارخان (۱۷۳۰-۱۷۳۱) ، قبایل ترکمه‌تکه ، سارق ، ایرساری و غیره در خراسان ، بختیاری‌ها (۱۷۳۲-۱۷۳٤) ، لرها (۱۷۳۳) ، کردها (۱۷۳۵) وغیره درهمین سالها اتفاق افتاد[1] .

فئودالها نیروهای قابل توجهی دراختیار داشتند . مثلاً خانهای بختیاری دارای نزدیک به ٤۰ هزار جنگجوی کاملاً مسلح بودند. غالباً شورشهای فئودالی (مثل شورش کردها) از جانب ترکیه ، که در آن زمان با ایران جنگ داشت ، حمایت می‌شد .

توده‌های مردم که دیگر نادر را «قهرمان» و «آزاد کننده» نمی‌دانستند بلکه او را یک ظالم به حساب می‌آوردند ، اکثراً به این شورش‌ها می‌پیوستند تا آن را برای حکومت مرکزی خطرناکتر سازند .

شورشها و قیامهای پرعدهٔ خلق در دههٔ چهارم قرن هیژدهم ، که در نتیجهٔ تشدید ستم مالیاتی پیوسته در ایالات مختلف کشور ظاهر می گشت ، برای نادر تهدیدی جدی بود . مثلاً سه‌من آوراموف درسال ۱۷۳۱ خبر می‌دهد که فقط «مشهدی‌ها از طهماس‌قلی‌خان (نادر- ن.) راضی هستند ، مردم بقیهٔ ایالات از او ناراضیند...» چونکه به‌دستور او از مردم مبالغ زیادی پول گرفته می‌شود ، مثلاً از مازندران به‌تنهائی ، فقط «هفت جفت بار پول گرفته شد»[2] .

۱- محمدکاظم ، تاریخ عالم آرای نادری... پیشین ، جلد ۱، ص ۱۲٤، ۱۲۵، ۱٤٦، ۱٤۷، ۱۸۹-۱۸۳، ۱۹۲، ۱۹۳ ، «زندگی شیخ محمدعلی حزین...» ، پیشین، ص ۱٦۸، ۲۰٤ ، آس خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳٦ پروندهٔ ۸ ، برگ ٤۷۳. وغیره .

۲- آس خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ۱۷۳۱ ، پروندهٔ ۱۵ ، برگ ٤٦ .

درسال ۱۷۳۳ اغتشاش‌های کرمان ، درنتیجه تشدید ستم مالیاتی ، به‌یک قیام تبدیل شد. درهمین سال بود که مردم لار وحوالی آن قیام کردند و محمدخان حاکم این ایالت نیز کشته شد. شورشهای بزرگی نیز درقزوین وگیلان روی‌داد. مردم آنجا «درمیانشان آشفتگی ایجاد شده بود وهرکس دیگری را می‌چاپید ، آنها به‌فرماندهٔ خود گوش نمی‌دادند»[۱].

شیخ حزین چه منصفانه می‌گوید که : «مملکت به‌هم برآمده ، اضطراب ، وآشوب تمام بود»[۲].

گذشته از شورشهای خلقی کوچک و ناقص یاد شده که غالباً فقط یک ده یا شهر را دربر می‌گرفت ، دردههٔ چهارم قرن هیژدهم قیام بزرگی درفارس وسواحل خلیج فارس به‌وقوع پیوست این قیام درسال ۱۷۳۳ به وسیله اعراب سنی مذهب بندرعباس آغاز شد.

قیام اعراب سنی‌مذهب بندرعباس و مردم فارس (۱۷۳۷-۱۷۳۳)[۳].

درابتدای سال ۱۷۳۳ عربهای سنی به‌رهبری شیخ احمد قیام کردند[۴]. قیام‌کنندگان درجزایر خلیج فارس ، نزدیک بندرعباس ، استقرار یافتند . شیخ احمد نامه‌ای به‌بندرعباس فرستاد وازمردم آنجا خواست که به‌تابعیت او درآیند . خبر قیام عرب‌ها علیه نادرچنان درتمام مملکت پخش شد ، که همدینان افغان آنها و

۱- آس خ ر ، ذخیره «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۳۱ ، پرونده ۱۰ ، برگ ٤٦.

۲- زندگی شیخ محمدعلی حزین... ، پیشین ، ص ۲۰٦.

۳- این قیام تقریباً درکتب ونوشته‌ها منعکس نشده. لوکهارت و مینورسکی درآثار خود به‌طور مختصر از آن سخن گفته‌اند. با وجود این آنها نیز ، گذشته از اینکه از منابع دیگر نامی نبرده‌اند ، حتی از اطلاعاتی که به وسیله مهدی‌خان داده شده ابداً استفاده نکرده‌اند.

٤- مهدی‌خان ، تاریخ نادری ، پیشین ، ص ۲۰۲.

قسمتی از جمعیت سنی‌مذهب درگزین بزودی به‌آنها پیوستند . در نتیجه ۲۰ هزار نفر افراد مسلح دراختیار شیخ احمد قرار گرفت. قیام کنندگان با مردم کرمان تماس برقرار کردند[1] . سخن گفتن از اینکه این تماس به چه صورت بوده ، به‌علت نبودن اطلاعات ، بسیار دشوار است. معذلک ، این موضوع به‌خودی خود دارای اهمیت است ، زیرا ایجاد تماس بین اعراب سنی وجمعیت شیعی کرمان گواه آنست که قیام اعراب که درابتدا پوستهٔ مذهبی سنی داشته ، درواقع قیامی ضدنادری بوده.

بندرعباس محل قبایل چادر نشین عرب سنی مذهب بود. بدینجهت جنبش درابتدا رنگ مذهبی داشت وسنیان سایر ایالات کشور را به‌خود جذب کرد.

نادر برای سرکوبی این قیام قشونی به سرکردگی محمد خان بلوچ روانه ساخت. به گفتهٔ محمد کاظم ، ۸۰ هزار نفر بلوچ که درسرزمین‌های پهناور بنادر خلیج فارس تا مرز هندوستان زندگی می‌کردند ، زیر فرماندهی محمد خان بلوچ قرار داشتند.

محمدخان بلوچ فئودال بزرگی بود که به‌طهماسب دوم نزدیکی داشت واز آن دسته کسانی به‌حساب می‌آمد که از به‌حکومت رسیدن نادر وتحکیم نقش قبایل خراسان ناراضی بودند. محمدخان که از خشم توده‌های مردم ومقاومت شدید آنها درمقابل تشدید بهره کشی فئودالی اطلاع داشت امیدوار بود که با کمک آنها بتواند نادر را براندازد وشاه طهماسب را به‌سلطنت برگرداند. بدینجهت ، محمدخان بلوچ به‌جای اینکه مبارزه با قیام کنندگان را آغاز کند خود به‌قیام پیوست واعلام داشت که مقصودش به‌سلطنت رساندن سلسلهٔ «قانونی» صفویه وپاک کردن فارس وسواحل از «لوث وجود طایفه اشرار افشار» می‌باشد[2] . چنانکه محمدخان با خود حساب می‌کرد ، مردم با اشتیاق درزیر این شعار گرد آمدند.

۱- آس خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۳۳ ، پرونده ۹ ، برگ ۳۰۳.

۲- محمد کاظم ، نامه عالم آرای... پیشین ، جلد ۱ ، برگ ۲۵۶.

درنتیجهٔ گسترش بعدی قیام وپیوستن محمدخان بلوچ به‌آن ، نادر احمدخان مروی را با قشون روانهٔ شیراز ساخت. اشراف شهر شیراز که قبلاً با قیام کنندگان ارتباط داشتند به‌آنها وعده داده بودند که احمدخان‌را به‌محض ورود به‌شهردستگیر کنند. با وجود این آنها به‌وعده خود عمل نکردند واحمدخان بدون مانع واردشیراز شد. بلافاصله پس‌از ورود او به شیراز «محمدخان... با جمعیت و کثرت موفور از مملکت فارس درحرکت آمده...»[۱].

یکی از جنگجویان احمدخان که خود درنبرد با قیام کنندگان شرکت‌داشته خبر می‌دهد که قسمت اعظم قشون شاه به‌قیام کنندگان پیوسته‌اند. پس از اولین نبرد از ۶ هزار نفر جنگجوی قشون‌احمدخان مروی‌فقط یکهزاروپانصدنفر باقی‌ماند.

قشون شاه که متحمل شکست شده بود با سرکرده‌های خود درقلعه‌ای‌مخفی شدند و قیام کنندگان وارد شهر گردیدند. درعرض چند روز ۷۰۰ نفر دیگر از سربازان باقیمانده به‌قیام کنندگان پیوستند[۲]. احمدخان ابتدا پیشنهادقیام کنندگان راکه‌خواستار تسلیم او بودندرد کرد[۳]. اما وقتی که قشونش پس‌از ۱۳ روزمحاصره دچارکمبودغذا وآب شدویک قسمت‌از قشون تصمیم گرفت دروازهٔ قلعه را بگشاید احمدخان مروی مجبور شد تسلیم شود. او به‌شرط حفظ جانش موافقت کرد که از قلعه بیرون آید وعلیه قیام کنندگان اقدامی نکند. این شرط پذیرفته شد. درنتیجه احمدخان مروی با قاسمعلی‌بک جلایر وسایر سرکردگانی که نادر فرستاده بود اسیر شدند. احمدخان مروی درقلعه‌ای که دردو فرسخی شیراز قرار داشت زندانی شد و

۱- همان (متأسفانه نویسندگان درنقل جمله محمدکاظم اشتباه کرده‌اند و عباراتی دیگر از محمدکاظم را ، که در موردی دیگر گفته ترجمه کرده‌اند. باید این عبارت نقل می‌شد: «خبر ورود محمدخان رسید که با قشون و استعداد تمام به دو فرسخی آمده مستعد جدال وقتال است» محمدکاظم ، نامه عالم آرای نادری ، پیشین ، برگ۲۰۰آ و ب‌د‌م).

۲- آس خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۳۴ ، پروندهٔ ۷ ، برگ ۱۱.

۳- محمدکاظم ، تاریخ عالم آرای... پیشین ، جلد ۱ ، برگ ۲۰۶.

سربازان او خلع سلاح شدند[۱]. پس‌ازاین ماجرا، به‌شهادت محمدکاظم،محمدخان بلوچ چند روز درآن ایالت «به‌انتظام مهام سپاه و رعیت مشغول شد»[۲]. متأسفانه دربارهٔ جنبه اخیر فعالیت محمدخان اطلاعاتی درمنابع موجود نیست.

قیام هردم وسیعتر می‌شد. نه‌تنها اعراب بلکه بختیاری‌ها وسایر قبایل چادر نشین و همچنین بوم‌نشینان ایالت فارس و سواحل خلیج فارس نیز از آن حمایت می‌کردند. درژانویه ۱۷۳٤، سه‌من‌آوراموف‌نوشت که «بسیاری از ساکنان‌اطراف اصفهان زن وفرزند خود را رها کرده وپیش بلوچ خان رفته‌اند»[۳].

نیروی اساسی قیام‌کنندگان، رعایا و ایلیات بودند که ستم‌دیده‌ترین اقشار مردم را تشکیل می‌دادند. همان آوراموف در یکی ازگزاشهای خود به پتربورگ می‌نویسد: «در راه‌شیراز تمام مردم بی‌سروپابه بلوچ ها پیوسته‌اند» وکشاورزان‌ایالت اصفهان که منتظر ورود دسته‌های شورشی هستند «خودشان درجاهای‌مطمئن‌آذوقه ذخیره کرده وبرای آن قراول گذشته‌اند»[٤].

اوضاع حویزه که به‌قول محمدکاظم «اهالی آن دیار به‌خلاف فرمان‌برداری ورعیتی عمل نموده»بودند بسیار وخیم‌بود[٥]. ساکنین این شهرها به‌گردآوری‌آذوقه وعلیق برای قیام‌کنندگان اکتفا نکرده، هواداران نادر را زندانی‌کردند وبرخی از آنها ازجمله حاکم شوشتر را کشتند[٦].

قیام‌چنان نیرومند بود که نادر برای سرکوبی آن مجبور شدبا ترکیه قرارداد

۱- همان‌جا، آس خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳٤، پروندهٔ ۷، برگ ۱۲.

۲- محمدکاظم، تاریخ عالم آرای... پیشین، جلد ۱، برگ ۲۰۰،۲۰٦.

۳- آس خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳٤، پروندهٔ ۷، برگ ٦.

٤- همان‌جا برگ ۱۱.

٥- محمدکاظم، تاریخ عالم آرای... پیشین، جلد ۱، برگ ۲۰٦.

٦- «زندگی شیخ محمدعلی...» «انگلیسی»، پیشین، ص ۲۳۰.

متارکهٔ جنگ ببندد. سه‌من آوراموف دراین مورد می‌نویسد که «آشفتگی‌های بزرگ داخلی به‌ویژه موضوع بلوچ‌ها» سبب انعقاد عجولانه قرارداد متارکهٔ جنگ شد[1].

برای مقابله با عصیانگران، دوباره نیروهای جنگی عظیمی فرستاده شد. فقط دوازده هزار نفر به‌سرکردگی قاسم‌خان قرخلو به حویزه وشوشتر روانه گردید. در جنگ حویزه قسمتی از قشون شاه به‌قیام کنندگان پیوست وقاسم‌خان، فرماندهٔ آنها اسیر گردید وبه همان قلعه‌ای که احمدخان مروی درآن زندانی بود فرستاده شد[2].

پس‌از شکست‌های بسیاری که قشون‌متحمل‌شد، نادر به‌برخی‌از کارکشته‌ترین سرکرده‌های نظامی خود مثل طهماسب‌خان جلایر، جعفر سلطان زعفرانلو، شاهقلی سلطان قاجار و غیره دستور داد که برای سرکوبی قیام روانه گردند[3]. در بهبهان نبرد جدیدی بین نیروهای شاه وقیام کنندگان درگرفت. هردو طرف تلفات سنگینی را تحمل کردند. پس از آن نادر خود از بغداد برای سرکوبی قیام روانه شد. قشون‌نادر بزودی حویزه را اشغال کرد. درآنجاقتل وکشتار قیام کنندگان سه شبانه‌روز ادامه داشت. آنگاه قشون نادر بسوی شوشتر حرکت کرد. در این شهر نیز نادر مردم را وحشیانه قلع‌وقمع کرد.

اعیان شهر که درقیام شرکت کرده بودند، به محض نزدیک شدن قشون شاه برای تسلیم شتافتند. به‌فرمان‌نادر، جعفر سلطان زعفرانلو حاکم شهر،محصلین مالیاتی وسایر صاحب‌منصبان شوشتر دوباره به کارگمارده شدند[4].

درهمین هنگام نیروهای‌عمدهٔ عصیانگران‌به‌سرکردگی محمدخان‌بلوچ ازشیراز به‌سوی‌اصفهان‌حرکت کردند. نادر هم‌باقشون‌به‌استقبال‌آنهارفت. درنبردی که‌رخداد

۱- آس خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، پروندهٔ ۷، برگ ۹ و ۱۰.

۲- محمدکاظم، تاریخ عالم آرای... پیشین، جلد ۱، برگ ۲۵۷،۲۵۸.

۳- همان‌جا، ص۲۵۸.

۴- همان‌جا، برگ ۲۶۰.

قیام کنندگان تلفات سنگینی برداشتند وشکست خوردند. محمدخان بلوچ با دوهزار و پانصد تن ازهوادارانش به لار گریخت[۱].

در ۲۶ شعبان ۱۱۴۶ هجری (۱۱ فوریه ۱۷۳۴ میلادی) قشون نادر واردشیراز شد. احمدخان سروی وقاسمعلی بک که به‌وسیلهٔ قیام کنندگان اسیرشده‌بودند آزاد گردیدند وبه‌حکومت فارس و کوهگیلویه گماشته‌شدند. محمدخان بلوچ وشیخ احمد نیزباوجود شکستی که خورده بودند شروع به‌تدارك قیام تازه‌ای کردند.

چون قیام کنندگان ازحمایت وسیع تمام مردم فارس «سواحل خلیج فارس و خوزستان برخوردار بودند» نادر یک قشون ۱۲ هزارنفری به‌فرماندهی طهماسب‌خان جلایر برای مقابله باآنها روانه ساخت. او به‌طهماسب‌خان دستورداد که محمدخان بلوچ را اسیر کند.[۲] بزودی محمدخان بلوچ وشیخ احمد اسیرشدند. آنهارا « درمیدان نقش‌جهان اصفهان» پس‌از شکنجه («چون گوسفندان پوست ازآن بیرون کشیدند ») به‌قتل رساندند[۳].

سپس شاه سربازانی به‌تمام ایالات فرستاد ودرپایان سال ۱۷۳۴ کانون اصلی جنبش ازهم متلاشی گردید.

بدون شک علت اصلی قیام وخامت بیش‌ازحد اوضاع زندگی توده‌های‌مردم بود که بـار تمام مشقات هجوم افغانان‌را به‌دوش خود کشیده بودند. بـاوجود این اخراج افغانان برای آنها سودی به‌بار نیاورد. بابه‌قدرت رسیدن نادرشاه بازهم مردم مفلس ایران می‌بایست مالیات های گزافی‌را بپردازند که بازور وتعدی از آنها گرفته می‌شد.

ساکنان فارس که‌سرزمینشان بیست‌سال دراشغال‌افغانان‌بود ، ازهجوم‌افغانان

۱ـ لارودی نورالله، زندگی نادرشاه پسرشمشیر، تهران ۱۳۱۹ ، ص۲۷۸.

۲ـ محمدکاظم ، تاریخ عالم آرای ... پیشین ، جلد ۱ ، برگ ۱۶۹.

۳ـ همان‌جا ، برگ ۲۷۹.

بیشتر ازمردم سایرایالات‌صدمه‌دیدند، بدینجهت پرداخت‌مالیات‌برای آنهافوق‌العاده کمرشکن بود.

شیخ حزین «شاهد تمام این وقایع» چه‌منصفانه می گوید که «خلقی را که اصناف حوادث وبلیات رسیده پایمال چندین‌سالهٔ دشمنی مثل افاغنهٔ ظالمِ بدمعاش بودند، اصلاً تاب وتوان تحمل تعدی‌وستم نبود»[1]. زورگویی اشراف نظامی‌ـفئودال قبایل خراسان نیز نارضایی توده‌های مردم‌را برانگیخت. تمام این ها سبب شده بود که جنبش اعراب بندرعباس اینچنین نضج بگیرد. این قیام تمام سرزمین فارس، خوزستان وسواحل خلیج فارس‌را دربرگرفته بود. شرکت‌کنندگان اصلی این قیام ایلیات‌ورعایا بودند. آنها باوجود جدیتشان وگذشته ازحمایتی که مردم‌محلی‌ازآنها می‌کردند(مردمی که پاسداری می‌کردند،دست نشاندگان‌نادر را زندانی‌می‌ساختند ومی‌کشتند وبرای قیام‌کنندگان آذوقه وعلوفه گرد می‌آوردند) هرگز نتوانستند از میان خود رهبری بیرون بدهند. این موضوع گواه ضعف ونامتشکل بودن توده‌های مردم‌بود. در رأس قیامهافئودالها قرار داشتند. محمدخان‌بلوچ وشیخ احمدبااستفاده ازنارضایی‌مردم و بااستفاده‌ازشورشهای‌پرعده وسراسری خلق‌قیام‌را رهبری‌می‌کردند. آنها امیدواربودند که جهت قیام‌را به‌سود خود تعیین‌کنند واین امرطبعاً درخودقیام تأثیر داشت. اشراف، دربرخی موارد، مثلا درجریان شیراز وحویزه، قیام‌کنندگان‌را لو می‌دادندوخود باسرکوب‌کنندگان قیام تبانی می‌کردند.

متأسفانه درمنابع به‌جز ازاخراج و قتل مأموران مالی حکومت، که به وسیلهٔ نادرتعیین می‌شدند،ازاقدامات دیگر قیام‌کنندگان اطلاعاتی یافت‌نمی‌شود.معذلک این اطلاعات وهمچنین برقراری رابطه بین قیام‌کنندگان عرب سنی مذهب ومردم شیعی کرمان والحاق آنها به‌جمعیت مالیاتگزار فارس گواه آنست که علت‌اصلی‌قیام تشدید ستم مالیاتی بوده.

۱ـ «زندگی شیخ محمدعلی...» (انگلیسی)، ص۲۰۶، ۲۰۷.

چون مالیاتها را به‌دستور نادر جمع می کردند، شعار احیای حکومت «قانونی» خاندان صفوی ورهایی ایران‌از «لوث وجود طایفهٔ اشرار افشار» که نادر ازمیان آنها برخاسته بود، درمیان مردم بااستقبال گرمی مواجه شد.

بدین ترتیب کاملا روشن است که درابتدای دههٔ چهارم قرن هیژدهم‌موقعیت نادر درایالات مرکزی وجنوبی ایران بسیارضعیف‌بود.

سرکوبی اغتشاشها وقیامها برای نادراحتیاج به‌زحمت و کوششی فوق‌العاده داشت، به ویژه در هنگامی که جنگ باترکیه درجریان بود. نادر به قدری نگران قیامهای خلق و شورشهای فئودالی بود که قبل‌از لشگرکشی به قندهار به‌پسرش رضاقلی‌میرزا، قائم‌مقام خود درایران، دستور داد «که قشونی کافی گرد آورد و در پیش خود نگهدارد. قشونی که بتواند درعرض یکماه درهرشهری حاضرشود»[1].

توسعهٔ مرزهای ایران، درنتیجهٔ اخراج افغانان وجنگ باترکیه، و همچنین وعده‌های طلائی نادر پیش‌از لشگرکشی به هند امیدهای‌بسیاری‌نه‌تنها درنمایندگان طبقهٔ حاکم، بلکه درتوده‌های‌مردم نیز برانگیخت. باوجود این، تقریباً تمامی‌غنایم عظیمی که ازهندوستان به‌چنگ‌آمده بود به‌خزاین کلات منتقل شد وتاپایان‌زندگی نادر درآنجا ماند. لشگرکشی به آسیای میانه (۱۷٤۰) و به ویژه به داغستان (۱۷٤۱-۱۷٤۳) نیز برای مردم بلایی واقعی بود.

نادر درلشگرکشی به داغستان متحمل شکستهای پی‌درپی گردید. دراین جنگ، نادر ـ که موفقیتی به‌دست نیاورده بود ـ قسمت قابل‌توجهی ازقشون خویش ونیزمبالغ زیادی پول‌را (ازتمام ایالات کشور آذوقه‌های بسیار، علوفه و پول به داغستان فرستاده می‌شد)ازدست داد. اوسرانجام مجبور شد که درفوریهٔ سال۱۷٤۳ به‌ایران بازگردد. نادر برای اعادهٔ حیثیتی که درلشگرکشی به‌داغستان باخته بود ونیز برای به‌دست‌آوردن‌غنایم جنگی، جنگ باترکیه‌را آغازکرد. این کاربه‌وسایل بسیاری نیازداشت. نادر می‌خواست که این وسایل‌را ازطریق مالیات‌بندی جدید و

۱ـ آس خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۹، پروندهٔ ٥، برگ ۸۹.

گردآوری مالیاتهای پس‌افت سه‌سالهٔ گذشته تأمین کند. گذشته ازاین دربسیاری‌از ایالات که میزان مالیاتهایشان چندین برابر افزایش یافته بود، جریمه های کلان پولی نیز گرفته می‌شد.

درسال ۱۷۴۳، درشرایطی که رکود شدید اقتصادی و بحران عمیق سیاسی حکمفرما بود، قوانین مالیاتی جدیدی به‌مرحلهٔ اجرا گذارده شد ودرنتیجه موج‌عظیم نارضایی همه‌جانبه، سراسر کشور را فراگرفت.

نارضایی توده‌های مردم در دههٔ پنجم قرن هـژدهم، اگرچه درهمان اشکال دههٔ چهارم ظاهرشد،بسیارجدی‌تربود. درمنابع فارسی، روسی‌واروپائی اخباربسیاری وجود دارد حاکی ازاینکه مردم، دراین دوره، معمولا محل سکونت خود را ترك می‌کرده‌اند. گاهی شهرها وایالاتی به‌طورکامل خالی می‌شد. مثلا محمدکاظم در حالی که دربارهٔقیام‌سیستان (۱۷۴۶-۱۷۴۷) شرح‌می‌دهد،می‌نویسد که‌علی‌قلیخان وقتی برای سرکوبی قیام فرستاده می‌شود وپس‌از عبور ازخراسان به‌سیستان می‌رود، می‌بیند که «آن نواحی مملکت‌خالی‌ازآدم»[1] است. براتیشف، مأمور ثابت روسیه‌نیز خاطرنشان می‌سازد که « ازخود تبریز تاهمدان حتی یك ده یا قریهٔ مسکونی وجود ندارد»[2]. براتیشف درپایان همان سال می‌نویسد که تمام سرزمین های بین دربند تا دشت مغان«کم مانده بود که به کلی ویران شود وبسیاری ازجاها خالی‌بود»[3].

ناظران، درسالهای بعد، خبر می‌دهند که «ازمیانه تامازندران، جمعیت‌بسیار کم است»[4].

اروپائیانی که دراین زمان ازشهرها وایالات مختلف ایران دیدن کرده‌اندنیز حقایقی دربارهٔ فرار دسته‌جمعی مردم بیان می‌دارند. هان‌وی تاجرانگلیسی می‌نویسد

۱- محمدکاظم، تاریخ عالم آرای... پیشین، جلد ۳، برگ۲۳٤.

۲- آس خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ۱۷٤٥، پروندهٔ ٦، برگ ۱٤٥.

۳- همان‌جا،برگ٦٦٦.

٤- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران» ۱۷٤٥، پروندهٔ ٦ برگ ۱٤٥.

که بسیاری ازساکنان ایالت اصفهان گریخته‌اند، تعداد قابل ملاحظه‌ای ازآنها به کوههای لرستان رفته‌اند، درنتیجه ، زمینها ناکشته مانده وخانه‌ها به ویرانه مبدل شده . هان‌وی‌سپس می‌افزاید که «حتی وحشت یک‌جنگ مغلوب یاهجوم بربرها هم نمی‌توانست خلق‌را به‌چنین بدبختی بزرگی که از پیروزیهای حکمران مستبد آنها نصیبشان شده گرفتار سازد . به‌نظر می‌رسد که این حکمران بیشتراز دشمنان برای‌حقیر کردن اتباع خود تلاش‌می‌کند»[۱] . دامیان (Damian)، راهب کبوشی (Capuchin) درآغازسال ۱۷٤۷ می‌گوید که او در راه مشهد به رشت ، « همه‌جا را بی‌سکنه دیده»[۲] .

چنانکه کروسینسکی خاطرنشان می‌سازد، در دهۀ سوم قرن هیژدهم، دربرخی ازشهرهای ایران، عدۀ بسیار زیادی کشاورز ورشکسته انباشته شده بود[۳] . در دهۀ چهارم ، کمترچنین وقایعی‌اتفاق افتاد، اما برعکس در دهۀپنجم‌بسیاری‌ازشهرهای ایران نیزمانند روستاها، درنتیجۀ تشدید ستم مالیاتی ، خالی شد واین امر درصنعت دستی وبازرگانی تأثیر وحشتناکی داشت . یکی‌از دیپلماتهای روس درسال ۱۷٤۷ حکایت می‌کند که «تقریباً تمام ایالات وخود پایتخت (اصفهان) دچار ویرانی‌شده، شهرها وروستاهایی که از روسیه گرفته‌اند، چنانکه من خود در سفر مشاهده کردم ، همه ویران شده‌اند»[٤] .

مردم شماخی ودربند همه به‌کوه گریخته بودند، درجلفای نو نیز تقریباً همۀ

۱-ج . هان‌وی (انگلیسی) ، پیشین ، جلد ۲ ، ص ٤۱۳ .

۲- آس خ ر ، ذخیرۀ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷٤۷ ، پروندۀ ۷ برگ ۱۹۳ .

3- J. B. Krusinsky, Histoire des revolutions de perse, vol. 1 Paris, 1729 - 1742, P. 81;

۳-ن . د . میکلوخوماکلای، هجوم افغانان به‌ایران .

٤- آس خ ر ، ذخیرۀ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷٤۷ ، پروندۀ ۳ ، برگ ۲۰٤ .

مردم محل سکونت خودرا ترک کردند. بسیاری ازشهرهای کنار مرز ترکیه خالی شده بودند[1]. نه‌تنها پیشه‌وران وبازرگانان، بلکه برخی نمایندگان طبقهٔ حاکم‌نیزاز خانه‌های خود فرار می‌کردند. مثلاً درمنابع آمده که برخی از شاهزادگان گرجی چون قدرت پرداخت مالیات نداشته‌اند به‌کوه گریخته‌اند[2]. یکی‌از ناظران حکایت می‌کند که درسال ۱۷٤۷ درنخجوان، گنجه، ایروان وتفلیس «تقریباً تمام ساکنان ازکوچک تابزرگ وحتی خود حکام این شهرها یاغی شده‌اند وبه‌کوه رفته‌اند»[3].

چادرنشینان نیزچادرگاههای خودرا ترک‌می‌کردندوازمرز می‌گذشتند. مثلاً برخی قبایل ترکمن که قبلا بین استرآباد و مازندران کوچ می‌کردند «از ترس شکنجه‌های بعدی، به‌جانب خیوه گریختند»[4].

ایلیاتی که چادرگاههای خودرا ترک می‌کردند به‌قیام‌کنندگان سایر جاها می‌پیوستند:

درقیام مردم استرآباد ومازندران (۱۷۳٤-۱۷٤٤) طایفهٔ یموت هم شرکت داشت؛ قیام جمعیت بوم‌نشین فارس (۱۷٤٤) مورد حمایت قبایل بختیاری، فیلی وغیره واقع شد.

فرار مردم چنان وسعت تهدیدکننده‌ای گرفت که نادر به‌ناظران راهها دستور داد که از راههامراقبت کنند واجازه ندهند که مردم‌ازمرز بگذرند. کشاورزان‌فراری دستگیرشده‌غالباً برای مجازات به‌اردوی شاه آورده می‌شدند. باوجود این، فرار مردم بدون توجه به‌این تدابیر خشن، به‌بهانه‌های زیارت یامسافرت برای کار ادامه پیدا کرد.

درکتابخانهٔ س. د. گلیتسین سفیرروسیه درایران اطلاعاتی یافت‌می‌شودحاکی

۱- همان، پروندهٔ ٥، برگ۱۹۹.

۲- آس خ ر، ذخیرهٔ«روابط روسیه باایران»، ۱۷٤۲، پرونده٥،قسمت۱ برگ٤٤.

۳- همان‌جا.

٤- آس خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷٤۷، پروندهٔ ۳، برگ ۷۸.

ازاینکه درکرمانشاه و همدان « تعداد زیادی ازمردم‌آن نواحی، بـه بهانهٔ زیـارت پیشوایان مذهبی ایرانی که درنزدیکی‌های بغداد مدفونند، به‌آن شهر رفته ودرآنجا سکونت کرده‌اند . درنتیجهٔ این نقل مکانها کرمانشاه و همدان خالی شده ؛ درشهر مراغه که ازتبریز چهار روز راه است حتی یک‌نفر هم باقی نمانده . برخی به اطراف گریخته‌اند وبقیه هم ازگرسنگی مرده‌اند»[۱] .

منابع این دوره ، فرار مردم‌را واکنشی درمقابل ستم مالیاتی‌دانسته‌اند.مثلا براتیشف به‌پتربورگ می‌نویسد که درسال ۱۷۴۲ آنقدر آذوقه ازمردم دربندخواسته شد که زمینها «درعرض ٥سال نمی‌توانستند آن را تأمین کنند. بدینجهت است که بسیاری‌ازساکنان اینجا گریخته‌اند»[۲] . درسال ۱۷٤٥ باکوئین ، کنسول روس در رشت گزارش می‌دهد که« . . . درنتیجهٔ جریمه ها ومالیاتهای‌پولی‌ظالمانه‌وبی‌نظیری که امسال درتمام ایران گرفته می‌شود، بجزشهر دربند، حتی‌یک ولایت هم وجود ندارد که درآنجـا کشاورزان‌فقیر زن وفرزند خودرا رها نکنند وبـه کوهها و جنگلها نگریزند»[۳]. یوهان‌لرخ که درسالهای ۱۷۳۳-۱۷۳٥ و ۱۷٤۷ - ۱۷٤٥ به ایران مسافرت کرده نیز می گوید که‌در دههٔ پنجم قرن هیژدهم « کشاورزان به‌خاطربستن مالیاتهای خارج‌از اندازه به‌آنها . . . به کوه وجنگل می گریختند»[٤] . طبیعی است که مأمورین شاه قدرت گردآوری مالیات‌را نداشته‌اند واغلب باکمک قشون به این کار می‌پرداخته‌اند.

۱- آس خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه‌با ایران»، ۱۷٤۷، پرونده ٥، برگ۱۹۹بنابگفتهٔ لرخ درسالهای ۱۷۳٤-۱۷۳۳ جمعیت بسیاری را درشهر مراغه سکونت دارند (« تألیفات ماهانهٔ جدید» ، ۱۷۹۰، جلد۷، ص۷۳).

۲- همان‌جا ، پرونده٥ برگ ۷۷۹ .

۳- آس خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷٤٥، پرونده ۱۸ ، برگ۷۷۱ .

٤- ی. لرخ «سفر دوم لرخ به‌ایران» («تألیفات جدید ماهانه» ، سانکت پتربورگ، ۱۷۹۰، قسمت٤۳، ص۸۳).

بااین‌حال، چنین تدابیری‌نیز وضع را کمی عوض می‌کرد، زیرا در دههٔ پنجم، درخود قشون نیز شورشهای نیرومندی به‌وقوع پیوست. پرداخت بی‌موقع و نیمه‌کارهٔ مواجب، محروم کردن سربازان ازغنائم جنگی، تجهیزناکافی قشون، گرسنگی، مشقت‌لشگرکشی‌های دور ودراز وطاقت‌فرسا، بستن جریمه‌های کلان‌پولی برایلیات وبالاخره زورگوئی علت شورشها ونارضایی‌های شدید قشون بود. توده‌های سرباز از قشون می‌گریختند. فراراز‌قشون، به‌ویژه‌در دههٔ پنجم‌قرن‌هیژدهم وپس ازلشگرکشی بـه هندوستان، به‌خاطر اینکه غنائـم سرشار جنگـی بین سربازان تقسیم نشده بـود فوق‌العاده‌افزایش یافت. دربهار سال ۱۷٤۰ ازقشون ۳٦ هزار نفره‌ای که‌درقندهارو سند جمع‌آوری شده بودفقط ۱۸ هزارنفر باقی ماند[1]. به‌گفتهٔ براتیشف، درسال ۱۷٤۳ به‌هنگام جنگهای ایران وترکیه، در اردوی نظامی همدان «چه خودفارس‌ها و چه ملت‌های دیگر (مزدوران‌افغان وعدهٔ بسیاری نظیرآنها) حتی درگروههای صدنفری وبیشتر شروع به‌فرار کردند»[2].

نادرشاه که ازفرارهای انبوه نگران بود درسال ۱۷٤۳ فرمان داد که خانه و اموال فراریان‌را به‌نام‌او (نادرشاه) ثبت کنند وخانواده‌هایشان نیز جریمه بپردازند. چون خانوادهٔ فراریان قدرت پرداخت نداشتند، زن وفرزندشان‌را می‌فروختند و پول برای خزانه گردمی‌آوردند[3]. بااینحال‌حتی چنین تدابیر خشنی‌نیزنمی‌توانست‌سربازان را به اطاعت وادارد. فرار افزایش می‌یافت و نارضایی درقشون رشد می‌کرد. حتی برخی‌ازسرکرده‌های بزرگ نظامی نیز که وضعشان سخت وخیم شده بود، درشمار نارضایان قرار‌گرفتند. درمنابع ازفرارهای‌فراوان‌سرکرده‌های‌نظامی‌همراه بادسته‌های سربازان زیر فرمانشان خبرداده شده، فقط درابتدای سال ۱۷٤۷، ۲۰ هزارنفرازقشونی

۱- آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران». ۱۷٤۰، پروندهٔ ٦، برگ ۲۲۵

۲- آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران»، ۱۷٤۱، پروندهٔ ٤، برگ ۲٤۸.

۳- همان‌جا، برگ ۲٤۹.

که درارمنستان وآذربایجان قرار داشت، همراه باسرکرده هاشان گریختند[1] . نارضائی سربازان فقط به‌صورت فرار ظاهر نمی‌شد، بلکه به‌شکل شورش، اقدامات مسلحانه و اتحاد باقیام کنندگان خلق نیزنمودار می گردید.

افزایش بهره کشی ازجمعیت مالیات گزار، که افراد عادی قشون نیز از آنها بودند، سبب تشدید تضاد طبقاتی بین سربازان عادی وسرکرده‌های نظامی گردید. درگروه‌هایی که به‌سرکردگی حیدرخان برای خواباندن قیامی بزرگ فرستاده شده بود، سربازان عادی فرماندهان خودرا کشتند، اموال آنهارا غارت کردند و خود به قیام کنندگان پیوستند[2] . می گویند که دسته های کامل قشون شاه به جای سرکوبی قیام به‌قیام کنندگان می‌پیوستند (مثلا درفارس وسیستان) ویا به‌اتفاق کشاورزان‌و اهل شهرخودقیام به‌پای می‌ساختند. درکتابچهٔ شاهزاده م. م. گلیتسین خبرهائی آمده حاکی‌از اینکه «۱۲ هزارجنگجویی که درشهر ایران (احتمالا نسخه‌برداراشتباه کرده ـ ن.) وجود داشتند، همراه باساکنان‌شهرها، خود را ازاو (نادر ـ ن.) کنار کشیده‌اند»[3]. قشونی که درگنجه بود نیز بامردم متحد شد. آنها شهررا ترک کرده وبه‌جانب «شکی»های قیام کننده رفتند. درشماخی، قشون باجمعیت قیام کرد وهمه ازشهر خارج شدند[4] .

نارضایی عمومی از زورگویی اشراف قبایل خراسان وازموقعیت ممتاز آنها در کشور، درمیان سربازان نیز منعکس گردید. مثلا درقلعهٔ قیر درشهر دربند، سربازان عادی قیام کردند، گروه افشارهایی‌را که سرکرده بودند کشتند وخود به سام‌میرزا و محمد رهبران قیام شیروان (۱۷۴۳) پیوستند.

درسال ۱۷۴۷، شورش درقشون به‌قدری نیرومند شد که نمایندگان‌دیپلماسی

۱ـ آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران»، ۱۷۴۷، پروندهٔ ۵، برگ ۲۱۱.

۲ـ محمدکاظم، تاریخ عالم‌آرای... پیشین، جلد ۳، برگ ۱۳۰.

۳ـ آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران»، ۱۷۴۷، پروندهٔ ۵، برگ ۱۴۵.

۴ـ همان‌جا، برگ ۱۲ پروندهٔ ۳، برگ ۲۳۸.

روس درایران، دربارهٔ احتمال‌وقوع «آشوب عمومی درایران» واینکه«نظامیان‌ایرانی طرفدار اعلیحضرت نیزکه درجاهای دیگر یافت می‌شوند. . . . نمی‌خواهند بیشتراز این تلفات بردارند» آشکارا اظهارنظرکرده‌اند[1].

شاهزاده م. م. گلیتسین سفیر روسیه درایران درسال ۱۷۴۷ می‌نویسدکه قشون شاه در وضعی قراردارد که نادر «نمی‌تواند بردشمنان داخلی خود مسلط شود وکوچکترین امیدی هم به‌ارتش نیست»[2].

یکی‌از اشکال ویژهٔ مبارزه علیه تشدید بهره‌کشی فئودالی که در دههٔ پنجم قرن هیژدهم‌وسیعاً گسترش یافت قیامهای خلق بود. بزرگترین این قیامها درفارس، خوزستان، سواحل خلیج فارس، سرزمین های آذربایجان شمالی وجنوبی، استرآباد، مازندران، خراسان وسیستان وقوع یافت.

این قیامها ازنظر تعداد وترکیب اجتماعی شرکت‌کنندگان، حدود سرزمینی که قیام دربر می‌گرفت، خواستها ونیز دامنهٔ قیام بایکدیگر تفاوت‌داشتند. اماتمام این قیامها علیه تشدید ستم مالیاتی نادرشاه بود.

قیامهای استرآباد و مازندران (۱۷۴۴ـ۱۷۴۳)

بلافاصله پس‌از مالیات‌بندی جدید (۱۷۴۳)، قیام قاجارهای استرآباد آغاز شد. براتیشف در ژانویهٔ سال ۱۷۴۴ گزارش می‌دهدکه «قاجارهای کوچ‌نشین استرآباد دربسیاری ازدهات شوریده‌اند»[3].

فئودالهای قاجارکه گرد محمدعلی‌بک عزالدین‌لو جمع شده بودند با استفاده ازآشوب‌میان مردم، علیه حکومت شاه شورش بپاساختند.

شورش اقشار بالای قبایل قاجار علیه نادر دودلیل اساسی‌داشت. اولا تشدید

۱ـ همان‌جا، پروندهٔ۳، برگ۲۳۹.

۲ـ آس خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۷، پروندهٔ ۰، برگ۱۸۰.

۳ـ آس خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران»، ۱۷۴۴، پروندهٔ ۰، برگ۱۱۰.

ستم مالیاتی که به‌وسیلهٔ شاه اعمال گردید. این امر در وضع رعایا وایلیات منعکس شده ودرنتیجه درآمد فئودالهارا کاهش داده بود. دوم اینکه، اشراف قاجار که در زمان صفویان نفوذ زیاد داشتند، در دهه‌های چهارم وپنجم به‌وسیلهٔ اشراف قبایل خراسان که ازنزدیکان نادربودند کنار زده شدند. فئودالهای قاجار امید داشتند که بااستفاده ازعصیان توده‌های مردم، بتوانند ازحکومت شاه رهایی یابند.

به‌زودی یموت‌ها نیز به‌قیام کنندگان قاجار پیوستند. تلاشهای محمد زمان خان‌پسر بیگلربک استرآباد برای‌سرکوبی قیام هیچ نتیجه‌ای‌نداشت. محمدعلی‌بک بامحمد حسن‌خان قاجار (پسرفتحعلی‌خان قاجارکه در زمان طهماسب دوم بدستور نادرکشته شد) رابطه برقرارکرد. محمد حسن‌خان هم با ۴ تا ۶ هزار جنگجویان یموت خود وارد استرآباد شد. محمدعلی‌بک دروازهٔ قلعه‌را برای‌اوگشود، درنتیجه محمد زمان‌بک هم مجبور شدکه به‌ارك قلعه پناه ببرد. بخشی ازمأموران شاه نیز جانب قیام کنندگان‌را گرفتند. پس‌از چندروز ارك مذکورگرفته شد ومحمدزمان‌بک زندانی گردید[1]. قیام کنندگان خزانه‌را به‌چنگ آوردند وکاروان شرکت تجارتی انگلیس وروس‌را غارت کردند.

شورش دراین زمان به مازندران نیزگسترده شده بود. توده‌های مردم علیه حکومت شاه قیام می‌کردند، حکام ومأمورین را زندانی می‌کردند و می‌کشتند. بیگلربک مازندران نیزدراین ماجرا کشته شد. قیام کنندگان علی‌قلی‌خان راکه به سپهسالاری خراسان فرستاده شده بود اسیرکردند[2].

قیام به‌ویژه درمحال هزارجریب بسیارنیرومند بود. درآنجا دونفرتاجربنامهای حاجی صفرقلی وحاجی کوثر قیام‌را رهبری می‌کردند. مردم هزارجریب و جاهای دیگر مازندران به‌گردآنها جمع شده بودند. ازجمعیت قیام کننده قشون پرعده‌ای تشکیل شده بود (پیاده وسواره نظام مسلح به‌تفنگ).

۱ـ محمدکاظم، تاریخ عالم آرای... پیشین، جلد۳، برگ۶۷ و۶۸.

۲ـ آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران»، ۱۷۴۴، پروندهٔ ۳، برگ۱۴۵ و۱۴۶

به‌دستور نادر چند سر کردهٔ نظامی (میرزا تقی پیرزاده، حسن بک و حاجی محمدبک) باسپاهی پنج هزار نفره که از کردها، بیات‌ها و کرایلی‌ها (قرایی‌ها درست است - م.) تشکیل شده بود، ازنیشابور برای سرکوب قیام کنندگان فرستاده شد[۱].

حاجی‌صفرقلی وحاجی کوثر که‌می‌دانستند سپاهیان‌شاه در دامغانند با ۲ هزارنفر از قیام کنندگان شبانه به اردوگاه قشون شاه حمله بردند، اما قراولان و محافظان حملهٔ آنهارا دفع کردند: سحرگاه نبرد آغاز شد ودرنتیجه قسمت اعظم قیام کنندگان نابودشدند. هردو رهبر قیام نیز اسیرگردیدند وتمام دارائی قیام کنندگان به‌وسیلهٔ سربازان شاه غارت گردید. ازسرهای بریده مناره‌ها به‌پاشد.

دراین هنگام ساروخان (یکی ازسرکرده‌های بزرگ‌نظامی نادر) باقشون‌وارد هزارجریب شد. پس‌از نبرد باقیام کنندگان در دامغان، قشون شاه به ساروخان پیوست وهمه باهم روانهٔ استرآباد شدند. به‌دستور نادر می‌بایست سایرسرکرده‌های نظامی نیز به‌ساروخان بپیوندند. بهبودخان‌هم بدین‌منظور باسپاه‌هزار نفرهٔ خراسانیها وارد استرآباد شده بود[۲].

محمد حسن‌خان قاجار بااستفاده ازفعالیت عظیم خلق وهمچنین با استفاده از نارضائیشان، قشون بیست‌هزار نفره‌ای ازآنها تشکیل داد[۳]. محمد حسن‌خان قاجار که ازنزدیک شدن بهبودخان باخبر بود تصمیم گرفت که قبل‌از اینکه بهبودخان بتواند به‌ساروخان بپیوندد بااو بجنگد. دراولین نبرد، قیام کنندگان پیروز شدند[۴]، اما درنبرد دوم بهبودخان قشون آنهارا شکست داد. محمدعلی‌بک و بسیاری از

۱- محمد کاظم، تاریخ عالم‌آرای... پیشین، جلد۳، برگ۶۸.

۲- همان‌جا، برگ۶۸و۶۹.

۳- همان‌جا.

۴- آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۶۴، پرونده ۳، برگ ۱۵۳. درمنابع فارسی، به‌ویژه درآثار مهدی‌خان ومحمد کاظم، شکست‌بهبودخان‌نادیده گرفته‌شده.

طرفداران او، که قاجار ویموت بودند، کشته شدند. محمد حسن خان قاجار نیز به منقشلاق گریخت[۱].

در این هنگام درمیان قیام کنندگان زدوخوردهای سختی روی داد. فئودالهای قاجار ویموت که رهبری قیام را در دست داشتند، دریکسوی این زدوخورد بودند و شرکت کنندگان اصلی قیام یعنی رعایا وایلیات وتوده‌های زحمتکش شهری درسوی دیگرآن. بالانشینان قبایل قاجار ویموت حکام جدیدی ازبین خود برگماشتند. این حکام درغارت وچپاول وحشیانهٔ کشاورزان، دست کمی ازمالیات بگیران شاه نداشتند. این اعمال، بدون شک، نارضائی شدیدی درمیان مردم برانگیخت. این امر به ویژه ساکنان ساری و بارفروش (بابل فعلی - م.) را بسیار خشمگین ساخت. مردم بارفروش که ازشکست محمدخان قاجار باخبر شده بودند، اسماعیل بک حاکم یموت خودرا کشتند. درمازندران کشاورزان صدیق آقارا که یکی از نمایندگان قشربالای فئودالها بود ودرقیام نیز شرکت کرده بود، دستگیر کرده ونابود ساختند[۲].

این حقایق گواهی می‌دهند که تضادهای طبقاتی آشتی‌ناپذیری درمیان قیام‌کنندگان وجود داشته.

تضادهای موجود بین شرکت کنندگان قیام، کارقشون شاه را درسرکوبی قیام آسان می‌کرد. پس از شکست دسته‌های قیام کنندهٔ تحت رهبری محمد حسن خان قاجار، بهبودخان عازم استرآباد شده اورا دستگیر کرد ومحمد زمان بک را از زندان آزاد کرد. محمد زمان بک بلافاصله، ازطرف نادر به حکومت استرآباد گماشته شد. درهمان موقع ساروخان وارد استرآباد شد وهمراه با بهبودخان برای ازمیان برداشتن کانون‌های دیگر قیام روانه گردید. آنها صدها وهزارها کشاورزرا شکنجه دادند، بسیاری را سربریدند وبرخی را نیز به نیشابور جابه‌جا کردند. نادرشاه فرمان داده بود که اهالی ابه‌های قاجارها را «قتل‌عام کنند وحتی ساکنان اطراف را نیز درصورتی

۱- محمد کاظم، تاریخ عالم‌آرای... پیشین، جلد۳، برگ۷۳.

۲- ج. هان‌وی (انگلیسی)، پیشین، جلد ۱، ص ۲۰۳، ۲۰۴.

که کسی ازآنها بامردم‌این ده‌ها همدستی وتوطئه‌ای کرده باشندازنظردورندارند»[۱].

قیام کشاورزان استرآباد ومازندران درتابستان سال ۱۷۴۴ نیزادامه‌پیدا کرد.

دربهارسال ۱۷۴۴، هان‌وی، درحالی که فرمان شاه‌را درمورد جبران‌خسارتی که درجریان شورش استرآباد به او وارد شده بود در دست داشت، از اردوی شاه روانهٔ این ایالت گردید. قشون محمد حسن خان شکست خورده و شورش سرکوب شده بود. بااین‌حال، استرآباد ومازندران هنوزهم درتصرف شورشیان کشاورز بود. هان‌وی می گوید:«هرچه بیشتر دراین‌ایالت پیش می‌رفتیم، رفتارکشاورزان‌لجوجانه می‌شد»[۲]. هان‌وی به هر کجا که‌رفته، دسته های سرباز اوراهمراهی کرده‌اندوبرخورد کشاورزان نیز بااو دشمنانه بوده. آنها به‌سربازان آذوقه، علوفه ومنزل نمی‌داده‌اند وگاهی هم آنها را باتفنگ تهدیدمی کرده‌اند. های‌وی می گوید که حرف زدن با کشاورزان خطرناك بود «زیرا که‌آنها خیلی زیاد وخیلی‌هم بی‌باك بودند»[۳]. دریکی از روستاها، کشاورز میانسالی‌یخهٔ رئیس دسته‌ای‌را که هان‌وی‌را دراسترآباد همراهی می کرده می گیرد.

قیام خودبه‌خودی کشاورزان دراسترآباد ومازندران بیشترازشورش قاجارها، حکام محلی‌راترسانده‌بود. مثلایکی‌ازکارسندان‌حکومتی ایران‌درشهرآمل(مازندران) پس‌ازسرکوبی قیام به‌هان‌وی می گوید : «ما از مردم این ایالت بیشتر از تاتارها (دربارهٔ محمدحسن‌خان‌ویموت‌های متحد بااو سخن می گفته‌اند ـ ن.)می‌ترسیم»[۴].

درهمان هنگام که هان‌وی وارد لنگرود می‌شود، به حاکم آن محل دستور می‌رسد که همراه باقشونی که زیرفرماندهی اوست به‌استرآباد برود. این دستورحاکم لنگرودرا سخت‌به‌مخمصه می‌اندازد. رنجهای یک لشگرکشی پیش‌آمده اورانگران

۱ـ آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران»، ۱۷۴۴، پروندهٔ۳، برگ۱۵۳، ۱۵۴.

۲ـ ج. هان‌وی (انگلیسی)، پیشین، جلد ۱، ص ۱۹۴.

۳ـ همان‌جا.

۴ـ همان‌جا، ص ۱۹۵

می کند، زیرا بااینکه قیام‌قاجارها اکنون دیگر سرکوب شده بود، ولی‌دراین‌ایالت «هنوزهم، بی‌نظمی شدیدی حکومت می کرد»[۱].

درنزدیکی استرآباد، هان‌وی باسواره‌های مسلحی برخورد می کند. آنها تودهٔ عظیمی کشاورز را که به‌خاطر شرکت درقیام کور شده بوده‌اند وخون‌برروی‌صورتشان جریان داشته باخود می‌برده‌اند[۲].

ادامهٔ قیام‌نادرشاه را مجبور کرد که آزادی کشاورزان مازندران‌را ازپرداخت مالیاتی که قادربه‌پرداختش نبوده‌اند اعلام کند[۳]. سرکوب‌قیام تاپایان‌سال۱۷٤٤ طول کشید.

قیام استرآباد ومازندران نیز مانند تمام قیامهای دهٔ چهارم قرن هیژدهم، واکنش توده‌های مردم درمقابل تشدید ستم مالیاتی بود. نارضایی ازشاه و سیاست او، برای مدتی، دوکس‌را باهم پیوند داد: یکی نیروهای فعال ومستقل قشربالای فئودالهای قبایل قاجار راکه شورش بپا می‌ساختند ودیگر توده‌های مردم‌را که‌علیه ستم مالیاتی می‌جنگیدند. اما درجریان قیام تضادهای طبقاتی آشتی‌ناپذیری‌بین‌این دوگروه پدیدارگشت. شرکت کنندگان قیام هدفهای متفاوتی داشتند، بدین‌جهت اتحاد آنها نمی‌توانست محکم وطولانی باشد. فئودالها تلاش می کردند که از نادر مستقل شوند تادرآمدی‌راکه ازاستثمار زحمت‌کشان بدست می‌آورند باحکومت شاه قسمت نکنند، اما رعایا وایلیات باتشدید ستم مالیاتی درمبارزه بودند.

باوجود اینکه قیام را فئودال های بزرگ رهبری می کردند، توده‌های مردم شرکت کنندگان اصلی‌قیام بودند وهرگز خودرا چون ابزار بی‌اراده‌ای در دست‌آنها قرار نمی‌دادند. دربرخی مواقع، آنها علیه رهبران خود به‌پا می‌خواستند، وقتی هم که مقاومت فئودال‌ها درهم شکست آنها خود مستقلا مبارزه‌را ادامه دادند.

۱ـ همان‌جا.

۲ـ همان‌جاص۲۰۱.

۳ـ همانجا، ص۱۹۵

همهٔ اینها به‌ما اجازه می‌دهد که وقایع سال‌های ۱۷۴۳-۱۷۴۴ استرآباد و مازندران‌را جنبشی خلقی بدانیم که دارای ضعف‌های خاصی مانند عدم تشکل،عدم ارتباط ومحدودیت محلی بوده که ویژهٔ جنبشهای عصرفئودالیزم است. ویژگی این قیام شرکت فعال نمایندگان بازرگانان درآن بود که در دههٔ پنجم وضعشان سخت وخیم شده بود.

قیام فارس (۱۷۴۴)[۱]

درابتدای‌سال۱۷۴۴، قیامی درفارس شعله برافروخت که تمام ایالت‌وبه‌ویژه شیراز، حویزه، شوشتر وحتی لار وسواحل خلیج فارس را نیز دربرگرفت. علت این قیام مالیات‌بندی جدیدی بود که درسال۱۷۴۳ اجرا شد. این مالیاتها برای مردم سنگین بود. علت‌مستقیم قیام، شکنجه و کتک مردم بود که مالیات‌بگیران شاه‌برای دریافت مالیات بدان متوسل می‌شدند. محمدکاظم یادآوری می‌کند که «ابواب و مسترد زیاده ازحد به‌سکان فارس نیز، حسب‌الفرمان نادری، مقرر شده بود، جبرو تعدی به‌سکان‌آن‌دیار رخ داده... سکان آن‌دیار طاقت‌این صدمات نیاورده شورش وانقلاب درمملکت فارس به‌شیوع پیوست»[۲].

ابتدا چادرنشینان قبیلهٔ فیلی بایکدیگر متحد شدند ودرحدود ۲۰تن ازمالیات بگیران‌را کشتند. این موضوع بهانه‌ای برای جنبش سایر قبایل فارس گردید. قیام درهمه‌جا باقتل‌مالیات‌بگیران شاه آغاز شد. محمد کاظم می‌گوید که‌مردم«محصلان دارای دوران (نادرشاه ـ م.) را درهرمکان ومسکن که بودند به‌قتل‌آوردند»[۳].

۱ـ دربارهٔ قیام فارس لوکوبارت، مینورسکی ونورالله لارودی نیز نوشته‌اند، امااخبار آنها بسیار ناقص است. گذشته ازاین، برخی ارزیابی‌ها واظهارنظرهای این مؤلفان هم قابل بحث است.

۲ـ محمدکاظم، تاریخ عالم آرای... پیشین، جلد۳، برگ۴۶، ۵۰.

۳ـ همان‌جا، برگ ۵۰.

تعداد قیام کنندگان به‌سرعت افزایش یافت . درحدود ۱۰ هزار نفر قیام کننده خانه تقی‌خان بیگلربیگ فارس را درمیان گرفته از او تقاضا می‌کردند که قیام را رهبری کند .

تقی خان به‌عنوان بیگلربیگ ایالت ، مسئول جمع‌آوری مالیات درفارس بود . مجموع مالیاتی که نادر از این ایالت می‌خواست بیشتر از نصف مالیاتی بود که معمولا از ۳-۴ ایالت بزرگ و از جمله فارس گرفته می‌شد . فرمان شاه ، کشور ویران شدهٔ ایران را دچار بدبختی عظیمی کرد . مردمی که قدرت پرداخت مالیات را به مالیات بگیران شاه نداشتند ، کودکان خود را به‌تجار اروپائی و هندی می‌فروختند . هرکس که وجوه مقرر شده را نمی‌پرداخت چشمش را از حدقه بیرون می‌آوردند . اخاذی ، آزار و آدم کشی مأموران خزانه ، درمردم موجی از خشم بوجودآورد . این موضوع که پیشقدمان قیام ازاعضای قبایل بوده‌اند، روشن‌می‌سازد که مالیات‌بندی سال ۱۷۴۳ ، کوچ نشینان را هم مانند بوم‌نشینان دچار زحمت می‌کرده . تقی‌خان که می‌دانست ، با وضع ایجاد شده ، گردآوری کامل مالیات ممکن نیست و با اطلاع از اینکه اختلاف مبلغ از او که سردار فارس است گرفته می‌شود «تمام تدابیر را برای به‌دست‌آوردن استقلال به‌کار بست»[۱]

او موافقت کرد که رهبری قیام را بپذیرد و با این کار خود تصمیم گرفت که از نارضایی توده‌های مردم برای ساختن یک حکومت فئودالی مستقل از نادر استفاده کند .

تقی‌خان برای اینکه مردم‌را آرام کند، دستور داد که چندنفرازمالیات‌بگیران را به‌قتل برسانند و سپس همراه با قشون وقیام کنندگان عازم شیراز شد. او «مدتی درآن نواحی بنای سلطنت وفرمانروایی را برخود مرتب ساخت» .[۲]

۱ ـ آ س خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۴٤ ، پروندهٔ ۳ ، برگ ۸۹ .

۲ ـ محمدکاظم ، تاریخ عالم‌آرای ... پیشین ، جلد ۳ ، برگ ۵۱ .

هنگامی که خبر قیام به‌نادر رسید ، او یکی از نزدیکان خود (فرهادبک) را برای مذاکره با تقی‌خان[۱] به‌شیراز فرستاد « تا او (تقی‌خان ـ ن .) را با قوی‌ترین امیدها راضی کند و به اردوی شاه جلب کند و ازجانب شاه به او وعده دهد که کوچکترین آزاری نخواهد دید و مانند گذشته با مهربانی با او رفتارخواهدشد»[۲] درهمان موقع نادر «به‌فرماندهان نظامیش که در آن نواحی (فارس) بودند . »[۳] دستور داد که « با سربازان خود راه را از هرسو اشغال کنند و ببندند تا تقی‌خان هیچگونه راهی برای فرار نیابد» .[۴] اما چون تمام این تدابیر بی‌نتیجه ماند وتعداد قیام‌کننده‌گان پیوسته افزایش یافت ، نادر محمدحسین‌خان افشار سردار عراق را با دو هزار نفر قشون خراسانی برای مقابله با آنها روانه ساخت و به‌سردار دستور داد که در راه سربازان را در دسته‌هایی گردآورد . محمد حسین خان وارد شیراز شد و در رکن‌آباد اقامت کرد . تقی خان نماینده‌گان خویش را پیش او فرستاد . آنها محمدحسین خان را به‌قیام‌کننده‌گان متمایل ساختند. پس از این ماجرا نادر مجبور شد که بهترین‌نیروهای خود یعنی دسته های گارد را که از افغان‌ها و ازبک‌ها تشکیل شده بودند و همچنین دسته های سربازان کرمانشاهی را فوراً برای مقابله‌کننده‌گان اعزام دارند. با اینحال ، این کار هم به‌پیروزی منجرنشد. تازه ، قسمتی ازسربازان هم به‌قیام‌کننده‌گان پیوستند. یکی ازسرکردهای نظامی (محمدعلی‌بک) شاه چون ۵۰۰ نفر ازسربازانش به قیام‌کننده‌گان پیوستند ، خود نیز از ترس نادر به بغداد گریخت .

قیام،سرزمینهای‌هرچه وسیعتری را دربرمی گرفت. تعداد قیام‌کننده‌گان‌اکنون

---

۱ ـ منابع فارسی دراین باره مطلبی ندارند .

۲ ـ آ س خ ر ، ذخیره «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۴۴ ، پرونده ۳ برگ ، ۱۷۲ و ۱۷۳ .

۳ ـ همان‌جا .

۴ ـ همان‌جا .

دیگر از ۲۰ هزار نفر گذشته بود[1].

بزرگترین خطر را برای قیام کنندگان قشون رستم خان ایجاد می‌کرد. او قبل از شروع قیام تقی خان، سردار بنادر شده بود. تقی‌خان که برای پیشگیری از حملهٔ رستم‌خان با سرکردگان قبایل قیام کنندهٔ فارس مشورت کرده بودبا ۳-۲ هزار نفر قشون سواره و پیاده بسوی بنادرحرکت کرد. تقی‌خان پسرخود محمدرضا خان را درشیراز به‌جای خودنهاد و محمدحسین‌خان افشار را نیز سردار آن‌شهر کرد. او درضمن نامه‌ای به‌مردم بنادر وسرکرده‌های نظامی رستم‌خان نوشت که نادر پس‌از برگشتن از داغستان دچار مرض مالیخولیا شده، از تمام ایالات مالیات پس‌افت می‌خواهد، بسیاری ازحکام ومأموران را کشته ومحمدحسین خان که به‌قبیلهٔنادر تعلق داردنیزبه‌قیام کنندگان پیوسته‌واکنون درشیرازاست. تقی‌خان به‌سرکرده‌های نظامی وسردم آنجا پیشنهاد کرد که رستم‌خان را راضی کنند که سر از اطاعت نادر بپیچد و درصورتی که ازاین کار ممانعت کند اورا به‌قتل برسانند. رستم‌خان بااین پیشنهاد سرکرده‌های نظامی خود به‌طورخیلی دشمنانه‌ای برخورد کرد وتهدید کرد که مسببین را اعدام خواهد نمود.[2]

بنا به‌خبر یکی ازدیپلمات‌های روس، درسال ۱۷۴۴، پس از ورودتقی‌خان به‌بندرعباس، ساکنان بندرعباس، شوشتر، حویزه ولرستان همراه باحکام این‌شهرها «ازشاه بریدند»[3]. خزانهٔ شاه که درنزد اجاره دار قرارداشت به‌دست تقی‌خان‌افتاد. نادر ۲۰ هزار سرباز به‌سرکردگی اله‌وردی‌خان به‌شیراز فرستاد تا با آتش وشمشیر مردم‌را آرام کنند. اله‌وردی‌خان با قشونش به‌شیراز رفت و آن شهررا محاصره کرد. قیام کنندگان سخت وشدید مقابله کردند. باوجود این پس ازچهارماه محاصره، در

---

۱ ـ محمدکاظم، تاریخ عالم‌آرای ... پیشین، جلد ۳، برگ ۴۷.

۲ ـ همان‌جا، برگ ۵۱، ۵۲.

۳ـ آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۴، پرونده ۱۴، برگ ۲۹۸.

قلعه گرسنگی رخداد و در ۲ جمادی‌اول ۱۱۵۷ هجری (۲۱ ژوئن ۱۷۴۴) پس از یورشی شدید، محاصره شدگان مجبور به‌تسلیم شدند.

قشون شاه وارد شهر شد. سربازان اموال مردم را غارت کردند، خانه‌ها و باغها را ویران کردند و ساکنان محل را کشتند. تقی‌خان پس از تلاش ناموفق برای فرار دستگیر گردید وهمراه با ۴۰ تن ازنزدیکان وخویشاوندانش به اصفهان برده شد. تمام خویشان ونزدیکان اورا کشتند. خود تقی‌خان را هم از یک‌چشم کور کردند و دارایی او را مصادره کردند. با این حال نادرشاه او را «بخشید» و به‌حکومت کابل برگماشت: درپایان تابستان ۱۷۴۴ قیام فارس سرکوب شد.

احتمالا نادر تصورمی کرد که با «عفو» تقی‌خان می‌تواند اطمینان اورا جلب کند. اما چنین نشد. نارضائی درمیان فئودال‌ها رشد پیدا کرد و قیامهای آنها علیه حکومت شاه افزایش یافت. تقی‌خان هم به‌زودی، درکابل، در رأس قیامی دیگر قرارگرفت.

تشدیدستم مالیاتی علت اصلی جنبش توده‌های مردم وسبب وسعت حدوداین قیام بود. نیروی اساسی قیام را ایلیات و رعایای فارس‌وسواحل خلیج فارس تشکیل می‌دادند. چون توده‌های مردم نمی‌توانستند از درون خود رهبری بیرون بدهند، نمایندگان طبقهٔ حاکم (به‌ویژه تقی‌خان) در رأس قیام قرارگرفتند. جهت و هدف جنبش نیزکاملا روشن بود زیراکه خلق کاهش مالیات‌های بیش از حد را طلب می‌کرد. شرکت نمایندگان طبقهٔ حاکم مانندتقی‌خان دراین قیام، دلیلی برعمیق شدن بحران سیاسی دولت نادرشاه بود.

قیام مسقط و بحرین

قیام قبایل‌عرب‌مسقط وبحرین نیزمانندسایرقیامهای‌سالهای ۱۷۴۳-۴۴ درنتیجه تشدید بهره‌کشی فئودالی شعله‌ورگردید. مردم این ایالات به‌گفته تاریخ نگار از پرداخت مالیات زمین و باج وخراجهای دولتی خودداری کردند.

در این قیام ، اشراف هم مانند زحمتکشان روستا شرکت جستند[۱] . برای سرکوبی این قیام قشونی به‌سرکردگی مظفرعلی خان فرستاده شد . در هنگام‌وقوع این حادثه در مسقط وبحرین ، تضادهای آشکاری بین گروههای مختلف اجتماعی شرکت‌کننده درقیام نمودارشد و ازجانب اقشار بالای فئودالها نااستواری وخیانت بروزکرد . مثلا هنگامی که خبر عزیمت قشون کیفری از اردوی شاه به گوش قیام‌کنندگان رسید ، نمایندگان اشراف محلی به‌مقاومت خود پایان دادند وگروهی از شرکت‌کنندگان فعال‌قیام را که از اقشار زحمتکش بودندبه‌قتل رساندند[۲] .مأموران کیفری شاه کشتار وحشتناکی به راه انداختند . آنها برای این کار مردم را به سه دسته تقسیم کردند :

«جمعی که بانی سرکشی وباغیگری را گذاشته بودند«به‌قتل رسیدند، کسانی که ازپرداخت مالیات خودداری کرده بودند ازچشم وگوش محروم شدند وآنهایی که فقط هواداری کرده بودند دماغشان قطع گردید . درعین حال به برخی از نمایندگان اشراف ، که جانب شاه را گرفته بودند ، خلعت و هدایای دیگری نیز داده شد»[۳]

پس از این قتل و کشتار ، شاه برای گرفتن مالیاتهای خارج از اندازه ، از مردم مسقط وبحرین ، مالیات‌بگیرانی به کارگماشت.[۴] آنها می‌بایست مقدار زیادی مروارید نیز جمع می‌کردند. درنتیجه ، قیام تازه‌ای از جانب قبایل مسقط و بحرین شعله برافروخت که برای سرکوبی آن قشون کیفری جدیدی روانه گردید .

۱ ـ محمدکاظم ، تاریخ عالم آرای . . . پیشین ، جلد ۳ برگ ۴۸ .

۲ ـ همان جا .

۳ ـ همان‌جا ، برگ ۴۸ ، ۴۹

۴ ـ همان جا ، برگ ۴۹ .

قیام خوی وسلماس (۱۷۴۴)

علت‌اساسی ومستقیم قیام‌قبایل کرد دمبلی درخوی وسلماس نیز تشدید ستم مالیاتی بود .

چنانکه محمدکاظم می‌گوید، درسال ۱۷٤٤ به‌فرمان شاه ، ازخوی وسلماس به‌جای ۳ هزارتومان مالیاتی‌که در زمان شاهان صفوی (به‌کاهش نرخ تومان نیز بایدتوجه داشت) گرفته می‌شد[1] درحدود . . ۱ هزارتومان[1] باج وخراج خواسته شد . مردم از پرداخت این باج وخراج خودداری کردند ومالیات‌بگیران شاه را کشتند.[2]

مرتضی قلی‌خان ، نجف‌قلی خان و سایر رهبران قبایل که مسئول گردآوری مالیات بودند ، خود به‌قیام‌کنندگان پیوستند . نادرشاه درمارس ۱۷٤٤ چنددسته از قشون خویش را به‌فرماندهی محمدرضا خان قرخلو ، حیدرخان افشار ، آشورخان افشار ، کریم خان افشار و حاجی خان بیگلربک گنجه برای سرکوبی قیام روانه ساخت[3].

خوانین دمبل که با نمایندگان شاه واردمذاکره شده بودند اعلام‌کردند که مردم نمی‌توانند مالیات‌های خواسته شده را پرداخت کنند . بلافاصله پس از بیان این امر چند نفر از خوانین زندانی شدند . قشر بالای قبایل که تصور می‌کردند گردآوری مالیات خواسته شده از خوی و سلماس غیرممکن است ، از ترکیه کمک خواستند .

ترکیه ، دراین موقع ، قشون خود را برای حمله به‌ایران و به‌سلطنت‌رساندن صفی‌میرزا آماده می‌کرد . به‌زودی . ۲ هزار نفرقشون ترک ، به سرکردگی یوسف پاشا ، که به‌قیام‌کنندگان پیوسته بودندبه‌سوی خوی حرکت‌کردند[4] . آنها درنبرد

۱- همان‌جا، برگ ۱۰۰؛ ای . پ . پتروشفسکی ، طرح کلی ... پیشین ، ص ۲۳۵ .

۲ - محمدکاظم ، تاریخ عالم‌آرای ... پیشین ، جلد ۳ برگ ۱۰۰ .

۳ - همان جا ، برگ ۱۰۰ ، ۱۰۱ .

٤ - همان‌جا ، برگ ۱۰۱ ، ۱۰۲ .

با قشون شاه شکست خوردند. مقاومت قیام کنندگان نیز، پس از شکست نیروهای اصلی آنها وقشون ترکیه، درهم کوبیده شد. محمدرضاخان قرخلو با ۶ هزارسرباز برای حفظ آرامش در خوی باقی ماند و سایر سرکرده‌های نظامی به ایالات خود بازگشتند.

شرکت نمایندگان طبقهٔ حاکم در این قیام (مانند اکثر قیامهای دیگردههٔ پنجم)، که ابتکار مراجعه به ترکیه نیز از آنها بود حاکی از تشدید نارضایی‌آنها وتلاششان برای رهایی از وابستگی به‌نادرشاه بود. ترکیه خیلی علاقمند بود که درچنین مواردی درامور داخلی دولت نادر مداخله کند[1] و البته این موضوع کمتر از هرچیز به غمخواری نسبت به‌سرنوشت قیام مربوط می‌شد.

جنبش صفی میرزا (۱۷۴۴)

چنانکه قبلا نیز یادآورشدیم صفی‌میرزا، یکی از مدعیان دروغی دههٔچهارم، پس از تلاش ناموفق در برپا کردن قیام به‌ترکیه گریخت و در آنجا مورد حمایت سلطان واقع شد.

درسال ۱۷۴۳، ترکیه که از وضع وخیم داخلی ایران و نارضایتی مردم از سیاست‌نادرشاه باخبر بود، مجدانه وارد عمل گردید و دوباره به‌آمادگی قشون‌خویش برای جنگ پرداخت. درپایان سال ۱۷۴۳ صفی‌میرزا با ۲۰ هزار قشون ترک در مرز بین ترکیه و دولت نادر بود. به‌زودی احمدپاشا سرکرده نظامی ترکیه با ۷۰ هزار قشون ترک به‌او پیوست[2].

---

۱ ـ برای اطلاع بیشتر ازسیاست ترکیه و روابط ایران وترکیه دراین دوره مراجعه شود به:

Mohammed Ali Hekmat, Essai Sur 1, histoire des relations politigues irano-ottomannes de 1722 a 1747, paris 1937, p. 215 - 234.

۲ ـ محمدکاظم، تاریخ عالم آرای . . . پیشین، جلد ۳، برگ ۲۷، ۲۸.

در پایان سال ۱۷۴۳ تا ابتدای سال ۱۷۴۴ صفی‌میرزا که درقارص بود از اردوگاه خود فرمانهایی به‌شهرهای مختلف کشور فرستاد. او در این نامه ها اعلام کرد که نماینده خاندان صفوی است وبه هنگام محاصرهٔ اصفهان به‌وسیلهٔ افغانان با خواهرش فرار کرده . صفی میرزا از مردم می‌خواست که او را حمایت کنند . اوکه به‌خوبی از نارضایتی عمومی درکشور و از زورگویی اشراف نظامی ـ فئودال قبایل خراسان باخبر بود دراین فرمان‌ها به‌تمام « اقشار مردم ایران » وعده داد که « در حکومت او ازهرگونه رفاه و آرامشی» بهره‌مند خواهند شد[1] . در نتیجه ، به‌زودی نزدیک هزار نفر از ایرانیان و همچنین بخشی از جمعیت آذربایجان ، گرجستان و سربازان قشون شیروان جانب صفی میرزا را گرفتند[2] .

صفی میرزا همچنین سعی‌بسیار کرد که با قیام کنندگان فارس تماس بگیرد و به‌آنجا پیک‌هایی نیز روانه ساخت .

نادر برای جلوگیری از پیوستن مردم به‌صفی‌میرزا دستور داد که از ایروان تا قارص پست گذاشته شود. او برای اینکه‌قبایل افشار را که درناحیهٔ ارومیه کوچ می‌کردند به‌خودجلب کند اقشار بالای این قبایل را تطمیع کرد. نادر که «آنها (سران قبایل) را هم قبیلهٔ خود می‌دانست» به‌آنها خلعت داد و از پرداخت نیمی‌از مالیات سالیانه نیزمعافشان کرد[3]. امامردم بدون توجه به‌این موضوع مرتباً به‌جانب صفی‌میرزا می‌رفتند. دسته هایی ازقبایل لزگی نیزبه‌رهبری احمدخان اوسمی‌جتکتای وبزرگان تبرسران[4] ، که برای شرکت در هرجنبش ضد نادری دیگری آماده بودند ،

---

۱ ـ آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۴۴ ، پروندهٔ ۱۴ ، برگ ۲۵۵ پروندهٔ ۳ ، برگ ۲۵۶ .

۲ ـ همان‌جا ، پروندهٔ ۳ ، برگ ۲۵۶ ، ۳۱۴ ، محمد کاظم ، تاریخ عالم‌آرای ... پیشین ، جلد ۳ ، برگ ۱۲۷ .

۳ ـ آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۴۴ ، پرونده ۳ ، برگ ۲۵۶ .

۴ ـ محمد کاظم ، تاریخ عالم‌آرای ... پیشین ، جلد ۲ ، برگ ۱۲۷ .

به‌این مدعی دروغی پیوستند .

در اوت سال ۱۷٤٤ نادر با قشونی بزرگ عازم قارص گردید . به‌زودی جنبش صفی میرزا سرکوب شد . احمد خان اوسمی و بزرگان تبرسران به‌داغستان گریختند . خود صفی میرزا دستگیر گردید و به‌ترکیه فرستاده شد . با وجود این ، ترکیه از فکر جلوراندن صفی میرزا به‌عنوان مدعی تاج و تخت دست برنداشت[1] . دربارهٔ بقیهٔ سرگذشت صفی‌میرزا اطلاعاتی درمنابع وجودندارد .

جنبش صفی‌میرزا ازجانب شرکت کنندگان قیام به‌صورتهای گوناگونی تعبیر وتلقی می‌شد . خود صفی میرزا که از خانواده‌ای کشاورز بود ، در دههٔ چهارم ، برای دفاع از منافع توده‌های مردم در رأس آنها قرار گرفت . او سپس به ترکیه گریخت و در آنجا از حمایت سلطان برخوردار شد . صفی میرزا در دههٔ پنجم قرن هیژدهم دست نشانده ترکیه شد و با اتکاء بر نیروهای نظامی آن کشور ، ادعای تاج و تخت کرد . توده‌های مردم نیز با حمایت ازصفی‌میرزا در واقع علیه سیاست مالیاتی غارتگرانهٔ نادر به‌پا خاستند . بدینجهت بود که جنبش صفی‌میرزا در میان مردم باچنین جواب مساعدی مواجه شد . دراین دوره دربسیاری از ایالات کشور (مثلا در«ولایت» تبریز ، درشمال آذربایجان ، درمرکز ایران وغیره) شورش‌ها و قیامهایی به‌وقوع پیوست که از تشدید ستم مالیاتی ناشی می‌شد . قبایل داغستان نیز ازاینجهت درجنبش شرکت کردند که «شاید به‌دست‌یاری جماعت رومی‌عارخود را ازقزلباش استردادنمایند[2]» . برای مااین جنبش فقط از نظر شرکت توده‌های‌مردم در این قیام ناشی از نارضایی آنها از سیاست غارتگرانهٔ مالیاتی نادرشاه بود . آنها آماده بودند که از هرجنبش ضد حکومتی دیگری نیز حمایت کنند .

---

۱ ـ آ س خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷٤٤ ، پروندهٔ ۳ ، برگ۲۵۶ .

۲ ـ محمدکاظم ، تاریخ عالم‌آرای ... پیشین ، جلد ۳ ، برگ ۱۲٤ .

قیام گیلان و ایالات دیگر ایران (۱۷۴۴-۱۷۴۷)[1]

درسال‌های ۱۷۴۴-۱۷۴۷ قیامهای پرعده‌ای در گیلان رخداد . ابتدا در تابستان ۱۷۴۴ بود که تالشی‌ها بنای شورش را نهادند. به گفتهٔ ناظر «مردم تالش دوباره بلوا راه انداختند[2]» . این جنبش که در زیر شعار سرنگون کردن نادر و در ابتدا تصرف آستارا ظاهر گردید تأثیر عمیقی در تمامی گیلان نمود. به‌شهادت معاصران، «درسرتاسر گیلان وحشت وخطرعمیقی به‌وجود» آمد[3]. قشونی که برای آرام کردن تالشی‌ها فرستاده شد ، روستاهای تصرفی آنان را ویران کرد و ۲۰ نفر از مسببین را دستگیر کرده به دربار شاه فرستاد . با وجود این ، شورش با نیروی تازه‌ای شعله برافروخت وتا فوریه سال ۱۷۴۶ ادامه پیدا کرد . شورش گیلان هم مانند سایر شورش‌ها به تشدید فشار مالیاتی بر مردم مربوط می‌شد . در رأس قیام کنندگان ، کلب حسین بیک قرار داشت که سرپیچی خود را از شاه اعلام کرده بود . این موضوع به‌ویژه مؤید آن بود که ساکنان تالش با منتهای سعی به‌سوی اومی‌شتافتند و بدین وسیله خود را محافظت و مواظبت می کردند[4] . نادر برای سرکوبی این قیام سپاهی مرکب از ۱۰ هزار جنگجو روانه ساخت . با وجود این ، نتوانست موفقیتی به دست آورد . پس از این ماجرا سپاهی مرکب از ۳ هزار افغان برای مقابله با قیام کنندگان اعزام گردید . سرکرده‌های نظامی شاه ناچار به‌تالشی‌ها وعده دادند که اگر آنها داوطلبانه به‌مبارزه پایان دهند بخشیده خواهند شد .

قشربالای قبایلی که درقیام تالشی‌ها شرکت کرده بودند به‌مردم خود خیانت کردند و با اعتراف به گناه خود به اردوی قشون شاه رفتند . پس از این جریان ،

---

۱ ـ قیامهایی که درسال‌های ۱۷۴۴-۱۷۴۷ در گیلان رخداد ابدا درنوشته‌ها و آثار منعکس نشده . درمنابع نیز اخبار پراکنده وناقصی درباره آنها وجود دارد .

۲ ـ آ س خ ر ، ذخیره «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۴۵ ، پرونده ۷ ، برگ ۴۰۴ .

۳ ـ آ س خ ر ، ذخیره «روابط روسیه با ایران ، ۱۷۴۵ ، پرونده ۱۸ ، برگ ۸۱۷.

۴ ـ آ س خ ر ، ذخیره «روابط روسیه با ایران» ، ۱۸۴۶ ، پرونده ۷ ، برگ ۳۰ .

بخشی از کدخدایان روستاهای تالش وآستارا به کمک آنها اسیر گردیدند. بسیاری از آنها را «بمنظور گرفتن مالیاتهای پس‌افت و جریمه‌های سنگینی که به‌آنها بسته شده بود» زندانی کردند و برخی را نیز «به کنده بستند»[۱] .

جنبش شکست خورد . نیروی اصلی قیام ، کشاورزان و چادرنشینان بودند. پیوستن قشر بالای قبایل به‌شاه ، سرکوبی قیام را تسریع کرد .

گیندفورد سفیر انگلیس در روسیه ، درابتدای سال ۱۷٤۷ پس از دریافت گزارشی از ایران ، به لردچسترفیلد وزیرمتبوع خود خبرداد : «بازرگانان انگلیسی که علاقمند به‌تجارت درایران هستند خبریافته‌اندکه دربرخی از ایالات این کشور علیه نادرشاه شورش رخداده و آشوبگران همه جا راغارت کرده ومی‌سوزانند؛ آنهادر هر جا که ظاهر می‌شوند وحشت بروز می‌کنند . برای ایالت گیلان که کارخانهٔ انگلیسی درآن وجود دارد باید به‌زودی تدابیر دیگری اندیشید[۲] . در ابتدای سال ۱۷٤۷ درواقع قیام تازه‌ای درگیلان شعله برافروخت. علت قیام این بود که گذشته از باج وخراجهای معمول ، مالیاتهای پولی جدیدی نیز به‌مردم بسته شد. باوجود اینکه مالیات‌ها برای نادر فرستاده شده بود ، او دستور داد که قشونی به گیلان فرستاده شود تا جریمه‌های کلان پولی و «به‌عبارت دیگرباج وخراجهای گوناگونی» از مردم بگیرد[۳]. این بار کانونی اصلی قیام درگسکر بود.بازرگانان و دلالان کارخانه‌های انگلیسی به‌طور دسته‌جمعی به گیندفوردسفیرانگلیس در روسیه مراجعه کردند وتقاضا کردند که از منافع آنها دفاع شود و دو فروند کشتی در اختیار آنها گذارده شود تاخود و اموالشان را از ایران ببرند[٤]

---

۱ ـ همان ، پرونده ۱۱ ، برگ ۱۵ ، ۱٦ .

۲ ـ « گزارش گیندفورد به چسترفیلد از پتربورگ در ۲۵ ژوئن سال ۱۷٤۷ » («مجموعهٔ انجمن تاریخ امپراتوری روسیه» ، جلد ۱۰۳ ، ص ۳۵۲ ، ۳۵۳) .

۳ ـ آس خ ر ، ذخیر « روابط روسیه با ایران» ، ۱۷٤۷ ، پرونده ، برگ ۱۷۳ .

٤ ـ «مجموعه انجمن تاریخ امپراتوری روسیه» ، جلد ۱۰۳ ، ص۱۷۳ .

پیش از هر چیز مردم مالیات گزار قیام کرده بودند . یکی از دیپلمات‌های روس می‌نویسد :

«مردم بی‌سر وپا در گیلان یاغی شده‌اند و تعدادشان هم کم نیست[1] . »

نارضایی و طغیان نمایندگان بوروکراسی کشوری را هم دربر گرفت . یکی‌از آنها به‌نام آقا حسن (رئیس سابق «مالیات‌های پولی خزانه» درگیلان) در مذاکره با اعضای سفارت روس می‌گوید که بسیاری از بزرگان گیلان پیش او آمده از تهیدستی خود و بیرحمی نادر شکایت کرده‌اند . آنها «موافقت اورا برای سرپیچی از اطاعت شاه که با توجه به‌موقعیت مستحکمش موردقبول تمام ولایات واقع خواهد شد »طلب کرده‌اند . بزرگان یادشده به‌آقا حسین پیشنهاد کرده‌اند که جنبش آنها را رهبری کند ، پولهای جمع‌آوری شده از مردم را ازمالیات‌بگیران شاه درگیلان‌پس بگیرد و سایر «کارسندان شاه را که به‌گیلان فرستاده شده‌اند به‌قتل برساند[2] .»

این اعمال بزرگان ، روشنگر آن است که مسؤلان سابق گردآوری مالیات خود می‌دانسته‌اند که در زمان حکمروایی گرسنگی و شورش درگیلان آنهانخواهند توانست آن مقداری را که برای خزانه خواسته شده گردآورند . به همین جهت‌این بزرگان که از پشتیبانی مردم مطمئن بودند تصمیم گرفتند که علیه حکومت شاه بشورند .

درسالهای ۱۷٤۷ همزمان با شورش گیلان ، مردم بسیاری از ایالات که باج وخراج وظلم و جور خارج از اندازه‌ای را تحمل کرده بودند علیه حکومت شاه قیام کردند .

درسال ۱۷٤۶ ، در میان قلیچه‌ای‌ها که بین قندهار و کابل کوچ می‌کردند شورشی آغاز گردید. به‌زودی تقی‌خان حاکم کابل (که درسال ۱۷٤٤ قیام فارس

۱ ـ آ‌س خ ر ، ذخیره «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷٤۷ ، جلد ٥ ، برگ ۱٥۰ .
۲ ـ همان جا ، جلد ۳ ، برگ ۲۶۷ .

!ا رهبری کرد) نیز به آنها پیوست و دوباره سرپیچی خود را از شاه اعلام کرد[1] . قبیلهٔ هزاره‌نیز که محل کوچشان هرات بود از قلیچه‌ای ها سرمشق گرفتند . هزاره‌ای ها با اهالی هرات متحد شدند وعلیه حکومت‌شاه قیام کردند . علی‌خان سپاهی مرکب ازچهار هزار نفربرای‌مقابله باآنها روانه ساخت . بخشی ازقیام کنندگان اسیرشدند . بسیاری ازآنهانیزاعدام گردیدند .درمیان قیام کنندگان، اشراف شهرها نیز وجود داشتند[2] .

شورش مردم ایالات تازه وتازه‌تری را دربرمی گرفت . قبیلهٔ بختیاری نیزکه برایش پانصد هزارتومان مالیات تعیین شده بود، درسال ۱۷۴۶ قیامی برپاساخت . به‌زودی صفوف قیام کنندگان که محمدکاظم آنها را با اظهار تنفر « سپاه اجامره و اوباش» می‌نامد به‌وسیلهٔ قشون شاه درهم شکسته شد[3] .

درسال ۱۷۴۷ مردم مازندران دوباره قیام کردند و در نتیجه حاکم ایالت‌به قتل رسید . درجوارمرز ترکیه یعنی در ارومیه ومراغه هم قیام آغازگردید[4] . گیند فورد در ابتدای سال ۱۷۴۷ به چستر فیلد گزارش می‌دهد که « درسراسر پادشاهی ایران هرج و مرج وحشتناکی حکومت می‌کند»[5] .

قیام سیستان (۱۷۴۶-۱۷۴۷) [6]

یکی ازبزرگترین جنبشهای سال‌های ۱۷۴۶-۱۷۴۷ قیام سیستان بودکه در

---

۱ ـ آ س ر ، ذخیره « روابط روسیه با ایران » ، ۱۷٦٤ ، پرونده ۱٦ برگ ۳۸۷ ، ٤۲۹ ، پرونده ۱ ، برگ ۱۷۹-۱۷۱ .

۲ ـ آ س خ ر ، ذخیره «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷٤۷، پرونده ٥ ، برگ ۱٥٥، ۱٥٦ .

۳ ـ محمدکاظم ، تاریخ عالم‌آرای ... پیشین ، جلد ۳ ، برگ ۱۷۱ .

٤ ـ آ س خ ر ، ذخیره «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷٤۷ ، پرونده ٥ ، برگ ۲۱۲ .

٥ ـ «مجموعه انجمن تاریخ امپراتوری روسیه» ، جلد ۱۰۳ ، ص ۳۷۱ .

٦ ـ قیام سیستان درآثار تاریخی شوروی منعکس نشده . مؤلفان خارجی نیز درباره این قیام به اختصار سخن گفته‌اند .

تابستان سال ۱۷۴۶ آغاز گردید . علت این قیام نیز مالیاتهای توانفرسا بود .

مالیات بگیران شاه به‌طرق گوناگون از مردم مالیات می گرفتند . ضمناً بخش قابل ملاحظه‌ای از درآمدهای خزانه را خود آنان تصاحب می کردند . نادرشاه پس ازاطلاع ازاین امر دستور داد که مالیات بگیران را اعدام کنند وخودمأموران تازه‌ای به‌سیستان فرستاد . آنها می‌بایست دوباره درحدود یک میلیون تومان گرد- آورند[1] . درنتیجه مردم سیستان قیام کردند . ابتدا نزدیک ۲۰ هزار نفر « از تمام درجات» درقیام شرکت کردند[2] . قیام را فتحعلی‌خان رهبری می کرد . او پیک‌های خودرا به‌فیروزکوه و فراه وسایر جاها فرستاد وآنهارا به‌سرپیچی از خواستهای‌مالیات بگیران دعوت کرد[3] .

سپاه ۳۰ هزار نفره‌ای که از جانب نادر اعزام گردید به‌وسیلهٔ قیام کنندگان درهم شکسته شد . تشدید قیام نادر را مجبور کرد که تازه و تازه‌تری به سیستان بفرستد . درپائیز سال ۱۷۴۶ محمد رضا خان شکست سختی به قیام کنندگان وارد ساخت وفتحعلی‌خان را به‌اسارت گرفت . فتحلی‌خان در اکتبر سال ۱۷۴۶ نزد شاه فرستاده شد و کورگردید . با وجوداین قیام کنندگان توانستند با عصیانگران سایر ایالات تماس بگیرند. به زودی افغانهایی که درقندهار کوچ می کردند، یموت‌های اورگنج ، مردم کابل به رهبری تقی‌خان وهمچنین گروهی که از کرمان آمده بودند به‌آنها پیوستند . قشون شاه نیز جانب قیام کنندگان را گرفت[4] .

نادرشاه برای سرکوبی این قیام ، دسته‌هایی به سرکردگی علی قلی‌خان برادرزادهٔ خود وطهماسب خان جلایر روانه ساخت . بخشی از اشراف سیستان به

---

۱ ـ محمد کاظم ، تاریخ عالم‌آرای ... پیشین ، جلد ۳ ، برگ ۲۳۹ .

۲ ـ آ س خ ر ذخیره «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۶۴ ، پرونده ۱۶ ، برگ ۳۵۶ .

۳ ـ محمد کاظم ، تاریخ عالم‌آرای ... پیشین ، جلد ۳ ، برگ ۲۳۹ ، ۲۴۰ .

۴ ـ آ س خ ر ، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۶ ، پروندهٔ ۶ ، برگ ۳۷۱، ۱۷۴۷ ، پرونده ۱ ، برگ ۱۷۹ ، پروندهٔ ۳ ، برگ ۷۹ .

قیام‌کنندگان خیانت کرده علی قلی‌خان را برای به‌دست‌آوردن پیروزی و دستگیری نزدیک به هزار نفر ازقیام‌کنندگان کمک کردند. درتمام نبردهای بعدی قشون‌شاه شکست خورد. درهمین موقع شایع شد که نادرشاه تمام اموال ابراهیم خان برادر-زادهٔ خودرا مصادره کرده و دستور داده که ظاهراً به‌عنوان مجازات شکست،علی‌قلی خان صدهزار تومان وطهماسب خان جلایر ۵۰ هزارتومان به خزانه بپردازند. علی قلی‌خان پس از دریافت این فرمان چون می‌دانست که سرکوبی قیام ممکن نیست خود به‌قیام‌کنندگان پیوست. به‌زودی فئودال‌های دیگر و مردم ایالت‌نیز اطاعت خود را ازعلی قلی‌خان اعلام کردند.[1] نادرشاه به‌خیال متقاعد کردن علی‌قلی‌خان از طریق صلح ،نامه‌ای به‌اونوشت وبه‌اووعده‌داد که درصورت‌پایان‌یافتن قیام‌مقام‌های‌مهمی به‌او واگذار خواهد کرد. ازطرفی به‌طهماسب خان جلایرنیز دستور داد که علی قلی خان را بکشد[2]. طهماسب خان می‌بایست آنقدر در سیستان می‌ماند تا اینکه تمام «اهالی‌اغتشاش کنندهٔ سیستان رام شده و به‌اندازهٔ کافی مطیع گردند[3]». اما مطیع کردن مردم غیرممکن بود. مردمی که از باج و خراج‌های توانفرسا فرسوده وخانه‌خراب شده‌بودنددرمقابل قشون شاه‌به‌سختی مقاومت می‌کردند.قیام‌کنندگان اعلام کردند که ترجیح می‌دهند نابود شوند و به‌دست شاه نیفتند. با نزدیک‌شدن قشون شاه مردم علوفه‌ها و آذوقه‌ها را در زیر خاك پنهان می‌کردند. قیام وسعت هرچه بیشتری می‌گرفت.

محمد کاظم می‌نویسد که علی‌قلی خان درسیستان با منظرهٔ وحشتناکی از ویرانی وخالی بودن شهرمواجه می‌شود. درهمان هنگام همه روزه شایعاتی دربارهٔ بیرحمی‌های تازهٔ نادر بگوش می‌رسد. درباره کورکردن وکشتن برخی از خوانین افشار که خویشاوند نزدیک شاه بودند (امامقلی‌خان ، محمدعلی‌خان ، قاسم‌خان

---

۱ ـ محمد کاظم ، تاریخ عالم‌آرای نادری ، پیشین ، جلد ۳ ، برگ ۲۴۳ .

۲ ـ همان جا ، برگ ۲۴۵ ، ۲۴۶ .

۳ ـ آ س خ ر ، ذخیره «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۴۶ ، پرونده ۱۶،برگ ۴۵۰ .

افشار وغیره) نیز خبرهایی شنیده می‌شود. علی قلی خان قیام می کند. به‌دستور او بسیاری از ساکنان ایالت که از ترس پیگرد مالیات بگیران شاه به‌کوههای اطراف گریخته‌اند برگردانده می‌شوند و در جای سابقشان اسکان می‌یابند[1] هنگامی که خبر قیام علی‌خان درخراسان پراکنده می‌شود، نمایندگان ایالات و پیک‌های‌ئتودالهای گوناگون ازهرطرف پیش اومی‌آیند و آمادگی خودرا برای پیوستن به‌قیام او اعلام می‌دارند. درآوریل ۱۷۴۷ علی قلی‌خان وارد هرات می‌شود. بسیاری ازرهبران قبایل نیز به‌آنجا می‌آیند و به او وعدهٔ کمک و پشتیبانی می‌دهند.

شاهزاده م.م. گلیتسین سفیر روسیه در ۱۳ آوریل ۱۷۴۷ از رشت گزارش می‌دهد:

«اغتشاش‌های یادشده درنتیجهٔ فقر بی‌اندازهٔ مردم ایران در همه‌جا گسترده شده. این فقر ناشی از غارتگری و ستمگری بی‌حساب شاه است. سرتاسر ایران به‌زوال حتمی دچارگردیده. چنانکه خود ایرانیان یکصدا وقاطعانه می گویند، در ایران فقط ایالت خراسان کمی از بقیه مرفه‌تر است. تازه آنجا هم به‌وضعی دچار شده که در جریان شورش سیستان، ارتش شاه را نمی‌توانست غذا بدهد. ولایات دیگر و ازجمله خود پایتخت نیز تقریباً دچار ویرانی گردیده. شهرها و روستاهایی که ازسرزمین روسیه گرفته‌اند، چنانکه من خود درسفرمشاهده کردم، همه ویرانه شده‌اند. حتی یک ده‌مسکون هم یافت نمی‌شود. تمام ساکنان آنها گریخته‌اند... اما راجع به‌سیستان، همه می گویند که مردم آنجا تاحد تصور نیرومند شده‌اند، زیرا که اگر آنها اینقدر خطرناك نبودند شاه تا این اندازه کار را عقب نمی‌انداخت. دربارهٔ قشون شاه نیز بی‌پرده گفته می‌شود که بسیاری از افراد آن که بدلیل کاهش مواجبشان نسبت به سابق دلخورهستندویا به‌وحشت‌های گوناگون دیگری درمانده و ناراحت شده‌اند، پی درپی دست به‌فرار می‌زنند[2]».

---

۱ ـ محمدکاظم، تاریخ عالم آرای ... پیشین، جلد ۲، برگ ۲۴۳.

۲ ـ آ س خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۷، پروندهٔ ۳، برگ ۱۹۸.

قیام کرمان

قیام کرمان درتابستان سال ۱۷۴۶ رخداد. باکوینن کنسول روس درگزارش روز ۳ سپتامبر سال ۱۷۴۶ خود می‌نویسد: «شهرکرمان با قریه‌هایش به تبعیت ازسیستانی‌ها سر از اطاعت شاه پیچیده‌اند. فرماندهان و بزرگان آنجا نیز نزد شاه نمی‌روند. آنها اعلام کرده‌اند که از خدمتگزاری به شاه خرسندند اما برای حساب پیش او نخواهند رفت زیرا هرکس که برود چشمش را از حدقه بیرون می‌آورند و کورش می کنند... آنهاهم ترجیح میدهند که درکرمان باشند وباچشم بمیرند... ولی در دربارزیر شکنجه کور وخفه نشوند[۱]».

نادرشاه پس از ورود به کرمان زورگویی را با ساکنان آنجا آغازکرد[۲]. مثلا درگزارش یکی از اعضای سفارت روس می‌خوانیم: «در روز چهاردهم مارس سی نفر ازجمله: چهارخان، سه سلطان ویک چاوش‌باشی کشته شدند، دوازده نفرهم از چشم محروم گردیدند. این کار همه روزه بدون استثنا تکرار می‌شود. او به هیچ کسی و هیچ مقامی، حتی به نظامیان خودش هم رحم نمی‌کند وبا تمام آنها به همین گونه رفتار می کند: چشمانشان را از حدقه درمی‌آورد و خفه‌شان می کند. درکرمان ازکله ها مناره‌ای درست شده. ظاهراً به‌اندازهٔ چهار آجر ازاین مناره از کله های سالخوردگان تشکیل گردیده زیرا موی همهٔ آنها سفید است... درآوردن چشم وکشتن آدم همه روزه انجام می گیرد. چنان زوزه وفریادی از زن و مرد بلند می‌شود... که شنیدن آن انسان را سخت به‌رقت می‌آورد»[۳]

بازن با چشمان خوددرکرمان هرمی دیده که ازکله های بریده درست شده بوده[۴].

۱ - آ س خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۶، پرونده ۱۱، برگ ۳۰۳.
۲ - محمدکاظم، تاریخ عالم آرای ... پیشین، جلد ۳، برگ ۲۳۸، ۲۳۹.
۳ - آ س خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۷، پرونده ۳، برگ ۲۴۲.
۴ - «نامه های ...» (انگلیسی)، پیشین، ص ۳۰۵.

شورش کردهای خبوشان (قوچان فعلی - م .)

این شورش اوضاع وخیم دولت نادر را بازهم وخیم‌تر کرد . خانهای کرد همیشه وفادارنه به نادر خدمت می‌کردند و درمیان اشراف بسیاری دیگر از قبایل چادرنشین ازهمه با نفوذتر بودند . آنها هم در دستگاه اداری دولت نادر وهم در قشون مقامهای مسئولی را به‌عهده داشتند . پس ازپایان جنگ با ترکیه ، نادرشاه مالیات سنگینی درحدود ۴۰۰ الف به‌چادرنشینان خبوشان بست . خانهای کرد هم یعنی محمد جعفرخان زعفرانلو، ابراهیم خان کیوانلو وغیره که درقشون نادرخدمت کردند ، پنهانی با یکدیگر قرار گذاشتند که همراه با سپاهیان خویش به خبوشان بگریزند . دامنهٔ قیام وسعت گرفت وتلاش برای‌سرکوبی‌آن به‌نتیجه نرسید . کردهای قیام‌کننده کار خودرا به‌دفاع محدود نکرده غالباً به‌قشون شاه حمله نیزمی‌کردند، رمه‌های اسبان شاه را می‌دزدیدند و آنها را درکوهها پنهان می‌کردند .

قیام اصفهان

قیام اصفهان نیز مانند سایر قیام‌ها ناشی از غارت بی‌حسابی بود که به‌بهانهٔ گردآوری‌مالیات ازمردم انجام می‌گرفت . درفوریهٔ سال ۱۷۴۶ بود که و.براتیشف نوشت :

«ساکنان اصفهان راضی نیستند و ورود پادشاه خودرا با غم و اندوهی‌عمیق حس می‌کنند . آنها ازجانب شاه لطف ومرحمت نمی‌بینند بلکه ازخشم وغضب او برخوردار می‌شوند . روزی نیست که درآن جریمه‌ای توانفرسا به‌کسی بسته نشود، غارت ظالمانه‌ای انجام نگیرد وخلاصه آزاری غیرانسانی به‌کسی نرسد. اعلیحضرت به‌طورکلی پایتخت قدیمی‌را تخلیه کرده وساکنان آن را تا آخرین نفربیرون کرده . درسراسر ایران به‌جز ناله‌های غم‌انگیز ، شیون دل‌خستگان ، گریه‌های خونبار ، دادخواهی رقت‌آور ، فقر و بسیاری ماجراهای فلاکت‌بار دیگر چیزی به چشم

نمی‌خورد[1] . درباره شورش اصفهانی‌ها ، ما در« کتابچه» س . نجیب‌زادهٔ روسی که درآخر مارس سال ۱۷٤۷ دراصفهان بوده نیز مطالبی می‌خوانیم . دو روز قبل از ورود او به‌شهر، مالیات‌بگیران شاه درآنجا بوده‌اند وازساکنان اصفهان ومهاجرنشین (کلن) ارمنی جلفای نو مبلغ زیادی پول می‌خواسته‌اند .

بزرگان‌شهر به‌ویژه حاکم اصفهان وبازرگانان جلفا به‌خشم آمده می‌شورند. «خان با سایر بزرگانش گرد هم آمده و قرار گذاشته‌اند که نه فقط از جمع‌آوری مالیات‌های مجدد پولی سرباز زنند بلکه ازگرفتن پس‌افت‌های گذشته نیزخودداری کنند و محصلان مالیاتی را از آزار بیشتر مردم منع کنند . آنها همچنین تصمیم گرفته‌اندکه در این باره برای شاه نامه بنویسند و متذکرشوند که نه تنها مبلغ ٦ الفی که دوباره خواسته شده بلکه پولهای پس‌افت گذشته نیز جمع شدنی نیست ، زیراکه ساکنان اینجابرای پرداخت مالیات ، کاچال خودرا فروخته‌اند واکنون هم حاضرند زن وبچه های خودرا بفروشند ولی کسی نیست که آنها را بخرد «اصفهانی ـ ها برای دفاع ازشهر خود فعالانه آماده می‌شوند . آنها می‌دانندکه باید درمقابل قشون کیفری شاهازشهرخود دفاع کنند» .[2] قشون قابل ملاحظه‌ای که از طرف‌نادر فرستاده می‌شود ، قتل وکشتار وحشتناکی در اصفهان براه می‌اندازد .

قیام فارس

این قیام پس از ورود مالیات بگیران شاه رخداد . قشون کیفری مردم محل را بیرحمانه کشتار کرد . قلیچ خان کنجلو حاکم فارس نیزکه درقیام شرکت کرده بود به‌دستور شاه وبه‌وسیلهٔ مأموران سرکوبی به‌قتل رسید . پس از این ماجرا هرج ومرج تمام برایالت حکمفرما شد . سربازان قلیچ خان‌اموال وپولهایی راکه درخزانهٔ او وجودداشت غارت کردند وهریک‌ازآنها به‌شهرخود رفتند . به‌گفته محمدکاظم: «عساکر [فارس] متفرق گشتند» . نادر پس از اطلاع از این موضوع ، محمدخان

۱ ـ آ س خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷٤٦ ، پرونده ۷ ، برگ ۳۱ .
۲ ـ آ س خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷٤۸ ، پروندهٔ ۳ ، برگ ۲۵۰ .

قراجورلو را به حکومت فارس برگماشت . با وجود این ، به‌زودی یکی از نزدیکان شاه به‌نام محمدشاطرباشی جانشین او شد و در رأس قشون قابل ملاحظه‌ای به‌سوی شیراز حرکت کرد . اما پس از ورود او به‌فارس، قیامهای تازه‌ای در آن ایالت آغاز شد وبیگلربگ به‌قتل رسید . ایالت فارس همراه با شیراز عملا از دولت نادرشاه‌جدا گردید[۱] .

در میان مردم عراق (عجم) ، خورستان وقلمرو نیز شورشهای سختی به‌وقوع پیوست . نادر در رأس قشونی برای خواباندن قیام روانه گردید . او به هر شهر و روستایی که وارد می‌شد ، از کله‌های مردم هرمها به‌پا می‌کرد . بازن که در این لشکرکشی همراه نادر بود می‌نویسد : « مالیاتهای بیش از اندازه و بیرحمی‌های بربرمنشانه مردم‌را به‌منتهای‌فقررساند . . . تمام بیعدالتی‌ها وبیرحمی‌هایی که درفکر بگنجد به‌فرمان شاه انجام گردید[۲]» . هان‌وی می‌نویسد :

«نه انصاف می‌توانست جلو بیرحمی‌های او را بگیرد و نه اشکهای فقرا . او حتی به‌حقوق خارجیان وسصونیتی که از آن استفاده می‌کردند بی‌اعتنا بود . «مثلا به‌دستور شاه مترجم هلندی را تا سرحد مرگ کتک زدند . در میان اعدام‌شدگان بسیار زیاد اصفهان عده‌ای تاجر ارمنی وهندی نیزوجود داشتند . آنها زنده زنده در میدان شهر سوزانده شدند[۳]» . پس از خروج قشون شاه از ایالت یاد شده ، دوباره شورش درآنجا آغازگردید زیرا مالیات بگیران دستور داشتند که به‌زور از مردم‌پول بگیرند و این کار را هم با توسل به‌شکنجه وقتل وکشتار انجام می‌دادند .

جنبش‌های رهایی‌بخش ملی در قفقاز و آسیای میانه

نادرشاه در نتیجه جنگهای اشغالگرانه‌ای که در دهه‌های چهارم وپنجم‌قرن

۱ ـ همان‌جا ، برگ ۲۳۸ (مؤلفان در مورد ذکرماخذ اشتباه کرده‌اند ، مراجعه‌شود به : محمدکاظم ، نامه عالم آرای . . . پیشین ، برگ ۲۳۸ ـ م .)

۲ ـ «نامه‌های . . .» (انگلیسی) ، پیشین ، ص ۳۰۰ .

۳ ـ ج ، هان وی (انگلیسی) ، پیشین ، جلد ۲ ، برگ ۴۳۱ ، ۴۳۲ .

هیژدهم به‌راه انداخت توانست دولتی عظیم تشکیل بدهد . ارمنستان، گرجستان، آذربایجان ، داغستان ، خان‌نشین های خیوه ، بخارا و دیگر خان‌نشین های آسیای میانه ، افغانستان ، بلوچستان و ایالات شمال غربی هندوستان مغولی ، همه بازور جزء این دولت شده بودند . بخشی از این زمین ها به‌ایالات دولت نادرشاه تبدیل شده بود و بقیه نیز به‌صورت سرزمینهای واسالی اداره می‌شد .

دولت نادرشاه اتحاد نظامی ـ فئودالی ناپایداری بود که کشورها وخلقهای درون‌آن را اشتراك زندگی اقتصادی به‌یکدیگرپیوند نمی‌داد . کشورها وخلقهایی که از نظرفرهنگ وگذشتهٔ تاریخی با یکدیگرتفاوت داشتند با اعمال زوربه‌یکدیگر پیوسته شده بودند .

پیوند مصنوعی کشورهای مختلف در چارچوبه یک دولت فئودالی سبب ایجاد ستم شدید اجنبی ، بهره‌کشی بیرحمانه فئودالی ، پیگرد مذهبی و استبداد خونین شده بود .این همه مبارزات رهایی‌بخش وطبقاتی را درکشورهای تسخیرشده برمی‌انگیخت ، مبارزاتی که‌در وضع نیروهای تولیدی کشورهای‌فوق تأثیرفوق‌العاده منفی داشت و روند فرهنگی و اقتصادی آنان را متوقف می‌کرد .

توده‌های مردم حاضربه آشتی با اجنبی نبودند . در دههٔ پنجم قرن هیژدهم همه کشورهایی که با اعمال زور جزء دولت نادر شده بودند دچار طغیان عظیمی شدند: درگرجستان ، طی ۱۰ سال (۱۷۳۵-۱۷۴٤)، قیامهای سختی روی داد که درنتیجهٔ آنها نادرمجبور شد ازتبدیل این کشور به‌یکی از ایالات دولت خودچشم بپوشد ، درافغانستان پی درپی آتش قبایل افغان برافروخته می‌شد وبه‌وسیله‌حکام شاه بیرحمانه سرکوب می‌گردید .

درثلث دوم قرن هیژدهم داغستان به چندسرزمین فئودالی کوچک وجدا از هم تبدیل گردید . بزرگترین این سرزمینها عبارت بود ازشمخال نشین تارکف ، شاهزاده نشین تایمن ، اوسمی‌نشین قیتاق ، مایسول‌نشین تبرسران ، خان‌نشین‌آوار و قازیقوموخ ، ملك چخور وغیره .

درسالهای حکومت نادر، یکی ازفرمانروایان بزرگ داغستان که خان‌نشین های شیروان و قازیقوموخ را در زیر فرمانروایی خویش متحد کرد سورخای خان بود. به‌دستور او پیک‌های نادر راکه درسال ۱۷۳٤ به شماخی آمده بودند و اطاعت او رامی‌خواستند دستگیر کرده و کشتند. درنوامبرسال ۱۷۳٤، قشون شماخی‌وقازیقوموخ درنزدیکی‌شماخی بانیروهای‌نادربرخورد کردند. سورخای‌خان شکست خورد. قشون نادر پس از چند پیروزی برترکها، که سورخای خان را حمایت می‌کردند، شیروان را اشغال کرد. شماخی ویران وخالی از آدم شد. در ٦ میلی خرابه های آن شماخی جدید بنا گردید وتمام ساکنان شهرسابق درآن مسکن کردند. به‌مردم شهر یادشده تاوان سنگینی بسته شده بود. سرکوبی بیرحمانه ساکنان شماخی وویران کردن شهرشان، مجازات مقاومت سخت آنها درمقابل قشون نادر بود[1].

سورخای خان به کوههای داغستان گریخت. نادر برای پیگرد او به سوی داغستان حرکت کرد. او اُبه های سرراه‌خودرا ویران می‌ساخت ومردمان‌صلحجوی آنها را بیرحمانه کشتار می‌کرد. قبایل آوار وآخت وبسیاری از روستائیان داغستان به‌مبارزه با اشغالگران برخاستند. تبرسرانی‌ها و قیتاق‌ها هم به آنها پیوستند. نادر، پس از پاره‌ای تلاشهای بی‌ثمر به‌منظور دست یافتن بر سرزمینهای محل سکونت «کوه‌نشینان آزاد» و به بند کشیدن آنها، مجبور شد که از شیروان چشم بپوشد.

شاه مهدی قلی خان را به بیگلربگی شیروان برگماشت. خان‌نشین دربند و نایب‌نشین باکو نیز تابع او شدند. درسالهای ۱۷۳٦-۱۷۳۷ شورشهایی رخداد که شیروان و داغستان را دربرگرفت. سلطان مراد فرمانروای سابق شیروان برای مبارزهٔ مشترک علیه نادر با سورخای خان پیمان بست. سورخای خان وسلطان‌مراد در رأس قشون بزرگی به‌باروی دربند که اقامتگاه مهدی قلی‌خان بودحمله بردند. قلعهٔ دربند سقوط کرد، مهدی قلی‌خان کشته شد و پادگان شهر نابود گردید.

---

۱ - س. رشه توف «تاریخ درباره ...»، پیشین، ص ۲۸۵، آکوب‌شماختسی، لشگرکشی‌های طهماسب‌قلی‌خان، پیشین، ص ٤۳.

سلطان مراد حاکم شیروان شد .

در بهار سال ۱۷۳۶ ، ای . کالوشکین خبرداد که سورخای‌خان به‌شماخی قدیم حمله برده ، حوالی دربند را ویران کرده و حکومت‌های محلی نیز ازحمله او به‌اردبیل می‌ترسند .

«چنین شورشهای بزرگی شاه را سخت ناراحت کرده زیرا وجود قشون درهمه جا لازم گردیده و از طرفی جایی هم نیست که مردم آن تا حد ممکن برای قشون گردآوری نشده باشند . چاره آنست که تمام بازرگانان و ایرانیان را بدون استثنا گردآورند که درآن صورت، با این‌ویرانی بی‌حساب نگهداری آنها ممکن نیست[۱]» .

دراکتبر سال ۱۷۳۶ ای . کالوشکین نوشت« نا آرامی در کشور حکمفرماست . مردم از دست سربازانی که همه چیز را بدون استثنا غارت می کنند خانه خراب شده‌اند . . . شورشهای پی در پی رخ می‌دهد ، به‌طوری که هنوز یکی آرام نشده دیگری آغازمی گردد . ساکنان دربند حملات بیگربگ شماخی راکه به‌آنجافرستاده شده تحمل نکرده نه‌تنها از اوسرپیچی کرده‌اندبلکه خود او را نیزبا افتضاحی‌بزرگ از خانه بیرون کشیده تا سرحد مرگ زده‌اند . فرماندهٔ دربند نیز از حکومت چشم پوشیده[۲]» .

در قیام علیه اشغالگران ، کشاورزان وابسته فئودال و جماعات آزاد جار ، آوار ، شیروان و غیره نیز شرکت داشتند . برخی نمایندگان اشراف فئودال تلاش می کردند که قیام را درچارچوبه مبارزهٔ مذهبی محدود کنند .

پس ازسرکوبی قیام دربند، . . ۱ خانوار به‌همدان نقل مکان دادەشدند[۳] . برزمینهای فئودالهای داغستان که تابعیت از شاه را نپذیرفتند باج و خراج

---

۱ - آ س خ/ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۳۶ ، پرونده ۸ ، برگ ۴۱۰ ، ۴۱۱ .

۲ - همان‌جا ، پرونده ۱۰ ، برگ ۷۴ .

۳ - آ س خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۳۷ ، پرونده ۷ ، برگ ۲۰۹ .

سنگینی بسته شد. در عین حال نادرقشونهایی به‌سرزمینهای اوسمی، سورخای‌خان، شمخال فرستاد «تابرآنها مالیات مقرر کنند» باوجود این، چنانکه دیپلمات روس می‌گوید« ازاین کار هیچگونه عاقبت خوشی انتظار نمی‌توان داشت، زیرا این امر که مالکان‌این‌سرزمینهای کوهستانی اجازه بدهند که برآنها باج وخراجی بسته‌شود قابل قبول نیست، چون گذشته از اینکه تا کنون هرگز از آنها باج وخراجی گرفته نشده، تازه خود آنها ازشاه عطایایی نیز دریافت می‌کرده‌اند[1]».

در تابستان سال ۱۷۳۷ ابراهیم خان برادر نادرشاه از داغستانی‌هایی که کاخت را اشغال کرده بودند چندبار شکست خورد. پس از این شکستها قشون او عازم داغستان شد. برخی از فئودالها به‌مقاومت خودپایان دادند. فقط اوسمی و مرتضی علی پسرسورخای‌خان به‌ازرسمیت شناختن‌حکومت نادر خودداری کردند وخلق را به‌مبارزه دعوت کردند[2].

درسال ۱۷۳۸، ابراهیم خان در راس قشونی ۳۲ هزارنفره به‌سوی‌سرزمین اوسمی حرکت کرد و درآنجا به‌فکر ساختن استحکامات نظامی افتاد. درآق برج‌نیز ابراهیم‌خان می‌خواست قلعه دیگری‌بسازد که پایگاهی برای عملیات نظامی اوعلیه قبایل جاروتال باشد. کوه‌نشینان ابه‌های نزدیک آق برج فعالانه به‌آمادگی خود برای مقاومت پرداختند، بیست هزار نفر قاراقیتان هم برای کمک پیش‌آنهاآمدند. ابراهیم دیوان و خلیل (سران قبایل قاجار) نیروهای متحدکوه نشینان داغستان‌را فرماندهی می‌کردند. آنها دسته‌هایی در گذرگاههای قشون ابراهیم‌خان مستقر کردند. در نبردی که در نزدیکی شهر جانیک رخداد، ابراهیم خان و اغورلو خان گنجه‌ای کشته شدند. قشون آنها شکست خورد. محمدخان افشار به‌زحمت باقیماندهٔ قشون را گردآورد و به‌سواحل آراکس برد. این واقعه در اواسط نوامبر

---

۱ ـ همان جا.

۲ ـ محمدکاظم، تاریخ عالم‌آرای ... پیشین، جلد ۲ برگ ۱۶۹، ۱۷۰.

۱۷۳۸ م رخداد[1].

بفرمان شاه قشون کیفری چندین هزار نفره‌ای به‌سرکردگی غنی‌خان ابدالی، که فرماندهٔ مزدوران‌افغان بود، فتحعلی‌خان وسایرسرکردگان نظامی‌برای سرکوبی جنبشهای آزادی‌بخش‌اعزام گردید. درعرض‌چند ماه، سپاهیان یادشده، روستاهای جاروتالی را ویران کردند. باوجود این، راه آنها ازجاهایی عبور می‌کرد که علوفه و آذوقه درآن نبود. درنتیجه، حیوانات بر اثرگرسنگی و عبورازگذرگاههای سخت کوهستانی همگی نابود شدند. داغستانی‌ها نیز حریف را با حمله‌های مکرر و ناگهانی خسته کردند. قشون شاه سخت فرسوده و ناتوان گردید[2].

حتی آن دسته از فئودالهایی که قبلاً خود را تابع شاه می‌دانستند، از آن پس از فرمانبرداری او خودداری کردند، بقیه نیز به حمایت سلطان ترکیه روی آوردند و خود را هواخواه او اعلام کردند. ای. کالوشکین درگزارش ۱۶ ژوئیهٔ ۱۷۴۱ خود می‌نویسد: «مردمان کوه‌نشین که از جانب ترکها تشویق می‌شوند و تعرض‌شاه را نیزنسبت به‌خود می‌بینند،آنچنان که خوداعلیحضرت وتمام درباریانش تصور می‌کردند درمقابل‌اوچاکرانه رفتارنمی‌کنند[3]». داغستان عملاً ازامپراتوری نادر جدا شد.

در بهار سال ۱۷۴۱، پس از پایان لشکرکشی به آسیای میانه، نادرشاه دوباره به داغستان لشگرکشید. درهمان موقع او دستور داد که سه‌قلعه درنزدیکی

۱- آس خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ۱۷۳۸، پروندهٔ ۷، برگ ۷۲۹، ۷۵۵ - درباره شکست پیش گفتهٔ قشون شاه که تقریباً تمام افراد آن نابود شدند و همچنین دربارهٔ عقب نشینی دهشتناك از داغستان که تلفات سنگینی از نظر افراد و مهمات برقشون شاه وارد ساخت. ای. کالوشکین درگزارش ۲۰ و ۳۰ نوامبر ۱۷۳۸ خود خبرداده.

۲- پ. گ. بوتکوف، مطالبی برای تاریخ جدید قفقاز، پیشین، جلد۱، ص. ۲۱۰، ۲۱۱.

۳- آس خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۱، پروندهٔ ۷، برگ۲۵۹.

سرزمین زیرحکومت سورخای خان ، اوسمی‌قازیقوموخ و شمخال بسازند و مبلغ قابل توجهی نیز به‌این امر اختصاص داد[1] .

حماسهٔ لاکی می‌گوید : « ارتش پرعدهٔ نادرشاه غرق درآهن و تشنهٔ سود ، همچون مورچه‌های از لانه درآمده ، دسته دسته به‌کشور کوهها روانه شد[2] ». نادر که روانهٔ داغستان شده بود به فتحعلی‌خان دستور داد که با قشونی دوازده هزار نفره به جنگ سورخای و اوسمی برود . او « تمام مردم کوهستان و خانه‌های آنهارا یکجا نابود کرد ». خود نادر « همیشه به قرآن قسم می‌خورد که مردم کوه‌نشین را یکسره نابود کند[3] » .

ای . کالوشکین در لشگرکشی به‌داغستان همراه نادر بوده ، بدینجهت‌اخبار او دربارهٔ مبارزهٔ خلقهای داغستان بسیار جالب است .

قشون شاه تمام روستاهای سرراه خود را ویران می‌ساخت . در ژوئیهٔ سال ۱۷٤۱ تمام روستاهای نزدیک قازیقوموخ ویران شده بودند . با وجود این جمعیت این روستاها تسلیم نشدند . حماسهٔ لاکی می گوید : « رودخانه هایی از خون جاری شد . خون گلگون کوهها را رنگین کرد . دره‌های شوم پر از جسد گردید . شهرها

---

(۱) همان‌جا ، برگ ۱۱۳ ، ۱۱٦ .

(۲) آ . تامای ، مبارزهٔ خلقهای داغستان برای استقلال (دهه‌های چهارم و پنجم قرن هیژدهم) (رسالهٔ نامزدی : ۱۹۵۳ ، پژوهشگاه تاریخ ، آکادمی علوم اتحاد شوروی) ص ۱۷۷ .

(۳) آ س خ ر ، ذخیرهٔ « روابط روسیه با ایران » ، ۱۷٤۱ ، پروندهٔ ۷ ، برگ ۲۲۳ ، ۲۲٤ ـ طبق اطلاعاتی که درمنابع آمده ، نادر از طریق بردع ، قبله و شاهدگ به لاکی رفت . یک واحد بزرگ دیگر از قشون او نیز از طریق دروازهٔ دربند روانهٔ دشتهای تیتاق و از طریق سرزمینهای شمخال‌نشین عازم املاک جنگوتای شد (آ . تامای ، مبارزهٔ خلقهای داغستان ... پیشین ، ص ۱۷۸ ، ۱۷۹) .

وابه های معروف به ویرانه مبدل شد و کلاغان در آنها آشیانه کردند کرانه های سبز و خرم از میان رفت.»[1]

گهگاه بی‌ثباتی فئودالهای محلی داغستان و دعواها و نزاعهای بین آنان به مبارزات خلق علیه نادر لطمه می‌زد.

ای. کالوشکین در ۲۱ اوت سال ۱۷۴۱ ازقازیقوموخ گزارش داد: «سورخای که عدم توافق مردم کوه‌نشین را می‌دید و پسرانش نیز او را ترک کرده بودند، به‌وسیلهٔ قانی‌خان اطاعت خود را اعلام داشت. نادر دراردوگاه خود او را باسردی استقبال کرد، اما روز دیگر «خلعت‌های تشریفاتی به او داد»[2] به‌زودی، اوسمی و پسران سورخای خان که با او متحد شده بودند تسلیم شدند. مأمور ثابت‌روس می‌نویسد: نادر «که حکومت‌های سورخای و اوسمی را تابع خودمی‌بیند، هرلحظه درچنان غرور خودپسندانه‌ای فرو می‌رود که توصیفش ممکن نیست. او می‌خواهد درحدود بیست‌هزار نفر از داغستان به‌خدمت فراخواند و مسکن بقیه را نیزبه‌ایران منتقل کند. او برای این کار تقریباً تمام قشون خود را به اطراف، بین لزگی‌ها فرستاده. لزگی‌ها سخت مقاومت می‌کنند زیرا نمی‌خواهند چیزی دربارهٔ نقل مکان بشنوند. در نتیجهٔ این امر پیوسته جنگ روی می‌دهد. معهذا، قشون نمی‌تواند در مقابل ایرانیان‌ایستادگی کند وسرانجام مجبور به‌تسلیم می‌شود. بدینجهت سربازان طبق دستور شاه، حتی‌یک نفرراهم زنده نمی‌گذارند. آنهاهمه را به‌دونیم می‌کنند ولی به زن و بچه های آنها نمی‌توانند دست یابند[3]».

کالوشکین درگزارش نظامی ۲۹ اوت ۱۷۴۱ از قازیقوموخ می‌نویسد:

---

(۱) آ. تامای، مبارزهٔ خلقهای داغستان... ص ۱۷۸.

(۲) آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران، ۱۷۴۱، پروندهٔ ۷، برگ ۲۸۲.

(۳) همان‌جا، برگ ۲۹۸.

هرچند «که [نادر] برخی از روستاهای کم قدرت را ، بدون مقاومت قابل توجهی از جانب آنان ، از بین برده ، با وجود این در روستاهای دیگر با مقاومت سختی روبه‌رو شده. یکی از این روستاها در پانزده ورستی (واحد طول روسی که ۱٫۰۶ کیلومتر است - م.) اردوی ما و در ارتفاعی از کوه قراردارد که برای دفاع مساعد است. مردم این روستا به‌علت اعتراض‌شدیدی که به‌ناسزاهای سخت و تمسخرآمیز ایرانیان کرده‌اند ، یادشان برای خود حمله کنندگان هم فراموش ناشدنی گشته».

به گفتهٔ ای. کالوشکین دراین روستافقط ۶۰۰ نفرتفنگ داشتند. برای مقابله با آنها قشون هزار نفره‌ای اعزام گردید و قشون ۷ هزار نفره‌ای نیز به عنوان ذخیره فرستاده شد. کوه‌نشینان سرسختانه مقاومت کردند. جنگ ده روز پیوسته ادامه یافت «و مرتباً ایرانیان پس از برداشتن تلفاتی سنگین مجبور به عقب‌نشینی می‌شدند». کوه‌نشینان شبیخون زدند. «دراین شبیخون باکمال تعجب زنها هم بودند و چنان به‌اتفاق به‌ایرانیان حمله بردند که سیصدنفر ازآنها کشته شدند و بسیاری‌نیززخمی گردیده‌فرار کردند». این‌شکست قشون شاه سبب مداخلهٔ برخی‌افواج ذخیره گردید. این افواج تا آن موقع درکمین نشسته بودند. روز بعد ، مردم آنجا روستای خود را که به وسیلهٔ سربازان نادر ویران شده بود ترک کردند و به کوه گریختند[1].

ساکنان روستاهای قازیقوموخ که در نزدیکی اردوگاه شاه قرارداشتند نیز به کوه می‌گریختند و ازآنجا هرشب یک دسته ازآنها به‌اردوی شاه حمله می‌کرد و اسبها را می‌دزدید ، بقیه نیز به‌روستای خود می‌رفتند «و نمی‌گذاشتند که غلات‌روی زمین را ببرند و آنها را با تفنگ نابود می‌کردند». حتی درقازیقوموخ که بخش بزرگی ازآن دراشغال قشون نادربود ، حکومت شاه به‌یک عروسک تبدیل شده‌بود. ای. کالوشکین می‌نویسد: «فعلاً از تمام روستاهای مطیع شده فقط دویست نفر برای خدمت گردآوری شده که آنها را بین‌افغانان پخش کرده‌اند». نادر ازسورخای

(۱) همان‌جا

خان و اوسمی خواست که افواجی مرکب از هزار نفر آماده کنند و برای قشون شاه نیزآذوقه تهیه کنند. اوهمچنین ازآنها خواست که هزارنفربرای نقل مکان به داخل ایران تعیین کنند. مأمورثابت روس عقیده دارد که اعتدال این تقاضاها ناشی ازترس نادر از خشم بیشتر کوه‌نشینان بوده[۱]. اما حتی این تقاضاها نیز نا انجام ماند. در گزارش نظامی ۸ نوامبر ۱۷٤۱ ای. کالوشکین گفته شده که سورخای خان با سربازان خویش که مرکب از ۴۰۰ پیاده بوده به اردوگاه شاه رفته و به نادر گزارش داده «که او نمی‌تواند بیشتر از این عده سرباز تحویل بدهد، زیرا تمام روستاهای او و اوسمی آوار نافرمانی کرده‌اند، پسرانش نیزمخفی شده‌اند و او نمی‌داند آنها کجا هستند[۲]».

در پائیز سال ۱۷٤۱، نادر به‌آوار لشگرکشید. جنگ داغستان ولشگرکشی به‌آوار به‌سختی دربین‌سربازان شاه مفتضح گردید. به شهادت ای. کالوشکین، که دراین هنگام خود در اردوی شاه بوده، قشون «بابی سیلی شدیدی» بدین جنگ رفته، سربازان نیزکه دربارهٔ رخنه ناپذیری کوههای آوار و سرمای پاییزی چیزهایی شنیده بوده‌اند «با کلمات دشنام آمیز و ناسزاهای بسیار بدی از شاه یاد می کرده‌اند»[۳].

پیک‌هایی که در سپتامبر سال ۱۷٤۱ وارد دربند شدند حکایت می کردند که اوسمی آوار سخت نیروگرفته و به مقابلهٔ شدید با نادر پرداخته. «اعلیحضرت ابتدا، در نتیجهٔ این مقاومت، نتوانسته پیشروی کند» و قشون شاه تلفات سنگینی برداشته؛ به‌فرمان نادر، قشون نقاط دیگرداغستان، به‌ویژه قشون ۱۲ هزارنفرهٔ زیر

---

(۱) همان‌جا.
(۲) همان.
(۳) همان، برگ ۳۳۰.

فرماندهی حیدرخان نیـز که در تبرسران بوده ، در آوار متمرکز شده[1] .

درگزارش نظامی ۱ ۲ سپتامبر ۱۷٤۱ کالوشکین از دربند، دربارهٔ ناکامیهای عملیات جنگی علیه‌آواری‌ها گفته شده : به‌هنگام جنگ در دره‌های کوهستانی ، از ٤ هزار نفرجنگجویان حیدرخان فقط . . ٥ نفر باقی ماند. دستهٔ دیگری نیز درمحل جلال بگ تقریباً یکسره نابود شد : از ٦ هزار جنگجو فقط . . ٦ نفر باقی ماند.[2] اهالی لاکی ، درگزین ، آکوشین ، کوباچین ، جار- تالی ، کورین ، کومیق ، قیتاق و غیره نیزبکمک مردم شتافتند.

در روستاهای سقراتال ، موغب ، اولوچار ، ابوه و غیره جنگهای سختی در گرفت. جنگی که در روستای چوخ روی‌داد و چند شبانه‌روز به درازا کشید اهمیتی اساسی داشت. دراین جنگ ، پیرمردها ، زنها و کودکان شرکت کردند. قشون نادرشکست وحشتناکی خورد و افرادش دسته دسته پا به فرارگذاشتند[3].

ای . کالوشکین گزارش می‌دهد که مقاومت پایدار آواری‌ها شاه را مجبور می‌کرد که پیوسته به‌تطمیع و وعده‌های گوناگون متوسل‌شود ، اماآواریها « کمترین رغبتی‌هم به او نشان نمی‌دادند. هیچیک از پندهای نوازش آمیز اوهم نتوانست آنها راگول بزند و مدافعهٔ استوارشان را تضعیف کند[4]» . درکوه برف بارید و قشون شاه با تحمل تلفات بسیار شروع به عقب نشینی از سرزمین سردآور کرد . ساکنان روستاهای سرراه او مسکن خود را ترک می‌کردند و به‌کوه می‌گریختند . « آنها فقط دیوارها را برای مهاجمان باقی می‌گذاشتند و با این کار ، شجاعت دلاورانهٔ خود را به‌ایرانیان نشان می‌دادند[5]» .

---

(۱) همان‌جا، برگ ۳۰۰ ، ۳۰٦ .

(۲) همان‌جا ، برگ ۳۷۰، ۳۷٦ .

(۳) آ. تامای ، سبارزهٔ خلقهای داغستان... پیشین ، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸٤ .

(٤) آ س خ ر ، ذخیرهٔ « روابط روسیه با ایران » ، ۱۷٤۱، پروندهٔ ۷ ، برگ۳۷۰، ۳۷٦.

(٥) همان‌جا، برگ ۳۷۷.

قشون عقب نشسته مرتباً مورد یورش آواری‌ها قرار می‌گرفت. گاهی «چنان موقعیت برشاه‌سخت می‌گردید که مجبور می‌شد سه‌باره برای‌دفاع به‌عقب برگردد[1]». آواری‌ها از بالای کوه برسر سربازان‌عبور کننده سنگ می‌ریختند. تفنگ‌های فتیله‌ای ایرانی نیز در اثر باران کار نمی‌کرد. سربازان که در واقع بی‌سلاح شده بودند آماج تیر تفنگهای چخماقی کوه‌نشینان قرار گرفتند[2].

اوسمی در نامه‌ای به نادر نوشت که برای جنگ با او تصمیم قاطع گرفته و نیز از او تقاضا کرد که سرزمین داغستان را ترک کند: «درست است که ما چون آوازهٔ تو را از دور شنیده بودیم از تو می‌ترسیدیم، اما حالا تورا از نزدیک دیدیم. تو چنان آدم وحشتناکی هم نیستی که نتوان از عهده‌ات برآمد»[3].

ای. کالوشکین درگزارش نظامی ۲۸ سپتامبر ۱۷٤۱ خود از دربند خبر می‌دهد: «او باچنین راهپیمایی سریعی، که انصافاً باید آنرا فرار نامید، زیانهای بسیارشدیدی به‌خودش واردمی‌کند، زیراعدهٔ زیادی ازافراد قشونش سریض وپیاده هستند، اسب‌های آنها هم به‌قدری لاغرندکه نمی‌شود با آنها تند رفت، ناچار اسب‌ها را جا می‌گذارند و همه به‌دست دشمن می‌افتد[4]».

بسیاری‌ازکوه‌نشینان به‌تعقیب قشون عقب‌نشسته‌پرداختند، اسیران همشهری خودرانجات دادند وتفنگهاواشیاء جاماندهٔ سربازان راجمع‌آوری کردند، «اعلیحضرت که این را می‌دید، از روی خشم می‌گریست[5]».

مبارزهٔ سخت آواری‌ها نیروهای قشون شاه را فرسوده کرد. نادر در داغستان

---

(۱) همان‌جا، برگ ٤۱۱، ٤۱۲.

(۲) همان‌جا.

(۳) همان‌جا، برگ ٤۱٦.

(٤) همان‌جا، برگ ۳۹۰.

(٥) همان‌جا، برگ ۳۹۱.

۵۲ هزار جنگجو داشت که پس از پایان لشگرکشی به آوار بیش از ۲۷ هزار نفرشان باقی نماند. «عدهٔ بسیار زیادی از آنها مریض و زخمی بودند و همهٔ آنها وضع بسیار بدی داشتند[۱]».

ای. کالوشکین در گزارش ۲۸ سپتامبر سال ۱۷٤۱ خود می‌نویسد: «اعلیحضرت به‌چنان ناراحتیی دچار شده که خواب به‌چشمش نمی‌رود و شب هنگام گاهی دو تا سه بار، بی‌موقع، از چادرهای زنها بیرون می‌آید، به چادر جلویی خود می‌رود و در حدود دوساعت می‌نشیند، آنگاه هرکس را که به فکرش برسد امر می‌کند که حاضرش کنند و بی‌جهت او را اعدام کنند. اوهمیشه می‌گوید که، چنانکه خودش حس کرده، بخت دارد از او روی می‌گرداند[۲]».

تاخت و تاز آواری‌ها به دربند، به دسته‌های سرباز و به اردوگاه شاه ادامه یافت. این تاخت و تازها «غیرقابل تحمل شده» بود. در ٤ ۱ اکتبر سال ۱۷٤۱ نادرشاه شخصاً دومین لشگرکشی به‌آوار را رهبری کرد، «درآنجا قشون شاه چنان از لزگی‌ها ترسانده شد که با وحشت بسیار راه بازگشت پیش گرفت[۳]». قشون شاه در زد وخورد با آواری‌ها تقریباً برای همیشه شکست خورد[٤]. نادر به‌سرکرده‌های نظامی خود می‌گفت، که «ازقرار معلوم، قشون فعلی او آنقدر بی لیاقت است که حتی نمی‌تواند درمقابل لزگی‌ها کمی مقاومت کند[۵]».

ساکنان روستاهای داغستان درکوهها مخفی شدند «و عملیات دلیرانهٔ شاه عبارت شد از ویران کردن روستاهای خالی. شمشیر پیروزمند او بدون برخورد با

(۱) همان‌جا، برگ ۳۹٤، ۳۹۵.
(۲) همان‌جا، برگ ٤۰۹.
(۳) همان‌جا، برگ ٤٤۱.
(٤) همان‌جا، برگ ٤۵٤-٤۵۲.
(۵) همان‌جا، برگ ٤٦۷.

کوچکترین مقاومتی براین روستاها دست یافت[1]» . دراین روستاها ۱۲ نفر پیرمرد سالخورده مخفی شده بودند. « شاه از روی خشم دستور داد آن بیچاره‌ها را که ، به‌خاطر هیچ ، سالها رنج دیده بودند فوراً تکه‌تکه کنند[2]» . با وجود این درگزارش نظامی ۷ نوامبرسال ۱۷٤۱ ای. کالوشکین خبرداده شده که « شاه درآن دو روستای خالی نتوانست پایداری کند ، زیرا گرسنگی توانفرسا که باعث مرگ بسیاری ازافراد قشون او شده بود و همچنین ادامهٔ باران کوه‌نشینان را برآن می‌داشت که هیچگاه ازتولید مزاحمت برای‌اودست برندارند» . شب هنگام آنهابه‌اردوگاه حمله می‌کردند، اسیرمی‌گرفتند و اسبها را می‌دزدیدند[3] . دراردوگاهی که در ۱۵ کیلومتری دربند قرارداشت ، گرسنگی و بیماری حکومت می‌کرد . دراین اردوگاه بیش از ۱۲ هزار نفروجود نداشت ، زیرا بسیاری ازسربازان برای بهبود واستراحت به‌مغان و شماخی فرستاده شده بودند[4] . « دراردوی شاه چنان نارسایی وجوددارد که همه‌رابه‌گرسنگی عمومی دچارکرده . در دربند نیز وضع بهتر از این نیست و نایابی مواد غذایی به آخرین حد خود رسیده ، زیرا بسیاری از گرسنگی مرده‌اند و تمام کوچه‌های شهر به‌ویژه در شهر پایینی ـ و بیرون شهر پر از اجساد مردگان شده . آنها راه اینجا تا شماخی را نیز پرکرده‌اند . بخش بزرگی از اجساد ، زخمی‌هاهستند که امکان‌دارد شاه آنها را به‌خاطر ناتوانی و علیل بودنشان جاگذاشته باشد[5]» .

بدین‌ترتیب ، در اولین سال جنگ داغستان بود که قشون نادر تلفات قابل توجهی برداشت .

---

(۱) همان‌جا، برگ ٤٦٨ .
(۲) همان‌جا .
(۳) همان‌جا .
(٤) همان‌جا ، برگ ۵۰۸ .
(۵) همان‌جا، برگ ٤٧٠ ، ٤٧١ .

ای. کالوشکین نظرخود را دربارهٔ توانایی قشون شاه که ناشی از مشاهدهٔ مستقیم عملیات جنگی شاه در کوههای داغستان بوده درگزارش ۳۰ نوامبر سال ۱۷٤۱ بیان می‌دارد: «باری، هرچند او صدمات داغستان را جبران کرده و می‌تواند چنان قشون پرعده‌ای را که در داغستان از دست داده دوباره گرد آورد، با اینحال به‌سبب عدم امکان بی‌حسابی که من می‌بینم، او دیگر مثل سابق، که قشونش در عمل دیده نشده بود، احترام انگیزنیست[1]».

در آن هنگام، قدرت مقاومت و ارادهٔ مردم داغستان نه‌تنها ضعیف نشده‌بود بلکه تحکیم نیز یافته بود. قراقیتاقی‌ها تلاش می کردند با اوسمی آوارکه از آنها کمک خواسته بود متحد شوند. ولی برف سنگینی که افتاد مانع این کارشد[2]. سورخای‌خان، که به شاه تسلیم شده بود، مورد نفرت کوه نشینانی قرارگرفت که سخت از آزادیشان دفاع می کردند. درسپتامبر سال ۱۷٤۱ ای. کالوشکین خبر داد که سورخای‌خان وارد اردوگاه شاه دردربند شده وتصمیم‌ندارد که درشهربماند، زیرا کوه‌نشینان «خیلی از او خشمگینند[3]».

تلاشهای نادر برای جلب فرمانروایان فئودال داغستان گواه آنست که شاه، امیدی نداشته که بتواند مقاومت کوه‌نشینان را تنها به کمک اسلحه درهم شکند.

ای. کالوشکین درگزارش نظامی ۷ نوامبر ۱۷٤۱ خود خبر می‌دهد که نادر بامید بسیار به‌اینکه اوسمی را به‌تسلیم متمایل کند، وعده می‌دهد که اوراهم مانند مغول کبیر و امیر بخارا از «الطاف عالیه» برخوردارسازد. با وجود این پیکهای شاه حتی نمی‌توانند این پیغام را به‌اوسمی برسانند زیرا معلوم نیست که او درکجا پنهان شده[4]. و. براتیشف که مترجم ای. کالوشکین بوده (وسپس‌جانشین

(۱) همان‌جا، برگ ٤۹۹، ۵۰۰.
(۲) همان‌جا، برگ ٤٦۹، ٤۷۰.
(۳) همان‌جا، برگ ٤۲۰.
(٤) همان‌جا، برگ ٤۷۷، ٤۷۸.

او شده) می‌نویسد : « هرچقدراعلیحضرت برای آزار داغستانی‌ها و مطیع کردن‌آنها به‌دنبال تدابیرخشن می گردد ، به‌همان اندازه‌هم از بکار بردن وسایل دیگر برای دلجویی آنان دست باز نمی‌دارد » . مثلاً او شخص مورد اعتمادی را با ۴۰ هزار روبل برای تقسیم بین « بزرگان کوهستان » به آنجا فرستاده. « اعلیحضرت برای اینکه با دادن به‌جا و مناسب این پولها » سورخای خان را « به‌جانب خود جلب کند و همچنین برای اینکه‌اشخاص باوفایی برای خدمات نظامی ایران گردآورد . . . تمام این قبیل مخارج پولهای یاد شده را زیرنظر سورخای قرارداده و وعده می‌دهد که آنها را از هرگونه محبتی برخوردار سازد[۲] » .

باوجود این سورخای خان نتوانست بزرگان آوار و سایر جاها را با پول شاه تطمیع کند . « آنها گذشته از اینکه در برابر درخواست او نرمی نشان ندادند ، حتی حاضرهم نشدند کمترین چیزی دراین باره بشنوند[۳] » .

و . براتیشف یادآوری می کند که هرچند نادر پولهایی به‌برخی فرمانروایان داغستان (مهدی بوینانکی ، کریم شمخال ، الدار و غیره) بخشید ، با این حال سودی از این کارخود نبرد ، زیرا حتی آن دسته از فرمانروایانی که خود را تابع شاه اعلام کرده بودند ، از او فرمانبرداری نمی کردند. و . براتیشف اضافه می کند که « هرگز باچنین تملق هایی نمی‌شد برآن مردم خود سرافسار زد[۳] » .

نادرشاه برای اینکه کوه نشینان را مجبور به‌اطاعت از خود کند ، آنها را آزار می‌داد ، گله هایشان را تصرف می کرد ، جنگلها را ویران می‌ساخت و کشتزارها

---

(۱) آ س خ ر ، ذخیرهٔ « روابط روسیه با ایران » ، ۱۷۴۲ ، پروندهٔ ۵ ، قسمت ۱ ، برگ ۸ .

(۲) همان‌جا ، برگ ۵ ۴-۴۴ .

(۳) همان‌جا ، برگ ۹ .

را از بین می‌برد. و. براتیشف در ۲۲ آوریل سال ۱۷۴۲ از دربند می‌نویسد: «اعلیحضرت برای بردن دامهای داغستانی‌ها شروع به کار کرده». او با یک حملهٔ ناگهانی در حدود ۳۰۰ گاو و گوسفند از آکوشینی‌ها تصرف کرد[1]. در عین‌حال «به کار بردن تدابیر دیگر برای درمانده کردن لزگی‌ها احتیاج به تأمل داشت، زیرا او در روزهای گذشته باسی‌هزار سرباز از کشتزارهای آنها گذشته بود، اسبها را روی غله‌های تازه، گندمها و جوهای آنها رها کرده بود و آنقدر اسبها را در آن کشتزارها باقی گذاشته بود که همه چیز را به کلی از بین برده بودند»[2]. «ایرانیان با از بین‌بردن غله‌ها ضرر زیادی به داغستانی‌ها، به‌ویژه به مردم سرزمین اوسمی زدند». پنج خانوار با زن و کودک از زور گرسنگی به‌تابعیت نادر درآمدند[3]. در تبرسران نیز کشتزارهای زیادی نابود شد. قشون شاه دریکی از این کشتزارها یک روزتمام و دربقیه دو شبانه روز باقی‌ماند. این تدابیرسخت برخی از بزرگان رامجبور کرد که سلاح خود را زمین بگذارند[4].

در بهار سال ۱۷۴۲، قشون نادر دوباره عملیات فعال جنگی را آغاز نمود. شاه تمام عملیات مهم جنگی را شخصاً رهبری کرد. در بهار سال ۱۷۴۲ به‌منظور «از بین بردن غلات» سه‌بار به تبرسران حمله شد. به هنگام یکی از این حمله‌ها نزدیک بود نادرکشته شود[5]. در جلو چشم او ۳۰ نفر به‌قتل رسیدند. نادرسخت ترسیده بود. میرزا زکی، از نزدیکان نادر دستور داد که سی نفر یساول کاملاً دور

(۱) همان‌جا، برگ ۴۶.
(۲) همان‌جا، برگ ۵۲.
(۳) همان‌جا، برگ ۱۴۹.
(۴) همان‌جا، برگ ۷۸، ۷۹.
(۵) همان‌جا، برگ ۱۴۵.

نادر را بگیرند. دراین کارزار ۶۰۰ - ۴۰۰ نفر کشته شدند. زنده‌ماندگان با فرار جان به‌در بردند[۱].

حمله های شاه به‌سرزمین قراقیتاقی‌ها نیز با ناکامی مواجه شد. « دراینجا ایرانیان کمترین موفقیتی در نابود کردن غلات به‌دست نیاوردند. آنها نتوانستند بر خانه‌های سوختهٔ لزگی‌ها چیزی بیفزایند و با دادن سیصدنفر تلفات مجبور به‌خودداری از چنین حملاتی شدند[۲] » . و . براتیشف در نامهٔ ۷ ژوئیه ۱۷۴۲ خود از دربند دربارهٔ نادرمی‌نویسد : «او بانیروهای خود به هر کجا که حمله کند نمی‌تواند کوچکترین موفقیقی به‌دست آورد » . روستاهای بویناك نیز که بزرگان آنها یک سال پیش اطاعت خود را از او اعلام کرده بودند ، سرپیچی کردند ، ساکنان این روستاها به‌محض اینکه فهمیدند شاه باقشونش به‌سوی آنها حرکت کرده ، به کوهها گریختند[۳] . آکوشینی‌ها ـ همسایه بویناکی‌ها « با اتکاء برجمعیت زیاد محل سکونتشان برای دفاع آماده‌تر شده‌اند. آنها برای رهایی از یوغ ایرانیان به چنان مقاومتی دست زده‌اند که تا آخرین قطرهٔ خون اوسمی‌ها ادامه خواهد یافت. آنها پیوسته می گویند که به‌هیچ وجه به‌شاه تسلیم نخواهند شد[۴]» .

به گفتهٔ و . براتیشف ، جنگهای ناموفقی که دربهار و تابستان سال ۱۷۴۲ رخ داد شاه را متقاعد ساخت که این جنگها جزشکست عاقبت دیگری ندارد: «او برای اینکه آن مردم سرسخت را مطیع خود کند به‌روشهای دلجویانه متوسل شد» . نادر برای این کار شمخال و سورخای خان را به آوار فرستاد که « پسر سورخای و بزرگان آنجارا ، با این امید که هیچگونه مالیاتی برآنها بسته نخواهد شد ، راضی

(۱) همان‌جا ، برگ ۱۴۵ ، ۱۴۶ .
(۲) همان‌جا ، برگ ۱۴۷ .
(۳) همان‌جا ، برگ ۱۹۵ .
(۴) همان‌جا ، برگ ۱۹۵ .

کنند که داوطلبانه به‌اطاعت شاه درآیند». سورخای و شمخال می‌بایست به اوسمی آوار و دیگر بزرگان کوهستان اطمینان دهند که نادر خیال تجاوز به‌زمینهای آنها را ندارد و برعکس اگر گروگان‌هایش را پس دهند او فوراً داغستان را ترک خواهد کرد. «ضمناً، با توجه به‌اینکه او حتی نتوانسته یک پیروزی کوچک در عملیات خود به‌دست آورد، خیال دارد که زمستان آینده را در نزدیکی دربند بگذراند. او می‌گوید که تا وقتی که داغستان را به کلی تصرف نکند با دستهای خالی به ایران باز نخواهد گشت، اگرچه اقامتش در اینجا دوسال هم طول بکشد[1]».

با وجود این، میانجیگری سورخای خان و شمخال هیچ نتیجه‌ای نداشت. به گفتهٔ و. براتیشف، وقتی که سورخای درآوار با پسرش دراین باره مشغول مذاکره است او خنجرش را درمی‌آورد و به‌پدر خود می‌گوید که «فقط پیری او باعث می‌شود که به اوصدمه نرساند و بدین ترتیب قاطمانه جواب می‌دهد که هرگز نمی‌تواند فکراطاعت کردن از شاه را به‌مغز خود راه بدهد[2]».

اوسمی نیز قاطمانه از پذیرش خواهش سورخای خان خودداری کرد[3]. و. براتیشف در ۲۸ اوت سال ۱۷۴۲ از دربند می‌نویسد: «بزرگان آوار درحالی که تمام انبارهای غلاتشان پر از آذقه است و بر زیادی افراد خود و استحکام موقعیت محلشان متکی هستند به‌شاه اهمیت نمی‌دهند. آنها سوگند خورده‌اند که به هنگام حملهٔ ایرانیان، تا آخرین لحظه دفاع کنند[4]».

آواری‌ها از دادن گروگان به شاه خودداری کردند. آنها «که در عزم خود برای دفاع ازآزادیهای عادی خویش راسخ بودند» اعلام کردند که آواری‌ها

(۱) آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۲، پروندهٔ ٥، قسمت ۲، برگ، ۲۸۱، ۲۸۲.

(۲) همان‌جا، برگ ۳۰۰-۲۹۹.

(۳) همان‌جا، برگ ۲۸۲.

(٤) همان‌جا، برگ ۳۲۹.

هرگز به‌ایرانیان «خشم و کینه نورزیده‌اند و آنها را اسیر نکرده‌اند» ، اکنون هم می‌خواهند «برای همیشه درخانه‌های خودباقی‌بمانند»، اما اگرایرانیان سوءقصدی نسبت به‌مردم آوار داشته‌باشند ، بهیچوجه نخواهند توانست به‌مقصود خود برسند و آواری‌ها آنقدر برای ادامهٔ دفاع کامل آمادگی دارند که بتوانند به‌اندازهٔ کافی‌از عهدهٔ گستاخی ایرانیان برآیند[1]».

در سایهٔ مبارزهٔ سخت کوهنشینان ، تمام تلاشهای اشغالگران بیگانه‌باشکست مواجه شد. «شاه هنوز عملیات جنگی خود را در داغستان ادامه می‌دهد ، اما در هیچ‌جا پیروزی به‌دست نیاورده ، زیرا داغستانی‌ها ، در همه‌جا ، به‌سختی مقاومت می‌کنند... شاه به فکر افتاده که به قراقیتاق حمله کند اما خلق قراقیتاق نیز مانند سایرجاها گول او را نخواهند خورد[2]».

نادربه‌اشراف قبایلی که سلاح برزمین نهاده‌بودند سخاوتمندانه هدیه می‌داد. مثلاً بزرگان یکی از روستاهای مستحکم زیر فرمان اوسمی‌با اعتراف به گناه خویش پیش نادر آمدند و تقصیرمقاومت سرسخت خودرا به گردن‌احمدخان اوسمی گذاشتند نادرشاه با مهربانی بسیار آنها راپذیرفت و خلعتهای گرانبهایی به‌آنهاداد. دراکتبر سال ۱۷٤۲ نیزبرخی ازقبایلی که درکناره‌های رود ساموراً زندگی می‌کردند اطاعت خود را اعلام داشتند و بدینجهت به‌سران آنها پاداش داده شد و قبایلشان مورد هیچگونه فشاری قرار نگرفت[3].

در پایان سال ۱۷٤۲ ، نادرشاه پس از جنگهای خونین بسیار ، سرزمینهای قوموخ ، قیتاق و تبرسران را تصرف کرد. اما خلقهای داغستان هنوز به دفاع از سرزمینهای خود ادامه می‌دادند. قیتاقی‌ها ، تبرسرانی‌ها ، قوموخ‌ها و درگزینی‌ها

(۱) همان‌جا ، برگ ۳۲۹.
(۲) آ س خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷٤۲ ، پروندهٔ ۳۹ ، برگ ۲.
(۳) پ. گ. بوتکوف ، مطالبی برای تاریخ... پیشین ، جلد ۱ ، ص ۲۰۲.

به‌آوار می‌رفتند تا برای مبارزه علیه این یوغ منفور متحد شوند. کشور آواری‌ها هم مانند زمینهای بسیاری دیگر از قبایل داغستان، به‌اشغال نادرشاه درنیامد.

در فوریهٔ سال ۱۷۴۳، نادرکه داغستان را ترک می‌کرد ازقراقیتاقی‌ها، قوموخ‌ها، آکوشینی‌ها و برخی قبایل دیگر، گروگانهایی گرفت: «زیرا که آنها را تابع خود می‌پنداشت... این بود نتیجهٔ دلاوریهای او در عرض تقریباً دو سال[1]».

قشون در نتیجهٔ سرمای سخت زمستان عقب نشینی کرد. چون آذوقه وعلوفه وجود نداشت، مرگ و میر بین‌سربازان و دامها به‌مقداربسیار زیادی رسید. سربازان گوشت مرده‌ها را می‌خوردند. بسیاری ازسربازان نادرشاه مجبور بودند پیاده‌رویهای خیلی سختی بکنند. قشون دچار بی‌نظمی شده بود. فرار افزایش یافت[2]. نادر به کمک وعده و تهدید موفق شد فراریان را به اردوگاه برگرداند. با وجود این، به‌جای اینکه جانشان در امان باشد، بخشی ازسربازان سربریده شدند و برخی‌دیگر کورگردیدند. ۱۹۲ سربریده را در ۱۲ ردیف درجرز دیوارهای سنگی مناره‌ای کار گذاشتندکه دورآن ۱۸ آرشین (واحدطول روسی که معادل ۰٫۷۱ متراست ـ م.) و ارتفاعش ۲-۳۰۵ آرشین بود[3].

در پایان مارس ۱۷۴۳ بودکه قشون «جهانگیر»، خسته و ناتوان به‌مغان وارد شد و ازآنجا تدارکات نظامی را برای لشگرکشی قریب‌الوقوع به‌ترکیه را آغاز کرد.

لشگرکشی به‌داغستان سخت دراوضاع قشون ایران منعکس شد. مبارزهٔ شدید کوه‌نشینان نظم سربازان نادر را که به‌پیروزیهای سهل وآسان عادت کرده‌بودند) برهم زد.

---

(۱) همان‌جا، ص ۲۲۶.

(۲) همان‌جا، ص ۲۷۷-۲۱۴.

(۳) Büschings «Magazin», Bd. X, S. 421.

ای. کالوشکین در ژانویهٔ سال ۱۷۳۶، در مذاکره با مهدی‌خان درمورد بیفایدگی دعوت گنجعلی پاشا سفیر ترکیه به‌اردوگاه شاه‌متذکر می‌شود ومی گوید: این کار سبب می‌شود که «او بتواند، گذشته از ویرانی زمینهای اینجا، چیزهای دیگری را نیز ببیند که دیدنش برای او لازم نیست، زیرا هر کس که‌به اردوی‌شاه بیاید بسادگی می‌تواند مشاهده کند که قشون شاه در چه وضعی قرار دارد. ازطرفی ممکن است ما در اینجا دربارهٔ مطلبی بی‌پرده گفتگو کنیم که آن مطلب بهیچوجه قابل بیرون رفتن از قارص نباشد. قشون از لشکرکشی اخیر داغستان چنان سخت درمانده شده که بدون احساس ترحم نمی‌شود در آن نگریست[۱]». عملیات نظامی ناموفق سال ۱۷٤۱ وسالهای بعد و همچنین تلفات شدید و خسارات مادی سبب تلاشی قشون گردید.

در زمستان سال ۱۷٤۱/٤۲ اردوگاه نظامی شاه در منطقهٔ کافری واقع در دشت کنار رودخانهٔ دروه قرار داشت. قشون حتی در اردوگاه نیز از حمله‌های پی‌درپی کوه‌نشینان در امان نبود. زمستان سخت وضع فلاکت‌بارسربازان‌نادر رادشوار ترکرد. دولت روسیه صدور آذوقه و اسب را به بنادرایرانی دریای خزر منع کرد. مأموران خرید نادرشاه تلاش می کردند ازکالمیک‌ها خرید کنند، اما آنها هم به خاطر همدردی با قبایل داغستان از فروش کالاهای خود به عمال نادر خودداری می‌کردند و یا اینکه کالاها را با قیمت‌های گزاف به آنها می‌فروختند[۲]. براتیشف در نامه‌هایی که از دربند فرستاده می‌نویسد: «گذشته از تلفات نبرد هلاکتبار

۱- آس خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۶، پروندهٔ ۸، برگ ۷٤.

۲- پ. گ. بونگوف، مطالبی برای تاریخ... جلد ۱ ص ۲۱۰-۲۰۹.

[باداغستانی‌ها] بسیاری از افرادقشون ایران در اثر سرما و گرسنگی مرده‌اند[1] .»

اردوگاه قشون شاه در میان مردم به «ایران خراب» معروف شد. لرخ که همراه م.م. کلیتسین سفیر روسیه بوده در کتاب خود می‌نویسد : « باید چند کلمه دربارهٔ وضع رقت‌آور ارتش ایران بگویم» به گفتهٔ او ، در اردوگاه ، از نظام جنگی خبری نبود : هر سربازی هرجا که دلش می‌خواست می‌ایستاد ، سربازان لباسهای بسیار کمی می‌پوشیدند ـ نه پوستینهای گرم داشتند و نه کفش ؛ لباسهای آنها بی‌اندازه کهنه و فرسوده بود ؛ حتی بسیاری از آنها پیاده روی برفها راه می‌رفتند . آنها که پولی داشتند از قزاقهای همراه سفیرچکمه‌می‌خریدند . سربازان برای اینکه خود را گرم کنند، در اردوگاه آتش روشن می‌کردند و خودشان در اطراف آن‌می‌نشستند و دود می‌کردند . چادرها نیز ـ که در آنها آتش روشن می‌کردند ـ پاره پاره و از کثافت و دودهسیاه‌شده‌بودند . نه‌ماه‌تمام سربازان‌مواجب‌نگرفتند . آنهاواقعاً گرسنگی می‌کشیدند . بسیاری از آنها از روسها نان می‌خواستند[2]. و . براتیشف در ٤ اوت سال ۱۷٤۲ از دربند می‌نویسد : « ایرانیان همه‌روزه از گرسنگی‌می‌میرند، بدینجهت اطراف اردوگاه را که از جسدهای آدم و لاشهٔ دامهای آنها پرشده‌نمی‌توان‌چه‌نامید . خلاصه ، قشون شاه به خاطر تلفاتی که برداشته و تعداد آنها تا ۳۰ هزار نفر هم ممکن است برسد ، در نهایت فرسودگی و ضعف قرار گرفته و کمترین امیدی هم به بهبودی وضع خود ندارد » . ارابه‌هایی که همراه با سرباز برای آوردن آذوقه بـه روستاهای داغستان فرستاده شد ، با حیوانات کشندهٔ آنها به‌وسیلهٔ مردم‌محل تصرف

۱ـ و. براتیشف خبر می‌دهد که‌جنگجویان نادر از سرما در رنج بوده‌اند : «لباسهای کتانی بلند نمی‌تواند آنها را گرم کند ، کسانی هم که پوستین یا لباس ماهوتی داشته باشند خیلی کمند » (آس خ ر ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران » ، ۱۷٤۲ پروندهٔ ٥ ، قسمت ۳ ، برگ ۷۷۹).

۲- Buschings «Magazin», Bd. X, S. 292, 293.

گردید. قشون گرسنگی می‌کشید: «استخوانهای بدور ریختهٔ اسبان را که ذره‌ای هم گوشت روی آنها نیست با حسرت بسیار جمع می‌کنند و یکی بعد از دیگری می‌خواهند گرسنگی خود را با آن فرونشانند[1]». روزانه تعداد زیادی شتر و قاطر از گرسنگی می‌مرد.

سربازانی که نادر به آنها دستور داده بود برای استراحت به دشت مغان بروند، «پیاده و با لباس پاره‌پاره از دربند گذشتند. تمام آنها بدون‌استثنا درنهایت ناتوانی بودند و خودشان اعتراف می‌کردند که ده نفر از آنها هم‌نمی‌توانند در مقابل یک نفر لزگی پایداری کنند. آنها چنان وحشت کرده بودند که حتی درنبردهایی هم که درحضور شاه انجام می‌گرفت از ابراز ترس خودداری نمی‌کردند. آنها مرتب آه و ناله می‌کردند و چنان فقر گریبانگیرشان شده بود که باروتهای همراه خود را با نان عوض می‌کردند و اغلب مجبور می‌شدند که آخرین تکهٔ لباس خود را نیز برای نان بدهند. همقطاران آنها نیز در اردوگاه پیش شاه مانده بودند و وضع خوبی نداشتند، زیرا آنها هم دچار فقر و درماندگی شده بودند[2]».

براتیشف در گزارش نظامی ۵ مه سال ۱۷۴۳ خود از تبریز در بارهٔ اوضاع قشون شاه می‌نویسد: «قشون شاه، چنانکه من می‌بینم، عموماً به‌ضعف‌ودرماندگی دچار شده. بخش اعظم قشون پیاده تفنگ و شمشیرشان سالم نیست و بسیاری از از آنها دارای نیزه‌های ساده و تفنگ شکسته هستند. آنها پا برهنه و تقریباً عریان هستند. خلاصه می‌بینم که ایرانیان ضعیف و ناتوان شده اند و در بین آنها کسانی پیدا می‌شوند که از پیری بیشتر با عصا راه می‌روند[3]».

و. براتیشف در ۵ ژوئن سال ۱۷۴۳ از مراغه گزارش می‌دهد که در قشون

۱- آس خ ر، «ذخیرهٔ روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۲، پروندهٔ ۵، قسمت ۱، برگ ۲۶۳.

۲- همان‌جا، برگ ۳۸۳.

۳- آس خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۲، پروندهٔ ۳، برگ ۵۱۹.

۳۰-۴۰ هزارنفرهٔ نادرکه اکنون دارد به‌مرز ترکیه نزدیک می‌شود « عدهٔ زیادی ازسربازان ، پیاده ، پا برهنه و بی‌لباس و بسیاری نیز دارای اسبهای لاغر هستند که اعلیحضرت می‌خواهد درسرزمین ترکیه به آنها اسب بدهد و وضعشان را به وجه مناسبی بهبود بخشد[1].»

بدین‌ترتیب ، مبارزهٔ رهائی‌بخش خلق‌های داغستان برای استقلال، اهمیت بسیار زیادی داشت : شکستی که در کوههای داغستان نصیب قشون شاه شد ، قدرت نظامی دولت نادرشاه را خرد کرد . تلاشهای بی‌ثمر وچندین‌ساله‌برای‌تسخیر داغستان منجر به‌تلاشی قشون و کاهش کارآیی نظامی آن گردید و به افسانه شکست‌ناپذیری نادر پایان داد . این تلاشهای بی‌ثمر سبب تشدید تضادهای داخلی دولت او شد و زمینه را برای توسعهٔ موفقیت‌آمیزتر جنبشهای خلق ایجاد کرد و بدین ترتیب نقش بسیارمهمی درتضعیف وتلاشی‌امپراتوری نادربازی کرد.

درسالهای ۱۷۴۳-۱۷۴۴ شورش وسیع توده‌ای ، آذربایجان وبه‌ویژه‌شیروان را دربرگرفت[2].

این جنبش با«مدعی دروغیی» که خودراشاهزاده‌سام‌میرزای‌صفوی‌می‌نامیدارتباط داشت. به‌شهادت‌محمدکاظم در پایان دههٔ چهارم قرن‌هیژدهم‌ودرسالهای‌۱۷۴۴-۱۷۴۳ درآذربایجان، دونفر مدعی دروغی ظهورکردندکه هریک‌ازآنهاخودرافرزند شاه سلطان حسین می‌خواند. اولی ، به احتمال قوی ، در پایان دههٔ چهارم قرن

۱- آس‌خ ر ، «ذخیرهٔ روابط روسیه با ایران» ۱۸۴۳ ، پروندهٔ ۳ برگ ۶۳۰.

۲- چهرهٔ مردمی جنبش سام میرزا ، برای اولین بارمورد توجه‌ای پتروشفسکی واقع شد (ای . پ . پتروشفسکی ، طرح کلی تاریخ ... پیشین ، ص ۲۳۴) . ل . لوکهارت، و . مینورسکی و نوراله لارودی ، درآثار خود دربارهٔ نادرشاه، به‌طورکلی ازکتاب میرزا مهدی‌خان استفاده‌کرده‌اندکه اخبارآن درمورد این‌مسأله بسیار ناقص است.

هیژدهم در داغستان ظهور کرد. در آنجا ۲ تا ۳ هزار نفر افراد داغستان به‌او پیوستند. معذالک این شورش بوسیلهٔ نصراله‌میرزا پسرنادرشاه به‌طور تقریباً سریعی در هم شکسته شد و مدعی دروغی به قتل رسید[1]. درسال ۱۷۴۳ دومین مدعی دروغی در زیر همان نام درآذربایجان و اردبیل ظهور کرد. به گفتهٔ محمدکاظم، او از خانواده‌ای گمنام بود. سام میرزا شایعه‌ای پراکند مبنی بر اینکه مدعی‌دروغی‌اولی که‌به‌وسیلهٔ نصراله‌میرزا دستگیر و کشته شده، بردهٔ فراری او بوده. اما تبلیغات سام‌میرزا با جواب مساعد و حمایت مردم آذربایجان و داغستان مواجه نشد.

سام‌میرزا دستگیر و پیش ابراهیم خان، حاکم‌آذربایجان (ابراهیم‌خان‌برادر زادهٔ نادرو پسر ابراهیم خان ظهیرالدوله‌بود که قبلاً در داغستان کشته شده‌بود[2]) فرستاده شد. در بازرسی از «میرزا» پس از پرده‌برداشتن از واقعیت کار او، بینی‌اش را بریدند و رهایش کردند[3].

اما پس از چندی دوباره سام‌میرزا ظاهرشد، منتها این بار در داغستان‌جنبش خلقی پایان سال ۱۷۴۳ تا ابتدای سال ۱۷۴۴ درآذربایجان و شرکت قبایل داغستان در واقع باظهور مدعی‌دروغی که‌به «بینی‌بریده» ملقب‌شده‌بود ارتباط‌داشت. سام‌میرزا که از تبریز عازم داغستان شده بود در همه‌جا می‌گفت که وارث شاه ـ سلطان حسین صفوی است.

درگزارشهای نمایندگان دیپلماسی روسیه، اولین یادآوری دربارهٔ این قیام

۱ـ آس‌خ‌ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۳، پروندهٔ ٤ برگ ۵۷۲.

۲ـ نادر پس ازکشته‌شدن برادرخود ابراهیم‌خان، پسر او را که محمد علی‌خان‌نام داشت فرمانروای آذربایجان کرد و نام «ابراهیم‌خان» را نیز براو نهاد (نامهٔعام‌آرای ... پیشین، جلد ۳، برگ ۱۲۸ ب) ـ م.

۳ـ محمدکاظم، تاریخ عالم‌آرای... پیشین، جلد ۳ برگ ۱۳۰-۱۲۸.

مربوط است به نیمهٔ دوم سپتامبر سال ۱۷٤۳ میلادی. و. براتیشف در گزارش نظامی ۲۰ سپتامبر خود خبر می‌دهد که «در داغستان، به‌ویژه از جانب محمد پسر سورخای، شایعات نیرومندی بروز کرده که گویا از خاندان سلطنتی سابق کسی با بینی بریده پیدا شده. این شایعات ناآرامی عظیمی بین مردم کوهستان برانگیخته که خود می‌تواند خطری در پیش روی مردم دربند نیز باشد[1]».

در اواسط اکتبر براتیشف دوباره گزارش داد که «همه‌روزه از شورش داغستانیها سخن به میان می‌آید و این موضوع ناراحتی عظیم و زیان قابل تصوری برای ایران تولید می‌کند[2]».

قبایل داغستان و به‌ویژه قبایل تبرسران و قازیقوموخ گرد مدعی دروغی جمع شدند. محمد پسر سورخای‌خان قازیقوموخی یکی از رهبران قیام بود. او نه فقط مردم داغستان، بلکه کشاورزان و اشراف شیروانی را نیز به مبارزه با نادر دعوت کرد. این بار تبلیغات سام میرزا در میان کشاورزان شورشی شیروان پیروزی بزرگی به‌دست آورد. قیام هردم دامنهٔ وسیعتری می‌یافت. تعداد شرکت‌کنندگان به آن به ۲۰ هزار نفر رسید. قلعهٔ آق‌سو که قیام‌کنندگان در آن استحکامات ایجاد کرده بودند، مرکز قیام بود. همه‌روزه، ساکنان سکونتگاههای اطراف - کشاورزان[3] - بدین قلعه می‌آمدند و به قیام می‌پیوستند: تعداد آنها پی‌در پی افزایش می‌یافت[4].

در آن هنگام که این قیام روستاها و ناحیه‌های تازه‌ای از شیروان و داغستان را در بر می‌گرفت، قیام ساکنان دربند و بخشی از پادگان قلعهٔ غیز (قیر - م.) دربند[5]

۱- آس خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷٤۳ پروندهٔ ٤، برگ ٤۷۹.

۲- همان‌جا، برگ ٥۳٤.

۳- محمد کاظم می‌گوید: «اجامره و اوباش» (نگاه کنید به: محمد کاظم، تاریخ عالم‌آرای... پیشین، جلد ۳، برگ ۱۳۰).

٤- محمد کاظم، تاریخ عالم‌آرای... پیشین، جلد ۳ برگ ۱۲۹، ۱۳۰.

٥- آ. ك. بکیخانوف این قلعه را «کبیر» نامیده (آ. ك. بکیخانوف گلستان ارم، ص ۱۲۳).

که مرکب از چریکهای قبایل مغان بودند نیز شعله برافروخت. این قیام تحت تأثیر جنبش زیر رهبری سام‌میرزا محمودسورخای ظاهر گردید. محمدکاظم می‌گوید: «جماعت دربندی دامن‌زن آتش نفاق اشراری که کینهٔ دیرینه از این دولت والادر سینه داشتند گردیده[1]» همراه‌با سربازان قیام‌کنندهٔ مغانی تهدید کردند که قلعی را به«لزگی‌ها»بدهند و به سام‌میرزا بپیوندند. پادگان افشار به وسیلهٔ قیام‌کنندگان درهم‌شکسته‌شد.

براتیشف در گزارش نظامی ۱۰ اکتبر سال ۱۷۴۳ خود خبر می‌دهد که خورشیدبک و صفی‌بک، بزرگان درجهٔ اول دربند با دوستانشان خیال داشتند که محمدعلی خان، حاکم دربندرا«به‌خاطررفتارخشونت‌آمیزومالیاتهای‌تحمل‌ناپذیرش بکشند». آنها به داغستان نامه‌نوشتند و لزوم برقرارکردن ارتباط با شیروانیها را متذکر شدند و داغستانی‌ها را به‌دربند دعوت کردند. یکی از این نامه‌هابه‌دست محمد علی خان افتاد که درنتیجه بزرگان را زندانی کرد. معذالک این کار هم ازشورش جلوگیری نکرد.

«تقریباً تمام اهالی ابه‌هایی که از ایران به دربند منتقل شده‌بودند ازبیرحمی و سختگیری بیش از حد حاکم آنجا فرارکردند. حتی خود ساکنان دربند وسربازان ایرانی، هرکدام که راهی می‌یافتند به‌کوه می‌گریختند[2]».

با این‌حال، حاکم دربند موفق شد که قیام مشترک مغانی‌ها و اهالی شهر را سرکوب کند. بخشی از مغانی‌ها به‌فرمان خان‌کشته‌شدند، بسیاری نیز کور

۱ـ محمدکاظم، تاریخ عالم‌آرای... پیشین، جلد ۳، برگ ۱۲۸ (لازم به تذکر است که نویسندگان کتاب اولاً این مطلب را از برگ ۱۳۰ جلد سوم کتاب محمدکاظم برداشته‌اند و ثانیاً در ترجمهٔ آن اشتباهات مختصری کرده‌اند که چون به مفهوم‌لطمهٔ‌چندانی نمی‌زند، به همین تذکر اکتفا شد ـ م).

۲ـ آس‌خ‌ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ۱۷۴۳، پروندهٔ ٤، برگ ۵۳۸، ۵۳۹.

گردیدند و ۱۴ من چشم (نزدیک به ۳۲ کیلو گرم[1]) به دشت مغان فرستاده شد تا این سرکوبی خونین برای سایر قبایل مغان درس عبرتی شود . پس ازسرکوبی قیام ، محمد علی خان به تحکیم برجهای‌شهر پرداخت، زیرا که‌ازحملهٔ‌داغستانی‌ها وکشاورزان قیام کنندهٔ شیروان می‌ترسید. به فرمان نادرشاه، حیدر خان بیگلربیگ شیروان ، در رأس قشون‌عظیمی برای‌سرکوبی قیام کنندگان‌روانه گردید.

اما ، برخی ازسربازان قشون حیدرخان نیز قیام کردند . خان کشته شد، سر او رابرای شاه فرستادند و دارائیش را غارت کرده میان سرکردگان نظامی نیز جانب او را گرفتند[2].

براتیشف در ۱۳ اکتبر سال ۱۷۴۳ از همدان می‌نویسد : « شورش شیروان چنان گسترده شد که آشوبگران حاکم‌خود، حیدرخان‌را کشتندو محمدپسر کوچک سورخای را برای تقویت‌بیشتر نیروی خودبه‌شیروان دعوت کردندو به‌اووعده‌دادند که حکومت آق‌سورا به او بدهند. محمد سورخای نیز با سربازان لزگی عملاً وارد آق‌سو شده‌وبه‌حکومت‌برآن‌شهر پرداخته‌بود. او [«شاهزادهٔ» ـ ن.] دروغی‌خاندان سلطنتی‌سابق را نیز که بینی‌اش‌بریده‌بود همراه‌خود داشت‌و در شیروان توصیه‌های بسیاری را نیزبرای او کرد[3]».

۱ـ نویسندگان دچار اشتباه شده‌اند : محمدکاظم می‌گوید : «آن جماعت را بامقدار چهارده من چشم به وزن تبریز روانه به مغان ساخت » (محمدکاظم ، نامهٔ عالم‌آرای... پیشین ، جلد ۳ ، برگ ۱۳۰) که پیداست مقدار چشمها به وزن فرنگی درحدود ۴۲ کیلو گرم‌بوده نه ۳۲ کیلوگرم. گویا نویسندگان در عمل ضرب (۳ × ۱۴) ده‌بریک‌را فراموش کرده‌اند ـ م.

۲ـ آس‌خ‌ر ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۴۳ پروندهٔ ۴، برگ ۵۳۶ ، ۵۳۷، محمدکاظم ، تاریخ عالم‌آرای... پیشین ، جلد ۳ برگ ۱۳۰ .

۳ـ آس‌خ‌ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۴۳، پروندهٔ ۳ ، برگ ۵۷۲ .

و. براتیشف در ۲۱ نوامبر سال ۱۷٤۳ از همدان می‌نویسد: «سام‌میرزا، مدعی دروغیی که با بینی و گوشهای بریده‌اش خودرا پسر شاه سلطان حسین می‌نامد با کمک لزگی‌ها و به‌ویژه با اتکا برسالکان کوه‌نشین شمخال و محمد پسر سورخای چنان دارد نیرومند می‌شود که آوازهٔ دلاوریها و اعمال او برای به‌دست‌آوردن تاج و تخت ایران در همه جا پخش شده[1]».

سام‌میرزا همراه با قشون ده‌هزار نفرهٔ داغستانی‌ها وارد شیروان شد و درآنجا اعلام کرد که خیال دارد تاج و تخت را از نادر غاصب بگیرد و «اتباع قانونی خود را از یوغ مشقت‌باری که مدتهای زیادی است گرفتارش شده‌اندو نیز ازبردگی جانکاه آزاد کند و چنان خیر و برکتی برای آنها فراهم آورد که در زمان نیاکان ستوده‌اش رفاهمندانه از آن استفاده می‌کرده‌اند. شیروانی‌ها درحالی که به‌شورش راه افتاده جذب می‌شدند، با فرمانبرداری کامل، ورود او را به شهر آق‌سو به راحت‌ترین وجهی مهیا کردند و تمام ساکنان آنجا با علاقهٔ بسیار به تابعیت او در آمدند[2]».

در شیروان سام‌میرزا تا اندازه‌ای دربارهٔ حکومت زورگویانهٔ‌شاه دادسخن داده و یادآور شده که تمام دولت ایران از مالیتهای پی‌درپی و غارتگرانهٔ‌اوناتوان‌شده، دچار ویرانی‌رقت‌انگیز گردیده‌به‌حد اعلای فقر و خرابی‌رسیده... درمیان مالیاتهای پولی سالهای گذشته نیز، اعلیحضرت آنقدر باج و خراج ولایت شیروان را افزایش داده که که از مالیاتها و پرداختهای مقرر گذشته بیشتر شده و به ..... ٤ روبل رسیده. او (سام‌میرزا ـ م.) برای آسودگی ساکنان شیروان همان ساعت آنها را از پرداخت مالیاتها آزاد کرد و مقرر کرد که فقط طبق معمول قدیم‌به‌او باج وخراج ... و مالیات بپردازند. تمام دفاتری را هم که ازطرف شاه فعلی مقررشده بود به

۱ـ آس خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷٤۳، پروندهٔ ۳، برگ ٦۳٤.

۲ـ همان‌جا، برگ ٦۳٥.

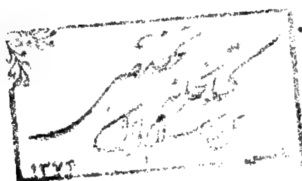
دستور او آتش زدند. او، علاوه بر این حکام و کارمندان دفتری شیروان را فحش می‌داد و ملامت می‌کرد[1]».

اعلام لغو مالیاتهای خانه‌خراب‌کن نادر بوسیلهٔ سام میرزا، علاقهٔ قشرهای وسیع مردم را بسوی‌او جلب کرد. به‌گواهی و. براتیشف، مردم که‌از اعمال‌مدعی دروغی باخبر بودند و بهیچوجه هم میل نداشتند از یک «شاهزادهٔ صفوی» حمایت کنند، «گروه‌گروه، ازجاهای‌مختلفی‌مانند‌اردبیل، تبریز و دیگر شهرها وروستاهای آذربایجان، از دست پیگرد تحمل‌ناپذیر شاه خانه‌های خود را رهامی‌کردند، فوراً به‌قدر امکانات خود اسب، تفنگ، شمشیر و دیگروسائل جنگی‌تهیه‌می‌کردند... و آنگاه با کمال میل به‌سوی او می‌شتافتند و در حالی‌که آرزو داشتند او را برتخت سلطنت ایران‌ببینند، آمادگی‌خویش رابه‌اواعلام می‌داشتند واز نثارکردن جان‌خود دریغ نمی‌کردند[2]».

«ساکنان شهرها و روستاهای آذربایجان، در حالی‌که از اعمال ستمگرانهٔ نادرشاه بی‌اندازه درمانده و ناتوان شده‌اند، صمیمانه آرزو می‌کنند که سام‌میرزا را برتخت سلطنت ایران ببینند... بدینجهت‌بدون هیچگونه‌چون‌وچرایی‌به‌اومی‌پیوندند و او را خلف راستین شاهان گذشته می‌شمرند[3]».

براتیشف درگزارش نظامی ۲۱ نوامبر سال ۱۷۴۳ خوداز همدان‌خبرمی‌دهد که سام‌میرزا، «برجای خود مستحکم شده و به‌جای تاجی‌که‌معمولاً شاهان‌ایرانی بر سر می‌گذارند، پری بر سرخویش نشانده. او اکنون تمام شیروان و ایالت‌وسیع قراباغ را که از بخش اعظم ارمنستان تشکیل شده حتی تاگنجه به‌تصرف خویش

۱- همان‌جا، برگ ۶۳۵، ۶۳۶.
۲- همان‌جا، برگ ۶۳۵، ۶۳۶.
۳- همان‌جا، برگ ۶۶۱.
۴- همان‌جا، برگ ۶۳۷.



درآورده و از جانب خود نمایندگان و فرماندهانی به تمام نقاط فرستاده. کوتاه سخن آنکه او در آن‌سامان شروع به فرمانروایی کرده و به همه جا فرمان می‌فرستد[4]».

«سام‌میرزا قدرت زیادی به‌هم زده. او برای اینکه بتواند نیروهای اشراف را به‌تکیه‌گاه قابل اعتماد خود تبدیل کند، نه‌تنها نظامیان شیروان، بلکه اهالی سکونتگاههای نزدیک ایالات مغان را هم دارد به سوی خود جلب می‌کند[1]».

تأثیر این قیام به‌آن سوی مرزهای آذربایجان‌وداغستان‌نیز گسترده‌شد. سیصد خانوار از «ساکنان‌همدان»، به شیروان، پیش سام‌میرزا گریختند، امادستگیر گردیده و به همدان برگردانده شدند[2]

درسایهٔ پیروزیهای قیام سام‌میرزا، حکومت نادر در برخی از سرزمینهای آذربایجان و داغستان ساقط شد و مردم آن‌دیار توانستند از پناهگاهها بیرون بیایند و به‌کارهای زراعتی خود بپردازند.

و. براتیشف درگزارش نظامی ۵ ا اکتبر سال ۱۷۴۳ خود می‌نویسد: «اوسمی قیتاق جدا تلاش می‌کند که روستاها املاك خود را، که ایرانیان از اوگرفته‌اند، دوباره پس‌بگیرد. مردم سرزمین اوسمی، که تراکمه خوانده می‌شوند آشکارا به صورت گروهی بزرگ در دشت باشلین نزدیك رودخانهٔ بوگام جایی که قبلاً در آن کشت‌وزرع وجود داشته، نمایان می‌گردند. آنها می‌خواهند این زمینها رااحیا و مطابق میل خودرویه‌راه کنند[3]».

در خان نشین‌شکی، خاندان‌سالکین‌محلی،به طوراِرثی‌به‌حکومت‌رسیدند. قیام سام میرزا در دورهٔ جنگهای‌ایران‌وترکیه روی داد. برخلاف رهبران‌برخی‌ازقیامهای خلقی که‌سعی می‌کردند از تضادهای بین ایران و ترکیه استفاده کنند و از حمایت سلطان ترکیه برخوردار شوند، سام میرزا نه تنها اتحاد با ترکیه را رد کرد،

۱ـ همان‌جا، برگ ۶۶۰.

۲ـ همان‌جا، برگ ۶۶۳.

۳ـ همان‌جا، برگ۵۳۸، ۵۳۹

بلکه برای متشکل کردن مبارزات تدافعی در مقابل آن کشور چاره‌اندیشی می‌کرد. مثلاً او برای سامان دادن به مدافعهٔ فوری از مرز آذربایجان در مقابل ترکیه، از عاشورخان حاکم شاه در تبریز کمک خواست[۱].

اولین برخورد بین قشون شاه با قیام‌کنندگان در رودخانهٔ کورا رخ داد. در این نبرد قشون زیر رهبری عاشورخان شکست خورد و ۴۰۰ - ۳۰۰ نفر کشته داد[۲].

سپاهیان شاه دسته‌دسته در تمام گذرگاههای آذربایجان تا کشورهای همسایه مستقر گردیدند. قشونی که به فرماندهی نصراله میرزا به تبریز فرستاده شد، سربازانش می‌گریختند و به قیام‌کنندگان می‌پیوستند. و. براتیشف در گزارش نظامی ۳۱ دسامبر سال ۱۷۴۳ خود از همدان می‌نویسد: «سام‌میرزا در شهرآق‌سو از ایالت شیروان ساکن شده و کاملاً حکومت را در دست دارد. چه اهالی شیروان و ایرانیانی که از جاهای دیگر گریخته اند و چه لزگی‌ها و محمد پسر سورخای که قسمت عمده را تشکیل می‌دهند، با فرمانبرداری کامل به او که شاه نامیده می‌شود خدمت می‌کنند و به خاطر احساس غیرتمندانه‌ای که نسبت به او دارند، شجاعت و دلاوریشان کاهش نیافته، مثلاً در نبردی که اخیراً رخ داده دوباره عاشورخان معروف را هنگام ورود به شیروان شکست داده‌اند[۳]».

این دومین شکستی بود که قشون شاه در مبارزه با جنبشهای خلق متحمل می‌شد.

شایع شد که سام میرزا دارد بنام خود سکه می‌زند[۴]. در ایروان قشونی عظیم

۱ـ همان‌جا، برگ ۶۳۸.
۲ـ همان‌جا، برگ ۶۶۱.
۳ـ همان‌جا، برگ ۶۶۲، ۶۶۳.
۴ـ همان‌جا برگ ۶۶۲، ۶۶۳.

برای سرکوبی قیام سام میرزا متمرکز شد. عاشورخان پاپالو افشار به سرداری آذربایجان گماشته گردید و فتحعلی خان، حاجی خان کرد - بیگلر بگ گنجه - کریم خان افشار - حاکم ارومیه - و غیره با سپاهیان خود به او پیوستند. در دامنهٔ کوه باغشاه بین قشون کیفری شاه از طرفی و سپاهیان محمد پسر سورخای و سام میرزا از طرف دیگر نبردی رخ داد که یک روز تمام ادامه یافت. این نبرد با شکست قیام کنندگان پایان پذیرفت. پس از آن قتل و خونریزی مردم شیروان آغاز گردید. هر کس در قیام شرکت کرده بود یا به آن کمک کرده بود، مجازات گردید. کشاورزان شیروان را می کشتند و کور می کردند. اموال آنان را غارت می کردند، خانه هایشان را ویران می کردند و زن و کودکانشان را به بردگی می بردند[1].

و. براتیشف دربارهٔ سربازان وحشی نادر می گوید: «آن دسته از ساکنان شیروان را که در شورش و توطئهٔ مدعی دروغی شرکت کرده بودند، بی رحمانه سربریدند[2]».

«فرماندهان ایرانی، در سراسر شیروان، نزدیک هشت هزار نفر از اقشار مختلف مردم را از گناهکار گرفته تا بی گناه به خاطر اطاعت و فرمانبرداری از سام میرزا چه از روی میل بوده باشد و چه از روی اجبار، به دستور شاه کشته اند و خردسالان دختر و پسر آنها را نیز مأموران شاه به اسیری گرفته اند[3]».

درهمه جا حکام جدید به کار گمارده شدند. پس از شکست قشون قیام کنندگان در باغشاه، محمد به کوههای داغستان گریخت و سام میرزا به گرجستان رفت. او در آنجا به وسیلهٔ طهمورث خان دستگیر شد و به فرمان نادر از یک چشم محروم گردیده همراه با چند اسیر ترک پیش احمد پاشا در قارص فرستاده شد. صفی میرزا نیز در این

۱- محمد کاظم، تاریخ عالم آرای... پیشین، جلد ۳، برگ ۱۳۳.

۲- آس خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۴، پروندهٔ ۳، برگ ۹.

۳- همان جا، برگ ۱۱۲.

موقع در قارص بود. مهدی خان بالحن نیشداری در این باره می‌گوید: «... که چون صفی میرزا نیز در نزد او می‌باشد دو برادر مجهول یکدیگر را دیدن‌نمایند[1]».

قیام سام‌میرزا، یک جنبش وسیع خلقی بود که در نتیجهٔ نارضایی عمیق توده‌های زحمتکش از ستم اقتصادی وملی شاه و دست‌نشاندگانش در آذربایجان، اوج گرفت. در این قیام، مبارزهٔ خلق علیه بهره‌کشی توانفرسای فئودالی باجنبش رهائی‌بخش، درهم آمیخته‌بود.

نیروی محرك اساسی قیام، توده‌های مردم شیروان و برخی قبایل داغستان بودند. گذشته از این، فئودالهای محلی یعنی اشراف[2] ریشه‌دار شیروان که تلاش می‌کردند سازمان دولتی از بین رفته را احیا کنندنیز در قیام‌شرکت‌داشتند. باوجود این اشراف شیروانی نقش بزرگی درقیام بازی نمی‌کردند. قیام، قشونهای شاه را در شیروان و داغستان احاطه کرده بود. شورشی که در قشون زیر فرماندهی‌حیدر-خان بیگلربگ شیروان رخ داد، اغتشاش ساده‌ای که نشانی از بی انضباطی باشد نبود بلکه یک اعتراض شدید طبقاتی بود. معاصران آن دوره حکایت می‌کنند که سربازان شیروان در این مورد تنها نبوده اند. اکثر سرکردگان نظامی مخالف قتل حیدرخان بودند. این سرکردگان نه‌تنها درقتل بیگلربگ و غارت اموال‌اوشرکت نکردند بلکه نامه‌ای به نادرشاه نوشتند و در آن‌متذکرشدند که قشون شیروان قیام

۱- مهدی‌خان، تاریخ نادری، پیشین، ص ۲۵۱.

۲- دراسناد آرشیوی روسیه اطلاعات بسیار مهمی دربارهٔ ترکیب اجتماعی‌شرکت-کنندگان قیام وجود دارد: «از اشراف ایرانی، به‌جز احمدخان شامسون که قبلا ژنرال آجودان دربار شاه بود، کسی دیگر در خدمت سام‌میرزا نبود» (آس خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴٤، پروندهٔ ۳، برگ ۱۰). می‌گویند که برخی از سران قبایل شابران‌وتبرسران نیز به‌قیام‌کنندگان‌پیوسته بودند (محمدکاظم، تاریخ عالم‌آرای... پیشین جلد ۳، برگ ۱۳۰).

کرده ، سربازان فرار کرده‌اند و به «عساکران جماعت بی‌باش » پیوسته‌اند[1] .

بدین‌ترتیب ، درواقع سربازان عادی قشون حیدر خان که از میان ایلیات جمع‌آوری شده بودند ، به قیام کنندگان پیوستند ، درحالی‌که سرکردگان واشراف فئودال قبایل در مقابل آنها موضع گرفتند . علت قیام قشون شیروان ، که از چریکهای قبایل مختلف ایران تشکیل شده بود ، نارضایی توده‌های عادی این قبایل از تشدید حیرت انگیز ستم مالیاتی و بهره‌کشی فئودالی از چادرنشینان بود . این امرباعث قیامهای پرعدهٔ دیگری نیز از جانب قبایل چادرنشین و نیمه‌چادرنشین ، در دورهٔ نادرشاه گردید .

قیام سام‌میرزا قیامی خود به‌خودی و غیر متشکل بود : قیام کنندگان برنامهٔ سیاسی و تصور روشنی از هدفها و دورنمای مبارزات خود نداشتند . شعار آنها فقط عبارت بود از اعلام سلطنت شاهی عادل و به‌حق .

* * *

مبارزات رهایی‌بخش در خان‌نشین شکی نیز پیروزمندانه گسترده شد . رهبر مورد قبول جنبش ، حاجی چلبی از تبار مالکان فئودال‌شکی‌بود که نام‌دشمن‌شجاع و تطمیع ناپذیر اشغالگران به او می‌برازید .

جنبش این ایالت با قیام سام‌میرزا همزمان بود . تلاشهای پی‌درپی‌نادربرای احیای حکومت خود برشکی به پیروزی نینجامید .

و. براتیشف درگزارش نظامی ۱۳ دسامبر سال ۱۷۴۴ خود از الفاوت می‌نویسد که نادر باقشون روانهٔ‌شکی‌شده« تا شورشیان‌را که‌اززمان‌اغتشاش‌شیروان تاکنون دست از نا آرامی و مخالفت با ایران برنداشته‌اند مطیع خود کند[2]» .

۱ـ محمدکاظم ، تاریخ عالم‌آرای... پیشین ، جلد ۳، برگ ۱۲۹، ۱۳۰ .

۲ـ آس خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۴، پروندهٔ ۴، برگ ۳۹۵ .

چند تن از بزرگان شکی که از نزدیک شدن قشون شاه به هراس افتاده بودند برای پوزش از گناه خویش به اردوگاه او رفتند و تعهد کردند که از آن به بعد به تبعهٔ باوفای نادر تبدیل شوند. نادر نیز در ازای خیانت آن بزرگان به آنها ۶ هزار روبل (در قیاس با پول روسی) خلعت داد و آنها را در سرزمین خود آزاد گذارد. «به دنبال این موضوع، گروه قابل توجهی از سربازان برای گرفتن ذخایر غلهٔ اهالی شکی فرستاده شدند، اما شکی ها به جای دادن غله، سخت مقاومت کردند و اجازه ندادند که ایرانیان غارتشان کنند و آنهارا مجبور کردند که دست خالی باز گردند. نادر با دیدن این وضع تصمیم گرفت که با زور و کمک اسلحه آن تبهکاران را مجازات کند». براتیشف می نویسد که او باقشونی پانزده هزار نفره از جنگل و کوه گذشت و وارد روستایی شد که در آن . . ۲ نفر شکی زندگی می کردند و «به هر تدبیری متوسل شد تا بلکه دشمن را مطیع خود کند. اما پس از سه روز کوچکترین صدمه ای هم نتوانست به آنها وارد کند، به جزاینکه مرتب دشنامهایی می شنید که با کلماتی رکیک. . . و داد و فریاد بیان می شد[1]».

دسته های داغستانی («لزگی ها») به کمک شکی ها شتافتند و نادر ناچار عقب‌نشینی را عاقلانه تر دانست. شکی ها مرتب به قشون در حال عقب نشینی حمله می کردند. دسته های افغان که در عقب سپاه بودند و واحد پوششی به حساب می آمدند گرفتار حمله های مکرر آنها شدند. چنانکه و. براتیشف می گوید، سربازان نادر فرصت نداشتند که در بارهٔ مقاومت فکر بکنند بلکه مجبور بودند فقط جان خود را نجات بدهند. گلوله ها از کنار نادر می گذشت چند تن از ملتزمان رکابش کشته شدند. «درنتیجه اعلیحضرت سخت به وحشت افتاد». باوجود جلوگیری شدیدی که میشد باز هم قشون می گریخت: «هرکس به دنبال راهی می گشت». در نتیجهٔ این پیشامد، بدون در نظر گرفتن زخمیها، پانصد نفر تلفات به قشون شاه وارد شد.

۱ـ همان‌جا، برگ ۹۷.

ضمناً سربازان ، در موقع فرار ، در طول راه بارهای خود را برای سرعت عمل رها می‌کردند و فقط در فکر حفظ جان خود بودند ؛ القصه ، اعلیحضرت با رسوایی از سرزمین شکی‌های تبعهٔ خود بازگشت «ودر اول دسامبر سال ۱۷۴۴ وارد الفاوت شد[۱] .» نادر در ۱۹ فوریهٔ سال ۱۷۴۵ دوباره به شکی لشکرکشید[۲] .

درهمان روز و. براتیشف از اردوگاه شاه در شکی خبرداد که نادرشاه‌باوجود هوای بارانی ، برفهای سنگین ، کولاکهای شدید و بی‌غذایی ، «به‌سیگناخی یا نواحی‌سخت‌کوهستانی ، جایی که شکی‌های آشوبگر درآن پیدا می‌شوند، می‌رود[۳]» در پیشاپیش قشون ، عده‌ای تبربدست برای بازکردن راه درجنگل ، درحرکت بودند .» آذوقه گران شده بود « با اینحال پیدا هم نمی‌شد[٤]» .

شاه از اردوگاه خود واقع در فاصلهٔ نیم میلی کوههایی که شکی‌ها در آن استحکامات ساخته بودند ، به‌طور منظم دسته‌هایی را برای حمله به‌آنهامی‌فرستاد . با وجود این مامور روس در این باره می‌نویسد : « تاکنون موفقیت قابل توجهی نصیبش نشده[۵]» .

قلعهٔ مهم شکی‌ها «گله سن و گرمسن» (یعنی «بیاو ببین») نام گرفت . بازهم چند نفر از بزرگان « شکی کوچک » به اردوگاه شاه رفتند و اطاعت خود را اعلام داشتند . نادر به‌آنها خلعت داد و از آنها خواست که «حاجی چلبی‌سرکردهٔبزرگان شکی را به آمدن به دربار ایران متمایل کنند . اما حاجی چلبی که به‌اندازه‌کافی آذوقه‌وذخایردیگرداشت‌روی‌پای‌خودایستاد«وبه‌اطاعت‌داوطلبانه‌ازشاه‌تن‌درنداد[٦]» .

۱ ـ آ‌س خ ر، ذخیره «روابط‌روسیه با ایران» ۱۷٤۷، پروندهٔ٤، برگ ۳۹۸، ۳۹۹ .
۲ ـ آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷٤٥ ، پروندهٔ ۸ ، برگ ۱٤۲ .
۳ ـ همان جا ، برگ ۲٤۰ ، ۲٤۱ .
٤ ـ همان‌جا ،
٥ ـ همان جا برگ ۲٤۹ .
٦ ـ همان‌جا ، برگ ۲٤۹ ، ۲٥۰ .

در ۳۰ آوریل ۱۷۴۵ ، و. براتیشف خبرداد که چندروز پیش نادرشاه دوباره به‌قلعه حمله‌برده ، باوجود این نتیجه‌ای نگرفته : « به‌جز اینکه ۴۰ نفر را کشته‌و یا به‌اسیری گرفته ، درصورتی‌که تلفات ایرانیان زیاد بوده ، زیرادر این‌حادثه بیش از صد نفر کشته وچند نفر زخمی شده‌اند.

بدین‌جهت اعلیحضرت راههای دیگری‌برای مطیع کردن شکی‌ها برگزید. او دستور داد که تمام خانه‌ها ، باغها وزمینهای زراعتی اطراف را کاملاً ویران کنند و تمام دستورهای اوهم اجرا شد . اما شکی‌ها به‌دستور حاجی چلبی توجهی‌به‌باغها و زمینهای زراعتی ویران شدهٔ خودشان‌نکردند و به‌سختی به‌مقاومت پرداختند. آنها به‌هیچوجه نمی‌خواستند مطیع شاه شوند[1] . »خودحاجی‌چلبی «نامه‌های‌محبت‌آمیزی» از شاه دریافت کرد ، که « با وعده‌های بسیار او را به تسلیم می‌خواند».

با وجود این نه وعده‌های شاه کاری از پیش برد و نه‌تهدیدهایش: براتیشف می‌نویسد : « هردوراه بی‌نتیجه می‌ماند[2] ».

خان‌نشین شکی از امپراطوری نادر جدا شد ودر تمام طول سالهای نیمهٔ دوم قرن هیژدهم به صورت‌یک ملک فئودالی[3] مستقل باقی‌ماند.

فئودالهای ایرانی با وجود درس عبرتی که لشکرکشی به‌داغستان به آنها داده بود ، دست از نقشه‌های اشغالگرانهٔ خودبرای داغستان‌برنداشتند. طبق‌خبرهای ۱۰ سپتامبر سال ۱۷۴۴ و . براتیشف ازتبریز ، نزدیکان نادر نقشه‌های تصرف داغستان را مورد بحث قرار دادند. نظر عمومی آنها بر این بود که فرستادن تمام قشون به این کشور کاردرستی‌نیست زیرا این کار باعث فرسودگی و ناتوانی قشون می‌شود. درنتیجه ، در نظرگرفته‌شد که چندسال بعد ، در مغان اردو بزنند و

---

۱ - همان‌جا برگ ۲۹۶ . ۲ - همان جا برگ ۲۹۷ .

۳- ملک را بجای کلمهٔ روسی «ولاده‌نیه»آورده‌ام، باتوجه به‌کتاب ارزندهٔ‌پتروشفسکی (ای. پ. پتروشفسکی ، طرح کلی تاریخ . . . پیشین ، فصل ۶) ، که‌متأسفانه هنوز به فارسی ترجمه نشده ، باید به‌خاطر داشت که «ملک» دارای معنی محدودتری است - م.

«دسته های قابل توجهی از سربازان را به حوالی و داخل داغستان بفرستند تا کشتزارهای غله را خراب و نابود کنند تا اینکه لزگی ها پس از مدتی بر اثر نداشتن آذوقه وتحمل گرسنگی شدید ، خودشان داوطلبانه مطیع اعلیحضرت شوند[1]» این نقشه های تجاوزکارانه ، از اعتراف صریح قشر بالای طبقهٔ فئودال دولت نادر به ناتوانی واقعی خودشان در مقابل مبارزهٔ قهرمانانهٔ خلقها برای استقلال حکایت می کند.

درسال ۱۷۴۵ ، شورش سختی در دربند آغاز گردید. قشون احمدخان اوسمی برای کمک به دربندیها به دیوارهای دربند نزدیک شد. قانی خان ، حاکم دربند که ناپایداری موقعیت خویش را می دید همراه با قشون خود از شهر بیرون رفت و در حوالی شابران مستقر گردید. احمدخان اوسمی نیروهای دست نشاندهٔ شاه را شکست داد و در نتیجه ارتش قانی خان پراکنده گردید. نادر برای سرکوبی این قیام دوباره عازم داغستان شد . او درسر راه خود مردم آرام شهر و روستا را بی رحمانه قتل وکشتار می کرد. اما کوه نشینان این بار سخت مقاومت کردند و چندبارقشون شاه را به سختی شکست دادند. نادر در این لشکرکشی کیفری درحدود نیمی ازقشون خویش را در داغستان از دست داد[2].

باوجود این ، قتل وکشتار کوه نشینان ، داغستان را مطیع نکرد. حکومت شاه برای رام کردن خلق آزادیخواهی که وابستگیش به ایران تا پایان حکومت نادر کاملاً ظاهری باقی ماند ناتوان بود.

* * *

خان نشینهای بخارا و خیوه در ابتدای دههٔ پنجم قرن هیژدهم دورهٔ افول عمیق اقتصادی و پراکندگی فئودالی را می گذراندند. در دههٔ سوم بود که قزاقها به ماوراء النهر حمله بردند. به گواهی یکی از معاصران آن دوره ، بعد از حملهٔ آنها « ایالت

۱ ـ آ س خ ر، ذخیره «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۴۴ ، پرونده ۴ ، برگ ۲۲۶ .
۲ـ پ. گ بوتکوف ، مطالبی برای تاریخ ... پیشین ، جلد ۲، ص ۲۳۰ .

زیبای بخارا چنان‌فقیر شد که تا پایان جنگ و حتی تا سالهای زیادی پس ازجنگ بهیچوجه نتوانست مانند گذشته بازهم آبادان شود[۱]». همسایگی نزدیک باچادر-نشینان، که پی‌درپی دست به تاخت‌وتازهای ویران کننده می‌زدند، دروضعیت نیروهای تولیدی این ایالت تأثیری منفی داشت. فلوریوبنه‌ونی Florio (Beneveni) سفیر پتر اول درسال ۱۷۲۳، خبر می‌دهد که کاروانهایی که از مشهد به بخارا رفته‌اند تمام آنچه راکه قبل از سال ۱۷۲۲ وجود داشته غارت کرده‌اند و اکنون چهار سال است که کاروانها به کابل رفت و آمد نمی‌کنند «زیرا ازبک‌ها در کوهستانها نیرومند شده‌اند و مرتباً بین خودشان زدوخورددارند[۲]».

در این دوره نفوذ اشراف قبایل ازبک و ترکمن تقویت یافت و حکومت‌خان ضعیف گردید. گلادیشف (Gladishov) و مراوین (Muravin) که درسال ۱۷٤۰ از خیوه دیدن کرده‌اند، یازده شهر از اطراف‌خیوه را نام می‌برند و می‌گویند که حکام تمام آنها از «شاهزادگان محلی بوده‌اند نه خیوه‌ای، منتها همه جزء حکومت‌خیوه به‌حساب‌می‌آمده‌اند[۳]».

درابتدای قرن هیژهم تلاشی سیاسی دولت هشترخانیان به وقوع پیوست. در پایان قرن هفدهم بود که ملک فئودالی مستقلی درفرقانه تشکیل شد که در رأس آن نمایندگان برادران درویش قرار داشت. اما بساط حکومت آنها بزودی به‌وسیلهٔ شاهرخ بی که خان‌نشینی به پایتختی کوکند تشکیل داده بودبرچیده‌شد. در همان موقع بلخ و بدخشان از بخارا جدا گردیدند. درسال ۱۷۲۳ قیام‌رجب‌خان شعله بر افروخت که بسیاری از نمایندگان اشراف فئودال بخارا به آن پیوستند. رجب‌خان از قزاقها کمک خواست، زیرا برای استقرار خود در بخارا به کمک‌آنها

۱- «تاریخ خلقهای ازبکستان»، تاشکند، ۱۹٤۰، ص ۱۱٤.

۲- همان‌جا

۳- همان‌جا، ص ۱۱۵.

امیدوار بود. قزاقها در عرض هفت‌سال وادی زرافشان را ویران کردند، آنها جمعیت بوم‌نشین شهر و روستا را غارت کردند و در کشور گرسنگی حکمفرما شد. خان‌نشین بخارا سخت ویران گردید و ازنظرسیاسی تضعیف‌شد.

پیش از تسخیر خان‌نشین های خیوه و بخارا بوسیلهٔ نادر، لشکر کشی رضاقلی خان به ماوراءالنهر روی داد. رضاقلی‌خان و طهماسب‌قلی‌خان جلایر بخش اعظم املاك فئودالی کوچک وقطعه‌قطعهٔ ازبک‌نشین ساحل چپ آمودریا را پس‌ازاینکه در رأس سپاه دوازده‌هزارنفره‌ای از این رودخانه گذشتند و قارشی را محاصره کردند به‌تصرف خویش درآوردند. به‌فرمان رضاقلی خان، سربازان ذخیرهٔ غله مردم‌محل رامصادره کردند و قلعه های شهر را ویران ساختند. جمعیت قارشی وروستاهای‌جوار آن برای دفاع از شهر متشکل شدند، دسته هائی‌نیز از قبایل‌منقیت‌وغیره به کمک آنها آمدند. ابوالفیض‌خان‌امیر بخارا با قشون قابل‌ملاحظه‌ای به دیوارهای قارشی نزدیک‌شد، اما از رضاقلی‌خان‌شکست خورد. با وجود این، هنگامی که معلوم‌شد قشون البارس‌خان خیوه‌ای ـ که برای کمک به‌شهر محاصره‌شده می‌رفت ـ به‌بخارا آمده، رضا قلی‌خان شتابزده با امیر بخارا صلح کرد و به‌خراسان عقب‌نشینی کرد[1].

پس از لشکر کشی به هندوستان، نادرشاه قشونی برای تسخیر آسیای میانه روانه ساخت. او پس از خروج از هرات با رضاقلی‌خان به‌سوی بلخ حرکت کرد. در محل چهارجوی آنهااز رود آمودریا گذشتند. در نبرد قاطعی که بین قشون های شاه و امیر بخارا درگرفت، ابوالفیض‌خان شکست خورد و به پایتخت خود گریخت تا از آنجا به‌سوی نادر پیک بفرستد و اطاعت خود را اعلام کند[2]. برخوردشاه باامیر در اکتبر سال ۱۷٤۰ و در محل چاربکر، درساحل زرافشان، روی‌داد. نادر درآنجا تاج بر سر امیر گذارد، اما عملاً حکومت را بدست‌اونداد. حاکم واقعی خان‌نشین

۱ـ تاریخ نگاران ایرانی می گویند که رضاقلی‌خان به فرمان نادرشاه عقب نشسته.

۲ ـ محمد کاظم، تاریخ عالم‌آرای نادری، پیشین، جلد ۲، برگ ۲۰۸.

بخارا ، یکی از دست‌نشاندگان نادرشاه بنام محمد حکیم بی آتالیق سابق بخارا شد که به‌زبان فارسی «امیر کبیر» نامیده می‌شد. چندین هزار سواره‌نظام از قشون امیر وارد قشون نادر گردید که فرماندهی آنها به محمد رحیم پسر آتالیق واگذار شد. محمد دانیال بی‌منقیت برادر آتالیق که در پایان دهۀ چهاردهم قرن هیژدهم به خدمت شاه درآمد ، به حکمرانی کرمان گمارده شد . بسیاری دیگر از اقوام آتالیق نیز مقامهای حساس را اشغال کردند . تسخیرخان‌نشین بخارا به‌وسیلۀ نادر، به‌حکومت مستقل خاندان خانهای هشترخان پایان داد.

سخت‌ترین مقاومت را در مقابل نادر ایلبارس‌خان خیوه‌ای به‌عمل‌آورد.

در قلعۀ خانقاه (بین هزاراسب وخیوه)، همان‌جایی که ایلبارس اردوزده‌بود، نبرد قاطعی رخ داد که ازجانب نادر به خیوه‌ای‌ها تحمیل شده بود خود ایلبارس بایک دستۀ کوچک از یک درقلعه را بروی خود بستند. سربازان نادرتمام‌چادرها و توپخانۀ ازبک‌ها و سایر قشونها و همچنین دارایی مردمی را که درچادر و یا درون قلعه زندگی‌می‌کردندتصرف‌کردند[1]. قلعه گلوله‌باران شد ، در زیر برجهای آن نقب زدند و چیزی نگذشت که سقوط کرد. ایلبارس با دسته‌های ازبکی که در آنجا بودند ، سخت مقاومت کردند ، اما پس از شکست، او با ۲۰نفر از سرکردگان نظامی اعدام شدند[2]. یکی از خویشاوندان ابوالفیض‌خان بنام طاهر بک «که‌به دولت ایران تسلیم شده بود» به‌خانی خیوه برگمارده شد.[3]

استیلاگران باوجود پیروزیهایی که در بخارا وخیوه به‌دست آورده بودند ، با مقاومت سخت توده‌های مردم روبه‌رو شدند.

مردم شهرها قهرمانانه از خود دفاع می‌کردند. مثلاً ساکنان خیوه تمام

۱ـ مهدی‌خان ، تاریخ نادری ، پیشین ، ص ۱۴۱، ۱۴۰.
۲ـ «مطالبی دربارۀ تاریخ ترکمن...» پیشین ، جلد ۲ ص ۱۴۴، ۱۴۵.
۳ـ همان جا ، ص ۱۴۵ .

محله‌های اطراف دیوارهای شهر را گرفتند . اما به فرمان نادر ، سربازان آب در پای دیوار انداختند و شروع به محاصره شهر کردند . دربارهٔ مقاومت‌شدید ساکنان اورگنج ، «دشمنان دولت و ملت » ، مؤلف« تاریخ رحیم خان » مطالبی یاد آوری کرده[1] .

قبایل آزادیخواه که‌نمی‌خواستند بخاطر برتری نیروهای حریف با یوغ استیلا-گران آشتی کنند ، منزلگاه خویش را رها می‌کردند و در بیابانها و کوهها مخفی می‌شدند. نادر به‌وسیلهٔ پیکهای خود پیشنهادهای پراستیازی به آنها عرضه داشت و از آنها خواست که به‌محل سابق خودباز گردند، اماچادرنشینان‌آزادیخواه‌ازاطاعت سرباز زدند و در جواب نادر شعری‌فرستادند:

«دمی باز ماندن پس ازبدسگال به‌از عمرهفتاد و هشتاد سال[2]»

بسیاری ازقبایل‌ازبک، طاهربک‌دست‌نشاندهٔ نادرشاه را برسمیت‌نشناختندودر مقابل او مقاومت مسلحانه کردند. اماقیام‌آنها بوسیلهٔ سربازان شاه‌درهم‌شکسته‌شد.

پس از تصرف خیوه به‌وسیلهٔ نادر ، آرالی‌ها و قزاقها که‌ایلبارس‌خان‌درزمان خود از آنهاتقاضای کمک کرده‌بود، به‌آنجارسیدند. تلاش شاه‌برای‌زیر نفوذ کشیدن آنها هیچ نتیجه‌ای نداشت. به قول مهدی خان ، این قبایل همیشه‌برای‌خودسری آماده بودمد. زیرا « اطاعت و فرمانبرداری را فوق طاقت» می‌دانستند[3].

فئودالهای محلی ، عموماً ، به‌دنبال شرایط مناسبی برای سازش بااستیلا -

---

۱- محمد وفای کرمینگی، تاریخ رحیم‌خان ، دستنویس پژوهشگاه خاورشناسی آکادمی علوم ، ص ۶۲۷ ، نگاه کنید به «مطالبی دربارهٔ تاریخ ترکمن...» ، پیشین ، جلد ۲ ،ص ۱۴۵ ، محمد کاظم ، «تاریخ عالم‌آرای نادری» ، پیشین جلد ۲ ، برگ ۲۶۹ ، ۲۷۳ ، ۲۷۷، ۲۷۸.

۲ ـ محمد کاظم ، تاریخ عالم‌آرای ... پیشین ، جلد ۳ ، برگ ۲۷۸ .

۳- «مطالبی دربارهٔ تاریخ ترکمن...» جلد ۲، ص ۱۴۶ .

گران می‌کشتند چون می‌ترسیدند حقوق و امتیازات خود را از دست بدهند. آنها غالباً بر اثر فشار مستقیم خلق، در جنبشهای آزادیبخش شرکت می‌کردند (قاعدتاً به‌عنوان رهبر). مثلاً، هنگامی که ابوالفضل خان از فرا رسیدن قشون نادر باخبر شد نمایندهٔ خویش را به پیامی مبنی بر تمایل خود به آشتی با شاه پیش او فرستاد نادر این موضوع را به شرطی قبول کرد که ابوالفضل خان تسلیم شود و به اردوگاه او بیاید. اما هنگامی که امیر بخارا از پایتخت خود خارج شد و روانهٔ اردوگاه شاه گردید، ساکنان نواحی میان کال، آق یالو، خجند و قتقرا او را مجبور کردند که به بخارا برگردد و علیه نادر اقدام کند[1].

چند تن از نمایندگان اشراف فئودال محلی (آتالیق سابق بخارا و خویشاوندانش ایناق خیوه و غیره) ناگهان جانب استیلاگران را گرفتند. ناپایداری و خیانت اشراف فئودال محلی تسخیر خان‌نشین های آسیای میانه را برای شاه آسان می‌کرد. نادر-شاه از تضاد بین فئودال‌ها و توده‌های مردم همچنین از تضاد بین گروههای مختلف فئودالی استفاده می‌کرد. گذشته از این او می‌کوشید تا به وسیلهٔ تطمیع و دادن هدایای گوناگون، مردم سرزمینهای تسخیرشده را در اطاعت خود نگاهدارد. مثلاً او غارت اموال مردم را برای سربازان منع کرد و چندنفر سرکردهٔ نظامی را که در چپاول مردم محل مقصر بودند به‌قتل رساند.

نادرشاه اسیران «مذکور را مراعات بلانهایات پادشاهی کرده، به خلعت خاص سرافراز و ممتاز گردانید و به الطاف خسروانه و نوازشات پادشاهانه امیدوار ساخته از درگاه جهان‌آرا مرخص، و مقرر داشت که به میان ایل و عشایر خود رفته، همگی طایفهٔ یموت را مطمئن و خاطرجمع ساخته به الطاف و عنایات شاهنشاهی امیدوار» گردانند[2]. نادر به‌وسیلهٔ سرقبیلهٔ یموت به چادرنشینان وعده داد که درصورتی که از او اطاعت کنند، هرگونه زمینی را که برای سکونت ویا چادر زدن، در ایران

۱ ـ محمدکاظم، تاریخ عالم‌آرای ... پیشین، جلد ۲، برگ ۲۵۸.
۲ ـ همان‌جا، برگ ۲۷۲، ۲۷۳.

و آسیای میانه ، بخواهند به آنها خواهند داد[1] . این کارهای نادر ترس اورا از قیام مردمی که از استیلاگران اجنبی بیزار بودند به‌خوبی نشان می‌داد .

باوجود این تدابیر ، شاه موفق نشد که مردم خان‌نشین های تسخیرشدهٔ آسیای میانه را به زانو در آورد . دلیل این موضوع بروز مکرر مبارزات رهایی‌بخش در آن سرزمینها بود .

درسال ۱۷٤۱ ، شورشهای سختی درخان‌نشین خیوه روی داد . قیام کنندگان خیوه‌ای دوباره قزاقها را به کمک خواستند . نورعلی پسر ابوالخیرخان‌قزاق ، خیوه را که قشون شاه از آن دفاع می‌کرد محاصره کرد . در همان موقع اهالی شهر پادگان را نابود کردند و طاهربک دست‌نشاندهٔ نادر را کشتند و شهررا به تصرف در آوردند . اما نتیجهٔ مبارزات توده‌های مردم (ازبکها و قزاقها) را گروه فئودالهای قزاق به منظور بسط نفوذ خویش برخوارزم مورد استفاده قرار دادند . حکومت خیوه به نورعلی‌رسید . مهدی‌خان تاریخ نگار درباری باخشم می‌نویسد : «چون صدور این حرکت از اهالی خوارزم و آرال با وصف مروت وعنایاتی که از جانب اقدس شاهنشاهی در ازاء خیانت‌های ایام سابق ایشان به‌ظهور پیوسته ، عین ناسپاسی وکمال حق نشناسی بود لذا « به‌نصراله‌میرزادستور داد که با توپخانه و قشون پرعده‌ای برای مجازات«اشرار» روانه شود[2] .»

غصب حکومت به‌وسیلهٔ نمایندگان اشراف فئودال قزاق ، نارضایی بزرگی در میان فئودالهای ازبک برانگیخت . نزاعی که بین رهبران فئودال جنبش آزادی - بخش درگرفت ، نیروهای قیام کنندگان را تضعیف کرد . گذشته‌ازاین ، خبر تدارك لشکرکشی کیفری به خیوه برخی‌از فئودالها و بازرگانان را آشفته ساخت . درنتیجه ، ایناق وبرخی دیگر از نمایندگان اشراف به مروکه قشون کیفری زیر

۱- همان‌جا ، برگ ۲۷۵، ۲۷۶ .

۲- «مطالبی دربارهٔ تاریخ ترکمن ... » جلد ۲ ، ص ۱٤۷ (جهانگشای نادری ، پیشین ، ص ۳۷۸- م.).

فرماندهی نصراله میرزا درآنجا بود رهسپار شدند . ایناق از نصراله میرزا تقاضا کرد که او را ببخشد و سوگند خورد که از آن به‌بعد از روی ایمان و صداقت به نادرشاه خدمت کند و وعده داد که اسیران ایرانی را بازگرداند و سواره‌نظام قابل ملاحظه‌ای برای قشون شاه فراهم آورد . نادر نیز که از قیام پرعده می‌ترسید مجبور بود که بخشایشگری کند و خواسته‌های قیام کنندگان را برآورد : حکومت خان‌نشین خیوه به پسر ایلباس‌خان واگذارشد .

اما تبانی قشر بالای طبقهٔ فئودال باشاه بهیچوجه منافع وخواسته های توده‌های مردم را منعکس نمی‌کرد وقوع شورشهای تازه دلیلی براین مدعاست . چنانکه‌مهدی خان می‌گوید ، «درسال ۱۱۷۴ بعضی‌اشرار خوارزم بایموت متفق و ارتوق را مقتول ساختند . این مراتب به عرض اقدس رسیده وعقیلی‌خان را به‌سپهسالاری مأمور و روانهٔ خراسان ساختند که تدارکات خود را دیده درسال دیگر به عزم تنبیه یموت متوجه خوارزم شود... بعد از ورود به‌خوارزم ابوالغازیخان و عموم ریش سفیدان و اشراف خوارزم و ایران طریقهٔ‌استقبال پیموده ، مراسم خدمت به تقدیم رسانیدند . لیکن جماعت یموت با سایر ترکمانیه‌ای اتفاق نموده ، درحوالی اورگنج به مقابله آمده ، شکست فاحش خورده ، جمعی کثیر از ایشان مقتول و مال و اسیر بسیار ازآن جماعت بدست‌غازیان درآمده ، چون آن طایفه دیگر محل توقف در آن ولایت نیافته مساکن خود را عرصهٔ نهیب و غارت دیدند ، کوچ خود را برداشته به سمت کوه بیلخان ، که درحوالی استرآباد واقع است ، فرارکردند[۱]» .

نشانهٔ روشن دیگری از آشتی ناپذیری خلقهای آسیای میانه با یوغ استیلا-

---

۱ـ همان ، ص ۱۴۹ (جهانگشای نادری ، پیشین ، ص ۴۰۱ ، ۴۱۲ ، ضمناً این متن درکتاب « مطالبی دربارهٔ‌تاریخ ترکمن ...» تاحدودی‌خلاصه شده‌ونام «ابوالغازیخان» نیز به «ابوالمحمد» تغییر یافته که اشتباه است ـ م.) .

گران، جنبش وسیعی بود که در بلخ و اندخوی گسترده شد. درپاییزسال ۱۷۴۲، در اندخوی، مردی از خانواده‌ای گمنام در لباس درویشان ظاهر گردید. این شخص که به گفتهٔ تاریخ نگار «ادعای امامت و معجزه و کرامت» می‌کرد، خلق را به‌مبارزه به‌حکومت شاه دعوت کرد. به گواهی تاریخ نگار معاصر آن‌دوره، «جمع کثیری از ترك و تاجیك بلخ» پی درپی در زیر پرچم اوجمع می‌شدند وبه‌قیام می‌پیوستند. بزودی درویش در رأس ۱۰ تا ۲۰ هزار نفر سرباز مسلح قرار گرفت. حاکم محل کوشید که قیام را سرکوب کند، اما قشونش درهم شکسته‌شد. قیام وسعت بیشتری گرفت. چنانکه مهدی‌خان می گوید، تنفر از استیلاگران بقدری زیاد بود که قیام کنندگان تمام خراسانی‌هایی را که می‌دیدند می کشتند. از جمله، آنها مأموران شاه را نیز بقتل رساندند. حاکم بلخ درقلعه را به روی‌خود بست و چشم براه نادر نشست. قشون کیفری همراه با توپخانهٔقابل توجهی وارد بلخ شد وشروع به کشت‌وکشتارقیام کنندگان کرد. در یکی از نبردها، عصمت‌اله که از رهبران‌قبایل‌قیام کنندهٔ ازبك بود، کشته‌شد. بلافاصله‌پس‌از این‌ماجرا، درویش و سایر رهبران قیام دستگیر و به قتل رسیدند. جنبش آزادیبخش‌غرق درخون‌شد.

درسال ۱۷۴۵، قیام تازه‌ای در بلخ شعله بر افروخت که در رأس آن‌حاکم بلخ نیازخان قرار داشت. او با حاکم بدخشان و خان آرال متحدشده‌بود[1].

در دههٔ پنجم قرن هیژدهم قیامها و جنبشهای آزادیبخش دیگری در میان خلقهای آسیای میانه وقوع پیوست ـ قیام زیر رهبری رحیم‌خان، شورشهای قبایل قراقیتاق، قزاق و ازبك[2]. درطول سال ۱۷۴۶ و نیمهٔ اول سال ۱۷۴۷، قلمرو حکومت نادر در آسیای میانه را جوش و خروش سختی فرا گرفت.

۱ـ محمدکاظم، تاریخ عالم‌آرای ... پیشین، جلد ۳ برگ ۱۷۵.

۲ـ محمدکاظم، نامه عالم آرای ... پیشین، جلد ۳، برگ ۱۹۷، ۱۹۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۰، ۲۱۸، ۲۰۷، ۲۲۹، ۲۳۰ وغیره.

دربارهٔ قیام مرو، محمد کاظم که خود وزیر آنجا بوده به‌تفصیل سخن گفته. محمد کاظم، به‌دستور شاه، در شمار مأموران بسیار دیگری باحسابنامهٔ دخل‌وخرج به اردوگاه شاه رفت[1].

بزودی معلوم شد که به‌جمعیت مرو و حوالی آن مالیاتهای سنگین جدیدی بسته‌شده. مقدار این مالیات به‌قدری زیاد بود، که به‌گفتهٔ محمد کاظم، برای پرداخت آن حتی «گنج دقیانوسی و خزانه‌های کیکاووسی» نیز کافی نبود. چه رسد به مروی که فقط دهسال از مسکونی و آبادی آن می‌گذشت. چنانکه محمد کاظم می‌گوید، حتی ده‌یک مالیاتی را که شاه خواسته بود نمی‌شد از مردم مرو گرفت. در همان موقع عده‌ای از اردوی شاه به مرو آمدند و از قتل و کشتارهای بیشمار، مجازاتها و مناره‌های وحشتناکی که از کله‌های کشتگان‌ساخته‌می‌شدخبر آوردند. به‌گفتهٔ مؤلف «تاریخ عالم‌آرای نادری»، «بیم آن حوالجات» سبب برافروختن قیام شد. شاهقلی‌خان مروی با رحیم‌خان اوزبک در رأس قیام قرارگرفتند[2].

علت اساسی شکست قیامهای‌پرعدهٔ مردم آسیای میانه، ناهمگنی‌این‌قیامها، محلی‌بودنشان و سرانجام نبودن ارتباط بین‌جنبشهای پراکندهٔ خلقی بود. فعالترین شرکت‌کنندگان مبارزات آزادی‌بخش، کشاورزان، اقشار دمکرات شهری وبرخی از چادرنشینان‌بودند. اشراف‌فئودال نیزدر جنبش‌آزادی‌بخش‌خلق‌شرکت‌می‌کردند زیرا درمراحلی معین، منافع حقیر طبقاتی آنها با تلاش توده‌های‌مردم‌برای‌افکندن یوغ نفرت‌انگیز اجنبی همساز بود. اما فئودالها در مبارزهٔ خود نا استوار و بزدل بودند. آنها هم از وسعت گرفتن قیام خلق می‌ترسیدند و هم از شکست آن. زیرا شکست قیام هم تمام یا قسمتی از امتیازات آنها را از دستشان می‌گرفت. این امر اشراف را با حکومت شاه آشتی می‌داد.

۱- همان‌جا، برگ ۱۶۶.

۲- همان‌جا، برگ ۱۹۱.

دشمنیها وجدالهای بین فئودالهای ازبک، ترکمن وغیره، که غالباً نقش رهبری جنبشهای آزادیبخش را به عهده داشتند ، به مبارزات خلق لطمه می‌زد. جنگهای بین فئودالهای آسیای‌میانه، سبب ویرانی کشور و خانه خرابی مردم‌می‌شد. ازجمله محمد کاظم درمورد دشمنی بین اشراف و فئودال قبایل یموت و سالور می‌نویسد : «. . . کار را به همه جهت‌برسا کنان آن دیار چنان تنگ ساخته‌بودند که دست آن طوایف از زراعت و باغات‌وغیره کوتاه گشته ، حالت دخول و خروج را نداشتند. . . احوالات به‌محاصره انجامید و فیمابین قتل و غارت به سرحد افراط رسید[1]»

درسالهای ۱۷۴۷ - ۱۷۴۶ ، قیامهای تازه‌ای در نواحی مختلف آذربایجان ، گرجستان و ارمنستان به‌وقوع پیوست.

م. م. گلیتسین درگزارش ۱۰ مارس سال ۱۷۴۷ خود ازمغان‌خبر می‌دهد: «. . . اکنون دربسیاری ازجاهای ایران ، اوضاع خطرناک‌وآشفتگی عظیمی‌پدیدار گشته. مثلا در شهر های گنجه ، ایروان ، نخجوان وتفلیس ، تقریباً تمام مردم از کوچک تا بزرگ و حتی خود حکام شهرها یاغی شده‌اند وکاچال و دامهای خود را برداشته‌وبه کوه گریخته‌اند[2]». قشون کیفریی که همراه‌باماليات‌بگیران‌به گرجستان فرستاده شده بود به وسیلهٔ قیام کنندگان درهم شکسته شد . درنتیجهٔ مبارزهٔ سخت قیام کنندگان ، قشون کیفری شاه نتوانست به گرجستان رخنه کند[3].

دولت نادرشاه عملاً به چند قسمت تقسیم شده بود ، که هرقسمتش عرضهٔ قیامی خلقی ، جنبشی آزادیبخش و یا شورشی فئودالی بود.

۱- همان‌جا برگ ٤٤.

۲- ج هان وی (انگلیسی) ، پیشین ، جلد ۲ ، ص ٤٣١

۳- آس خ ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷٤۷ ، پروندهٔ ۳، برگ ۷۷.

٤- ج. هان وی، جلد ۲ ص ٤٣١ ٤٣٢.

فصل ششم

پاشیدگی اقتصادی و تلاشی دولت نادرشاه

گفتیم که دولت صفوی در پایان قرن هیژدهم میلادی دوران زوال را می‌گذرانید.

سلطهٔ افغان و ترک که بابهره‌کشی‌های غارتگرانهٔ مالیاتی، استبداد خشن وچپاول مستقیم مردم همراه بود و حتی نزاعهای بین فئودالها تأثیر بی‌اندازه بدی در اوضاع اقتصادی ایران گذاشت و باعث عمیق‌شدن زوال اقتصادی گردید.

در دههٔ سوم قرن هیژدهم، ایالات شمالی جدا شده از دولت صفوی ـ آذربایجان، ارمنستان، گرجستان، لرستان و کردستان ـ به‌وسیلهٔ ترکان ویران گردیدند. مرکز و جنوب ایران تمام وحشت و هراس سلطهٔ هفت‌سالهٔ افغانان را تحمل کرد، مردم بوم‌نشین ایالات شرقی ایران دچار هجومهای خانمانسوز چادرنشینان آسیای میانه شدند. آن قسمت از سرزمینهایی هم که مطیع بیگانگان نشده بود، به‌میدان نزاع و قتل و کشتار ویرانگر فئودالها تبدیل گردید.

به‌گفتهٔ شیخ حزین، مردم کشور پس از اخراج استیلاگران اجنبی نیز در وضع بی‌اندازه فلاکتباری قرار داشتند[1]. نادربه هرکجا که‌وارد می‌شد، تمام‌ساکنان شهر و روستا، پس از ورود او، دور هم جمع می‌شدند، اشک می‌ریختند، نوحه سرایی می‌کردند و آه وناله سر می‌دادند[2].

۱ـ شیخ حزین، پیشین، ص ۲۰۶.

۲ـ همان‌جا، ص ۲۰۸.

بر سر درمسجدی در روستای وتند، در حوالی نخجوان، سنگ‌نبشته‌ای قرار دارد که به‌زبان فارسی است و از زندگی مشقت بار مردم آن زمان حکایت می‌کند: «فقر و قحطی سختی بود، به‌طوری‌که قیمت هرمن گندم ۴۰۰ دینار... و روغن ۲۸۰۰ دینار بود، گرسنگی و فشار احتیاجات گوناگون، آن روزگار فلاکت بار را به جهنمی واقعی تبدیل کرده بود، به‌طوریکه در عرض یکسال روستای وتند و همسایگان نزدیکش سه‌بار دچار هجوم و غارت شدند و بسیاری از مؤمنین - مرد و زن - به قتل رسیدند و یا اسیر گردیدند و سایر بندگان خدا پراکنده شدند. آنها پس از عبور از رودخانهٔ ارس (آراکس) در ساحل دیگر آن ساکن شدند. در آن روزگار از گردش نامساعد افلاك بازرگانی متوقف شده بود[1]». این نوشته مربوط به سالهای ۱۷۳۲-۱۷۳۳ میلادی است.

بازرگانی نیز دچار کسادی شده بود، در راهها، کاروانها را غارت می‌کردند و راهزنی به حد اعلای حود رسیده بود[1]. بهره‌کشی شدید مالیاتی سبب قیامهای پی‌درپی کشاورزان وشهرنشینان می‌شد. به‌گواهی شیخ حزین، مردم ایالات مختلف ایران که نمی‌توانستند ستم توانفرسا را تحمل کنند، قیام می‌کردند. حزین خود شاهد قیامی در شهر لار بوده که قیام کنندگانش - شهریان و کشاورزان روستاهای نزدیک شهر - با قشون محلی به‌جنگ پرداخته‌اند و حاکم ایالت را نیز کشته‌اند[4].

کاهش زراعت، در همه‌جا باعث نارسایی شدید در کالاهای کشاورزی و

۱- ای. پ. پتروشفسکی، طرح کلی ... پیشین، ص ۳۰۱، ۳۰۲ (به علت در دسترس نبودن متن اصلی، خوانندگان بـه ترجمهٔ آن از زبان روسی قناعت خواهند کرد - م.).

۲- شیخ حزین، پیشین، ص ۵۴، ۵۳.

۳- همان‌جا، ص ۲۰۶، ۲۰۷.

۴- همان‌جا، ص ۱۲۴.

اقتصاد روستایی گردید. مثلاً در مارس سال ۱۷۳۶ ، هنگامیکه آبراهام کرتاتسی، کاتولیکس ارمنی از قوریلتای مغان به ایروان برمی‌گشت ، مجبور شد که افراد خود را برای خرید کالا به قراباغ کوهستانی و شماخی بفرستد ، زیرا نه در افراد مغان چیزی برای خرید بود و نه در روستاهای نزدیک آن. مؤلف یادشده می‌افزاید که حوالی تبریز و در دیزك ، گنجه ، لار ، سوان، ایبریا ، قفان، نخجوان وایروان نیز نارسایی شدیدی در غله به چشم می‌خورده. گندم و جو به‌شدت گران‌شده بود - قیمت هرمن غله ۹۰۰ دینار بود[1].

آبراهام کرتاتسی در گفتگوئی که باشاه داشته ، در جواب تقاضای او وضع «شخم و کشت» را تشریح کرده می‌گوید که باوضع موجود کشاورزی، کارها بر وفق مراد نیست ، زیرا گاو نر برای شخم‌زدن وجودندارد[2].

به گفتهٔ محمد کاظم ، نادر که به نظم امور مالی دولت‌توجه زیادی‌داشت، نسبت به وضعیت شهرها اظهار علاقه می‌کرد و فرمان می‌داد که زمینهای بایر و رهاشده را آبادان سازند و دسته‌هایی از مردم را به آنجا کوچ دهند[3].

طبیعی است که در اکثر مواقع، چنین کوچاندنهایی باعث‌ویرانی برخی‌جاها خرابی وخانه‌خرابی ونابودی‌ده‌ها هزار کشاورز، شهرنشین‌وچادرنشین‌می‌شد. تکنیك معمول‌در کشاورزی‌قرن هیژدهم‌بسیارعقب مانده‌بود. شاردن و رافائل‌ذیومن در این مورد اطلاعات جالبی بدست می‌دهند هرچند که‌اطلاعات‌آنها مربوط به قرن هفدهم است، باوجوداین باید گفت که‌در دهه‌های‌چهارم‌وپنجم قرن‌هیژدهم هیچگونه‌تغییر مهمی‌دراین‌وضع‌پیش‌نیامد. شاردن که‌شخم‌زدن‌درایران‌رادیده،می‌نویسد:« گاوآهنها خیلی کوچك‌است، نوك‌آنهادرواقع فقط زمین رامی‌خراشد. وقتی که گاوآهن روی‌زمین شیاراندا خت، آنگاه‌شخم‌زن بایك تکه چوب و یك مالهٔ کوچك دندانه‌دار خاك‌ها

۱- ای. پ. پترو شفسکی ، طرح کلی... پیشین ، ص ۳۰۲.
۲- آبراهام کرتاتسی ، پیشین ، ص ۷۳.
۳- محمد کاظم، تاریخ عالم‌آرای... پیشین ، جلد ۱ ، برگ ۵۰ ، جلد ۳، برگ ۱۱ وغیره.

را نرم می‌کند، سپس با چنگک خود زمین را صاف و به‌کرتهای مربع تقسیم می‌کند» والخ[۱].

برای خرمن‌کوبی نیز استوانه‌ای چوبی به‌کار می‌بردند که رویش راسنگهای کوچک تیز نشانده بودند. این ابزار به وسیلهٔ گاو نر کشیده می‌شد. گاهی هم فقط گاو خوشه ها را لگد می‌کرد. «کاههای زائدی که به‌دست می‌آید به‌مصرف‌خوراك اسب وبه‌طورکلی دام می‌رسید[۲]». غله را غالباً با دستاس آرد می‌کردند[۳].

عقب‌ماندگی فنی درکشاورزی حاکی از آن بودکه در نتیجهٔ رکود عمومی اقتصادی انگیزه‌ای برای‌تکمیل ابزارکارکشاورزی وجود ندارد. این‌عقب‌ماندگی درشرایط واحدهای کوچك تولید و همچنین آبیاری مصنوعی، امکان نمی‌داد که بازده‌کار افزایش یابد[٤]. آباد کردن زمین های رها شده یا زمین های کم‌جمعیت نیز از طریق کوچ دادن کشاورزان سایر جاها به‌این زمین ها، کاری بسیار سخت وتقریباً بی‌فایده بود. اگر هم در برخی مواقع، تدابیر مختلف حکومت شاه برای مرمت وسایل آبیاری وکشت زمین های رها شده موفقیتی به‌دست می‌آورد، این موفقیتها چندان نبود که رشد نیروهای تولیدی کشور و تحکیم اساس اقتصادی دولت ـ واحدهای تولید کوچك کشاوران ـ را فراهم سازد، بلکه بخش اعظم تدابیردولتی، به طورکلی، در جهت هدفهای سیاسی و نظامی ـ استراتژیکی بود و با تدارك لشگرکشیهای استیلاگرانهٔ‌جدیدارتباط‌مستقیم داشت. مثلاً، محمدکاظم می گوید که کمی پیش‌ازلشگرکشی به هندوستان، نادرشاه‌به‌سرکرده‌های‌نظامی‌قاجار مژده‌خبر

۱ـ ای.پ.پتروشفسکی، از تاریخ آبیاری وتکنیك کشاورزی در ایران قرن ۱٤-۱۳ («یادداشتهای علمی دانشگاه دولتی‌لنینگراد»، شمارهٔ ۱۷۹، سال ۱۹۰٤)، ص ۱۸٦.

۲ـ آرشیو نظامی ـ تاریخی مرکزی دولتی (بعداً ـ آن‌ت‌م‌د) ذخیرهٔ آرشیو نظامی آماری، مجموعهٔ ٤٤٦، بخش کرونولوژی ۱۰۷، ۱۷۷.

۳ـ آس خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷٤۱، پروندهٔ ٤، برگ ۲۱.

٤ـ ای.پ.پتروشفسکی، از تاریخ آبیاری وتکنیك... ص ۱۸۷.

داد که خیال دارد بسیاری از قاجارهای مرو را که قبلاً به خراسان کوچاندەشده‌اند، دو باره به‌محل سابق خود بازگرداند، «که رفته در آن حدود به آبادی و ضبط و نسق آن دیار حسن اهتمام به منصهٔ ظهور رسانیده و از غله و غیره زراعت بسیار انبار نمایند[1]».

گذشته از قاجارهای مرو، سه هزار خانوار دیگر از کشاورزان خراسان‌نیز، برای کوچاندن بدانجا درنظر گرفته‌شده بودند تا به‌محض ورود، به کار کشاورزی و آبادی باغها و نقاط مسکون مشغول شوند [2]. شبکهٔ آبیاری ناحیهٔ مرو به حال خود رها شده بود. سد سلطان‌بند ـ که در رأس تمام شبکهٔ آبیاری مرو بود ـ به هنگام یکی از قیامهای مردم محل ویران گردیده بود. بعدها نادر چندبار دستور داد که این سد را نوسازی کنند وسرانجام اقدامات لازمی هم برای مرمت آن به عمل آمد. به گفتهٔ تاریخ‌نگار مأموران برگماشتهٔ‌نادر درمورد کشاورزی وایجاد نهر که‌درعرض سالهای بسیار در این ایالت وجود نداشت کوشش بسیار کردند. در نتیجهٔ این اقدامات، «مرو چون خلدبرین آراسته گردید» وبهای غله درعرض یک سال‌از ۲۰۰ دینار به ۱۰ دینار رسید[3]».

مرو به‌ناحیهٔ زراعتی ثروتمندی تبدیل شد. نادرشاه آشکارا نشان می‌داد که اقدامات او درمورد عمران وآبادی ایالت مرو، به‌منظور لشکرکشی به آسیای میانه است [4]. مؤلف دستنویس «تاریخ عالم آرای نادری» خاطرنشان می‌سازد: «خاطر بندگان صاحبقران به‌جهت سرحد بودن ممالک ماوراءالنهر، آبادی آن عنان همت معطوف فرمود[5]». تدارکات نظامی که به‌فرمان شاه در مرو انجام شد، گواه بر این

۱ـ محمدکاظم، نامه عالم آرای... پیشین، جلد ۲، برگ ۱۲۵.

۲ـ همان‌جا.

۳ـ همان‌جا، برگ ۱۲۸.

٤ـ محمدکاظم، تاریخ عالم آرای... پیشین، جلد ۱، برگ۱۲۵ (اشتباه است، جلد ۲ همان ـ م.)

۵ـ همان‌جا، جلد ۲ برگ ۱۲۷.

بودکه تبدیل این شهر به ناحیه‌ای کشاورزی فقط هدفی نظامی استراتژیکی دارد وبه‌منظور ساختن پایگاهی نظامی برای حمله به‌آسیای میانه است . درنتیجهٔ این اقدامات ، دولت می‌توانست برای تهیهٔ توپ وگلوله، مس ، چدن وباروت به‌دست آورد. واقعاً هم درزمان لشگرکشی نادر درسالهای ۱۷٤۰-۱۷٤۱ به‌آسیای میانه، مرو پایگاه حملات قشون شاه بود . به گفتهٔ محمدکاظم ، مدتی بعد ، هنگامی که جنگ ۱۷٤۳-۱۷٤٦ ایران و ترکیه آغازگردید ، نادرمتوجه شدکه گویاامپراطور چین خیال دارد با ایران وارد جنگ‌شود، بدینجهت فعالانه برای لشگرکشی به‌چین آماده شد. این بار نیز مرو به‌عنوان پایگاه حمله انتخاب گردیدو درآن به‌تدارکات نظامی پرداختند[1] .

روستاها وشهرهای جدیدکه دردورهٔ حکومت نادرشاه به‌وجود آمد، ودرمنابع از آنها یاد شده ، بهیچوجه با رشد نیروهای تولیدی ارتباط نداشت.

لرخ که درسال ۱۷٤۵ ازشماخی نو دیدن کرده ، تصویرحزن‌انگیزی از این شهر ترسیم می‌کند ؛ درشماخی نو ، اطراف شهر راکلبه‌های فقیرانه‌ای که از نی درست شده بود فراگرفته بود . در این کلبه‌ها فقرا سکونت داشتند. خانه‌های خود شهر هم کوچک وکثیف وپوشیده ازکاه بود. بازرگانی که زمانی رونق بسیار داشت کاملاً دچارکسادی شده بود[2] .

درسال ۱۷۳۷ ، در زمان محاصرهٔ هفت‌ماههٔ قندهار به‌وسیلهٔ نادر ، اردوگاه قشون شاه سخت وسعت یافت. درآن ، بازارسرپوشیده ، مسجد ، حمام وچایخانه درست شد وادارات گوناگون تأسیس گردید . تدریجاً اردوگاه شاه به‌شهرکوچکی به‌نام نادرآباد تبدیل شد. پس‌از تسخیر قندهار ، مردم آن شهرکه بیشتراز نیمسال سخت مقاومت کرده بودند به‌دستور شاه به نادرآباد کوچانده شدند و قندهارویران

۱- همان‌جا ، جلد ۳ ، برگ ۲۸-۲۵ .

۲- Büschings «Magazin», Bd. X, S. 403.

گردید. به‌زودی پس‌از تشکیل دولت افغان(۱۷٤۷) احمد اولین شاه آن، قندهار را درمحل جدیدی بنا کرد واز نادرآباد فقط چند ویرانهٔ رقت‌انگیز برجای ماند[۱].

تاریخ پیدایش بسیاری از «شهرهای» جدید در دورهٔ حکومت نادرشاه چنین بود. مسلم است که تشکیل چنین شهرهائی که فقط انگیزهٔ سیاسی داشت، با پاشیدگی اساسی نیروهای تولیدی کشور توأم بود و سبب ژرف شدن بعدی زوال اقتصادی گردید.

خراسان با شهرمهم مشهد، مرکزسیاسی دولت نادرشاه شد. این موضوع علت علاقهٔ شاه را به‌آبادی این ایالت روشن می‌سازد.

قبل از هر چیز نادر قبایل مختلف چادرنشین، کشاورزان و شهریان ایالات دیگر را با زور به‌زمینهای خالی و وسیع خراسان کوچ داد.

مثلاً، فقط در سالهای ۱۷۲۹-۱۷۳۰، نادر ٦٠ هزار خانوار چادرنشین را ازفارس، عراق (عجم) وآذربایجان به خراسان کوچاند که ازآن جمله ۱۲ هزار خانوار افشار بود که ۲ هزار خانوارشان به‌قبیلهٔ قرخلو تعلق داشت.

افشارهای قرخلو به‌حوالی میاب وکوبکان که مدتها قبل محل کوچ آنهابود نقل‌مکان داده شدند. بقیهٔ افشارها به‌حوالی مشهد وکلات کوچانده شدند. چهل‌و وچهار هزار خانوار هم‌ازقبایل بختیاری، کرد وغیره به‌خراسان فرستاده شد. به‌آنها، چراگاههای وسیع تابستانی و زمستانی داده شد. با وجود این، بلافاصله پس از مرگ نادر، این قبایل منزلگاههای جدید خود را رها کردند وبرگشتند[۲].

نادرشاه بدین منظور افشارها را به‌خراسان کوچ می‌داد که اشراف چادرنشین افشار را تقویت کند و تمرکز دهد، درصورتی‌که هدف ازکوچاندن قبایل بسیار دیگر، به‌کلی مخالف این بود. چنانکه هم‌اکنون یادآوری کردیم، نادر باجدا-

---

۱ـ مهدی‌خان، تاریخ نادری، پیشین، ص ۱۸۸.

۲ـ آبراهام یره‌وانتسی، تاریخ جنگ‌های... پیشین، ص ۷۲.

کردن دسته هایی از قبایل بزرگ و نیرومند از قبایل خودشان و جا دادن آنها در خراسان به طوری که از یکدیگر دور باشند ـ تلاش می کرد که قدرت نظامی آنها را از هم متلاشی کند.

قلعهٔ کلات مورد توجه ویژهٔ شاه قرار داشت. قبل از لشگرکشی به هندوستان بود که به فرمان نادر نهر آب عظیمی ازکوههای اطراف در کلات جاری ساختند. آنگاه در آنجا باغها و پارکهای با شکوه دایر کردند و بازار و کاروانسرا ساختند [1]. بسیاری از بازرگانانی که دربازارهای‌قشون درایالات‌مختلف کار می کردندبه کلات نقل‌مکان داده شدند. گنجهایی نیز که از هندوستان غارت شد به کلات منتقل گردید وخزانه های مخفی ویژه‌ای برای آن ساخته شد[2].

دردههٔ پنجم قرن هیژدهم، کشور دچار حد اعلای فرسودگی وزوال گردید. مالیاتها فقط باکمک فشارهای بیرحمانه گرفته می‌شد. در همان هنگام به دستور نادرشاه درکلات، دربند وبرخی شهرهای‌دیگرکاخ وآرامگاه بناکردند وپارك های با شکوه ساختند. از جمله، هزینهٔ بنای کاخ کلات و خزانهٔ آن بسیار زیاد بود. مرمرهای مورد لزوم را از ایالت تبریز وبه‌ویژه از اطراف مراغه می‌آوردند [3]. این کار برای کشاورزانی که، اغلب، مصالح مختلف ساختمانی را روی شانه‌های خود حمل می کردند، بی‌اندازه کمرشکن بود. وزن برخی از تخته‌سنگهای مرمری که کشاورزان آذربایجانی به کلات حمل می کردند، به ۵۰ خروار می‌رسید. مردم برخی از این قطعه سنگها را «ایران خراب» و «خراج عالم» می‌نامیدند، زیرا چنانکه محمدکاظم می گوید: «صرف وخرج آن از حدوحصر بیرون» بود[4].

۱ـ محمدکاظم، تاریخ عالم آرای... پیشین، جلد ۲، برگ ۲۸۵.
۲ـ همان‌جا، برگ۷۹.
۳ـ همان‌جا، برگ ۲۸۰.
۴ـ همان‌جا، برگ ۱۷۰.

مسکون وآباد کردن زمینهای خالی ، نوسازی شهرها وروستا ها وعمران‌نواحی مختلف ، به‌مقیاسی بسیار محدود وآنهم فقط درخراسان انجام گرفت.

بخش اعظم این تدابیر به حساب تلاشی نیروهای تولیدی ، ویران شدن ایالات دیگر ، خانه‌خرابی ونابودی هزارها کشاورز وپیشه‌ور جامهٔ عمل پوشید.

مثلاً در ۲۷ ژوئن‌سال۱۷۳۶ از اردوی شاه‌به‌وسیلهٔ‌نامه‌ای به‌ای . کالوشکین مأمور ثابت روس خبر دادند که پس از تسخیر قندهار ، «اعلیحضرت آن را به کلی ویران کرده ، بطوری که، سنگی بر روی سنگ دیگر باقی نماند[۱]» .

برای کابل‌نیز سرنوشت‌غم‌انگیزی پیش‌آمد . هنگامی که‌قشون‌شاه‌دیوار شهر را خراب کردند وبه‌زور داخل شهر شدند ، دیگر کسی در «شهر سفید» نبود ، زیرا ساکنان آنجا دارایی خود را برداشته و در قلعه مخفی شده بودند . «مردم فقیر و بیچاره‌ای که درآنجا باقی مانده بودند ، همان موقع جابه‌جا به وسیله ایرانیان کشته شدند ، سپس آنها تمام شهر را که خانه ها ، دکانها ومهمانسراهایی از مرمرداشت به کلی ویران کردند ... سقف ، در و سایر تجهیزات چوبی ساختمانها را تمامی سوزاندند وفقط برجها را باقی گذاشتند «تا درآنها توپ مستقر کنند وبه‌قلعه‌تیراندازی کنند [۲]» .

جنگهای پی‌درپی استیلا گرانه ، افشار وسیع زحمتکشان را خانه‌خراب کرد و اقتصاد کشور را دچار پاشیدگی ساخت . مطیع کردن خلقهای گوناگون با اعمال‌زور و حکومت برآنها ، تشدید بی‌حساب بهره‌کشی از زحمتکشان ، ترور وحشتناك و سرکوبی بیرحمانهٔ مبارزات طبقاتی ورهایی‌بخش ، ناگزیر منجر به زوال فلاکتبار نیروهای تولیدی ایران و کشورهای همجوار آن گردید .

ای . کالوشکین که به درخواست نادر از اصفهان به‌تبریز رفته ، درگزارش

۱- آس خ ر ، ذخیره «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۳۸ ، پرونده ۷ ، برگ ۳۶۷.

۲- همان‌جا ، برگ ۵۹۶ .

۱۲ مارس سال ۱۷۴۱ خود چنین نوشته : «من خود در سفر اخیرم مشاهده کردم که چه فقر بی‌حسابی دامن گیر همه شده و مردم به چه بی‌نوایی دچار گشته‌اند . تمام روستاها وشهرهایی که من از آنها می گذشتم، یکسره غارت شده بودوبه زحمت می‌توانستم آذوقه و علوفه به‌دست آورم و با قیمت بسیار زیادی بخرم . حالا هم نمی‌دانم چگونه خواهیم توانست دراینجا بمانم ، زیرا تمام مواد غذایی وهمچنین علوفه برای اسب دراثر نایابی عمومی گران‌شده : چون ازبکهایی که‌ازخیوه و بخارا فرستاده شده‌اند ودراین شهر وحوالی آن هستند همه چیز را بدون استثنا خورده و از بین برده‌اند[۱]» .

جنگ ناموفق‌نادر درداغستان‌منجر به‌ویرانی کامل ایالات همجوارآن گردید .

ای . کالوشکین در ۸ نوامبر سال ۱۷۴۱ از دربند نوشت : «چنان قحطی و گرسنگی همه گیری در دربند وجود دارد که ، خلاصه بگویم ، هیچ چیز نمی‌توان بدست آورد وساکنان اینجا به‌درماندگی توانفرسایی دچار گشته‌اند . برای شاه دو روز آذوقه وعلوفه می‌خواهند . . . وهمه را با چوب کتک می‌زنند[۲]» .

ای . کالوشکین درگزارش ۳۰ نوامبر سال ۱۷۴۱ خود می‌نویسد: « . . . ما در دربند دچارگرسنگی شده‌ایم . . . هرچند که آرد ، روغن و ذخایر دیگر هم به اینجا می‌آورند وهمه چیز برای شاه مجانی است ، با وجود این نمی‌توان امید داشت که این کار بتواند ادامه پیدا کند[۳]» . همو چند سطر بعد می‌افزاید : «در هندوستان ، اعلیحضرت نمی‌خواست برای دیدن این جواهرات گرانبها به خود زحمت بدهد ، درصورتی که درداغستان تلاش می کند که ، به‌عنوان مالیات ، گندم وجو بگیرد و تازه به‌اندازهٔ کافی هم نمی‌تواند به‌دست آورد[۴]» . کالوشکین از خانه‌خرابی بی‌اندازهٔ

۱ـ آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران» ، ۱۷۴۱، پروندهٔ ۷، برگ ۵۴، ۵۵ .
۲ـ همان‌جا ، برگ ۳۲۱ .
۳ـ همان‌جا ، برگ ۵۰۹ .
۴ـ آس خ ر، ذخیرهٔ «روابط‌روسیه‌با ایران» ، ۱۷۴۲، پرونده ۵ ،قسمت ۲، برگ ۲۹۷، ۲۹۸ .

مردم درنتیجهٔ مالیاتهای مکرری که برای نگهداری قشون گرفته شده‌نیزخبرمی‌دهد: «خلاصه ، چاکرانه بگویم که به خاطر خهالی که او برای داغستان دارد ، ایران دچار ویرانی خواهد شد ، زیرا فقط همین آذوقه‌ای که دستور داده شده از تمام اکناف ایالات ایران گرفته شود ، تهیه‌اش آنقدر برای مردم کشور دشوار است که انتظار نمی‌رود ایران بتواند چنین مشقت توانفرسائی را تحمل کند[1]».

و.براتیشف درگزارش ۲۳ دسامبر سال ۱۷۴۲ می‌نویسد که «در همه جای ایران ذخیرهٔ غله بی‌اندازه کمیاب است، بدینجهت فرستادگان شاه، هنگام جمع‌آوری، ساکنان را بیرحمانه آزار می‌دهند. آنها هیچ دلیل عینی و حقیقی را نمی‌پذیرند و فقط اصرار دارند که گندم وجو را از روی زمین بردارند وبرای قشون بفرستند. همه روزه دربندیها را ـ عموماً از زن ومرد ـ کتک می‌زنند وآنقدر از آنها آذوقه می‌خواهند که زمینهایشان یکدهم آن را هم حتی درعرض ۵ سال نمی‌تواند تولید کند. بدینجهت بسیاری از ساکنان اینجا گریخته‌اند. دربارهٔ مالیات پولی دیگر چیزی نمی‌گویم : زیرا غالباً در تمام ایران ، به‌جز مبالغ مقرر ، مالیاتهای بینظیر دیگری از جانب شاه به‌مردم بسته می‌شود. او بدین وسیله ، به‌مقدار زیادی ، اتباع خود را غارت می‌کند... از دربندی‌ها به‌عناوین گوناگونی برای شاه غله می‌گیرند ، بطوری که اکنون آنها نه تنها چیزی برای خوردن ندارند ، بلکه ذره‌ای هم بذر برایشان باقی نمانده[2]».

زراعت متوقف شده بود وزمین‌ها کشت‌نشدنی باقی ماند.

درتابستان سال ۱۷۴۴ دیپلمات‌روس خبر داد که‌درآن سال، درایالت‌دربند، «زراعت وجود نداشته[3]».

۱ـ آس خ ر ، ذخیره «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۴۲ ، پروندهٔ ٤، برگ ۲۳، ۲٤.

۲ـ آس خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۴۲ ، پروندهٔ ٥ ، قسمت ۲ ، برگ ۳۰۸.

۳ـ آس خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۴۴ ، پروندهٔ ٤ ، برگ ۱٤۹.

و. براتیشف ، در سپتامبر سال ۱۷٤٦ از اردوی شاه در ساوجبلاق نوشت که «به‌خاطر مالیاتهای کلان پولیی که پی‌درپی باعناوین مختلف وبه‌طور اجباری گرفته می‌شود ، از یکسو مالیات‌دهندگان ایران را بدون ترحم به‌قتل می‌رسانند و آنهایی هم که باقی می‌مانند باید فقر بی‌اندازه را تحمل کنند و برهنه بمانند ، و از سوی دیگر شهرها و روستاها یکسره ویران می‌شوند. اکنون دیگر ، به‌جز مشهد ، شهر دیگری وجود ندارد که مانند گذشته ، چنانکه من به یاد می‌آورم ، دارای آبادی باشد. زندگی اینجا روزبروز به کلی از هم پاشیده می‌شود... وایران بدانجاخواهد رسید که دیگر در آن ثروتمند و یا توانگر باقی نماند ... او در حالی که ایران را خراب می کند ، با پولها فقط کلات را پر می کند و با کوچاندن مردم فقط خراسان را . خزانه را که از مبلغ عظیم چند میلیونی تشکیل یافته برای همیشه به کلات می‌فرستد [۱]».

و. براتیشف در تابستان سال ۱۷٤۲ از دربند نوشت ، که شاهزادگان گرجستان، کودکان خود را «می‌فروشند» وپولهای به‌دست آمده را «مجبورند برای پرداخت مالیاتهای بی‌اندازه‌ای که شاه برآنها بسته به کار برند. کار آنها به جایی رسیده که بسیاریشان از غذای‌روزانه محرومند وبه‌خوراك فقیرانه‌ای‌قناعت‌می کنند. تمام مردم کشور ایران از مزاحمتهای بنیانکن و پیگیر شاه برای جمع‌آوری مجدد تعداد زیادی آدم وتهیهٔ‌ذخایر غله ... به‌جان آمده‌اند... به کلی‌غارت‌شده‌اند[۲]».

و. براتیشف که از دربند تا مراغه همراه قشون شاه بوده در گزارش ٥ ژوئن سال ۱۷٤۳ خود خبر می‌دهد :

«مالیات دهندگان ایران عموماً ، از جریمه‌های توانفرسا وغارتگرتهای غیر

۱ـ آ س خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه‌باایران»، ۱۷٤٦، پروندهٔ۷، برگ ۸۸۸،۳۸۷.

۲ـ آ س خ ر ، ذخیرهٔ « روابط روسیه با ایران » ، ۱۷٤۲ ، پروندهٔ ٥ ، قسمت ۱ ، برگ ۲۱۳ .

انسانی وپایان‌ناپذیر شاه درجمع‌آوری عوارضی که گذشته از مالیاتهای سرانهٔ پولی، به‌عناوین مختلفی مانند: احتیاجات بیشمار گوناگون، مهمات جنگی، لباس زیرورو برای قشون وتهیهٔ آذوقه، از آنها گرفته می‌شود، چنان خانه‌خراب شده‌اند که حتی درصورت سقوط حکومت خودشان هم بیش از این فلاکت و بدبختی نخواهد دید. آنها با تأسف وتأثر از هرج‌ومرج اخیر ایران یاد می‌کنند ومی‌گویند که درآن‌زمانی که درزیر سلطهٔ دولت‌های گوناگون بودند درناز ونعمت به‌سر می‌بردند، درصورتی که اکنون پائین‌ترین کشاورزان، سالانه، درحدود سی روبل مالیات می‌پردازد. این مطلب را خود من درمواقعی که پشت‌سر شاه درحرکت بودم از حوالی روستاها می‌پرسیدم. در بارهٔ کارکنان کارگاهها نیز احتیاجی به توضیح نیست، زیرا که نادرشاه تمام هستیشان را... تا آخرین دینار از آنها می‌گیرد. در نتیجهٔ اینگونه ستمگریهای خشونتبار او، مواد غذائی درسرتاسر ایران بی‌اندازه گران شده‌ودربخش اعظم شهرها گرسنگی حکمفرماست ومردم شکم خودرا باعلف سیر می‌کنند. بسیاری از خانوارها دراثر فقر شدید وبه‌ویژه از دست مالیاتهای غیرقابل تحمل گریخته وبه نواحی ترکیه رفته‌اند. تمام دارایی وگنجهای ایران فقط دردربار شاه است... در صورتی که خود ایران با تمام سکونتگاههایش ویران شده و به هرکجا نظر می‌کنی فقر، بدبختی، ویرانی وناتوانی است. هرچه شاه بیشتر جنگ می‌کند ایران خراب‌تر می‌شود[۱]».

و. براتیشف، که خود درهمدان بوده، دربارهٔ اوضاع اقتصادی برخی ایالات به‌تفصیل می‌نویسد: «وضع روبه زوال و پاشیدهٔ دولت ایران سرانجام شاه را مجبور خواهد کرد که از مقاصد دور ودراز خود دست بردارد، زیرا مالیات‌دهندگان این کشور عموماً ازکوچک تا بزرگ، در نتیجهٔ مالیاتهای بی‌نظیر، ته‌ماندهٔ هستی

۱- آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷٤۳، پروندهٔ ۳، برگ ۶۳۰، ۶۳۱.

خود را نیز دارند از دست می‌دهند . رشته‌های بازرگانی به‌کلی دچار کسادی شده ، کشاورزان و پیشه‌وران ایران همه ناتوان و فراری گردیده‌اند. اگر ویرانی و خرابی ادامه پیدا کند ، نه از خزانه چیزی به‌جای می‌ماند و نه از انبارهای غله . گذشته از اینکه درهمه‌جا گرسنگی و فقر وجود دارد ، ساکنان بسیاری از شهرها و روستاها از درماندگی توانفرسا گریخته‌اند. من خود از تبریز تا همدان حتی یک روستا یا یک واحد مسکونی‌هم ندیدم. درسایر نقاط ایران نیز وضع به همین منوال است. خلاصه ، ایران سخت از هم پاشیده شده».

براتیشف درحالی که از دورنمای جنگ ایران وترکیه سخن می گویدمی‌افزاید «کار بدانجا رسیده که مواد غذائی بی‌اندازه گران شده وسایر مایحتاج رانیزنمی‌توان به‌دست آورد. چند وقتی است که ایرانی‌ها باسختی می‌سازند وبرای‌پرداخت‌مالیات خون به‌شاه ، زنها و کودکان خودرا می‌فروشند ویدینوسیله زندگی خود را ازدست آزاردهندگان ظالم نجات می‌بخشند... درنتیجهٔ این ویرانیها ، دولت ایران قادر نخواهد بود که جنگ را بخوبی تحمل کند . این کشور لحظه به لحظه به وضع اندوهباری‌دچار می گردد، زیرا شاه‌به‌بهانه های مختلف‌از مردم‌جریمه های غیرعادی می گیرد ودرلخت کردنشان کوتاهی نمی کند[۱]».

در نتیجهٔ ادعاهای بیش از حد مالیات بگیران شاه در اصفهان ، بسیاری از خانواده‌ها که هیچگونه ته‌مانده‌ای نداشته‌اند ، برای اینکه جان خود را از دست ظلم وستم برهانند ، گریخته‌اند ، زیرا مأمورین شاه ، بدون ترحم ، آنها را با کتک مجبور به‌پرداخت می کنند. طبق اخبار به‌دست آمده ، اکنون تقریباً تمام حجره‌ها ومهمانسراهای اصفهان خالی است. نه دادوستدی می‌شود ونه حتی به پیشه‌وران کسی مراجعه‌می کند. سرانجام اعلیحضرت کار رابجایی‌خواهد رساند که‌نامی هم‌از

۱ـ آ س خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۴۳ ، پروندهٔ ۳ ، برگ ۲۰،۱۹

اصفهان باقی نماند[۱]».

به‌شهادت هان‌وی، ایالاتی که جنبشهای خلقی و شورشهای فئودالیشان در سالهای ۱۷۴۳-۱۷۴۴ سرکوب شده بود ـ مانند شیروان، استرآباد، مازندران، فارس وغیره ـ همگی به‌طور وحشتناکی ویران شدند[۲].

چنانکه‌درمنابع آمده، «ایالت شیروان‌تا دربند یکسره ویران وخراب شده‌بود. حتی دریک روستا هم اثری از زندگی نبود. در بعضی جاها نه‌دام وجود داشت، نه‌غله ودرنتیجه، مردم علف می‌خوردند...[۳]».

تمام شهرها وروستاهای کنار مرز ترکیه ویران شده بودند. ساکنان آنها یا اسیرگردیده ویاگریخته بودند. اخاذی وباج وخراج برای نگهداری قشون وصاحب منصبان، چنان مردم را خشمگین کرده و ترسانده بود که به محض نزدیک شدن هان‌وی وهمراهانش، تمام آنها، مثل اینکه دزد و راهزن دیده باشند، به‌کوه گریختند. هان‌وی خاطرنشان می‌سازد که اخاذی سبب شده بود که آنها کاملاً با راه ورسم مهمان‌نوازی بیگانه شوند[۴].

به‌گفتهٔ ناظر، تمام ایالت استرآباد به‌سختی ویران شده بود. خرابه‌های بسیاری از شهرها و روستاهای ویران شده پناهگاه دسته‌های راهزن گردیده بود. هان‌وی وهمراهانش حتی تا فاصلهٔ چند میلی اطراف خود نیز نتوانستند علوفه برای اسبانشان پیدا کنند[۵]. درعرض سه روز پیوسته راه، آنها حتی با یک روستای‌مسکون

۱ـ همان‌جا، برگ ۴۰۵-۴۰۶.

۲ـ ج. هان‌وی (انگلیسی)، پیشین، جلد ۱، ص ۱۵۱ جلد ۲، ص ۴۲۱،۴۲۶ و غیره...

۳ـ آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۱، پروندهٔ ۱، برگ ۵۲.

۴ـ هان‌وی (انگلیسی)، پیشین، جلد ۱، ص ۱۶۰.

۵ـ همان‌جا، ص ۱۶۲.

نیز برخورد نکردند[۱].

دراردوگاه شاه در همدان بود که هان‌وی، به یکی از نزدیکان نادر، از اینکه درکشور زیبایی چون ایران، جمعیت تا این اندازه کم است، اظهار تأسف کرد. اما آن مرد درباری در جواب او گفت که وضع نمی‌تواند بهتر از این باشد، زیرا قشون شاه چند سال است که گرفتار لشکرکشی‌های پی‌درپی می‌باشد و با پول مردم نگهداری می‌شود[۲].

به گفتهٔ هان وی، در اطراف شهر قزوین تقریباً هیچ چیز به جز روستاها و شهرهای ویران وروبه‌زوال دیده نمی‌شده[۳]. زمینهای حاصلخیز وآب وهوای دل‌پسند این ایالت نیز تصویر غم‌انگیز ویرانی آن را بیشتر نمایان می‌ساخته. هان‌وی از گفتگویی که با عبدالکریم تاجر محلی آنجا کرده، دریافته که در زمان صفویان، دراین شهر ۱۲ هزار خانهٔ مسکون وجود داشته که سال ۱۷٤٤، فقط یکهزار خانه آن باقی مانده و درپایان قرن هفدهم، در اصفهان تقریباً ۱۰۰ هزار خانهٔ مسکون وجود داشته که درزیبائی وشکوه دست کمی از خانهٔ شاه نداشته‌اند، درصورتی که درسال ۱۷٤٤، فقط درحدود ۵ هزار خانه درآنجاباقی مانده. بازرگان قزوینی‌سخن خود را دراین مورد با این خطاب تمام کرده: «ای آقای من! شما نمی‌دانید که ما به‌چه فقری دچار شده‌ایم[٤]».

درزمان آخرین شاهان صفوی، درطول ساحل ارس، تعداد زیادی روستا و محله‌های بازرگانی ـ پیشه‌وری وجود داشت، اما دردههٔ پنجم قرن هیژدهم فقط برخی از آنها مسکون باقی ماند[۵]. اطراف شماخی کاملاً ویران گردید. راه‌این شهر

۱ـ همان‌جا، ص ۱۷٦، ۱۷۷.

۲ـ همان‌جا، ص ۱٦٤، ۱٦۵.

۳ـ همان‌جا، ص ۱٦۰.

٤ـ همان‌جا، ص ۱۵۵، ۱۵٦.

۵ـ همان‌جا، ص۲٦۸.

ازمیان زمینهای رها شده وروستاهای ویران می‌گذشت[۱]. در نتیجهٔ فرارهای انبوه کشاورزان، نابود واسیر شدن آنها وکوچاندنشان، درکارهای مختلف کشاورزی وغیره از سربازان استفاده می‌شد. مثلاً به‌قشونی که در ایالات مستقر بود، دستور داده شد که قطعاتی از زمینها را جدا کنند وخود به‌شخم زدن آن بپردازند[۲]. واضح است که درشیروان سربازان محصول را تصرف کرده‌اند[۳]. عمران سرو نیزبه‌سربازان قاجار واگذار شد[۴].

رشته‌های دیگرکشاورزی (مثلاً پرورش کرم ابریشم) نیزکاملاً دچار ورشکستگی گردید[۵]. ازجمله، درحوالی استرآباد، که درآن پرورش کرم ابریشم توسعه یافته بود، روستاها همه کم جمعیت ورها شده بود. لرخ که درسال ۱۷۴۰ از استرآباد دیدن کرده، می‌گوید که بخش اعظم ساکنان آن شهر فقیر بوده‌اند و به‌نظر می‌آمده که خیلی گرسنگی کشیده‌اند. آنها از اعضای سفارت روس‌وهمکاران آنها تقاضای نان می‌کرده‌اند. مردم آنجا نه‌برنج داشته‌اند نه‌بذر ونه پول ـ همه ـ چیزشان را به‌فرمان شاه گرفته بوده‌اند. آدمخواری نیز شروع به رونق کرده بود. پدران ومادران، بچه‌های خود را به‌کمترین مقدار پول وجنس می‌فروختند. مردم با علف وریشه‌های گیاهان زندگی می‌کردند[۶]. لرخ می‌نویسد: چنین فقری را نیز من درهمه جای گیلان دیدم[۷]. به‌گواهی هان‌وی، ایالت گیلان ازسایر ایالات

۱ـ Büschings «Magazin», Bd. X, S. 428.

۲ـ آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ۱۷۴۴، پروندهٔ ۱۴، برگ ۴۴۴.

۳ـ آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ۱۷۳۹، پروندهٔ ۵، برگ ۸۰، ۱۷۴۶، پرونده ۷، برگ ۲۵۶.

۴ـ محمدکاظم، تاریخ عالم آرای... پیشین، جلد، برگ ۱۲۵، ۱۲۶.

۵ـ ج. هان‌وی (انگلیسی)، پیشین جلد ۲، برگ ۱۲۶،۱۲۵.

۶ـ همان.

۷ـ Büschings «Magazin», Bd. X, S. 426.

ایران ، وضع اقتصادی بهتری داشت.[۱]

بازرگانان انگلیسی ، که قبلاً خریدار ابریشم خام بودند ، در سال ۱۷۴۷ ازکارخانهٔ گیلان به گیندفورد سفیر انگلیس مراجعه کردند وتقاضا کردند که به‌آنها کمک کند تا به‌وطنشان بروند ، زیرا بازرگانی دچار کسادی شده وزندگی‌ودارایی آنها درخطر شورشها وقیامهای پی‌درپی قرار دارد[۲]. این امر ، به گفتهٔ معاصران آن دوره ، درسایر مناطق پرورش کرم ابریشم نیز مشاهده شده[۳].

باغداری نیز دروضع مشابهی قرار داشت. بسیاری از باغها رها شده بود و فقط درآنها علف می‌کاشتند تا بلکه احتیاج قشون را از نظر علوفه برآورند[۴].

اکثر ایالات ایران‌ازگرسنگی آسیب دیدند. نمایندهٔ دیپلماسی‌روس گزارش می‌دهد : «درنتیجهٔ آشفتگی‌های کنونی ، در ایران گرسنگی عظیمی به وجود آمده و ایرانیان دسته‌دسته از بی‌غذایی می‌میرند[۵]». فقط درهمدان ، روزانه هفت تاهشت نفر ازگرسنگی می‌مردند[۶].

مردم بسیاری‌از شهرهاوروستاهاباعلف‌تغذیه می‌کردند. درنتیجه،بیماریهای سخت‌وهمه‌گیری رایج شد. در پائیز سال ۱۷۴۴ درکاشان، ۱۷ هزار نفر مردند[۷].

براتیشف دربارهٔ بیماری‌همه‌گیر درکاشان می‌نویسد: «. . . بیماری‌حتی یک‌نفر را

۱- ج. هان‌وی (انگلیسی) ، پیشین ، جلد ۱ ، ص ۲۸۹ .

۲- «مجموعهٔ تاریخ امپراتوری روسیه» ، جلد ۱۰۳ ، بخش ۸ .

۳- «آرشیو روسی» ، ۱۸۹۹ ، ك ۱۲ ، مقاله‌های مؤلف ناشناس ، همچنین‌نگاه کنید به آس خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۴۷ ، پروندهٔ ۱ ، برگ ۱۳۸ ، ۱۳۹.

۴- آس خ ر ، ذخیرهٔ « روابط روسیه با ایران » ، ۱۷۳۸، پروندهٔ ۷ ، برگ ۲۴۸ .

۵- آس خ ر ، ذخیرهٔ « روابط روسیه با ایران » ، ۱۷۴۷، پروندهٔ ۸ ، برگ ۸ .

۶- آس خ ر ، ذخیرهٔ « روابط روسیه با ایران ، ۱۷۴۳ ، پروندهٔ ۴ ، برگ ۳۸۵ .

۷- آس خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۴۴ ، پروندهٔ ۱۴ ، برگ ۵۱۹ .

هم درامان نگذاشت ، زیرا ساکنان اینجا که در سالهای گذشته دچار کمبود غله شده بودند ، بخشی اعظم پائیز را از زور گرسنگی علف خوردند[۱]».

تهیهٔ مایحتاج قشون ، ایالت کرمان را چنان ویران کرد که درعرض هفت تا هشت سال گرسنگی سختی براین ایالت حکومت می کرد.

وضع عمومی کشور ، درنتیجهٔ قحطی وخشکسالی سالهای ۱۷٤٤ و ۱۷٤٦ ، باز هم بدتر شد[۲]. قیمت مواد غذائی به‌طور باورنکردنیی افزایش یافت. مثلاً در سالهای ۱۷۳۲/۱۷۳۳ قیمت یک‌من گندم در حوالی نخجوان ٤۰۰ دینار بود[۳] ، درصورتی که درسال ۱۷٤۲ ، هر من تبریز آرد ۲ هزار دینار قیمت داشت. البته باید توجه کرد که من تبریز درحدود ۳ کیلوگرم است ، درصورتی که من نخجوان تقریباً ۱۳ کیلوگرم‌می‌باشد. بنابراین‌درسال ۱۷۳۲/۳۳ ، یک کیلوگرم گندم‌تقریباً ۳۰ دینار می‌ارزیده ودرسال ۱۷٤۲ ، یک کیلوگرم آرد گندم ٦٦٦ دینار.

نادرشاه‌برای اینکه پولهارا به‌خزانهٔ دولت جذب کند تلاش‌می کرد‌بازرگانی دولت خود را با کشورهای دیگر احیا کند. برای این کار ، او انحصارات‌بازرگانی را به‌بازرگانان خارجی وشرکت‌های بازرگانی - به‌ویژه انگلیسی - واگذار کرد.

درسال ۱۷۳۹ بود که جان‌التون تقاضایی پیش رضاقلی میرزا پسر نادر که قائم‌مقام شاه نیز بود به‌مشهد فرستاد ودرآن پیشنهاد کرد که با شرکت‌انگلیسی او دادوستد کند وطبق‌شرایط زیرا با آن قرار داد بندد: عمال شرکت‌حق داشته باشند که آزادانه به‌تمام بنادر دریای خزر وارد شوند و درتمام ایالات زیر حکومت شاه در ایران ، هندوستان و خان‌نشین‌های آسیای میانه به تجارت بپردازند ، آنها اجازه داشته باشند که ابریشم خام صادر کنند و جز مالیاتهایی که بر اتباع شاه بسته

۱- آ س خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه باایران» ، ۱۷٤٤ ، پروندهٔ ٤ ، برگ ۳۸۲.
۲- آ س خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷٤٦ ، پروندهٔ ۱٦ ، برگ ۳۹۱.
۳- آس خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷٤۱ ، پروندهٔ ۷ ، برگ ۵۵.

می‌شود عوارض دیگری برآنها تحمیل نگردد ، عمال شرکت بتوانند درهرکجا که بخواهند برای خود خانه و انبار بسازند ، حکومت شاه متعهد شود که مصونیت اشخاص ، اموال آنها و غیره را تأمین کند[1] .

طبق فرمان رضاقلی‌میرزا ، که ترجمه از زبان فارسی متن آن در یادداشتهای روزانهٔ‌التون گریم (چون تقاضای التون برای حاکم ایران به‌مشهد فرستاده شده‌بود) آمده، بازرگانان‌انگلیسی واعضای شرکت تجارتی «روسیه» که در پتربورگ‌تأسیس شده بود تمام حقوق و امتیازات درخواستی التون را به دست آوردند. گذشته ازاین ، طبق فرمان یاد شده ، تمام اتباع شاه و به‌ویژه حکام ایالات به بازرگانان انگلیسی که مورد حمایت ویژهٔ شاه بودند همه‌جورپشتیبانی وکمکی می‌کردند[2] .

شرکت «عثمانی ـ هندی» نیز دارای امتیازات بازرگانی زیادی بود. عمال آن فعالیت تجارتی قابل توجهی در جنوب ایران داشتند.

خود رضاقلی میرزا نیز به وسیلهٔ عمالش تجارت پرسودی می‌کرد. هان وی گوشزد می‌کند که رضاقلی میرزا در در زمان قائم مقامی خود ، در تجارت ابریشم، حق انحصار داشته. او ابریشم خام را با قیمتی‌که خودش تعیین می‌کرده ، از تولیدکنندگان مستقیم می‌خریده و در عین‌حال تولیدکنندگان پارچه‌های ابریشمی را مجبور می‌کرده که ابریشم خام را با قیمت‌های جدید و زیاد شده ازعمال او بخرند[3] .

درسایهٔ این احتکار ، او در عرض مدتی کوتاه ثروت قابل توجهی به‌هم‌زد. رضاقلی میرزا درنامه‌ای که برای نادرشاه نوشت ادعا کرد که ۱٫۵ میلیون تومان پول دارد. پدرش درجواب ازاو پرسید که چگونه چنین پولی به‌دست آورده؟

۱ـ ج. هان وی (انگلیسی) ، پیشین ، جلد ۱ ، ص ۱۹-۱۷ .
۲ـ همان‌جا ، ص۲۲-۲۰ .
۳ـ ج . هان وی (انگلیسی) ، جلد ۲ ، برگ ۳۷۸ .

رضاقلی میرزا پاسخ داد که «تاجر شده و این ثروت را از راه تجارت کسب کرده».
او به‌این نامه اسنادی نیزضمیمه کرد که به‌اصطلاح پاکدامنیش راتأیید می کرد[1].

عمال نادرشاه برنج و کالاهای دیگر کشاورزی را درجاهایی که قیمت نسبتاً پایین بود، می‌خریدند و سپس در بازارهای قشون می‌فروختند و یا به‌ایالات دیگر کشورصادر می کردند وسود سرشاری به‌دست می‌آوردند. احتکارتجارتی، به گواهی هان وی، حق انحصاری عمال شاه بود و هرکس که سعی می کرد به این تجارت دست بزند، سخت مجازات می‌شد[2]. با وجود این، نادر به‌بازرگانان خارجی نیز توجه داشت وغالباً ازمنافع آنهادفاع می کرد. مثلاً هنگامی که هان‌وی، بازرگان انگلیسی، با کالاهایش ازطریق دریای خزر وارد ایران شد و در استرآباد توقف کرد، درشهرقیامی به سرکردگی محمد حسن‌خان قاجارآغازگردید. قیام کنندگان تمام کالاهای او را تصاحب کردند، اما به‌خود او اجازه دادند که استرآباد راترك کنند. هان وی پس ازورود به اردوگاه شاه در همدان متوجه شد که قیام سرکوب شده و نادرفرمانی داده که طبق آن «بازرگانان نباید به خاطرقیام زیان ببینند». درنتیجه، به هان وی پیشنهاد شد که سیاههٔ اموال تلف شدهٔ خود را تهیه کند. در همان روز او دستوری دریافت داشت که می‌بایست آن را به فرماندهٔ قشونهای شاه در استرآباد ارائه دهد. دراین فرمان گفته شده بود که اموال ضبط‌شدهٔ هان‌وی باید به او برگردانده شود، بقیهٔ زیانهای او نیز باید ازمحل مصادرهٔ اموال شرکت کنندگان قیام جبران گردد[3].

عبدالکریم، تاجر قزوینی که پیش ازاین ازاو نام بردیم، بعداً در یکی از گفتگوهایش با هان وی برای او شرح داد: تاجری . ۲ هزارکرون ازپاشای بغداد

۱- همان‌جا.
۲- همان‌جا. ص ۱۶۸.
۳- ج. هان وی (انگلیسی)، پیشین، جلد ۱، ص ۱۶۸.

طلب داشت. پاشای بغداد نیز پرداخت این مبلغ را به پاشای بصره حواله کرد. اما هنگامی که شهر در محاصرهٔ قشون نادرشاه قرار گرفت، پاشای بصره از پرداخت پول خودداری کرد. تاجر به نادر شکایت کرد، نادرهم دستور داد که مبلغ یاد شده را از... مردم رشت (۱۰ هزار کرون)، اصفهان (۵ هزار کرون) و کاشان (۵- هزار کرون) جمع کنند[1].

نادرشاه برای تشویق بازرگانی، بارها از ترور و اعمال زور یاری جست. مثلاً محمد حسین حاکم استرآباد به‌تمام کسانی که دکان داشتند دستور داد که با جدیت به کارخویش بپردازند و تهدید کرد که در غیر این‌صورت «خان» آنها را از زندگی محروم خواهد کرد و از کله‌هایشان مناره‌ها خواهد ساخت[2].

نادر برای رسیدن به هدفهای نظامی ــ استراتژیک و همچنین برای احیای بازرگانی تلاش می کرد که درخلیج‌فارس و در دریای خزر ناوگان بسازد، اما این تلاش به‌پیروزی نینجامید[3].

مسلماً درشرایط پاشیدگی نیروهای تولیدی کشور، ویرانی روستاها وشهرها، جنگهای پی درپی و قیامها و شورشهای گوناگون، تدابیرحکومت شاه برای تحکیم روابط بازرگانی با دولت‌های دیگر نمی‌توانست به‌نتایج مثبتی منجرشود.

می‌دانیم که یکی از عمده‌ترین اقلام اصلی صادرات ایران در زمان صفویان ابریشم خام بود. تولیدکنندگان اصلی این ماده ایالات کرانه دریای خزر- گیلان، استرآباد، مازندران و همچنین آذربایجان و ارمنستان بودند. دردورهٔ مورد پژوهش ما (به ویژه از سال ۱۷۴٤) تولید و تجارت ابریشم در این ایالات بشدت کاهش

۱- همان‌جا، ص ۱۵۵، ۱۵۶.
۲- همان‌جا، ص ۲۱۷-۲۱٤.
۳- پ. گ. بوتکوف، مطالبی برای تاریخ جدید... پیشین، جلد ۱، ص ۲۲۱-۲۲۲.

یافت. اطلاعاتی که در بارهٔ مالیاتهای گیلان دردست است نیز این موضوع راتأیید می‌کند[۱]. در ارمنستان و به ویژه در شیروان، تجارت ابریشم تقریباً به‌طور کامل متوقف شد، زیرا جمعیت این ایالات بوسیله سربازان، مأموران کیفری و مالیاتهای گلان کاملاً خانه خراب شده بودند.

لرخ که درسال ۱۷٤۵ ازگیلان دیدن کرده، خبر می‌دهد که در رشت ۱۵ کاروانسرا ویژهٔ بازرگانانی بوده که یابرای تجارت به‌این شهرمی‌آمده‌اند و یاهنگام عبور در آنجا توقف می کرده‌اند. اما تمام این کاروانسراها تقریباً خالی بوده‌اند. به خاطرخطری که در راه دچار کاروانها می‌شده، بازرگانان اصفهان وسایرجاها در عرض سال وارد رشت نمی‌شده‌اند. لرخ فقط یک کاروان را دیده که ازتبریز به‌آنجا وارد شده[۲].

در دربند، به دستور نادر کاروانسرای بزرگی درشهرداخلی (به‌اصطلاح شهر یونانی) ساختند که دارای دو ردیف موازی بود. لرخ در آنجا درحدود ۱۵۰ حجرهٔ سنگی وگلی‌شمرده که به‌طورنامناسبی ساخته شده‌بوده‌اند. بسیاری ازآنهاساختمانشان نیمه تمام وحتی نوآغاز بوده. تمام حجره‌ها خالی بوده و درتمام کاروانسرا حتی‌یک بازرگان هم وجود نداشته. در آن کاروانسرا، سربازان شاه را جا داده بوده‌اند. آنجا همچنین پر از جسدهایی بوده که هیچکس آنها را برنمی‌داشته[۳].

به گواهی معاصران آن دوره، شهرمشهد، پایتخت نادر، همیشه موردحمایت ویژهٔ شاه بوده. وان میروپ که درسال ۱۷٤۰ باسفارشهای تجارتی وارداین شهرشده در یادداشت‌های روزانهٔ خود، این شهر را کاسلاً توصیف می کنند. به گفتهٔ او، روزانه کروانهایی از بخارا، بلخ، بدخشان، فندهار، هندوستان و همچنین ازتمام

۱- ج. هان وی (انگلیسی)، پیشین، جلد ۱، ص ۲۸۹.

۲- Büschings «Magazin», Bd. X, S. 432, 432.

۳- همان‌جا، ۴۰۲.

اکناف ایران به مشهد می‌آمده‌اند. بازارهای شهر پررونق و از کالاهای گوناگون انباشته بوده. مردم بسیاری، از ملیت‌های مختلف، به این بازارها می‌آمده‌اند. با وجود این، اطلاعات وان میروپ به سال ۱۷٤۰ مربوط می‌شود. هان وی که یادداشتهای روزانهٔ این بازرگانان را در کتاب خود آورده، یادآوری می‌کند که توصیف شهرمشهد به وسیلهٔ وان میروپ گواه آنست که نادر حتی پایتخت دلخواه خودرا هم درآن فاصلهٔ کوتاه بین سفر وان میروپ و هان وی (۱۷٤٤)، نابود کرده[1] با وجود این، حتی در سال ۱۷٤۰ هم که وضع بازرگانی از سال‌های بعد بهتربود، وان میروپ مجبورشد برای فروش کالاهایش تلاش زیادی بکند. هان وی می‌گوید که مردم درچنان وضع فلاکت‌باری بوده‌اند که اوتازه پس از دوسال و سه ماه تمام کالاهایش رافقط به مبلغ ۲ هزارتومان فروخته[2]. دربارهٔ کسادی تجارت، گفته‌های عبدالکریم، بازرگانان قزوینی نیزگواه خوبی است. او درگفتگویی که با هان وی داشته، توضیح داده که بازرگانی درمشهد به‌طورکلی برای اروپایی‌ها بی‌فایده‌است، «چون بازرگانان ایرانی بسیار فقیر هستند[3]» و هیچکس هم نمی‌تواند کالای زیاد بخرد.

بازرگانان خارجی دیگر به‌ایران و کشورهای همجوار آن کمترسفرمی کردند، زیرا فشار و اعمال زور حکومت با آنان نیزبرخورد داشت. به گفتهٔ لرخ، بازرگانان ایرانی تقریباً در همه‌جا دچار غارت، اعمال زور و اخاذی می‌شده‌اند. مثلاً از بازرگانان روس در شماخی، تبریز، اردبیل و اصفهان، به‌فرمان شاه، جریمه های پولی کلانی گرفته شد و کالاهای آنها نیزضبط و غارت گردید. هنگام حضور لرخ در رشت، مالیات بگیران شاه نیز در آنجا بوده‌اند و به وسیلهٔ کتک‌های وحشیانه از

۱- ج. هان وی (انگلیسی)، پیشین، جلد ۱، ص ۲٤۵.

۲- همان‌جا، ص ۲۹۵.

۳- همان‌جا، ص ۱۰٦.

مردم مالیات می‌گرفته‌اند. بدینجهت مردم مجبور بوده‌اند هر آنچه را که از زینت آلات زنانشان، انگشتر، کلاه ولباس داشته‌اند بفروشند. بازرگانان روسی وارمنی نیز دچارچنین جریمه هایی می‌شده‌اند. آنهاچون غالباً پول زیاد همراه خودنداشته‌اند، اعضای سفارت روس مبالغی پول که برای پرداخت جریمه‌ها لازم بوده به‌آنها وام می‌داده‌اند به شرط اینکه به محض ورود به هشترخان آن مبالغ را بازگردانند[1]. به‌فرمان م. م. گلیتسین، بازرگانان روس ایران را ترك کردند و رهسپارهشترخان شدند. فقط آن دسته از بازرگانان خارجیی که هنوزمعاملات تجارتی‌خود را به‌انجام نرسانده بودند یا زیرحمایت ویژهٔ شاه قرار داشتند و از امتیازات زیادی برخوردار بودند، به جای ماندند[2]. بسیاری از بازرگانان ارمنستان وگرجستان که قبلاً در شهرهای مختلف ایران، ارمنستان وگرجستان زندگی می کردند، وطن خود را رها کردند و به‌جاهای دیگر، به ویژه به‌هشترخان که جمعیتش در آن سالها به مقدار زیادی افزایش یافته بود، نقل مکان کردند[3]. گذشته از افزایش میزان عوارض و مالیاتها، حکومت شاه ازخود بازرگانان نیزمبالغ زیادی جریمه می گرفت. کالوشکین مأمور ثابت روس که شخصاً بسیاری از بازرگانان اصفهان را می‌شناخته، تأکید می کند: «آنها نه‌تنها باتمام پولهای نقدخود، بلکه، حتی اگرتمام کاچال وخانهٔ خود را هم بفروشند، نمی‌توانند جریمه‌ها را بپردازند[4]».

وضع بازرگانان چنان خراب شد که آنها «مجبوربودند تمام کالاهای خودرا، فقط به‌بازرگانانی که از طرف پسرشاه معین شده بودند بفروشند و ابریشم و چیزهای

۱- Büschings « Magazin », Bd. X, S. 432.

۲- همان‌جا. ص۴۰۳، ۴۳۲.

۳- همان‌جا. ص ۳۷۸.

۴- آ س خ ر، «ذخیرهٔ روابط روسیه با ایران»، پروندهٔ ۹، برگ ۱۰۰-۹۳.

دیگررانیز ازهمانهابخرند[۱]». این بازرگانان واسطه‌های رضاقلی‌میرزا به‌شمارمی‌رفتند که سرمایه‌های کلانی نیز به‌هم زده بودند.

گذشته از این، سرکرده‌های نظامی شاه برای بازرگانان «دردسرهای پی‌درپی‌یی» تولید می‌کردند و از آنها ماهوت، کتان وکالاهای دیگر می‌خواستند. ای. پ. کالوشکین درسال ۱۷٤۰ خاطرنشان ساخته، که درنتیجهٔ این باج‌وخراجها، «چنان هرج و مرج عظیمی درکسب وکار به‌وجودآمد که دربسیاری از روزهاتقریباً تمام دکانها بسته بود[۲]».

درسالهای بعد وضع آنچنان وخیم شد که نمایندگان دیپلماسی روس آشکارا اظهار داشتند: «... اکنون درنتیجهٔ ورشکستگی بازرگانان، داد و ستد متوقف شده[۳]». درنتیجه بسیاری از بازرگانان از ایران رفتند و بقیه نیز ورشکست شدند. چنانکه ناظر درسال ۱۷٤۷ خبر می‌دهد: «از بازرگانان رشتی، آنهایی‌که وضع بهتری داشتند رفتند و بقیه نیز دچار فقرو بی‌نوایی شدند[٤]».

راهزنان، امنیت راههای تجارتی را به‌هم زده‌بودند. این امر، طبعاً، گذشته از بازرگانی داخلی، بازرگانی خارجی را نیزدچار رکود ساخت.

معاصران سال ۱۷٤۷ حکایت می‌کنند که «درشرایط کنونی‌ایران، این خطر به‌چشم می‌خورد که بازرگانان نه‌تنها کالاهای خودرا ازدست بدهند بلکه خودشان راهم به‌سختی بتوانند اداره‌کنند[٥]».

۱ـ آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۹، پروندهٔ ٥، برگ ۳٦۰، ۳٦۱.

۲ـ آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷٤۰، پروندهٔ ٦، برگ ٥۲.

۳ـ آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷٤۷، پروندهٔ ۱، برگ ۱٤۰.

٤ـ همان‌جا، پروندهٔ ۳، برگ ۲۲۰.

٥ـ همان‌جا، پروندهٔ ۱، برگ ۱۱۹.

تضعیف شدید بازرگانی ناشی از رکود عمومی اقتصادی کشور بود، این رکود، اساس بحران سیاسی دولت نادرشاه را تشکیل می‌داد.

درنتیجهٔ خانه خرابی وعدم قدرت پرداخت کشاورزان که در زیرفشار مالیاتهای سنگین له شده بودند و همچنین درنتیجهٔ انحطاط زندگی شهری، درآمد برخی اقشار طبقه حاکمه، به ویژه اشراف نظامی ـ فئودال قبایل به مقدار قابل ملاحظه‌ای کاهش یافت.

با این حال، این اشراف که تلاش می کردند وضعیت خود را بهبود بخشند، بهره کشی از مالیات دهندگان را هرچه بیشترافزایش دادند.

لشگرکشیهای غارتگرانهٔ نادرشاه که می‌خواست کاهش درآمد قشر بالای طبقهٔ فئودال راکه ناشی از پاشیدگی واحدهای تولید کشاورزان بود جبران کند، فقط منجر به‌ژرف شدن پاشیدگی اقتصادی کشور گردید.

لشگرکشیهای نادر به هندوستان و آسیای میانه، در واقع، پایان پیروزیهای او بود. جنگهای سالهای بعد نیز ـ لشگرکشی سالهای ۱۷۴۳-۱۷۴۱ به داغستان و جنگ با ترکیه درسال ۱۷۴۶-۱۷۴۳ نه سرزمین تازه‌ای نصیب او کرد و نه غنایم جنگی سرشاری به‌همراه داشت.

وعده‌های سخاوتمندانهٔ نادر، هیچیک عملی نگردید. اگرچه درابتدای دههٔ چهارم، پس از عملیات بزرگ نظامی، غنایم جنگی بین جنگجویان تقسیم شد، درعوض پس از تسخیرقندهار ـ که در آن آنقدر «پول و ثروتهای دیگر به دست آمد که درعرض یک ماه به‌زحمت توانستند آنها را از شهرخارج کنند». قشون از ثروتهای به‌دست آمده هیچ سهمی نبرد. تمام غنایم به خزانهٔ شاه رفت[۱].

سرکرده‌های نظامی و سربازان گذشته از اینکه مدتها مواجب نگرفتند و از غنایم جنگی نیز محروم شدند، تازه جریمه‌های زیادی هم به آنها بسته می‌شد و

۱ـ آ س خ ر، «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۳. پروندهٔ ۷، برگ ۲۰۴.

اشیاء گرانبهایشان را نیز می‌گرفتند[۱]. براتیشف در سال ۱۷۴۳ نوشت که نادر «فرماندهان و حکام ایالات را راحت نمی‌گذارد و از سربازان نیز درنمی‌گذرد. او بابستن جریمه های ناشنیدنی به‌آنها، بی‌هیچ دلیلی غارتشان می‌کند[۲]».

در نتیجهٔ گرانی و گرسنگی دم افزونی که سرتاسر کشور را دربر گرفته بود، قشون به بدی گذران می‌کرد. دراین باره، درمنابع تأکید مکرری شده که ازپایان دههٔ چهارم قرن هیژدهم تاسقوط دولت نادرشاه (۱۷۴۷) قشون او نارسایی‌شدیدی را در آذوقه که قیمتش مرتب و دایم درحال افزایش بوده تحمل کرده.

مثلاً در سال ۱۷۴۲ قیمت هر باتمن تبریز جو ۱ هزار دینار و هر باتمن آرد ۲ هزار دیناربود و «باوجود این درهیچ کجاهم پیدانمی‌شد[۳]». درسال ۱۷۴۳ قیمت هر باتمن آرد به ۳ تا ۴ هزار دینار رسید[۴]. سربازان به‌علت نبودن پول «هرکدام از کوچک تا بزرگ به دیگری بدهی داشتند و همه بیچاره شده بودند[۵]». نه تنها سربازان عادی، بلکه سرکرده‌های نظامی هم گرسنگی می‌کشیدند. بسیاری از آنها اشیاء زینتی طلا و نقرهٔ خود را به قیمتی بسیار ارزان می‌فروختند، «با وجود این، برای آن خریدار پیدا نمی‌شد . . . هیچکدام آنها در هوای سود نبودند بلکه فقط

---

۱ ـ آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۰، پروندهٔ ۶، برگ ۴۸، ۴۹، ۱۷۴۰، پروندهٔ ۱۸، ۵۸۴، ۱۷۴۷، پروندهٔ ۳، ۵، برگ ۲۷۳، ۱۴۵ و غیره.

۲ ـ آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۳، پروندهٔ ۳، برگ ۹۳۰.

۳ ـ همان‌جا: پروندهٔ ۵، قسمت ۲، برگ ۲۵۹، ۱۷۴۲، پروندهٔ ۴، برگ ۲۵۰.

۴ ـ آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۳، پروندهٔ ۳، قسمت ۱، برگ ۳۴۶.

۵ ـ آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۴۲، پروندهٔ ۵، قسمت ۲، برگ ۲۶۰.

به خاطر حفظ زندگی خود چنین می کردند[۱]» . گرسنگی در اردوگاه شاه نیز ، در نتیجهٔ احتکاری که ازفروش آذوقه به قیمت عادی جلوی گرفت ، شدت بسیار یافت. حادثه‌ای را که محمد کاظم در این مورد نقل کرده بسیار جالب توجه است : چند نفر بازرگان مقداری کالا به اردوگاه نظامی‌شاه می‌برند ولی آن رانمی‌فروشند ومنتظر گران شدن آن می‌نشینند و چون چنین نمی‌شود ، آنها برمی گردند و کالا هایشان را نیز باخود می‌برند. ولی در راه به علت عطش شدید و نیز گرمی هوا مجبور می‌شوند به دامهایشان همان آب لیمویی رابنوشانندکه نخواسته بودند به‌قشون بفروشند. کالاهای دیگرشان را نیز ناچار می‌شوند که رها کنند ، چون حمل آنها از بیابان برایشان ممکن نبوده[۲].

درنتیجهٔ بیماریهای پی‌درپی و همه گیر ، صدها هزارنفرنابود شدند. طاعون ، تب ، زخم پا و بیماریهای شدید معده تعداد کمی از بیماریهایی است که سربازان به آنها دچار می‌شدند. درنوامبرسال سال ۱۷۴۲ ، براتیشف از دربندگزارش داد که ازمیان سپاهی دو هزار نفره « حتی نتوانسته یک نفررا هم سالم پیدا کند و نشانه های سلامت را در او ببیند »[۳].

نادر درشکستهای نظامی خود و در ویرانی مملکت ، سرکرده‌های نظامی و مأموران را مقصرمی‌دانست و به محض بدگمان شدن به آنها و یا دریافت گزارشی در این‌مورد ، فوراً اعدامشان می کرد. اعدام‌دامنهٔ وسیعی‌به‌خود گرفته‌بود. مثلاً ، ناظر می‌نویسد : « حتی یک شهر و یا یک محل هم یافت نمی‌شود که فرماندهش اعدام نشده باشد ». فقط در ٤ مارس سال ۱۷٤۷ میلادی ۳۰ نفر اعدام شدند که ازآن جمله « چهارخان و سه سلطان بودند. بیست نفر نیز چشمانشان درآورده شد.

۱- همان‌جا ، برگ ۲۹٦ ، ۲۰۷ .

۲- محمدکاظم ، تاریخ عالم‌آرای . . . پیشین ، جلد ۲ ، برگ ۲٦۸ .

۳- آ س خ ر ، ذخیرهٔ « روابط روسیه با ایران » ، ۱۷٤۲ ، پروندهٔ ٥ ، قسمت ۲ ، برگ ٥۷۷ .

همه روزه ، بدون استثنا ، این کار درمورد مقامهای گوناگون اعمال می‌شد . . . در کرمان از کله‌ها مناره‌ای درست شد که چهار کله پهنا داشت[۱]».

نادر آشکارا بی‌اعتمادی خود را به اشراف قبایل ایران و آذربایجان ابراز می‌داشت. قدرت سیاسی این اشراف ، که درگذشته از بودن اکثریت مطلق قشون در دست قبایل چادرنشین و نیمه‌چادرنشین مطیع آنها ناشی می‌شد ، به‌سختی دچار تزلزل گردید. دردههٔ پنجم قرن هیژدهم بخش قابل توجهی ازقشون را کشاورزان و همچنین سپاه مزدوران‌افغان و ازبک تشکیل می‌داد. دررأس این سپاهها خانهایی قرار داشتند که شاه به‌آنان امتیازاتی داده بود[۲]. وضع افغانان و ازبکان در قشون خیلی بهتر از نمایندگان قبایل ایران و آذربایجان بود. در آن هنگام که مواجب تمام قشون کاهش یافت ، افغانان و ازبکان اضافه حقوق گرفتند و حتی به افغانان زمین نیزداده شد. خانهای افغان و ازبک مانند سایرین دچار ترور نشدند[۳].

نادر سیاست استیلاگرانه را وسیله‌ای برای تمرکز دولت خود می‌شمرد. باوجود این ، بدیهی است ، که جنگهایی که قبایل چادرنشین و اشراف این قبایل بدان کشانده می‌شدند ، نمی‌توانست اتحاد سیاسی با دوامی برای کشور تأمین کند. این جنگها فقط پاشیدگی اقتصادی را ژرف‌تر می‌کرد و روابط اقتصادی بین‌ایالات کشور را برهم می‌زد. با قطع این جنگها ، که غنایم سرشاری به بار می‌آورد ، خانهای قبایل نسبت به بقای دولت نادر بی‌علاقه شدند و دیگر ازسرپرستی حکومت شاه خوششان‌نمی‌آمد. قیامهای پی‌درپی‌خانهای چادرنشین ولشگرکشیهای کیفری علیه فئودالهای شورشی ، وقایع عادی زندگی سیاسی دولت نادرشاه افشار در دههٔ پنجم قرن هیژدهم بود.

۱- همان‌جا ، پروندهٔ ۳ ، برگ ۲٤۹ ، پروندهٔ ۱ ، برگ ۱۱۹.

۲- آ س خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، پروندهٔ ٤ ، برگ ٦٤۲.

۳- آ س خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷٤۷ ، پروندهٔ ۳ ، برگ۲٤۹.

قطع حمایت اشراف نظامی ـ فئودال قبایل و سایرگروههای طبقهٔ حاکم ازنادر، حاکی ازکوچک شدن پایگاه طبقاتی‌حکومت اوبود و درسقوط این‌حکومت نیز نقش بزرگی بازی کرد.

نارضایی شدید اشراف نظامی ـ فئودال ازسیاست خارجی و داخلی نادرشاه، آشکارا در توطئه سال ۱۷٤۷ اشراف نظامی که منجر به‌مرگ اوشد، نمودار گردید.

ورشکستگی واحدهای تولید کشاورزان در رفاهمندی سایرگروههای طبقهٔ حاکم ـ بوروکراسی کشوری فئودالی ـ تأثیری بسیارمنفی داشت. اشراف اداری یا مستقیماً به‌وسیلهٔ درآمدهای خودشان ویا ازطریق ادارهٔ مالیاتهابابهره‌کشی فئودالی ازکشاورزان ارتباط داشتند. باکاهش درآمد واحدهای تولید کشاورزان، درآمد مأموران دولت نیزکاهش یافت. بسیاری از آنهاکه «برات» یا «حواله» دردست داشتند نمی‌توانستند مواجب خود را بگیرند، زیرا مردم روستاها در وضعی نبودند که بتوانند فشار بسیارسخت مالیاتهای سنگین دولتی را تحمل کنند، بدینجهت مردم کشتزارها و سکونتگاههای خود راترک می‌کردند و درکوهها‌مخفی‌می‌شدند و در نتیجه غارت کشاورزان به وسیلهٔ ماموران دولت تقریباً امکان نداشت.

مسئولیت گردآوری مالیاتها و جریمه‌ها، به دستور نادر، به مأموران مالی و حکام‌ایالات واگذارگردید. درمواقعی که آنهانمی‌توانستند همهٔ مالیات‌هارا کاملاً جمع کنند، کسری آن از خودشان گرفته می‌شد. مثلاً درسال ۱۷٤۷، درگیلان، هنگام گرفتن مالیاتهای کلان، مأموری که مسئولیت گردآوری کامل آن مالیاتها را به عهده داشت، از ترس اینکه مبادا بخش گرفته نشدهٔ مالیاتها اجباراً از خودش گرفته شود (چنانکه معمولا عمل می‌شد)، تصمیم گرفت که به اهالی قیام کننده شماخی بپیوندد[1].

۱ـ آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷٤۷، پروندهٔ ٥، برگ ۱۷۲، ۱۷۳.

در نتیجهٔ رکود پرورش کرم ابریشم و کاهش بازرگانی، درآمدهای گمرکی رشت نیز به شدت کاهش یافت: «... کاهش عظیمی در گمرك پیدا شد». این کاهش درآمد را می‌بایست مأموران گمرك جبران کنند. آنها می‌دانستند که «شاه حتی یک شاهی هم ازمالیات مقرر شده را به‌آنهانخواهد بخشید و هیچ دلیلی راهم درمورد اینکه اکنون داد و ستد در نتیجهٔ ورشکستگی بازرگانان متوقف شده، قبول نخواهد کرد[1]».

مأمورانی که مالیاتها را کاملاً جمع نمی‌کردند و یا متهم به‌خزانه دزدی می‌شدند، غالباًبدون هیچگونه رسیدگیی‌اعدام می‌گردیدند. مثلاً متصدی گردآوری مالیاتهای ایالت مرو کور گردید[2] و مأموران مالی‌ایالات خراسان، آذربایجان وغیره اعدام شدند[3].

به نمایندگان بوروکراسی عالی فئودالی جریمه‌های پولی زیادی بسته شد. آنهاراغالباً از کارخود برکنار می‌کردند واموالشان را به‌نفع‌شاه مصادره می‌کردند. ناظر خبر می‌دهد که مأموران امورمالی ایالات را «شاه پی درپی عوض می‌کرده و اموالشان را به‌نام خود ضبط می‌کرده[4]».

یکی از دیپلماتهای روسی آن دوره، درحالی که وضعیت بوروکراسی عالی کشوری را ارزیابی می‌کند می‌نویسد: می‌توان گفت که درمیان بزرگان اینجاحتی یک نفرهم نیست که گرفتارآزمندی نباشد، زیرادرحکومت فعلی،شاه تمام درآمدهای آنها را بکلی می‌گیرد و فقط به رشوه‌گرفتن دل خوش کرده‌اند[5]».

۱- همان‌جا، پروندهٔ ۱، برگ ۱۴۰.
۲- محمد کاظم، تاریخ عالم‌آرای... پیشین، جلد۲، برگ ۱۶۷.
۳- همان‌جا، برگ ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۶۸ و غیره.
٤- آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷۳۳، پروندهٔ ۷، برگ۱۱.
٥- همان‌جا، پروندهٔ ۸، برگ ٤۷۰.

بسیاری از صاحب منصبانی که شاه آنها را لخت کرده بود و احتیاج شدید به پول داشتند برای گرفتن کمک به مأمور ثابت روس در ایران مراجعه می کردند : مثلاً ، خلفاخان ، سفیر پیشین ایران در روسیه ، اغلب کسانی را برای گرفتن پول پیش مأمور ثابت روس می‌فرستاد ، « زیرا زنهای او ازگرسنگی داشتند می‌مردند و سایر آشنایان او نیز به‌همین وضع بدگرفتار بودند[۱] » .

گذشته از این ، نمایندگان بوروکراسی فئودالی ، با بازرگانی پیوند محکمی داشتند و صاحب مستغلات پردرآمدی (کاروانسرای ، دکان و حمام) درشهرهای مختلف نیز بودند . بدینجهت بود که زوال زندگی شهری و کاهش شدید تجارت به درآمدهای اشراف اداری لطمهٔ شدیدی وارد ساخت .

تلاشهای حکومت شاه برای محدود کردن نفوذ نمایندگان اشراف اداری ، کنترل برفعالیت‌هایشان و مبارزهٔ وحشیانه باخودسری و خزانه دزدی آنها حتی به تنظیم و تحکیم نسبی دستگاه دولت نیز نینجامید . در آخرین تحلیل ، نادر فقط با اینگونه کارها بوروکراسی فئودالی را علیه خویش برمی‌انگیخت .

مخالفت این گروه از طبقهٔ حاکمه نیز دلیلی بر کوچک شدن پایگاه اجتماعی حکومت نادرشاه بود .

سیاست نادر در زمینهٔ مذهب ، تلاشهای او برای ایجاد اتحاد بین فرقه‌های سنی وشیعه ، مصادرهٔ بخشی ازموقوفات ، کوشش برای استفاده ازقشربالای روحانیت شیعه ازطریق تحدید نفوذ روحانیت و تبدیل آن به ابزاری بیجان ، همه به کمک یکدیگر نارضایی شدیدی از سیاست « شاه غاصب » درمیان روحانیان برانگیخت .

۱- آ س خ ر ، ذخیرهٔ « روابط روسیه با ایران » ، ۱۷۳۶ ، پروندهٔ ۸ ، برگ ۴۷۱ .

استبداد نادرشاه حد و مرزی نداشت.

مهدی‌خان دریکی ازفصل های‌آخر کتاب خود، تصویرهایی از ترورووحشیانه، اعدامها و شکنجه هایی که نادر درحق اتباع خویش، فئودالها وکشاورزان اعمال می کرده ترسیم می کند[1]. شیخ محمد علی‌حزین نیززمانی که درهند بوده ازبسیاری از زائرانی که از حج برمی گشته‌اند دربارهٔ ترور وحشتناکی که بر ایران حاکم بوده وهمچنین وحشت ووصف ناپذیری که برتمام مردم کشورمستولی‌شده بوده، چیزهایی شنیده[2].

و. براتیشف خبر می‌دهد: «در سرتاسر کشور ایران، به جز غارتهای توانفرسای پولی از اقشارمختلف مردم که‌با کمک آزارهای ستمگرانه‌انجام می گیرد و مواجب مناسبی که به نظامیان داده می‌شود، هیچ کاردیگری ازطرف شاه صورت نمی‌پذیرد. ازاشخاص سرشناس، درهرمقامی که باشند با کمک اعدام و مجازات، جریمه های بی‌حساب می گیرند. کوتاه سخن آنکه، درایران حتی یک نفرهم‌نیست که از نادر صدمهٔ اندوهباری ندیده باشد. این بدبختی توانفرسا ملت ایران راچنان به سختی خشمگین کرده که هر لحظه ازخدای متعال رهایی خود را می‌خواهند و حاضرند برای اینکه بدین آرزوی بعید و سخت یاب خود برسند، علیه حکومت شاه منتهای دلاوری را از خود نشان بدهند[3]».

معاصران آن دوره، ترور وحشیانهٔ حکومت شاه را با وحشت و هراس کشور گشاییهای خانمانسوزچنگیزخان، هلاکوخان وتیمورمقایسه کرده‌اند. و. براتیشف در مارس سال ۱۷٤٤ از همدان می‌نویسد: «... [نادر- ن] خیال دارد که مانند

۱- مهدی‌خان، تاریخ نادری، پیشین، ص ۲٦٤-۲٦۲.

۲- زندگی شیخ‌حزین (انگلیسی)، پیشین.

۳- آ س خ ر، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران»، ۱۷٤٦، پروندهٔ۷، برگ‌۲٦٥.

چنگیزخان فرمانروای ترکستان ، هلاکوخان و تیمورلنگ ، که هرکدام در زمان خودبرای تصرف ایران چنان خونریزیهایی به‌راه انداخته‌اند که بیشترشهرهای‌ایران به‌کلی خالی ازآدم شده ، او نیزدرجاهای مختلف‌ایران دست به‌وحشیانه‌ترین قتل‌عامهای چندین هزارنفره بزند[1]» .

چاپارهایی که ازاردوی شاه به‌خراسان می‌آمدند ، می‌گفتند که به‌تمام مردم ایالات ایران ، مالیاتهای کلانی بسته‌شده که باکمک انواع بیرحمی‌ها ازآنها گرفته می‌شود و درنتیجه بیشترحکام و سلطانهای آذربایجان ، عراق ، کرمان و دیگر ایالات ایران ازشاه روی گردانده‌اند. چاپارها می‌گفتند : «چنان تصورکردیم که دولت نادریه ثباتی نداشته به انتها رسیده[2]» .

نادرشاه می‌خواست به‌قیمت قتل وکشتار و نابودی ده‌ها هزارنفر ، حاکمیت خود را درکشورصد پارچه‌ای که دچار زوال عمیق اقتصادی نیز بود حفظ کند . با وجود این ، ترورهمگانی و قتل و کشتارهای نظامی گواهی برناتوانی او درمقابل جنبشهای وسیع آزادی‌بخش ، قیامهای طبقاتی خلق و آشوب‌گرایی فئودالها بود .

هنگامی که نادر برای سرکوبی قیامهای سیستان و خبوشان (قوچان — م .) روانهٔ راه بود ، حرم سرا و خزانهٔ خود را به‌کلات فرستاد . او درقوچان اردو زد و در آنجا تاچندروز ، اسبی زین کرده را نزد خود نگاهداشته بود تا درموقع فراراز آن

۱ـ آ س خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۴۴ ، پروندهٔ ۳ ، برگ ۱۵۴،۱۵۵.

۲ـ محمدکاظم ، تاریخ عالم‌آرای . . . پیشین ، جلد ۳ ، برگ ۲۴۷ (اشتباه است ؛ همان ، برگ ۲۲۶ — م .).

استفاده کنند. به گفتهٔ بازن[1]، نادر یک بار سعی کرد که به کلات بگریزد، اما گروهی از سربازان او را نگهداشتند و به او اطمینان دادند که حاضرند تا زنده‌اند به او خدمت کنند. با وجود این چند روز بعد نادر توطئه‌ای را فاش ساخت که محمد قلی خان رئیس گارد شاه، صلاح خان و خانهای دیگر افشار در رأس آن قرار داشتند. نادر تصمیم گرفت که بر توطئه گران پیشدستی کند و تمام خانهای افشار و غیره را به‌قتل برساند. قرار شد که این کار را سپاهی ٤ هزار نفره به‌فرماندهی قانی‌خان و احمدخان ابدالی انجام بدهد. اما محمد قلی‌خان و سایر توطئه‌گران از قصد شاه باخبرشدند و شبانه (۹ ژوئن سال ۱۷٤۷) داخل چادر شاه گردیدند که در نتیجه، در آنجا جنگی تن به تن بین نادر و چندتن از توطئه‌گران درگرفت. در این زد و خورد، نادر پس از مقاومتی طولانی کشته شد. خانهای شورش کننده، سراو را به کلات پیش علیقلی‌خان برادرزادهٔ نادر که بعداً به‌نام عادل‌شاه‌تاجگذاری کرد فرستادند.

سپاه سواره نظام افغان با قشون خانها به‌جنگ پرداخت. اما برتری آشکار با نیروهای خانها بود. احمدخان عازم قندهار گردید و خود را شاه مستقل اعلام کرد.

پس از کشته شدن نادر دولت او به سرزمینهای فئودالی مستقلی تجزیه شد که حکام آن تا پایان قرن هیژدهم (به‌استثنای فاصلهٔ کوتاه بین سالهای ۶۰-۷۰ که دورهٔ حکومت کریم‌خان زند بود) به‌جنگ خونین با یکدیگر ادامه می‌دادند.

***

۱- «نامه های ...»، پیشین، ص ۳۱۶-۳۱۱. جریان توطئهٔ نظامی را ما ازروی اثر بازن شرح داده‌ایم، چون او در سالهای آخر حکومت نادر، به‌عنوان پزشک دربار، همیشه وی را همراهی می‌کرده و هنگام کشته شدن شاه در اردوی توچان بوده.

نتیجه

چنانکه یاد شد ، ویرانی واحدهای تولید کشاورزی در ایران ، در نیمهٔ دوم قرن هیژدهم آغاز گردید و سبب زوال عمومی اقتصاد کشور شد و این امر نیز تضادهای طبقاتی وهمچنین تضادهای درونی طبقهٔ فئودال را تشدید کرد . قیام‌سال ۱۷۰۹ قبیلهٔ افغان قلجی (قلزایی) علیه حکومت فرمانروایان صفوی باپیروزی قیام کنندگان پایان پذیرفت .

سران قبایل افغان بااستفاده از زوال دولت صفوی ، درسال ۱۷۲۱ به ایران لشگر کشیدند . درسال ۱۷۲۲ ، اصفهان گرفته شد و شاه سلطان حسین صفوی تاج خود را به میر محمود داد . در همین موقع ترکیه ایالات کنار مرزی دولت از هم پاشیدهٔ صفوی را تصرف کرد . سلطهٔ استیلاگران افغان و ترك ، ویرانی نیروهای تولیدی کشور را به‌دنبال خود داشت . بهره‌کشی وحشیانهٔ‌مالیاتی، غارت مستقیم ، استبداد خشن وپیگرد مذهبی، جنبش وسیع آزادی بخش توده‌های مردم راعلیه یوغ بیگانگان‌به‌اوج‌رسانید .

نادرقلی افشار ، سرکردهٔ یک دسته ازفئودالهای خراسان ، که اوضاع پیش آمده را به درستی ارزیابی می‌کرد ، به اردوگاه طهماسب پسرشاه سلطان‌حسین که از اصفهان به استرآباد گریخته بود رفت . او پس‌از متحد کردن قبایل جنگجوی خراسان ومطیع کردن آنها ، به جنگ باافغانان پرداخت و درسال ۱۷۳۰ بود که آنها را از ایران بیرون راند . عملیات نظامی نادر علیه ترکان‌نیز بسیارموفقیت‌آمیز بود : او درسال ۱۷۳۱ ، کرمانشاهان ، همدان وتبریز را دیگر اشغال کرده بود . باوجود این ، بدون جنبش های‌آزادی‌بخش وحمایت‌توده‌های وسیع مردم ایـران ، نادر قادر نبود درمبارزه بااشغالگران، پیروزگردد .

بدون شک ، نادر از همان ابتدای فعالیت‌های سیاسی خویش ، هدف‌های آزمندانه داشت . با وجود این ، مسألهٔ بیرون راندن استیلاگران اجنبی به خودی خودسبب افزایش اعتبار ونفوذ او درمیان محافل مختلف مردم گردید و این امر درسال ۱۷۳۶ موجب «انتخاب» اوبرای شاهی ایران‌شد.

فئودالها به دوعلت از نادر حمایت‌می‌کردند : یکی اینکه، آنهابه‌رام‌کردن توده‌های مردم که درزمان جنگ‌های آزادی‌بخش علیه افغانان و ترکان فعالیت زیادی ازخود نشان داده و فئودالها را متوجه خطری جدی ساخته بودند ، سخت علاقه داشتند. طبقهٔ فئودال ، برای سرکوبی کشاورزانی که علیه‌ستم مالیاتی قیام کرده بودند و نیز برای تعدی به آنها ، به دستگاه جبر و فشار نیرومندی احتیاج داشت . دیگر اینکه : درشرایط رکود اقتصادی و خانه خرابی و عدم قدرت پرداخت تولیدکنندگان مستقیم ، جنگ‌باسایر خلق‌ها و کشورها وغارت آنهابرای طبقهٔ فئودال ، مهمترین منبع درآمدبود . الهام‌بخش وسازمان‌دهندهٔ‌این‌جنگ‌های استیلاگرانه نیز نادربود.

تاریخ نگاران درباری انگیزه‌های واقعی‌لشگرکشی‌های نظامی را پرده‌پوشی کرده‌اند. مثلاً ، آنها لشگرکشی به‌هندوستان را به عنوان انتقام نادرازمغول کبیر به خاطر پذیرش فراریان ایران‌نمودار ساخته‌اند. درصورتی‌که، خود نادرهدف‌های غارتگرانهٔ لشگرکشیهای خودرا ، خیلی‌آشکارا وبی‌پرده فاش می‌ساخته . مثلاً او دریکی ازگفتگوهایش باسرکرده‌های‌نظامی چنین گفته : «... باید کشوری پیدا کرد که برای مافایده‌داشته‌باشد»[1] .

برخی‌لشکرکشیهای استیلاگرانهٔ نادر موفقیت آمیز بود. مثلا ، قشون او در هندوستان‌وآسیای میانه‌فاتح گردید.

---

۱ - س . سولوف‌یف ، تاریخ روسیه از زمان باستان ، جلد ۲۱ ، انتشارات «فایدهٔ اجتماعی» ، ص ۸۶ .

پیروزیهای نادر آنقدرها قابلیت نظامی او را نشان نمی‌داد که ضعف دشمن او را . هندوستان درسالهای قبل‌از جنگ دچار زوال اقتصادی و سیاسی بود ، بخارا و خوارزم نیز که از خان‌نشین‌های مستقل فئودالی تشکیل می‌شدند ، به وسیلهٔ جدال‌های دائمی ویران شده‌بودند . درجنگ با دشمنان نیرومندتر نیز ، نادر دچار شکست شد (مثلاً لشگرکشی به داغستان وجنگ با ترکیه در سال‌های ۱۷۴۶-۱۷۴۳) .

نادر درنتیجهٔ کشورگشاییهای خویش (به‌ویژه لشگرکشی به هندوستان) ثروت کلانی به چنگ آورد . او این ثروت‌ها رادرخزاین قلعهٔ کلات متمرکز نمود و ازآن‌ها دیناری‌هم خرج نمی‌کرد . برای راه انداختن جنگ ، نگهداری قشون و دستگاه اداری دولت‌نیز پول‌زیادی لازم‌بود که اوسعی می‌کرد این مبلغ رابا تشدید بهره‌کشی از مردم‌مالیات دهندهٔ ایران تأمین کند .

توده‌های مردم در دورهٔ مورد پژوهش ما ، مانند گذشته ، بی‌حقوق بودند . آنها که وابسته به‌محل پرداخت مالیات و اجرای وظیفه‌بودند ، نمی‌توانستندآزادانه سکونتگاه یا چادرگاه خود را ترک کنند ودرعین‌حال غالبا به فرمان‌شاه ، به ایالات مختلف کشور کوچانده‌می‌شدند .

حکومت شاه‌به تقویت واحدهای‌تولید کشاورزان وافزایش بازده‌آن علاقه‌ای نشان نمی‌داد . تدابیر گوناگونی که برای ترمیم آبیاری و کشت زمینهای رها شده انجام می‌گرفت بسیار محدود بود و هدفهای سیاسی و نظامی — استراتژیکی‌داشت . مثلا مرو ، پایگاه نظامی حمله به خیوه و بخارا ، به ناحیهٔ زراعتی ثروتمندی‌تبدیل گردید .

نگاهداری دستگاه دولت وبه‌ویژه قشونی پرعده باتمام‌سنگینی خود بر روی شانه‌های مردم مالیات دهندهٔ ایران فشار وارد می‌ساخت . سنگین‌ترین کار برای آنها تهیهٔ آذوقه ، علوفه ، لباس یک شکل و مهمات برای قشون بود . ضمنا ، این

نوع مالیاتها بارها، تا چندین برابر افزایش یافت. گذشته از مالیتهای مقرر، مالیاتهای غیرمنتظره‌ای نیزبه‌نفع سپاه‌تعیین‌می‌گردید.

اوبرای اجرای لشگرکشیهای استیلاگرانه، پرداخت حقوق به سربازان و صاحب منصبان، به‌مبالغ کلان پولی احتیاج داشت. به‌منظور تأمین‌این مبالغ، بخشی ازبهره ـ مالیاتی که قبلا به‌صورت محصول گرفته می‌شد، به فرمان نادر، به مالیات‌پولی تبدیل گردید.

یکی از دانشمندان می‌گوید: «تبدیل بهرهٔ کالایی به بهرهٔ پولی باعث گسترش بیشتر بازرگانی وصنایع شهری و بطورکلی سبب توسعهٔ تولید کالاوهمراه باآن گردش پول می‌گردد»[1]. درشرایطی که توسعهٔ روابط کالایی ـ پولی کم است وکشاورزان در وضعیت بدی قرار دارند، چنین‌تدابیری منجر به خانه خرابی آنها می‌شود.

گذشته از تهیهٔ مایحتاج برای قشون و پرداخت جریمه‌های پولی، رعایا وایلیات مجبور بودند مالیات بر درآمد، مالیات سرانه، عوارض دیگری که طبق معمول گرفته می‌شد ونیزمبالغی‌به‌مأموران دستگاه اداری دولت بپردازندو«وظایف» گوناگونی‌هم انجام‌دهند.

چنانکه ما دریافته‌ایم، ویژگی اساسی این‌دوره، جلب‌وسیع رعایا به‌خدمت نظامی بود (چیزی‌که درزمان صفویان به چشم‌نمی‌خورد). درنتیجهٔ این‌کار، عدهٔ زیادی‌کشاورز ازکارتولیدی‌جداشدند.

یکی از اسناد مهمی که برای بررسی سیاست مالیاتی نادرشاه وجود دارد، فرمان شاه درسال ۱۱۵۱ هجری است. این فرمان دربارهٔ گرفتن برخی مالیاتها از بخشی از مردم کشور برای مدت‌سه‌سال است. برمبنای این فرمان و اطلاعاتی که درمنابع آمده، می‌توان مالیاتها و«وظایف» اساسی را که در دولت نادرشاه وجود

---

۱ ـ ك. م. پیشین، جلد ۳، ص ۸۱۰.

داشته معلوم کرد و اصطلاحات‌مربوط‌به‌آن رابه‌طور دقیق مشخص ساخت. همچنین می‌توان برخی مالیاتها و «وظایفی» راکه قبلا در منابع نامی ازآنها نبود، مشخص ساخت. بررسی متن‌فرمان یاد شده ما را برآن می‌دارد که خبر موجود درکتاب‌ها را درمورد اینکه نادرشاه همهٔ مردم کشور را برای سه سال از تمام مالیاتها معاف کرده رد کنیم. طبق این‌فرمان، بسیاری‌ازمالیاتها ووظایف،ازجمله کمرشکن‌ترین آنها ـ رساندن مایحتاج برای قشون‌ـ برای مردم لغونگردید. رعایایی که‌درزمینهای خالصه وتیول‌می‌نشستند ازپرداخت‌مالیات معاف‌نشدند. ازقرارمعلوم، این زمینها، بخش اعظم زمینهای کشور را تشکیل می‌داده.

گذشته از این، ازمطالبی که درمنابع‌آمده روشن‌می‌شود که حتی‌تخفیف‌هایی که فرمان ازآنها نام برده، درعمل رعایت نشده، تازه، دربرخی ایالات، میزان مالیاتها، تاچندین برابرنیز افزایش یافته.

مردم برای پرداخت مالیاتهای زیاد شده، مجبور بودند که نه‌تنها تمام محصول اضافی، بلکه‌مقدار زیادی‌ازمحصول لازم‌خودرانیز بدهند. تمام این‌ها، به ویرانی‌واحدهای‌تولیدی کشاورزان که‌اساس‌اقتصاد کشور بودمنجرشد وباعث‌تشدید زوال عمومی‌اقتصادی گردید.

درنتیجهٔ ویرانی واحدهای تولیدی کشاورزان، صنایع دستی از مواد اولیه و بازرگانان از تجارت بسیاری از کالاها محروم گردیدند. به پیشه‌وران و بازرگانان‌نیز، جریمه‌های پولی‌زیادی بسته‌شد. آنهاموظف شدند که گذشته از پرداخت این جریمه‌ها، برای‌قشون‌شاه‌نیز، به‌قیمت‌ارزان، کالا تهیه کنند. شورشها و قیامهای درون دولت نادر وهمچنین جنگ‌های پی‌درپی با کشورهای همسایه، امکانات بازرگانی داخلی وخارجی کشور را کاهش می‌داد. زندگی دربسیاری از شهرها از بین رفته بود. قیمت‌آذوقه‌چندبرابر افزایش یافت ودربرخی ایالات کشور گرسنگی شدیدی که همراه‌بابیماریهای همه گیر بودآغازگردید. براتیشف وگلیتسین،

دیپلمات‌های روس می‌نویسند : «خود ایران باتمام سکونتگاههایش دچار ویرانی شده وبه‌هر کجا نظر کنی، فقر ، بدبختی وناتوانی‌است [۱]» . «...اما درمورد دولت ایران ، من درهیچ کجا،به‌جز گرفتن پول برای‌شاه، ازطریق‌شکنجه های ظالمانه، و گرسنگی چیز دیگری‌نمی‌بینم [۲]» .

طبیعی است که رکود اقتصادی کشور دراوضاع قشون نیزمنعکس گردید ، سربازان‌نادرشاه ، مدتها ، هیچ مواجب نگرفتند و غالبا ازسهم‌بری از غنایم جنگی نیز محروم می‌شدند ودرعوض مجازات و جریمه می‌گردیدند . آنها کمیابی شدیدی را درآذوقه، لباس یکشکل ومهمات تحمل‌می‌کردند .

چنین وضعی‌سبب‌بروز نارضایی درقشون‌می‌گردیدواین نارضایی به‌فرار،شورش وپیوستن به‌قیام کنندگان تبدیل‌می‌شد .

نادر درحالی که باتمام قوا حکومت خودرا تحکیم می‌کرد ، حقوق حکام و سرکردگان نظامی محلی را محدود کردومقدار زمینهای دولتی وسلطنتی را (به‌طور کلی با گرفتن زمینهای واگذار شده به فئودالها) افزایش داد . او تدابیری نیز درجهت تضعیف موقعیت‌اقتصادی ونفوذ سیاسی مأموران عالی‌رتبهٔ اداری وسرکردهٔ های نظامی و تقویت‌وابستگی آنهابه مرکزبه‌کاربست وموقعیت قشربالای‌روحانیت شیعی را سخت متزلزل ساخت . گذشتهٔ ازاین، جنگهای‌اشغالگرانهٔ او که کشاورزان را خانه‌خراب‌می‌کرد، درآمد فئودالها را نیز ، به‌نوبهٔ‌خود، کاهش می‌داد . بخش قابل توجهی‌ازطبقهٔ حاکم که ازسیاست‌نادر ناراضی بودند به جناح مخالف حکومت اوتبدیل شدند .

وضع واقعی کشور باادعای تاریخ نگاران درباری وبرخی دانشمندان‌خارجی،

---

۱ ـ آس خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۳۳ ، پروندهٔ ۳،برگ۶۳۹ .
۲ ـ آس خ ر ، ذخیرهٔ «روابط‌روسیه باایران»، پروندهٔ۳ ، برگ۳۳ .

مبنی براینکه گویا نادر ایران را «ازآن موقعیت پست خود تاحد اولین دولت آسیا»[1] ارتقا داده ، به کلی تناقض داشت .

سیاست ماجراجویانه واشغالگرانهٔ نادر سبب تشدید بهره کشی از جانب دولت، مالیاتهای بی حساب ومصادرهٔ اموال افراد شد واین امر نیزباعث تشدید سریع مبارزات طبقاتی گردید . مبارزات طبقاتی مردم درفرار دسته جمعی رعایا وایلیات ازسکونتگاهها وچادرگاههایشان، خودداری ازپرداخت مالیات واجرای وظیفه وبالاخره درقیامهای خلقی نمودار می شد .

مبارزهٔ طبقاتی در دولت نادرشاه سال به سال شدیدتر می گردید . اگر در دههٔ چهارم قرن هیژدهم، بیشتر، روش های منفعل مبارزه، یعنی ترك سكونتگاه ، خودداری از پرداخت مالیات وپیوستن به آشوبهای فئودالی دربین توده های مردم رواج وسیعی داشت . درعوض در دههٔ پنجم شکل اساسی مبارزه ، قیامهای خلقی علیه حکومت شاه بود .

همزمان باجنبشهای آزادی بخش درایالات غیرایرانی ، که درزمان صفویان نیز روی می داد، در دورهٔ موردپژوهش ما، در نتیجهٔ تشدید سریع بهره کشی فئودالی، جنبشهای خلقی درخودایران نیز به طور وسیعی گسترده شد . دراسترآباد، مازندران، فارس ، سواحل خلیج فارس، گیلان وسیستان قیامهایی خلقی درگرفت . علت اساسی ومستقیم قیامها وشورشهای موردپژوهش، پیش ازاینکه ظاهر شوند ودامنه ای چنین وسیع بیابند، تشدید ستم مالیاتی بود . مثلا ، براتیشف ، مأمور ثابت روس درایران که همزمان وشاهد تمام این وقایع بوده ، درگزارشی که درسال ۱۷۴۴ به هیئت رئیسهٔ امورخارجهٔ روسیه می دهد، بدرستی می نویسد : «این آشفتگی فقط ناشی از حکومت خشن وظالمانهٔ شاه است، زیرا گردآوری وغارت غیرانسانی و همیشگی پول وذخایرغله ، تهیهٔ لباس برای قشون، مهمات، گلولهٔ توپ ، گاری برای حمل آذوقه و

---

۱ ـ لوکهارت ، نادرشاه ... (انگلیسی) ، پیشین ، ص ۱ .

توپ ورساندن لباس و سایر کالاها وذخایریاد شده به اردوگاه ، برای تأمین مخارج ایستگاههای پست و بسیاری تقاضاهای بی‌شمار دیگر ، که قاعدهٔ مشخصی هم ندارد ، چنان سبب مزاحمت و درماندگی ایرانیان‌شده که آنها را به سرحد نابودی رسانیده» .[1]

چنانکه یادآور شدیم، محمد کاظم نیزشروع بسیاری‌از قیامها را بابستن مجدد مالیات‌های کلان مربوط دانسته .

نیروهای‌اساسی‌قیامهارا،رعایاوایلیات‌تشکیل‌می‌دادند.باوجوداین،خواستهای آنها تقسیم مجددمالکیت زمین وواگذاری زمینها به کشاورزان یا برابری اجتماعی وغیره نبود. آنها یگانه مسبب تمام بدبختی‌های خودرا نادر می‌دانستند و به جای اینکه علیه تمام‌نظام‌بهره‌کشی فئودالهای مختلف بپاخیزند ، فقط علیه تشدید ستم مالیاتی حکومت‌شاه قیام می‌کردند . بدینجهت بود که قیام‌کنندگان به مبارزه با نمایندگان‌حکومت‌شاه، مأموران‌مالی‌ومالیات‌بگیران‌می‌پرداختند .

بسیار جالب است که بیشتر قیامهای بزرگ ، پس‌از اجرای مالیات‌بندی جدید سال ۱۷۴۳ آغازشده : درعرض سالهای ۱۷۴۷ ـ ۱۷۴۳ پیوسته قیامهایی درفارس ، خوزستان ، گیلان ، استرآباد ، مازندران ، سیستان و سواحل خلیج‌فارس به‌وقوع پیوست.

قیامهای خلقی سالهای ۴۰ـ۳ درایران ، دارای تمام‌ضعف‌هایی‌بود که‌ویژهٔ جنبشهای کشاورزان دردورهٔ فئودالیزم‌است.

قیام‌کنندگان‌دارای هدف، خواست‌وبرنامهٔ‌عملی که به روشنی بیان شده‌باشد نبودند، قیام‌نیزدارای‌سازمان‌بندی‌ضعیف‌وبی‌تشکلی‌بود. حتی بین‌آن‌دسته‌ازقیامهایی که همزمان‌هم رخ می‌داد ، ارتباط مؤثری وجود نداشت (مثلاً قیام سال ۱۷۴۴ درفارس واسترآباد) .

---

۱ ـ آس خ ر ، ذخیرهٔ «روابط روسیه با ایران» ، ۱۷۴۴ ، پروندهٔ ۳ ، برگ ۱۴۷ .

البته این موضوع تعجب‌آور نیست که درشرایط پراکندگی فئودالی قطعات مختلف کشور، قیامها نمی‌توانستند یکباره‌تمام ایران‌را فرا گیرند.

چنانکه یکی‌ازدانشمندان می‌گوید، کشاورزان دردورهٔ جنگهای کشاورزی، «جنبش خودرا با ترس وتقبل خطرآغاز می‌کردند، بدینجهت‌درپیکارخویش‌نه‌تنها با اقشار محافظه‌کار، بلکه باتمام اقشاردیگرمخالفان‌نیز متحد می‌شدند و سرانجام، ناگزیر،شکست می‌خوردند[۱]». این گفته‌درمورد دولت نادرشاه‌نیزبه‌طور کلی‌صدق می‌کند. کشاورزان درحالی که علیه حکومت شاه‌قیام‌می‌کردند، غالباً ازفئودالها و دولت ترکیه کمک‌می‌خواستند(مثلاً درفارس، خوی‌وسلماس)، که‌این امر، بدون شک، گواهی برضعف‌وبی‌تشکلی‌قیامهابود.

شرکت نمایندگان برخی از گروههای طبقهٔ حاکم در قیامهای خلقی، مبین نارضایی‌آنها ازسیاست داخلی‌وخارجی نادرشاه وکوشش‌آنها برای‌استفاده ازقیامها‌به منظور بهبودوضعیت‌اقتصادی‌ونفوذ سیاسی‌خودشان بود.

فئودالهایی که به قیامها جلب می‌شدند، اکثراً بـه قیام کنندگان خیانت می‌کردند وباشاه واردساخت‌وپاخت‌می‌شدند.

اتحاد رعایا وایلیات با فئودالها نمی‌توانست طولانی و با دوام باشد، زیرا هدف‌های آنها با یکدیگرتفاوت داشت. توده‌های مردم علیه تشدید ستم فئودالی قیام می‌کردند ومبارزهٔ‌آنهاعیناً متوجه سیاست ماجراجویانهٔ نادر بود، درصورتی که فئودالها ازتفوق‌شاه ناراحت بودندوتلاش می‌کردند که سهم خود را ازبهره کشی مالیاتی ازمردم‌افزایش‌دهند.

سازمان‌بندی‌ضعیف، بی‌تشکلی ومحلی‌بودن قیامها، نبودن‌رهبرانی که به‌طور پیگیر برای منافع‌خلق مبارزه کنند، تضادهای‌درونی قیامها وخیانت فئودالها، همه به کمک‌هم، سرنوشت هرقیام‌را ازپیش تعیین‌می‌کرد.

۱ ـ ف. ا جنگ کشاورزان درآلمان، ص ۱۳۵.

قتل و کشتار و ویرانی وغارتی که باسرکوبی قیامها همراه‌بود ، تأثیر بی‌اندازه بدی دروضعیت ایالات دربرگیرندهٔ جنبشها می‌گذاشت. سرکوب کنندگان لطمات ویران‌کننده‌ای به‌واحدهای تولیدی کشاورزان وارد می‌ساختند ، به‌طوری که این لطمات تاسالهای بسیارقابل‌مرمت‌نبود. باوجود چنین‌سرکوبی‌هایی، قیامهای یادشده نقش تاریخی بزرگی را بازی کردند، زیرا همین قیامها بودند که ازاجرای‌نقشه‌های استیلاگرانهٔ جدید جلوگرفتند ونیروهای‌دولت فئودالی نادر را نابود کرده ، خود یکی‌ازعلل تلاشی‌آن دولت‌شدند.

نادرشاه با جنگهای استیلاگرانه‌ای که درطول دهه‌های چهارم وپنجم قرن هیژدهم به راه انداخت ، توانست دولت بسیار بزرگی تشکیل دهد . ارمنستان ، گرجستان،آذربایجان ، افغانستان ، بخشی از داغستان ، خان‌نشین‌های خیوه‌وبخارا وایالات‌شمال‌غربی هندوستان‌بااعمال‌زور جزءاین دولت‌شده‌بودند. بخشی‌از زمینهای اشغال شده به ایالات دولت نادرشاه‌تبدیل شده‌بودوبخشی‌دیگرسرزمین‌های‌واسالی این‌دولت‌بود.

مطیع کردن جبری خلقها و کشورهای مختلف بوسیلهٔ نادرو اتحاد آنها در چارچوبهٔ یک دولت فئودالی ، با بهره کشی بیرحمانه و سرکوبی خونین مبارزات رهایی‌بخش وطبقاتی خلقها ارتباط داشت . تمام اینها در وضعیت نیروهای‌تولیدی کشورهای تسخیرشده، تأثیربدی داشت وازپیشرفت اقتصادی و فرهنگی این خلقها جلوگیری می‌کرد.

دردههٔ پنجم قرن هیژدهم ، ایالات غیر ایرانی دولت نادر را جنبش‌های آزادی‌بخشی فراگرفت : گرجستان درعرض‌ده‌سال (۱۷۳۵-۱۷۴۴) عرصهٔ‌قیام‌های سختی بود که علیه شاه درمی‌گرفت و نتیجهٔ آنها جلوگیری از تلاش نادر برای تبدیل گرجستان به ایالات زیر فرماندهی مأموران شاه بود. افغانستان نیز میدان

قیامهای پی‌درپی‌قبایل شد . جنبش‌آزادی‌بخش سختی نیز درداغستان، آذربایجان وآسیای میانه درگرفت.

فعالترین‌شرکت‌کنندگان مبارزات رهایی‌بخش کشاورزان ، اقشار زحمتکش شهری و چادرنشینان عادی بودند . دراین جنبشها فئودالها نیز (معمولاً درنقش رهبر) شرکت داشتند.

باوجوداین، ترس‌از گسترش قیامهای خلقی ووحشت(هنگام شکست قیامها) از دست دادن تمام یا قسمتی ازامتیازات غالبا فئودالها را به آشتی با حکومت شاه می‌کشانید .

جنبش‌های آزادی‌بخش علیه یوغ شاه نقش مثبتی درسرنوشت تاریخی این خلقها بازی کرد .

تلاشهای چندین ساله و ناموفق نادر برای سرکوبی مبارزات رهایی‌بخش و جنبشهای خلقی سبب تلاشی قشون شاه و کاهش شدید کارآیی نظامی آن شد .

نیروهای‌دولت فئودالی‌ایران دیگر به پایان رسیده‌بود وسرانجام ، این‌دولت درزیر فشار بحران‌اجتماعی ـ سیاسی واقتصادی‌نابودشد.

قیامهای خلقی ایران و جنبش‌های آزادی بخش خلقهای اسیر شده و همچنین تبدیل بخش بزرگی ازطبقهٔ حاکم به جناح مخالف حکومت شاه سبب منفرد شدن نادر گردید . .در ژوئن سال ۱۷۴۷ او در نتیجهٔ توطئهٔ چند نفر از سرکردگان نظامی که‌زمانی‌نسبت‌به‌او وفادار بودند به قتل رسید . پس‌ازمرگ‌نادر، دولت او ازهم پاشیده شد و دورهٔ نفاقها وجدالها درایران‌آغازگردید و، به استثنای دوره‌هایی کوتاه ، تاپایان قرن هیژدهم‌ادامه یافت .

بدین‌ترتیب ، برمبنای واقعیاتی که دراین کتاب آورده شده ، می‌توان

دربارهٔ سیمای غارتگرانهٔ نه تنها سیاست خارجی ، بلکه سیاست داخلی نادرشاه نیز قضاوت کرد. سرتاسرتاریخ پیدایش، توسعه وسقوط دولت‌نادر مؤیداهمیت قاطع شرایط اقتصادی‌ونقش توده‌های‌مردم درتاریخ جامعه‌است.

پایان

***

پیوست

«سیاهه مقداری از هرچیز که درنقاط مختلف ایران به عنوان مالیات گرفته می‌شود یا به جای آن راهداری دریافت می‌گردد[1]»

گرفتن راهداری ازمسافران رشت به‌مشهد

در رشت ازهربار پارچهٔ قاطر یااسب یک روبل و ۲۰ کپیک وازهربار پارچه الاغ ۶۰ کپیک گرفته می‌شود.[2]

درهرچهار پاسگاه کوتوم، نقله‌بر، منجیل و قزوین نیزبه همین‌ترتیب عمل می‌شود.

درتهران‌ازهربارپارچهٔ‌قاطر واسب ۱۰ کپیک واز هربار پارچهٔ الاغ ۵ کپیک ودرمورد کالاهای کشیدنی نیز، مانندقرمزدانه و رنگ قالبی، ازهربار اسب و قاطر ۵ کپیک وازهربارالاغ ۲/۵ کپیک گرفته می‌شود.

درشمیران، تمغار، شاهرود، میمنه، سبزوار ونیشابور

درتمام این‌نقاط مانندآنچه که قبلا گفته شد عمل می گردد. در تهران از هربار پارچه قاطر و اسب ۱۰ کپیک، از هربار پارچهٔ الاغ ۵ کپیک، درمورد کالاهای کشیدنی نیز ازهربار اسب‌و قاطر ۵ کپیک و از هربار الاغ ۲/۵ کپیک می گیرند.

ازنیشابور به‌مشهد

ازکالاهای‌وارداتی برحسب برآوردآنهاعوارضی گرفته می‌شود که‌نامی‌فارسی

---

۱ - این سند درآس خ ر، «ذخیره» روابط روسیه باایران، ۱۷۴۵، پروندهٔ۱۸، برگ ۷۷۶-۷۷۳ نگهداری‌می‌شود (قطعه‌ای ازآن به‌صورت‌عکس دراین کتاب‌چاپ‌شده).

۲ - Rouble = 100Kopeik - م.

دارد ... درواقع ازکالاهای پارچه‌ای ازهر. . . ۱ روبل ، ۲۵ روبل‌وازکالاهای کشیدنی از هر . . . ۱ روبل ، ۳۰ روبل گرفته‌می‌شود.

ازمسافران رشت به مشهد ازطریق‌همدان

ازچهار پاسگاه کوتوم ، نقله‌بر ، منجیل و قزوین ، مقدار وجوه راهداری از هربار پارچهٔ قاطر یا اسب ـ مانند آنچه که در بالا یاد شد ـ یک روبل و ۲۰ کپیک و از هر بار الاغ ۶۰ کپیک و در مورد کالاهای کشیدنی نیز از هربار قاطر واسب ۵ کپیک‌وازهربارالاغ ۲/۵ کپیک‌است.

درخرم‌آباد یاآبغار ، سازنلی، همدان ، تهران ، شمیران ، تمغار، شاهرود ، مزیلان، سبزوار ونیشابور

درتمام این‌نقاط ، مانندآنچه که قبلا درمورد رشت از چهار پاسگاه گفته شد راهداری دریافت‌می‌شود : یعنی‌از هربار پارچهٔ قاطر و اسب ۱۰ کپیک ، از هربار الاغ ۵ کپیک ، ازکالاهای کشیدنی ، ازهرباراسب وقاطره کپیک وازهربارالاغ ۲/۵ کپیک می گیرند .

ازنیشابور به مشهد نیز، ازکالاهای وارداتی مالیاتی فقط برحسب برآورد ـ چنانکه قبلا یادشد ـ یعنی‌از هر . . . ۱ روبل پارچه ۲۵ روبل ودرمورد کالاهای کشیدنی ازهر. . . ۱ روبل ، ۳۰ روبل گرفته می‌شود.

ازمسافران رشت به تبریزازجادهٔ اول ازطریق اردبیل

درتمام پاسگاههای رشت ، لاشمدان ، کسما و کسکر مبالغی به شرح زیر به‌عنوان راهداری گرفته‌می‌شود ، از هر بار پارچهٔ قاطر واسب ۴۰ کپیک، از هربار الاغ ۲۰ کپیک ، درمورد کالاهای کشیدنی نیزاز هرباراسب و قاطر ۲۰ کپیک و از هر بار الاغ ۱۰ کپیک.

دربندلار، از هربار پارچهٔ اسب و قاطر ۳۰ تا ۴۰ کپیک ، از هربار الاغ ۱۵ تا ۲۰ کپیک ، درمورد کالاهای کشیدنی نیز از هربار قاطر واسب ۲۰ کپیک وازهربار الاغ ۱۰ کپیک گرفته‌می‌شود .

دراردبیل ازهربار پارچهٔ اسب وقاطر. ٤ کپیک ، از هر بار الاغ . ۲ کپیک درمورد کاهای کشیدنی نیز ، ازهربار اسب و قاطره ۱ کپیک و از هربار الاغ . ۱ کپیک می گیرند .

درساروف ازهربار پارچهٔ اسب وقاطر . ۲ کپیک، ازهربار الاغ . ۱ کپیک ، درمورد کالاهای کشیدنی نیز ، ازهرباراسب وقاطر . ۱ کپیک و از هربار الاغ ٥ کپیک گرفته می‌شود .

درتبریز نیزازکالاهای‌وارداتی پول به‌عنوان راهداری گرفته می‌شود،بطوری که از هربار پارچهٔ اسب و قاطر یک روبل تا یک روبل و . ۲ کپیک واز هربار الاغ . ٥ تا . ٦ کپیک‌وهمچنین ، برحسب برآورد ، ازهر . ۱ روبل ، . ۳ کپیک می گیرند .

از رشت به تبریز ازجاده دوم

درتمام پاسگاههای رشت ، لاشمدان ، کسما و کسکر بدین‌ترتیب راهداری دریافت‌می گردد : ازهربار پارچهٔ قاطر واسب . ٤ کپیک ، ازهربارالاغ . ۲ کپیک، درمورد کالاهای کشیدنی نیز، ازهربار اسب و قاطر. ۲ کپیک وازهربار الاغ . ۱ کپیک .

درجیرفت‌ازهربار پارچهٔ اسب وقاطر. ۲ کپیک، از هربار الاغ . ۱ کپیک، درمورد کالاهای کشیدنی ازهربار اسب و قاطر ٥ ۱ کپیک واز هر بار الاغ . ۱ کپیک می گیرند.

درمیانه‌از هربار پارچه قاطر و اسب . ۲ کپیک و ازهربارالاغ . ۱ دپیک ، درمورد کالاهای کشیدنی‌نیز ، ازهربار اسب وقاطر ٥ ۱ کپیک و از هربار الاغ . ۱ کپیک‌وازمیانه به تبریز ازکالاهای وارد شده، برحسب برآورد ـ چنانکه دربالا آمد ازهر. ۱ روبل . ۳ کپیک گرفته می‌شود .

ازمسافران رشت بهاصفهان

در رشت، کوتوم ، نقله برومنجیل از هربار پارچهٔ قاطر و اسب یک روبل و

۲۰ کپیک می گیرند.

درقزوین وزرند ازهربار پارچهٔقاطرواسب ۲۰ کپیک ، ازهربارالاغ ۱۰ کپیک وهمچنین ازکالاهای کشیدنی‌نیز به همین ترتیب گرفته می‌شود.

درشهرقم وکاشان ازهربار پارچهٔ قاطر واسب ٤۰ کپیک و ازهربارالاغ ۲۰ کپیک گرفته می‌شود. درمورد کالاهای کشیدنی‌نیزبه همین ترتیب عمل‌می گردد.

درسوچاپور یااصفهان، برخلاف‌آنچه که درشهرهای‌پیش گفتهٔ قم و کاشان رایج‌است، راهداری گرفته‌می‌شود. ازکالاهایی که به‌اصفهان‌وارد می‌شود، برحسب برآورد، ازهر ۱۰۰ روبل ۱۰ روبل‌وفعلا ۱۸ روبل‌می گیرندوبجز راهداری‌مالیات‌هم دریافت می‌نمایند.

راهداری شماخی

درشماخی‌ازهربارشترابریشم‌یاپارچه، یک‌روبل‌و ۵۰ کپیک، درمورد کالاهای کشیدنی، ازهربارشتر ٦۰ کپیک وازهربارگاو ۳۰ کپیک گرفته می‌شود.

درباکو ازهربارشترازکالاهای یادشده، ۲۰ کپیک وازهربارگاو ۲۰ کپیک تا ۲۵ کپیک می گیرند.

درمورد کالاهایی که‌باکشتی به بارانداز باکووارد‌می‌شوند

درباکواز هرتوپ‌ماهوت، که‌پیش‌ازاین ۲۲ کپیک‌مالیات ازآن گرفته‌می‌شد، اکنون ۲۵ تا ۳۰ وحتی ٤۵ روبل‌می گیرند.

ازسایرکالاها نیزمانند قرمزدانه ، رنگ‌قالبی، بلوز ، کرباس، صندل و دیگر کالاهای‌مشابه، برحسب برآورد، ازهر ۱۰۰ روبل، ۵۰ روبل گرفته‌می‌شود.

ازکالاهایی که‌ازشماخی‌به‌دربندمی‌رود

ازهربارشتریک روبل و ۳۰ کپیک و از هربار اسب وگاو ، یک روبل گرفته می‌شود.

در دربند از هربار شتر یک‌روبل و ۲۰ کپیک‌وازهربار‌اسب و گاو و قاطر یک روبل می گیرند.

از کالاهایی‌نیز که با کشتی وارد اسکلهٔ دربند می‌شود ، ازهرتوپ ۵ روبل و از هرقطعه صابون ۰/۲ ۱ کپیک، از هرچلیک صابون وپیه . ۵ کپیک ، از هرشبکهٔ چهل تایی‌شراب . ۵ کپیک‌وازهربشکه‌مقداری‌شراب گرفته‌می‌شود .

اما در رشت ازکالاهایی که از روسیه وازنقاط مختلف ایران وارد می گردد، از هر روبل ۵ کپیک گرفته‌می‌شود ، دوصورتی که ازصادر شده‌ها چیزی نمی گیرند. وجوه راهداری ، چنانکه قبلاً توضیح داده‌شد ، هم از وارد شده‌ها و هم از صادر شده‌ها گرفته می‌شد.

واسیلی چیریکه یف‌منشی

نام‌نامه[1]

آ

۱- این فهرست مختص نام‌های متن است و نامهای مندرج درمقدمه‌های کتاب درآن آورده‌نشده‌ام.

۱- Ksahskoie eristarstva

ج

د

غ

ف

ق

م

کتابنامه

آثار پایه

Маркс К., *Капитал*, т. III, М., 1955.

Маркс К., *Письмо к Энгельсу от 2 июня 1853 г.* (К. Маркс и Ф. Энгельс, Сочинения, т. XXI, изд. 1).

Маркс К., *Письмо к Энгельсу от 25 сентября 1857 г.* (К. Маркс, Ф. Энгельс, Избранные произведения в двух томах, т. II, М., 1948).

Маркс К., *Формы, предшествующие капиталистическому производству*, М., 1940.

Маркс К., *Хронологические выписки*, тетради I—III («Архив Маркса и Энгельса», тт. V—VII, М., 1938—1940).

Энгельс Ф., *Избранные военные произведения*, т. I—II, М., 1956.

Энгельс Ф., *Крестьянская война в Германии* (К. Маркс и Ф. Энгельс, Сочинения, т. 7, изд. 2, М., 1956).

Энгельс Ф., *О разложении феодализма и развитии буржуазии* (К. Маркс и Ф. Энгельс, Сочинения, т. XVI, ч. I, изд. 1).

Энгельс Ф., *Письмо к Марксу от 6 июня 1853 г.* (К. Маркс и Ф. Энгельс, Сочинения, т. XXI, изд. 1).

Энгельс Ф., *Происхождение семьи, частной собственности и государства*, М., 1953).

Ленин В. И., *Развитие капитализма в России* (Сочинения, т. 3, изд. 4).

Ленин В. И., *О государстве* (Сочинения, т. 29, изд. 4).

منابع

АВПР, ф. «Сношения России с Персией», дела за 1723—1747.

АВПР, ф. «Сношения России с Бухарой», приказные дела новых лет.

ЦГАДА, «Журнал А. Волынского, Персидские дела 1715—1718 гг.», № 2.

ЦГВИА, «Журнал русского коменданта в Дербенте полковника Юнгера», ф. ВУА 18—472 (Извлечения из Кизлярского архива 1722, 1728, 1731).

ЦГВИА, «О заведении регулярных войск в Персии», составлен капитаном П. Ермоловым, ф. ВУА 50—077.

Государственное хранилище рукописей Арм. ССР (Матенадаран) «Персидские официальные документы XVI—XVIII вв. дивана Эчмиадзинского католикоса».

محمد کاظم، تاریخ عالم ارائی نادری.
(Отдел рукописей Института востоковедения АН СССР, т. I—III, д-430).

«Акты, собранные Кавказской археографической комиссией» (АКАК), под ред. Ад. Берже, т. I—III, Тбилиси, 1866 и следующие годы.

Бакиханов-Кудси Аббас-Кули-ага, *Гюлистан-Ирам*, Баку, 1926.

[Братищев В.], *«Известия о происшедших между шахом Надыром и старшим его сыном Риза Кулы-мирзою печальных приключениях в Персии в 1741—1742 гг., ныне сообщенное сочинение канцелярии советника Василия Братищева»*, СПб., 1763.

Бутков П. Г., *Материалы для новой истории Кавказа с 1722 по 1803 г.*, т. I—III, СПб., 1869.

Гербер И. Г., *Известия о находящихся с западной стороны Каспийского моря, между Астраханью и рекой Курой народах и землях и их состоянии в 1728 г.* («Сочинения и переводы, к пользе и увеселению служащие», 1760, июль—октябрь).

Гиляненц Саргис, *Дневник осады Исфагана афганцами* («Записки Имп. Академии наук», т. XVIII, приложение 3, СПб., 1870).

Ереванци Абраам, *История войн 1721—1736 гг.*, Ереван, 1939.

Зевакин Е. С., *Азербайджан в начале XVIII в. (Извлечения из дневника А. П. Волынского)*. («Известия Общества обследования и изучения Азербайджана», вып. IV, Баку, 1929, № 8).

«Колониальная политика российского царизма в Азербайджане в 20—60-х годах XIX в.», т. I и II, М.—Л., 1936—1937.

Лерх И., *Путешествие 1733—1735 гг. из Москвы в Астрахань и по странам, лежащим на западном берегу Каспийского моря* («Новые ежемесячные сочинения», ч. 43, СПб., 1790).

«Материалы архивов министерств иностранных дел Англии, Австрии и Франции», изданные в «Сборниках Императорского российского исторического общества», т. 3, 49, 56, 69, 76, 85, 96, 103 и др.

«Материалы по истории Грузии», Тифлис, 1895.

«Материалы по истории туркмен и Туркмении», т. II, М.—Л., 1938.

«Очерк расстройства Персии перед появлением Надир-шаха» («Московский наблюдатель», 1838, т. 14).

«Передняя Азия в документах», кн. I (Нахичеванские рукописные документы XVII—XIX вв.), персидский текст, русский перевод и комментарий под ред. Ю. Н. Марра, Тбилиси, 1936.

«Персидские документы Матенадарана», вып. I, Указы XV—XVI вв., сост. А. Д. Папазян, историческая редакция М. С. Хасратяна и Л. С. Хачикяна, Ереван, Изд-во АН Армянской ССР, 1956 (на русском, армянском и персидском языках).

[Решетов С.], *«История о персидском шахе Тахмас Кулы хане, с французского на российский язык переведенная ассесором Степаном Решетовым»*, СПб., 1790.

«Собрание актов, относящихся к обозрению истории армянского народа», т. I—III, М., 1833—1838.

«Сборник материалов для описания местностей и племен Кавказа», вып. 46, Махач-Кала, 1929.
[Соймонов Ф. И.], *«Описание Каспийского моря и чиненных на оном российских завоеваний, яко часть истории государя императора Петра Великого, трудами тайного советника, губернатора Сибири Ф. И. Соймонова»*, СПб, 1763.
«Указы кубинских ханов». Персидский текст, русский перевод и комментарий, Тбилиси, 1937.
Шемахеци Акоп, *Походы Тахмасп Кули-хана (Надир-шаха) и избрание его шахом* (перевод С. Тер-Аветисяна), Ереван, 1932.
Abd-al-Karim Kashmiri, *Voyage de l'Inde à la Mekke. Ext. et trad. par L. Langles*, Paris, 1797.
Chardin, *Voyages du chevalier Chardin en Perse et autres lieux*, t. I—V, Paris, 1830.
«A chronicle of the carmelites in Persia and the papal mission of the XVII and XVIII centuries», London, 1939, vol. I—II.
Emin J., *Life and adventures of Emin J.*, London, 1792.
Fraser James, *The history of Nadir shah, formerly called Thamas Kuli khan*, London, 1742.
Jones William, *Histoire de Nadir Chah connu sous le nom de Thahmas Kuli Khan, empereur de Perse*. Trad. d'un manusrit persan, London, 1799.
Hanway Jonas, *An historical account of the British trade over the Caspian sea: woth the authors journal of travels from England through Russia into Persia, and back through Russia, Germany and Holland*, vol. I—II, London, 1754.
Hanway Jonas, *Beschreibung seiner Reisen von London durch Rußland nach Persien, Hamburg und Leipzig*, Bd. I—II, 1754.
Krusinski J. B., *Histoire des révolutions de Perse*, vol. I—II, Paris, 1729—1742.
[Lerch J. J.], *«Auszug aus dem Tagebuch von einer Reise, welche D. Johann Jacob Lerch von 1733 bis 1735 aus Moskau nach Astrachan und in die Ufer auf der Westseite des Caspischen Sees belegenes Landes gethan hat»* (Büschings «Magazin», Bd. III, Hamburg, 1769).
[Lerch J. J.], *«Nachricht von der zweiten Reise nach Persien, welche der Keisereliche Russische Collegienrath J. J. Lerch von 1745 bis 1747, gethan hat»* (Büschings «Magazin», Bd. X, Hamburg, 1776).
«Lettres édifiantes et curieuses, écrites des missions étrangères», t. IV, nouv. éd., Paris, 1780.
Mahammed Ali Hekmat, *Essai sur l'histoire des relations politiques irano-ottomanes de 1722 à 1747*, Paris, 1937.
Mamie-Clairac, *Histoire de Perse*, Paris, 1750.
[Du Mans], *«Etat de la Perse, en 1660 per le p(ere) Raphael du Mans»*. Publié avec notes et appendice par Ch. Scheffer, Paris, 1890.
Otter, I., *Voyage en Turquie et en Perse, avec une relation des expéditions de Thomas Koulikhan*, vol. I—II, Paris, 1748.
Picault Sh., *Histoire des révolutions de Perse* t. I—II, Paris, 1810.
[Sheikn Hasin], *«The life of Sheikh Mohammed Ali Hasin, written by himself»*, ed. by F. S. Belfour. Persian text. with an english translation, London, 1830—1831.

«Tadhkirāt al-muluk, a manual of Safavid administration». Persian text. Transl. and explained by V. Minorsky, Cambridge, 1943.
Tavernier J. B., *Les six voyages de J. B. Tavernier*, vol. I—II, Paris, 1676.
M. de Tienn, *Relation de Dourry Effendi*, Paris, 1810.
ابو الحسن بن محمد امین گلستانه مجمل توریخ بعد نادری
Leiden 1896
میرزا محمد مهدی خان استرابادی، انشاء نامه، تبریز، ۱۹۰۹.
میرزا محمد مهدی خان استرابادی، تاریخ نادری بمبئی. ۱۷٤۹

Աբրահամ կաթողիկոս Կրետացի, Պատմութիւն անցիցն իւրոց և Նատիր շահին պարսից. Վաղարշապատ. 1870.
Զաքարիա Ագուլեցի. Օրագրություն. Երևան. 1938.
Կալվածագրեր և տնտեսական այլ գործարքների վերաբերյալ արխիվային վավերագրեր. Երևան. 1941.
Սիմեոն կաթողիկոս Երևանցի. Ջամբռ. Վաղարշապատ. 1873.
Տամբուր Կուչուկ Հարություն. Թախմալ-կուլի. Գիտ. նութերի ժողով-Երևան. 1941, էջ 100—123.
Ուղագրություններ. Երևան. 1934, հ. 1—2.
Խաչատուր Ջուղաեցի. Պատմություն պարսից. Վաղարշապատ. 1905.

پژوهش‌ها و آثار راهنما

Али-заде А. А., *Земельная политика ильханов в Азербайджане (XIII—XVI вв)* («Труды Института истории АН Азербайджанской ССР, т. I, 1947).
Али-заде А. А., *Социально-экономическая и политическая история Азербайджана в XIII—XIV вв.*, Баку, 1956.
Араратский Артемий, *Автобиография*, т. I—II, СПб., 1868.
Арунова М. Р., *Рост феодальной эксплуатации и борьба народных масс Ирана в 30—40-х годах XVIII в.* (Автореф. диссертации, Л., 1956).
Арунова М. Р., *Фирман Надир-шаха* («Советское востоковедение». 1958, № 2).
Арутюнян Б. М., *Крупное монастырское хозяйство в Армении в XVII—XVIII вв.*, Ереван, 1940.
Арутюнян П. Т., *Освободительное движение армянского народа в первой четверти XVIII в.*, М., 1954.
«Астраханские губернские ведомости», 1847, № 26—32.
Ашрафян К. З., *Антифеодальные движения в империи Надир-шаха Афшара в 40-х годах XVIII в.* («Ученые записки Института востоковедения АН СССР», т. VIII, 1953).
Ашрафян К. З., *Распад государства Сефевидов (1502—1722)* («Труды кафедры стран Среднего Востока МГУ», М., 1951).
Бартольд В. В., *К вопросу о феодализме в Иране* («Новый Восток», 1930, № 28).
Бартольд В. В., *К истории крестьянских движений в Персии* («Из далекого и недавнего прошлого», сб. в честь Н. И. Кареева, 1923).
Бартольд В. В., *К истории орошения Туркестана*, СПб., 1914

Бартольд В. В., *Персидская надпись на стене анийской мечети Мануче* (Анийская серия, № 5), СПб., 1911.

Бартольд В. В., *Приложения к протоколу X заседания Отделения исторических наук и филологии Российской академии наук, 17 сентября 1919 г.* («Известия Академии наук по отделению общественных наук», ч. II. Пг., 1919)

Башарин Г. Н., *О патриархально-феодальных отношениях в Якутии в XVIII—XIX вв.* («Вопросы истории», 1955, № 3).

Беленицкий А. И., *К вопросу о социальных отношениях в Иране* (сб. «Советское востоковедение», т. V, 1948).

Беленицкий А. И., *К истории феодального землевладения в Средней Азии при Тимуридах (институт союргал)* («Историк-марксист», 1941, № 4).

Богданова Н. Г., *К вопросу о феодальной эксплуатации кочевников в Закавказском крае в первой трети XIX в.* («Исторический архив», т. II, М.—Л., 1939).

Будагов Л., *Сравнительный словарь тюрко-татарских наречий*, ч. I—II, СПб., 1869.

Владимирцов Б. Я., *Общественный строй монголов. Монгольский кочевой феодализм*, Л., 1934.

Джеваншир Г., *О политическом существовании Карабагского ханства в 1747—1805 гг.* [газ. «Кавказ» (Тбилиси), 1884, № 139, 150, 154, 161, 167].

Заходер Б. Н., *История восточного средневековья (Халифат и Ближний Восток)*, 1944, Изд. МГУ.

Заходер Б. Н., *Сиасет-намэ*, М.—Л., 1949.

Заходер Б. Н., *Хорасан и образование государства Сельджуков* («Вопросы истории», 1945, № 5—6).

Зевакин Е. С., *Азербайджан в начале XVIII в.* («Известия Общества обследования и изучения Азербайджана», Баку, 1929, вып. IV, № 8).

Зевакин Е. С., *Прикаспийские провинции в эпоху русской оккупации* («Известия Общества обследования и изучения Азербайджана», 1928, № 5).

Иванов М. С., *Очерк истории Ирана*, 1952.

Иванов П. П., *Архив хивинских ханов XIX в. Исследование и описание документов с историческим введением*, Л., 1940.

Иванов П. П., *Хозяйство джуйбарских шейхов*, М.—Л., 1954.

«История народов Узбекистана», Ташкент, 1940.

Кишмишев С. О., *Походы Надир-шаха в Герат, Кандагар, Индию и события в Персии после его смерти*, Тифлис, 1889.

Комаров В. В., *Персидские войны 1722—1725 гг.* («Русский вестник», 1867, № 54).

Козубский Е. И., *История города Дербента*, Темир-Хан-Шура, 1906.

Левиатов В. Н., *Очерки из истории Азербайджана в XVIII в.*, Баку, 1948.

Лысцов В. П., *Персидский поход Петра I*, М., 1950.

Миклухо-Маклай Н. Д., *Афганское нашествие в Иране* (канд. диссертация), Ташкент, 1945 г.

Миклухо-Маклай Н. Д., *Из истории афганского владычества в Иране* («Ученые записки ЛГУ», Л., 1954, № 179).

Миклухо-Маклай Н. Д., *О первом томе труда Мухаммеда Казима.* («Советское востоковедение», 1948, т. V).

Миклухо-Маклай Н. Д., *Рукопись «Ālамā рā-и Нāдирӣ»* («Ученые записки Института востоковедения АН СССР», т. VI, 1953).

Миклухо-Маклай Н. Д., *Труд Мухаммед-Казима и его значение для истории Туркмении* («Известия Туркменского филиала Академии наук СССР», 1945, № 5—6).

Молчанов А. А., *К характеристике налоговой системы в Герате эпохи Алишера Навои* («Сборник статей об Алишере Навои», Ташкент, 1940).

Папазян А. Д., *Аграрные отношения в Ереванском ханстве в XVII в.* (канд. диссертация), Ереван 1954.

Пахомов Е. А., *Краткий курс истории Азербайджана,* Баку, 1923.

Петрушевский И. П., *Азербайджан в XVI—XVIII вв.* («Сборник статей по истории Азербайджана», вып. I, Баку, 1949).

Петрушевский И. П., *Вакуфные имения Ардебильского мазара в XVII в.* («Труды Института истории им. А. Бакиханова Академии наук Азербайджанской ССР», т. I, Баку, 1947).

Петрушевский И. П., *Восстание ремесленников и городской бедноты в Тебризе в 1573 г.* («Известия Азербайджанского филиала Академии наук, 1942, № 3).

Петрушевский И. П., *Иранские источники по истории Азербайджана в XVI—XVIII вв.* («Известия Азербайджанского филиала Академии наук, 1942, № 8).

Петрушевский И. П., *К вопросу об иммунитете в Азербайджане в XVII—XVIII вв.* («Исторический сборник», т. 4, М.—Л., 1935).

Петрушевский И. П., *К вопросу о прикреплении крестьян к земле в Иране в эпоху монгольского владычества* («Вопросы истории», 1947, № 4).

Петрушевский И. П., *Очерки по истории феодальных отношений в Азербайджане и Армении в XVI — начале XIX вв.*, Л., 1949.

Петрушевский И. П., *Персидские официальные документы как источник по истории феодальных отношений в Армении и Азербайджане в XVI — начале XIX вв.* («Проблемы источниковедения», кн. III, Л., 1940).

Петрушевский И. П., *Формы феодальной зависимости крестьян в Иране в XIII—XIV вв.* («Советское востоковедение», 1955, № 5).

Полиевктов М. А., *Европейские путешественники XIII—XVIII вв. по Кавказу,* Тбилиси, 1935.

Попов А. И., *Сношения России с Бухарой и Хивою при Петре I,* СПб., 1863.

Потапов Л. П., *Патриархально-феодальные отношения у народов Средней Азии* («Вопросы истории», 1954, № 8).

Рейснер И. М., *К вопросу о складывании афганской нации* («Вопросы истории», № 7, М., 1949).

Рейснер И. М., *Развитие феодализма и образование государства у афганцев,* М., 1954.

Рейснер И. М., *Роль афганцев в Индии* («Ученые записки Тихоокеанского института», М.—Л., 1949).

Синха Н. К., Банерджи А. Ч., *История Индии*, М. 1954

Соловьев С., *История России с древнейших времен*, т 21, Изд-во «Общественная польза», СПб.

Тамай А., *Борьба народов Дагестана за свою независимость (30—40-е годы XVIII в.)* (канд. диссертация), М., Институт истории Академии наук СССР, 1953.

Тер-Аветисян С. В., *Город Джуга. Материалы по истории торговых сношений джульфинских купцов XV—XVII вв.*, Тбилиси, 1937.

Тер-Мкртичян Л. Х., *Надир-шах и Армения* (канд. диссертация), М., Московский Государственный университет им. Ломоносова, 1948.

Чехович О. Д., *К истории Узбекистана XVIII в.* («Труды Института востоковедения Узбекской академии наук», 1954).

«Церковно-общественный сборник», 1878, № 94, 95.

Эзов Г. А., *Начало сношения Эчмиадзинского патриаршего престола с русским правительством*, Тифлис, 1901.

Эзов Г. А., *Сношения Петра Великого с армянским народом*, СПб., 1898.

Browne E. G., *A history of Persian literature in modern times (A. D. 1500—1924)*, Cambridge, 1924.

Durahnd M., *Nadir Shah*, London, 1908.

Hammer J., *Histoire de l'empire Ottomane*, vol. IV — XIV, Paris, 1836—1839.

Lockhart L., *Nadir shah, Critical study, based mainly upon contemporary sources*, London, 1938.

Minorsky V., *Esquisse d'une histoire de Nadir-Chah*. Paris, 1943.

Minorsky V., *A soyurghal of Qasim b. Jahangir Aq-Qoyunlu, 903/1498* («Bulletin of the School of oriental studies», vol. IX, part 4, 1939).

Minorsky V., *Tiyul* («Encyclopédie de l'Islam», Supplements, livre «M» bis).

لارودی نور الله زندگانی. نادر شاه پسر شمشیر. تهران، ۱۳۱۹

رضا قلی حدایت روضت، انصغائی نصری. طهران، ۱۷۵۹

Марианна Рубеновна АРУНОВА
и Клара Зармайровна АШРАФЯН
ГОСУДАРСТВО НАДИР-ШАХА АФШАРА
(Очерки общественных отношений в Иране
30—40-х годов XVIII в.)

*

Утверждено к печати
Ученым советом Института востоковедения
Академии наук СССР

*

Редактор издательства *З. Д. Кастельская*
Художник *Л. Г. Ларский*
Художественный редактор *Л. С. Эрман*
Технический редактор *А. К. Красная*
Корректоры *Г. В. Афонина* и *М. Н. Гарбер*

Сдано в набор 5/III 1958 г. Подписано к печати 19/V 1958 г. Т-05704.
Формат 84×108 1/32 Печ. л. 8,875 Усл. п. л. 14,56 Уч.-изд. л. 16,22
Тираж 2800 Зак. 635 Цена 12 руб. 35 коп.

Издательство восточной литературы
Москва, Центр, Армянский пер., 2.

*

Типография Издательства восточной литературы
Москва, И-45, Б. Кисельный пер., 4.